الکس فرگوسن

زندگینامه من

www.tarafdari.com

پیش گفتار تیم ترجمه سایت طرفداری

حدوداً چند روزی پس از انتشار کتاب زندگینامه سر الکس فرگوسن، به ایده یکی از دوستان و با توجه به هواداران پرشمار سرالکس در ایران، به فکر ترجمه این کتاب افتادیم.

ترجمه از همان ابتدا با روند خوبی دنبال شد و متأسفانه نتوانستیم طبق پیش بینی‌هایی که کرده بودیم، عمل کنیم و در حالی که قرار بود 20 آذر ماه کتاب را به صورت نهایی در اختیار شما قرار دهیم، به دلایل و مشکلاتی انتشار آن به تعویق افتاد و اکنون اواخر دی‌ماه 1392 توانستیم با وجود همه مشکلات این کتاب را به صورت ترجمه شده و به زبانی ساده برای شما آماده نماییم.

هر بخش از این کتاب توسط یک نفر ترجمه شده است، اما جا دارد از کسانی که در بحث هماهنگی و تکمیل این فرآیند نقش داشتند، به ویژه آقای مهدی جوانی، سردبیر سایت طرفداری، آقای علی شعبانی، نویسنده وبسایت و آرمین جنت خواه مدیریت سایت طرفداری و همچنین تیم صفحه آرایی و طراحی گرافیکی وبسایت طرفداری، نیز تشکر ویژه ای داشته باشیم.

مترجمانی که در تکمیل این کتاب ما را یاری نموده اند:

مهیار میرزاپور- امیررضا عباسی- محمد فیروزی- پویا نیری وند –علی شعبانی- سینا تاکایدی- محمد رضا احمدی – بنیامین حکاک زرگر- امیر علی – آرمین طاهر نیا- میلاد گودرزی- پدرام مهرورز – علی رجائی

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

معرفی نویسنده

سر الکس فرگوسن

سر الکس فرگوسن در سال 1941 در گووان اسکاتلند به دنیا آمد. او در دوران بازیگری یک مهاجم گلزن بود و در نهایت توانست به باشگاهی بپیوندد که از کودکی طرفدارش بود: گلاسکو رنجرز. رقم انتقال او هم در آن دوران رکوردشکن بود: 65 هزار پوند.

او از سال 1974 وارد دنیای مربیگری شد. فرگوسن بعد از کسب تجربه در تیم هایی چون ایست استرلینگ شایر و سنت میرن، به باشگاه ابردین اسکاتلند پیوست و موفق شد در جام برندگان جام فصل 1983-1982 به قهرمانی برسد. او در سال 1986 سکان هدایت منچستریونایتد را به دست گرفت و 38 جام برای آنها به ارمغان آورد. مهم ترین این افتخارات قهرمانی در جام جهانی باشگاه ها، دو عنوان قهرمانی در لیگ قهرمانان اروپا، 13 قهرمانی در لیگ برتر انگلیس و 5 قهرمانی در جام حذفی انگلستان است. او در کل 49 جام برای منچستری ها کسب کرد تا موفق ترین مربی بریتانیایی در تاریخ فوتبال باشد.

فرگوسن در سال 1999 موفق به کسب عنوان سر (شوالیه) شد و در سال 2013 اعلام بازنشستگی کرد. او در آخرین فصل حضورش هم یونایتد را به قهرمانی لیگ برتر جزیره رساند. فرگوسن در سن 71 سالگی همچنان به عنوان مدیر در باشگاه منچستریونایتد فعالیت می کند.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

پل هیوارد

پل هیوارد روزنامه نویس ارشد بخش ورزشی روزنامه دیلی تلگراف است. او دو بار به عنوان بهترین روزنامه نگار ورزشی سال بریتانیا انتخاب شده است و در حال حاضر بهترین روزنامه نگار ورزشی در انجمن روزنامه نگاران ورزشی به حساب می آید. پل در بیشتر رویدادهای ورزشی جهان حضور داشته است و با قلم خود این مسابقات را به رشته تحریر درآورده است. در سال 2004 هیوارد در نگارش کتاب بیوگرافی مایکل اوون نقش پررنگی داشت و یک سال بعد با سر بابی رابسون همکاری کرد تا کتاب زندگی او با نام "وداع اما نه خداحافظی" منتشر شود.

تقدیم به بریژیت

خواهر و بهترین دوست کتی

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

فهرست

- معرفی نویسنده
- سپاسگزاری ها
- مقدمه
- پیش گفتار

فصل اول – تفکرات

فصل دوم –ریشه های گلاسکو

فصل سوم – بازگشت از بازنشستگی

فصل چهارم – یک شروع تازه

فصل پنجم – بکهام

فصل ششم – ریو

فصل هفتم – دوران رکود

فصل هشتم – رونالدو

فصل نهم – کین

فصل دهم– علایق غیرفوتبالی

فصل یازدهم – فن نیستلروی

فصل دوازدهم – مورینیو: رقیب خاص

فصل سیزدهم– رقابت با ونگر

فصل چهاردهم– کلاس سال 92

فصل پانزدهم– لیورپول: یک سنت بزرگ

فصل شانزدهم– جهانی از استعداد

فصل هفدهم– شبی در مسکو

فصل هجدهم – روانشناسی

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی

www.tarafdari.com

فصل نوزدهم – بارسلونا 2009–2011: کوچک اما زیبا

فصل بیستم– رسانه ها

فصل بیست و یکم– نوزدهمین قهرمانی یونایتد در جزیره

فصل بیست و دوم– قهرمانان

فصل بیست و سوم – خانواده

فصل بیست و چهارم – رونی

فصل بیست و پنجم – آخرین کمپین

گزارش دوران مربیگری

فهرست راهنما

بخش عکس

سپاسگزاری های تصویری

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی

www.tarafdari.com

سپاسگزاری ها

باید از کسانی تشکر کنم که مرا در نگارش و انتشار این کتاب یاری دادند.

اول باید از رابی بلومفیلد بگویم که ویراستار کتاب من بود و البته دستیارش، کیت مایلز. تجربیات رودی در کنار حمایت بی شائبه اش هدیه ای الهی برای من بود. پشتکار و تلاش کیت هم این تیم دونفره را کامل کرد.

پل هیوارد یک حرفه ای تمام عیار است که به راحتی می توان با او همکاری کرد. او مرا در مسیر نگاه داشت و به نظرم نتیجه تلاش های او در جمع آوری تمام تفکرات من عالی بود. من واقعا خوشحالم که به کمک او توانسته ام آنچه می خواستم به رشته تحریر دربیاورم.

شون پولاک عکاس هم در یک بازه زمانی 4ساله عکس های مختلفی آماده کرد و کار خود را به خوبی به پایان برد. با پشتکار و بصیرت او بود که تمام مراحل کار به خوبی پیش رفت.

و لز دالگارنو که در طول دوران نگارش کتاب مشاور خوبی برای من بود. او مرد قابل اعتمادی است و البته یک دوست فوق العاده!

در نهایت باید افزود افراد زیادی به من کمک کردند تا به اینجا برسم. تلاش های آنان همیشه موردستایش من است و باید اذعان کنم احساس خوشبختی می کنم چنین تیم بااستعداد و فوق العاده ای مرا حمایت کرد.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

مقدمه

از چندین سال پیش، من تفکرات و تجربیات خود را کم کم نوشتم تا مجموعه ای آماده کنم و در نهایت این کتاب منتشر شد. من همیشه می خواستم کتابی از داستان دوران کاری خود آماده کنم که هم فوتبالی ها هم غیرفوتبالی ها از خواندن آن لذت ببرند.

هرچند خبر بازنشستگی من همه را غافلگیرکرد، سال هاست که نوشتن این کتاب را در ذهن داشتم. البته قبلا هم "مدیریت زندگی من" را نوشتم و این هم کتاب قبلی ام را کامل می کند. بنابراین در کنار اشاره به سال های جوانی ام در گلاسکو و دوستان فوق العاده ام در ابردین، در این کتاب به سال های جادویی ام در منچستر پرداخته ام. من کتاب خوان حرفه ای هستم و به همین دلیل می خواستم چیزی بنویسم که در کنار ارائه اطلاعات، معماهای دوران کاری من را هم حل کند.

دوران پرفراز و نشیب من در دنیای فوتبال مملو از بردها و باخت های مختلف و لحظات به یاد ماندنی است. در سال های اولیه من در ابردین و منچستریونایتد، من برای به دست آوردن اعتماد و وفاداری بازیکنان تصمیم گرفتم در ابتدا این حس را به آنها منتقل کنم. برای آغاز کار هر نهادی باید حس اعتماد را تقویت کرد. من به خوبی وقایع را مشاهده می کردم تا در زمان مقتضی تصمیم لازم را اتخاذ کنم. برخی وقتی وارد اتاق می شوند به هیچ چیز توجه ندارند اما من می گویم باید از چشمان مان استفاده کنیم و همه چیز را زیر نظر بگیریم. من از این مهارت در ارزیابی بازیکنان استفاده کردم و عادات تمرینی و حالت های روحی و الگوهای رفتاری آنها را کشف کردم.

البته باید اذعان کرد دلم برای فضای رختکن و تمام رقبایم در دوران مربیگری تنگ خواهد شد: مخصوصا قدیمی های فوتبال که وقتی من در سال 1986 به منچستر آمدم شخصیت والای خود را نشان دادند. ران

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

اتکینسون بعد از ترک باشگاه هیچ مشکلی برای من ایجاد نکرد و همیشه عملکرد ما را تحسین می کرد. جیمی اسمیت شخصیت فوق العادی دارد و یک دوست واقعی است. او آدم خوش مشربی است و می توانید ساعت ها با او گپ بزنید. و البته وقتی به خانه برگردید تمام پیراهن تان بوی سیگار می دهد!

جان سیلت بزرگ هم که مربی کاونتری سیتی بود یک همراه واقعی برای من بود. و البته هرگز جان لیال را فراموش نخواهم کرد که در سال های اولیه من در منچستریونایتد همه چیز را برایم روشن کرد و با سخاوت تمام وقت و تجربیاتش را در اختیارم گذاشت. اولین برخورد من با بابی رابسون مربوط به سال 1981 است وقتی با ابردین توانستم ایپسویچ را از جام یوفا حذف کنم. بابی به رختکن ما آمد و با تمام بازیکنان تیم دست داد. او یک شخصیت استثنائی بود و دوستی ارزشمند با او را هرگز نمی توانم فراموش کنم. از دست دادن او یک اتفاق دردناک برای همه ما بود.

برخی از قدیمی ها هم توانستند در دوران جدید به کار خود ادامه دهند. من باید اخلاق کاری آنها را ستایش کنم. باید از جان روج و لنی لاورنس بگویم که همیشه پرتلاش بودند. و البته جو رایل که حرکاتش همیشه معنای جسارت و نوگرایی بود. او با تیم اولدهام همیشه روزهای سختی برای ما رقم می زد. آری من دلتنگ تمام آن روزها و رقابت ها خواهم بود. و دو شخصیت بزرگ دیگر از نسل من که رقبای فوق العاده ای بودند: هری ردنپ و تونی پولیس.

من خوشبختم که کادر فنی و مدیریتی فوق العاده ای در یونایتد داشتم. برخی از آنها بیش از 20 سال با من همکاری کردند. لین لافین همراه همیشگی من بود و هنوز هم یک مشاور خوب به حساب می آید. من در سمت مدیریتی جدید هم او را کنار خود خواهم داشت. و دوستانی چون لز کرشاو، دیو بوشل، تونی ویلان و پل مک گینس. و البته باید از کت فیلیپس یاد کنم که از کارمندان قدیمی باشگاه است و بعد از هر بازی در اولدترافورد، فضایی راحت برای استراحت و تفکر من مهیا می کرد. او بیش از 40 سال است که برای

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

یونایتد کار می کند. و جیم رایان که دیگر بازنشسته شده است. و برادرم مارتین که 17 سال تمام مامور کشف ستاره های جوان برای تیم من بود که شغل فوق العاده سختی است. و برایان مک کلیر عزیز.

نورمن دیویس مرد استثنایی است که دوستی با او برای من یک افتخار است. متاسفانه چند سال پیش او را از دست دادیم! بعد از او آلبرت مورگان به عنوان مسئول لباس بازیکنان به تیم ما اضافه شد که او هم در وفاداری چیزی کمتر از دیویس نداشت. و پزشک تیم، استیو مک نالی و راب سوایر که فیزیوتراپ اصلی ما بود و تیم فوق العاده اش. تونی استراویک و کارشناسان پزشکی–ورزشی فوق العاده ای که کنار او کار می کردند. دخترانی که در بخش خشکشویی باشگاه فعالیت می کردند و تمام دوستانی که در آشپزخانه باشگاه انجام وظیفه می کردند. جان آلکساندر و آنه وایل و تمام خانم های پرتلاشی که کنار آنها برای باشگاه زحمت کشیدند. جیم لاولور و تیم استعدادیاب او. اریک استیل، مربی دروازه بان ها. سیمون ولز و استیو براون که مسئول تحلیل ویدیویی تیم بودند. مسئولان زمین اولدترافورد به سرپرستی جو پمبرتون و تونی سینکلیر. و تمام مردان زحمتکشی که در بخش پشتیبانی باشگاه فعال بودند از استیووارت و گراهام تا تونی. شاید یکی دو اسم را جا انداخته باشم ولی مطمئنم همه آنها می دانند تا چه حد احترام برایشان قائلم.

و تمام مربیان و دستیارانی که در تمام این سال ها یار و یاور من بودند. آرچی ناکس، یک دوست واقعی در سال های اولیه من در اولدترافورد. برایان کید، نابی استایلز، اریک هریسون که مربی تیم جوانان بود. استیو مک لارن که یک مربی فوق العاده و خلاق بود. کارلوس کیروش و رنه مولنستین که دو شخصیت والا در رختکن ما بودند و دستیار اولم، میک فلان که یک مربی باهوش و حرفه ای است.

دوام حضورم در یونایتد را مدیون شخصیت هایی چون بابی چارلتون و مارتین ادواردز هستم. آنها هدیه ای گرانبها در اختیارم قرار دادند و به من زمان دادند تا باشگاهی بزرگ بسازیم نه فقط یک تیم فوتبال! بعدها دیوید گیل عزیز هم همین حمایت را از من دریغ نکرد تا موفقیت های ما ادامه پیدا کند.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

در این کتاب به مسائل مختلف پرداخته ام و امیدوارم شما این مراحل را پله به پله با من همراه شوید.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

پیش گفتار

تقریبا 3 دهه پیش من از این تونل عبور کردم و وارد زمین اولدترافورد شدم؛ در اولین بازی دوران مربیگری ام. من نگران بودم. به دایره میانی زمین رفتم و به عنوان مربی جدید تیم معرفی شدم. حالا باز به همان زمین آمده ام؛ با اعتماد به نفس کامل برای خداحافظی!

کنترلی که من در دوران کاری ام در منچستریونایتد به دست گرفتم شاید تنها برای چند مربی انگشت شمار قابل تجربه و لمس باشد. اما من همیشه به توانایی هایم ایمان داشتم که از ابردین در سال 1986 به منچستر آمدم. ولی خوب کسی فکرش را نمی کرد آن داستان به اینجا بکشد.

بعد از خداحافظی در می 2013 لحظات مهم و اساسی دوران مربیگری ام را در ذهن مرور کردم: قهرمانی در جام حذفی در مقابل ناتینگهام فارست در ژانویه 1990. در آن سال گل مارک رابینز ما را به فینال رساند. ما یک ماه بود هیچ بردی نداشتیم ولی در نهایت به مسیر برد برگشتیم.

اگر چهار سال بعد از ورودم به اولدترافورد در برابر کریستال پالاس در فینال جام حذفی برنده نمی شدیم شاید نارضایتی ها به اوج می رسید و من در باشگاه نمی ماندم. شاید هم من در لبه پرتگاه اخراج بودم! ولی آن قهرمانی در ومبلی همه چیز را عوض کرد.

بابی چارلتون با هر حرکتی که علیه من آغاز میشد مقابله می کرد. او می دانست کاری که من انجام می دهم زمینه سازی است برای در اختیار داشتن تیمی جوان و باانگیزه. من زمان زیادی صرف کردم تا دیدگاه باشگاه به فوتبال عوض شود و مدیر وقت باشگاه، مارتین ادواردز هم با من در این مسیر همسفر و همگام

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

بود. این دو مرد بزرگ در آن روزهای سیاه و سخت کنار من ایستادند تا من به اینجا برسم. مارتین نامه های زیادی دریافت کرد و نگارندگان همه با عصبانیت از اخراج من نوشته بودند.

قهرمانی در جام حذفی 1990 به ما اجازه داد دوباره نفسی تازه کنیم و من باور داشتم در باشگاهی هستم که می تواند به افتخارات بزرگ برسد. با قهرمانی در جام حذفی آن هم در ورزشگاه ومبلی روزهای خوش ما آغاز شد ولی صبح روز بعد یک روزنامه تیتر زد: "اوکی! تو ثابت کردی می توانی قهرمان جام حذفی شوی. حالا برگرد به اسکاتلند!" من هنوز آن تیتر کنایه آمیز را فراموش نکرده ام!

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

فصل اول **مترجم: مهیار میرزاپور**

تفکرات

اگر بگوییم من نتیجه ای نیاز داشتم تا تمثیلی باشد از دوران کاری من در منچستریونایتد، حتما باید بازی هزاروپانصدم را انتخاب کنیم؛ بازی آخر من! وست برومویچ 5-5 منچستریونایتد. دیوانه کننده. عجیب و غریب. هیجان انگیز و سرگرم کننده. اعصاب خرد کن! هر تماشاگری که برای تماشای بازی منچستریونایتد از خانه خارج شده راهی نمایشی بوده از گل و درام. تجربه ای که قلب شما را به چالش می کشاند. من نمی توانستم از بازیکنان گلایه داشته باشم که چرا برد 5-2 در برابر وست بروم را از دست دادند؛ آن هم تنها در 9 دقیقه! من می خواستم نشان دهم عصبانی هستم ولی آنها همه چیز را در چشمانم می دیدند. من هم در آخر گفتم: "ممنون بچه ها! هدیه خداحافظی فوق العاده ای بود!"

در آن زمان دیوید مویس به عنوان جانشین من معرفی شده بود. وقتی وارد رختکن شدیم گیگز به من گفت: "دیوید مویس (از شغلش در اورتون) استعفا کرده است."

علی رغم مشکلات در خط دفاعی من با افتخار تمام گروهی از بهترین بازیکنان و کادر فنی مجرب را در اختیار دیوید مویس گذاشتم. کار من آنجا تمام شده بود. خانواده من روی زمین چمن منتظرم بودند. و پرده ای جدید از زندگی که پیش روی من باز میشد. آن روز هم مثل بیشتر روزهای من در منچستر رویایی بود. بازیکنان وست بروم هم عالی بازی کردند و دیدار آخر من هم خاطره ساز شد. آنها بعدها لیست بازیکنان آن شب را برای من فرستادند و همه بازیکنان تیم هم پشت برگه را برای من به یادگار امضا کرده بودند. وقتی

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

به زمین چمن بازگشتم همه خانواده ام آنجا بودند: سه پسرم، هشت نوه و چند دوست صمیمی ام. اتفاق لذت بخشی بود همراهی با آنها در آن روز رویایی. ما قدم نهایی را هم با هم برداشتیم و تمام. من به همراه خانواده ام دور افتخار زدم و با تماشاگران فوتبال وداع کردم.

وقتی به سمت اتوبوس تیم می رفتم می خواستم از این لحظات آخر هم تا جای ممکن استفاده کنم. البته رهاکردن فوتبال و این دنیای هیجان انگیز برای من مشکل نبود چون می دانستم دیگر وقتش فرا رسیده است. شب قبل از بازی، بازیکنان به من گفته بودند که یک متن برای قدردانی از من آماده کرده اند. البته بهترین هدیه آنها یک ساعت رولکس 1941 بود؛ سال تولد من. ساعت روی 3:03 بعد از ظهر تنظیم شده بود: لحظه ای که من به دنیا آمدم. 31 دسامبر 1941 در گلاسکو. و البته یک آلبوم از عکس های من در طول دوران کاری ام در منچستریونایتد به همراه عکس باز یکنان و خانواده ام. ریو فردیناند عاشق ساعت های مچی است و ایده هدیه اصلی هم متعلق به او بود.

وقتی هدیه ها را گرفتم و صدای تشویق بچه ها همه فضای رختکن را پر کرد من نگاهی در چهره بعضی از بازیکنان دیدم که جالب بود. آنها نمی دانستند چطور باید رفتار کنند چون من همیشه آنجا بودم، پیش آنها! بعضی از آنها 20 سال با من کار کرده بودند. شاید آنها از خود می پرسیدند: "حالا چه می شود؟" بعضی از بازیکنانم با هیچ سرمربی جز من کار نکرده بودند!

به قبل تر برمی گردم: ما هنوز یک بازی دیگر داشتیم و من می خواستم همه چیز به خوبی پیش برود. ما در نیم ساعت اول سه گل زدیم اما وست بروم اصلا نمی خواست بازی آخر من آسان تمام شود. اولین گل منچستریونایتد در دوران حضور من توسط جان سایوبیک به ثمر رسید؛ در 22 نوامبر 1986. گل آخر دوران من در منچستر را هم خاویر هرناندز زد در 19 می 2013. وقتی بازی 5-2 بود ما می توانستیم گل های دیگری هم به ثمر برسانیم ولی نشد. و وقتی بازی 5-5 شد آنها فرصت های گل بیشتری داشتند و

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

می توانستند بازی را ببرند اما باز هم نشد. از نظر دفاعی ما واقعا ضعیف کار کردیم. وست بروم در 5 دقیقه سه گل وارد دروازه ما کرد. روملو لوکاکو هم در برابر ما هت تریک کرد.

بعد از بازی فضای رختکن خوب بود. وقتی داور سوت پایان بازی را به صدا درآورد ما در زمین بازی ماندیم و برای طرفداران یونایتد دست تکان دادیم. گیگز مرا جلوتر هل داد و همه بازیکنان پشت سر من شروع کردند به تشویق من! در برابر تابلویی بودم از چهره های شاد. طرفداران ما تمام طول بازی در ورزشگاه خواندند و فریاد زدند و تشویق کردند؛ واقعا فضای فوق العاده ای بود. خوشحال می شدم 5-2 پیروز شویم اما تا اندازه ای نتیجه 5-5 هم معنادار بود. اولین 5-5 تاریخ لیگ برتر و البته دوران مربیگری من! آخرین 90دقیقه من در دنیای فوتبال هم خاطره انگیز شد.

وقتی به منچستر بازگشتیم سیلی از پیام های مختلف به دفترم سرازیر شده بود. همه جا پر بود از هدیه و گل! باشگاه رئال مادرید هم یک هدیه زیبا برایم ارسال کرده بود: یک تندیس نقره ای از لا پلازا ده سیبلز. این میدان معروف در مادرید یک فواره بزرگ دارد و رئالی ها هر بار که در لیگ قهرمان شدند آنجا جشن می گیرند. فلورنتینو پرز، رئیس رئال هم نامه ای زیبا برای من نوشته بود. یک هدیه زیبای دیگر هم از باشگاه آژاکس آمستردام رسیده بود. و ادوین فن درسار عزیز هم هدیه ای جداگانه فرستاده بود. مشاورم لین هر بار که وارد دفتر می شد با چندین نامه و هدیه می آمد!

آخر هفته قبل که در زمین خودمان با سوانسی بازی کردیم آخرین بازی من در اولدترافورد بود. من نمی دانستم چه چیزی در انتظار من است. فقط می دانستم در آخر با تونل افتخار بازیکنان و تشویق طرفداران بدرقه خواهم شد. آن هفته شلوغ و پرسر و صدا گذشته بود. من برای دوستان، بازیکنان تیم، کارکنان باشگاه و افراد خانواده ام توضیح دادم که می خواهم صفحه ای نو در زندگی ام باز کنم.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

دانه های این درخت (تصمیم به بازنشستگی) در زمستان 2012 کاشته شدند. در دوران کریسمس که بازی های سخت و پرفشاری در لیگ داشتیم من به این فکر کردم که باید بازنشسته شوم.

کتی (همسرم) از من پرسید چرا؟ و من جواب دادم: فصل پیش که در ثانیه های آخر بازی آخرمان در لیگ، قهرمانی را از دست دادم تجربه تلخی بود (منچسترسیتی به لطف تفاضل گل بهتر قهرمان شد). دیگر نمی توانم چنین تجربه تلخی را تحمل کنم. حالا می خواهم در آخرین سال حضورم، لیگ برتر را دوباره فتح کنم و به فینال لیگ قهرمانان اروپا یا جام حذفی برسم. پایانی بزرگ برای دوران مربیگری من.

بریژیت، خواهر کتی در اکتبر همان سال فوت کرده بود و همسرم سعی می کرد با این فقدان بزرگ کنار بیاید. او هم پذیرفت که تصمیم من درست است. او می گفت اگر بخواهم به کارهای دیگری غیر از فوتبال برسم باید به اندازه کافی جوان باشم! من هم قصد داشتم در 31 مارس به باشگاه اعلام کنم که می خواهم در پایان فصل بازنشسته شوم.

اما قبل از آن، اتفاقا دیوید گیل در یکی از یکشنبه های ماه فوریه به من زنگ زد و از من پرسید وقت دارم تا در منزل کمی با هم صحبت کنیم یا نه. یکشنبه عصر؟ عجیب بود. با خودم گفتم حتما او هم می خواهد از پست مدیریت ارشد باشگاه استعفا کند. البته کتی گفت: "شاید آنها می خواهند اخراجت کنند!" اما حدس من درست بود. دیوید می خواست در پایان فصل استعفا کند. من هم گفتم: لعنتی من هم می خواهم استعفا کنم. عجب تصادفی!

چند روز بعد دیوید به من اطلاع داد که گلیزرها می خواهند با من صحبت کنند. وقتی جوئل گلیزر به من زنگ زد برای او توضیح دادم که تصمیم من به استعفای دیوید ربطی ندارد. من گفتم که در دوران بازی

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

های کریسمس به این نتیجه رسیده ام. دلایلم را کامل شرح دادم. مرگ بریژیت در اکتبر، زندگی همه ما را منقلب کرده بود. کتی احساس تنهایی می کرد. جوئل هم حرف های مرا درک کرد و قرار شد در نیویورک با هم دیدار کنیم. او باز هم سعی کرد مرا از بازنشستگی منصرف کند. من هم از تلاش او برای متقاعد کردنم به بازگشت، تشکرکردم و البته از حمایتی که در این سال ها از من و برنامه هایم کرده بود. او هم عملکرد من در باشگاه را ستایش کرد.

سپس بحث در این مورد آغاز شد که چه کسی می تواند جانشین من باشد. من فقط یک اسم در ذهن داشتم: دیوید مویس.

برای صحبت در این مورد با دیوید در منزلم قرار گذاشتم. گلیزرها می خواستند مطمئن باشند فاصله بین اعلام خبر بازنشستگی من و خبر ورود مویس طولانی نشود. آنها می خواستند همه چیز طی چند روز نهایی شود.

همه اسکاتلندی ها با اراده بالا در شغل خود فعالیت می کنند. وقتی آنها اسکاتلند را ترک می کنند تنها یک دلیل باعث این وداع می شود. آنها می خواهند موفق باشند! اسکاتلندی ها برای فرار از گذشته، کشورشان را ترک نمی کنند. آنها می روندکه بهتر شوند. این مسئله در تمام جهان قابل مشاهده است؛ مخصوصا درآمریکا و کانادا. ترک وطن یک راه حل است نه یک نقاب. این اتفاق برای من هم افتاد.

دیوید مویس هم در بذله گویی چیزی از بقیه مردان اسکاتلندی کم نداشت. اما در حیطه کاری، اسکاتلندی ها همیشه جدی و مصمم هستند. مردم همیشه از من می پرسیدند چرا در طول بازی که کنار زمین هستم، لبخند نمی زنم. من هم جواب می دادم چون برای لبخند زدن آنجا نیستم. من مربی شده ام تا بازی را با برد به پایان برسانم.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

دیوید هم صاحب همین ویژگی هاست. من پس زمینه خانوادگی او را هم می دانستم. پدر او یک مربی در درامچاپل بود که روزگاری من هم در آن تیم بازی کردم. آنها خانواده دوست داشتنی هستند. نمی خواهم بگویم خانواده مویس در انتخابش نقش داشت ولی به هرحال چنین ویژگی هایی برای مردی که می خواهد مسئولیتی سنگین برعهده گیرد مهم است. من درامچاپل را در سال 1957 ترک کردم وقتی پدر دیوید مویس یک مرد جوان بود! بنابراین ما آشنایی قبلی با هم نداشتیم. ولی من دورادور خانواده آنها را می شناختم.

گلیزرها هم دیوید را می پسندیدند. آنها هم تحت تاثیر عملکرد او در اوتون قرار گرفته بودند. مهم ترین ویژگی او رک بودن است. او همیشه در مورد خودش رک و روراست حرف می زند. و من نمی خواستم دیگر در دنیای فوتبال فعالیت کنم. بعد از 27 سال مربیگری دیگر چرا باید ادامه دهم؟ من می خواستم این بخش از زندگی ام را پشت سر بگذارم. دیوید هم در پذیرش شرایط ما مشکلی نداشت. او در اورتون سال های درخشانی داشت.

من به خودم می گفتم هیچ حسرتی از بازنشستگی در دلم باقی نخواهد ماند. این حس حالا هم تغییر نکرده است. در هفتادسالگی به سادگی انرژی جسمانی و ذهنی شما دچار رکود می شود. ولی من از لحظه ای که بازنشسته شدم بیشتر درگیر شدم! حالا باید پروژه هایی در آمریکا و سایر نقاط جهان آغاز کنم. من همیشه دنبال چالش های نو بوده ام.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

سخت ترین کار ممکن در آن روزها، اطلاع دادن خبر بازنشستگی ام به کارکنان باشگاه در کرینگتون بود. و البته تیم تمرینی مان. من تمام دلایل را توضیح دادم و از مرگ بریژیت گفتم. نگاه پر از غم آنها واقعا مرا تحت تاثیر قرار داد.

یک روز قبل از اعلام رسمی خبر، شایعات مختلفی منتشر شده بود. من هنوز با مارتین (برادرم) صحبت نکرده بودم. قضیه حساس شده بود چون سهام منچستریونایتد در بازار بورس نیویورک عرضه شده و این خبر می توانست پیامدهای منفی در پی داشته باشد.

صبح چهارشنبه 8 می من تمام کارکنان تیم فوتبال باشگاه را در اتاق تحلیل ویدیویی باشگاه جمع کردم. بازیکنان هم در رختکن بودند. وقتی وارد رختکن شدم تا خبر را شخصا به بازیکنان بدهم وب سایت باشگاه خبر رسمی را منتشر کرد. در رختکن هیچ کس حق ندارد از موبایل استفاده کند. من هم نمی خواستم قبل از آن که با تک تک افراد صحبت کنم، آنها از خبر رفتن من مطلع شوند و فرصتی برای صحبت در این مورد وجود داشته باشد. اما شایعات مختلف آن چند روز نشان می داد خبر بزرگی در راه است.

من به بازیکنان گفتم: امیدوارم شما را ناراحت نکرده باشم. شاید وقتی به این باشگاه منتقل شدید فکر می کردید من همچنان به کار در اولدترافورد ادامه خواهم داد. (به عنوان مثال من به فن پرسی و کاگاوا گفته بودم به این زودی ها بازنشسته نمی شوم. این حرف در آن دوران طبیعی بود ولی خوب بعدا شرایطی ایجاد شد که تصمیم به خداحافظی گرفتم.)

در ادامه گفتم: شرایط تغییر کرده. خواهر همسرم فوت کرده و زندگی خانوادگی ما دچار تغییر بزرگی شده. و البته من می خواهم با برد و در اوج خداحافظی کنم.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

برخی از بازیکنان شوکه شده بودند. من به آنها دلداری دادم و گفتم پنجشنبه دوباره همدیگر را ملاقات می کنیم. بقیه روز چهارشنبه را به همه آنها مرخصی دادم تا به چستر بروند. آنها می دانستند این هم بخشی از نقشه من برای خداحافظی است.

سپس از پله ها بالا رفتم و وارد بخش مدیریت باشگاه شدم. با همه کارکنان صحبت کردم و همه چیز روشن شد. آنها مرا تشویق کردند و چند نفری به شوخی گفتند: "خوشحالیم بالاخره از شرت خلاص شدیم!"

دو گروه از افراد تیم از همان لحظه گیج و بهت زده بودند: اول بازیکنان تیم. آنها با خود می گفتند "آیا مربی جدید بازی مرا می پسندد؟ من فصل آینده هم اینجا خواهم بود؟" و دوم مربیان تیم. آنها احتمالا به این فکر می کردند که: "این نقطه، پایان کار من است."

من از قبل تصمیم گرفته بودم بعد از اعلام خبر به خانه بروم چون می دانستم این خبر مثل یک بمب در رسانه ها منفجر می شود. نمی خواستم در معیت فلاش دوربین های عکاسان و سوالات خبرنگاران بهت زده از کرینگتون خارج شوم. من خودم را در خانه حبس کردم. و وکیلم، جیسون و لین در لحظه ای که خبر رسما اعلام شد، سریعا به من sms زدند. لین چندین sms در طول 15 دقیقه فرستاد. سپس 38 روزنامه در جهان این خبر را به تیتر یک خود تبدیل کردند (از جمله نیویورک تایمز). بعدها در روزنامه های انگلیسی هم گزارش های ده تا دوازده صفحه ای از این خبر و اتفاقات پیرامون آن کار شد.

پوشش خبری توسط رسانه ها باور نکردنی بود. من هرگز از روزنامه نگاران کینه به دل نگرفتم. می دانم روزنامه نگاران همیشه تحت فشار هستند. آنها باید با تلویزیون، اینترنت و فیس بوک و توییتر بجنگند و

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

حتما هرکدام یک سردبیر بالای سر خود می بینند که دائما منتظر خبرها و گزارشات جدید است. واقعا شغل سختی دارند.

حجم اخبار و گزارش هایی که در مورد من منتشر شد نشان داد آنها هم کینه ای از من به دل ندارند. هر چند در طول دوران مربیگری ام منازعات زیادی با هم داشتیم. آنها ارزش کار مرا درک می کردند. در ضمن آنها هدیه جالبی هم برایم فرستادند: یک کیک به شکل سشوار قرمز و یک شیشه نوشیدنی! من واقعا خوشحال شدم.

در روز بازی با سوانسی دو ترانه مشهور "راه من" از سیناترا و "فراموش نشدنی" از نات کینگ کول در استادیوم پخش شد. در آن بازی هم مثل 895 بازی دیگر که من با پیروزی به پایان رساندم، برنده شدیم. و مثل بیشتر آنها با یک گل در دقایق پایانی بازی: گل سه امتیازی دقیقه 87 ریو فردیناند!

سپس به میانه میدان رفتم و برای همه سخنرانی کردم. من هیچ متنی آماده نکرده بودم و همه چیز بداهه بود. از هیچ فردی به تنهایی نام نبردم چون همه باشگاه لیاقت ستایش و احترام دارد: باشگاه فوتبال منچستریونایتد!

من از همه طرفداران خواستم که از سرمربی بعدی یعنی دیوید مویس حمایت کنند. گفتم ما دوران سختی با هم داشتیم اما همیشه باشگاه از من حمایت کرد. همه کارکنان تیم پشت من ایستادند. بازیکنان هم همین طور. پس حالا وظیفه شما این است که از سرمربی جدید هم حمایت کنید. این نکته خیلی مهم است!

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

اگر در آن برهه از مویس یاد نمی کردم شاید مشکلی پیش می آمد و ذهن هواداران تیم را مشغول می کرد. من باید نشان می دادم حمایت بی چون و چرایی از مویس دارم. و همه می خواهند باشگاه ما به مسیر خود در جاده پیروزی و موفقیت ادامه دهد. حالا من یکی از مدیران باشگاه هستم. من هم دیگر مثل بابی چارلتون می توانم آن بالا بنشینم و از تماشای بازی ها لذت ببرم. در دوران حضور من، وقتی بازی با برد ما به پایان می رسید میشد برق چشمان بابی را به وضوح دید و البته او عادت داشت کف دست هایش را به هم بمالد. حالا من هم می خواهم آن احساس را تجربه کنم. من می خواهم در استادیوم های مختلف بنشینم و بازی تیم را تماشا کنم و به بغل دستی ام بگویم من به این تیم افتخار می کنم؛ به باشگاه منچستریونایتد!

در آن لحظات باشکوه من دست پل اسکولز را هم گرفتم و با خود به وسط میدان بردم. البته می دانستم شاید اسکولز نخواهد با من بیاید. او هم بازنشسته میشد و من می خواستم در کنار او با هواداران وداع کنم. سپس برای درن فلچر آرزوی سلامتی کردم به این امید که روزی دوباره به میدان بازگردد.

چند روز بعد در یک فرودگاه بودم که یک مرد به طرف من آمد و پاکتی به دستم داد. او گفت می خواسته این نامه را برای من پست کند. درون پاکت یک مقاله بود از یک روزنامه ایرلندی که در آن نویسنده نوشته بود "فرگوسن همان گونه که مربیگری کرد، خداحافظی باشکوهی هم داشت. مثل همیشه. او فرگوسن بود!" من واقعا از آن مقاله لذت بردم. همیشه می خواستم چنین تصویری از خودم بسازم و خوشحال بودم کسی این گونه در مورد من نوشته بود.

بعد از من، دیوید مویس سه همکار خود را به اولدترافورد آورد: استیو راند، کریس وودز و جیمی لامسدن. او همچنین رایان گیگز و فیلیپ نویل را به ترکیب کادر فنی اضافه کرد. من به او گفته بودم که اگر تیم فنی

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

مرا در باشگاه حفظ کند خوشحال خواهم شد ولی این به معنای دخالت در کار او نیست و دیوید حق دارد همکارانش را خودش انتخاب کند.

جیمی لامسدن مدت ها بود که با مویس همکاری می کرد. من او را از سال هایی که در گلاسکو بودم می شناختم. جیمی در خانه ای یک مایل دورتر از خانه پدری من به دنیا آمده بود. او یک فوتبالی حرفه ای و مرد لحظه هاست! البته باعث تاسف است که مربیان خوب باشگاه شغل خود را از دست دادند. ولی خوب این دست اتفاقات در دنیای فوتبال طبیعی است. من به سه نفر از آنها گفتم که چقدر متاسف هستم. میک بیش از 20 سال همراه من بود. او گفت نیاز ی به عذرخواهی نیست و به خاطر همه لحظات نابی که با هم تجربه کرده بودیم از من تشکر کرد.

وقتی به گذشته نگاه می کنم در کنار موفقیت ها و جام ها به باخت ها هم می اندیشم. من سه بار در فینال جام حذفی انگلیس شکست خوردم (در برابر اورتون، آرسنال و چلسی). در فینال جام اتحادیه انگلیس هم برابر تیم هایی چون شفیلد ونزدی، آستون ویلا و لیورپول باختم. دو بار هم در فینال لیگ قهرمانان اروپا به بارسلونا باختم. این هم جزوی از تاریخ و سنت باشگاه ماست: بازیابی و بازگشت! من همیشه به این فکر کردم که زندگی من پر از پیروزی نخواهد بود. وقتی ما در سال 95 فینال جام حذفی را به اورتون واگذار کردیم من گفتم: دیگر بس است. باید دست به تغییر بزنیم! و ما موفق شدیم. ما بازیکنان جوانی به تیم تزریق کردیم؛ همان کلاس 92 معروف. دیگر نمیشد آنها را پشت خط نگه داشت. آنها گروهی خاص از بازیکنان بااستعداد منچستریونایتد بودند.

باختن در منچستریونایتد مثل انعکاس صدای بمب منعکس می شود. من هیچ وقت به این فکر نکردم که بعد از هر باخت کمی فکر کنم و بعد مثل قدیم به راه خودم ادامه دهم. نه! وقتی در یک فینال شکست می خورید عمیقا تحت تاثیر قرار می گیرید. مخصوصا اگر 23 شوت به دروازه حریف زده باشید و رقیب فقط دو

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

شوت زده باشد. یا وقتی در ضربات پنالتی بازنده می شوید. من همیشه اول به این نکته فکر می کردم که سریعا باید به فکر چاره و تغییر بود. همیشه به پیشرفت و بازیابی تیم فکر می کردم تا آن باخت فراموش شود. من می توانستم محاسبات سریعی انجام دهم و به سرعت تصمیم بگیرم.

گاهی باخت بهترین بازده را برای شما دارد. حتی در بدترین روزهایتان شما می توانید قدرت تان را نشان دهید. یک جمله فوق العاده در باشگاه ما وجود دارد: "این هم یک روز دیگر از تاریخ منچستریونایتد بود!" به عبارت دیگر مبارزه با سختی ها و شکست ها بخشی از وجود ما بود. اگر با بی اشتیاقی با هر باخت مواجه شوید مطمئن باشید شکست های بیشتری منتظر شما هستند. در بعضی بازی ها با یک شوت بازی برده را از دست می دادیم و همه چیز مساوی میشد. ما دو امتیاز از دست می دادیم اما بعد، 6 یا 7 برد پی در پی به دست می آوردیم. این ها تصادف نیست!

هر هواداری با توجه به احساساتش در مورد بازی آخر هفته، روز دوشنبه به محل کارش می رود. در ژانویه 2010 مردی برای من نوشت: "می شود 41 پوندی که برای بلیت بازی یکشنبه پرداخت کردم را به من برگردانید؟ شما قول داده بودید از بازی لذت ببریم. ولی من یکشنبه اصلا سرگرم نشدم. می شود 41 پوندم را پس بگیرم؟" او یک طرفدار یونایتد بود. من به این نکته فکر می کردم که برایش در جواب بنویسم: می شود لطفا این بدهی را از سود 24 ساله من در یونایتد کم کنید؟

شما در بازی های بزرگ برنده می شوید و رقبایی چون یوونتوس و رئال مادرید را پشت سر می گذارید و جام های مختلف می گیرید. اما به خاطر یک باخت در یکشنبه ای معمولی، هوادار پول بلیط را از شما می خواهد. آیا باشگاهی دیگر در جهان وجود دارد که چنین لحظات سنگین و عجیبی برای مربیان و بازیکنانش داشته باشد؟ من به طرفداران همیشه می گفتم اگر 1–0 عقب هستیم و 20 دقیقه تا پایان بازی مانده از ورزشگاه بروید. یا اینکه بمانید و با ما تا آخر کار بجنگید!

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

امیدوارم شما هم با من موافق باشید که: ما هیچ کس را فریب ندادیم.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

فصل دوم **مترجم: مجتبی فضایلی**

جاده های گلاسکو

"شیرین تر پس از سختی ها" این شعار دارو دسته فرگوسن است. این خوشبینی در خلال ۳۹ سال مدیریت فوتبال خدمت بزرگی به من کرد. در آن سال ها، از استرلینگ شایر شرقی به مدت کوتاه چهار ماه در سال ۱۹۷۴ تا منچستریونایتد در ۲۰۱۳، مشقتی را ورای موفقیت دیدم. کنترل کردل تغییر در سطح وسیع هرساله با این عقیده حمایت می شد که ما می توانیم بر هر حریفی چیره شویم.

سال ها پیش مقاله ای در مورد خودم خواندم که می گفت: "با وجود این که الکس فرگوسن از گوان (Govan) آمده اما در زندگی اش خیلی خوب کار کرده است." به عبارت توهین آمیز دقت کنید. این دقیقا به آن خاطر است که من از محله کشتی سازی گلاسکو کارم را شروع کردم و این جایگاه را در فوتبال به دست آوردم. خاستگاه ها هیچ گاه نباید سدی بر برابر رسیدن به موفقیت باشد. شروعی فروتنانه در زندگی می تواند بیشتر از یک مانع موثر و کمک آمیز باشد. اگر شما افراد موفق را زیر نظر دارید نگاهی به پدر و مادر آن ها بی اندازید و برای سرنخ های انرژی و انگیزه کارهایی را که انجام دادند بررسی کنید. پس زمینه از طبقه کارگر بودن برای بسیاری از بازیکنان بزرگ من هیچ گاه مانعی نبود، برعکس، اغلب دلیل محکمی بود برای این که تلاش بیشتری کنند.

من از مربی گری بازیکنان استرلینگ شرقی (East Stirling) که هفته ای شش پوند دریافت می کردند تا فروش کریستیانو رونالدو به رئال مادرید به مبلغ هشتاد میلیون پوند پیشرفت کردم. بازیکنان من در سنت میرن (St Mirren) هفته ای پانزده پوند دریافت می کردند و مجبور بودند برای گذران زندگی خود در تابستان کار کنند چرا که کار آن ها نیمه وقت بود. بیشترین پولی که بازیکنان ترکیب اصلی آبردین (Aberdeen) در هشت سال حضور من در پیتودری (Pittodrie) کسب کردند هفته ای دویست پوند بود، این سقف هزینه ای بود که دیک دونالد (Dick Donald) کارفرمای من تعیین کرده بود. بنابراین ماجراجویی مالی برای هزاران بازیکنی که در چهار دهه فعالیتم داشتم از هفته ای شش پوند تا سالی شش میلیون پوند بود.

نامه ای دارم که در آن دلالی گفته بود که در سال ۱۹۵۹–۱۹۶۰ در استخر تعمیر کشتی در لنگرگاه گوان کار می کرد و عادت داشت که به میخانه مشخصی برود. آن مرد، آشوبگر جوانی را به یاد می آورد که در حالی که قوطی فلزی ای برای جمع آوری هزینه های کارآموزان در خلال مدت اعتصاب در دست دارد وارد تاسیسات می شود و سخنرانی تندی را انجام می دهد. تنها چیزی که او در مورد این کودک می دانست این بود که برای سنت جانستون (St Johnstone) بازی می کرد. نامه او با این سوال پایان یافت: "آن پسرک تو بودی؟"

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

در ابتدا هیچ خاطره ای از این اتفاق در ذهن نداشتم اما آن نامه حافظه مرا زیر و رو کرد و به خاطر آوردم که برای جمع آوری هزینه های دوران اعتصاب به آن جا می رفتم. من برای نقش سیاسی حراجی نمی کردم. سخنرانی خواندن فریادهای من، آن را به کیفیت های فن خطابه ای می آراست که در حقیقت فقدان آن ها مشهود بود. به یاد دارم پس از این که از من خواسته شد تا درخواست خود را برای پول به شیوه صحیح بیان کنم مانند احمق ها با فریاد بیهوده گویی می کردم. همه خیلی راحت چرب می شدند و حال و حوصله گوش کردن به جوانک برای توضیح کاری که انجام می دهد را پیدا می کردند.

میخانه ها قسمت بزرگی از تجربه های اولیه من بودند. اولین فکر اقتصادی من این بود که از درآمد متوسط خودم برای ورود به شغلی قانونی به عنوان امنیتی (ضمانت) برای آینده استفاده کنم. اولین محل استقرار من تقاطع جاده گوان (Govan Road) و جاده غرب پیسلی (Paisley Road West) بود که ساکنان آن کارگران لنگرگاه بودند. میخانه ها در مورد مردم، رویاها و ناامیدی هایشان به من چیزهای زیادی آموخت، به نحوی که تلاش های مرا برای فهمیدن فوتبال کامل کرد. هرچند که در آن زمان چیزی راجع به آن نمی دانستم.

مثلا در یکی از میخانه ها، "انجمن ومبلی" (Wembley Club) داشتیم که مشتری ها می آمدند و برای دو سال هزینه پرداخت می کردند و بدین صورت می توانستند بازی انگلستان – اسکاتلند را در ورزشگاه ومبلی تماشا کنند. من هر چه در جعبه بود را دو برابر می کردم و آن ها می توانستند برای چهار یا پنج روز به لندن بروند. چرا که نگرش این بود. من نیز در روز بازی به آن ها می پیوستم. بیلی (Billy)، بهترین همراه من پنج شنبه به ومبلی می رفت و هفت روز بعد به خانه بر می گشت. ناچارا این ازدیاد روزهای سفر باعث همهمه با خانواده اش می شد.

یک پنجشنبه پس از این که بازی شنبه در ومبلی انجام شده بود من خانه بودم که تلفن زنگ خورد. آنا، همسر بیلی بود. آنا گفت: "کتی (Cathy) برو از الکس بپرس بیلی کجاست." من از بی خبری گفتم. شاید چهل تن از مشتری های ما به برج های دوقلو (Twin Towers) سفر می کردند و من نمی دانستم چرا بیلی بدون بازگشت غایب بود. اما برای مردان کارگر نسل من مسابقه فوتبال سفری روحانی شمرده می شد و آن ها نیز رفاقت و همراهی را به اندازه خود مسابقه دوست داشتند.

میخانه ای که در خیابان مین (Main Street) داشتیم، بریجتون (Bridgeton)، در یکی از محله های پروتستان بزرگ گلاسکو قرار داشت. شنبه قبل از رژه نارنجی (Orange walk)، تم (Tam) بزرگ که پستچی بود از من پرسید: "الکس بچه ها می پرسند شنبه آینده صبح چه ساعتی باز می کنید؟ برای راهپیمایی. ما به آردروسان (Ardrossan – در ساحل غربی اسکاتلند) می رویم. اتوبوس ها ساعت ده حرکت می کنند. همه میخانه ها باز هستند. شما هم باید باز باشید."

گیج شده بودم. پرسیدم: "خب چه ساعتی باید بازکنم؟" تم پاسخ داد: "هفت."

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

بنابراین ساعت ۶,۱۵ صبح به همراه پدرم، برادرم مارتین و مرد خدمتکار پشت پیشخوان ایتالیایی که استخدام کرده بودیم آن جا رفتیم. کاملا مجهز شده بودیم چرا که تم گفته بود باید آماده باشیم و نوشیدنی های زیادی داشته باشیم. ساعت هفت میخانه را باز کردم. خیلی زود نارنجی ها با صداهای بلند در میخانه بودند و پلیس ها بدون حتی کلمه ای صحبت کردن بیرون قدم می زدند.

بین ساعت هفت تا نه و نیم چهار هزار دلار به جیب زدم. .Double vodkas, the lot پدرم نشسته بود و سرش را تکان می داد. ساعت نه و نیم که شده بود بسیار تلاش می کردیم تا مکان را برای دیگر مشتریان مان آماده کنیم. با تمیز کردن این کار را انجام دادیم. اما فقط چهار هراز دلار در دخل بود.

اداره کردن میخانه ها کار سختی بود. سال ۱۹۷۸ من آماده بودم که از مسئولیت های طاقت فرسایی که با اداره کردن دو میخانه همراه بود فرار کنم. مدیریت آبردین (Aberdeen) وقتی برای کشتی گرفتن با میخواره ها و یا ماندن در قله های کتاب خواندن نگذاشت. چه خاطرات خوبی آن سال ها در ذهن من به جای گذاشت. می توان از آن ها یک کتاب نوشت. کارگران لنگرگاه که جمعه شب ها حقوق شان را دریافت می کردند صبح شنبه ها با همسران شان می آمدند و پول های شان را به من می سپردند. من نیز آن ها را در گاوصندوق پشت پیشخوان می گذاشتم. جمعه شب احساس می کردی میلیونر هستی. نمی دانستی پولی که در گاوصندوق یا دخل وجود دارد مال توست یا مال کارگران لنگرگاه. در اولین روزها کتی پول ها را روی فرش می شمرد. شنبه صبح پول ها از دستت خارج می شد چرا که کارگران می آمدند و آن را پس می گرفتند. دفتری که آن تراکنش ها توی آن نوشته می شد به کتاب نسیه معروف بود.

یک زن با نام نان (Nan) در مطلع بودن از حساب شوهرش خیلی هشیار و مراقب بود. زبانش مانند کارگران لنگرگاه بود. "فکر می کنی همه ما احمقیم؟" این را می گفت و با نگاهش تنبیه می کرد.

برای این که کمی زمان بخرم گفتم: "چی؟"

"فکر می کنی همه ما احمقیم؟ می خواهم آن کتاب نسیه را ببینم."

فورا جواب دادم: "اوه، نمی توانید آن را ببینید. دفتر نسیه مقدس است و حرمت دارد. مامور مالیات اجازه نمی دهد آن را ببینید. او هر هفته دفتر را بررسی می کند. نمی توانید آن را ببینید."

نان که کمی رام شده بود به سمت شوهرش برگشت و پرسید: "حقیقت دارد؟"

شوهرش گفت: "مطمئن نیستم."

التهاب فرونشست. آن زن گفت: "اگر اسم شوهرم را در آن ببینم دیگر هیچ وقت به این جا نمی آیم."

این ها خاطرات پایداری از زندگی جوانی هستند که پیرامون مردمی با شخصیت عالی و انعطاف پذیر سپری شد، و همچنین مردمی سرسخت.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

گاهی اوقات با سری شکافته شده و چشم هایی کبود به خانه می آمدم. زندگی میخانه ای همین بود. وقتی فراوانی بیش از حد می شد یا زد و خورد به وجود می آمد لازم بود برای برگرداندن اوضاع مداخله کنی. تلاش می کنی طرفین دعوا را جدا کنی اما آن وسط یکی هم به چانه شما می خورد. با این حال به گرشته برمی گردم و فکر می کنم چه زندگی محشری بود. آدم ها. نمایش خنده دار (کمدی).

همیشه مردی را به نام جیمی وستواتر (Jimmy Weswater) به خاطر می آورم که وارد می شد درحالی که نمی توانست نفس بکشد. خاکستری بود. می پرسیدم: "خدای من، حالت خوب است؟" جیمی خودش را لای پارچه ابریشمی پوشانده بود تا بدون این که دیده شود در بارندازها مخفیانه رفت و آمد کند. یک گونی ابریشمی کامل. اما به حدی خود را محکم در آن پیچانده بود که به سختی می توانست نفس بکشد.

جیمی دیگری بود که او را استخدام کرده بودم که مغازه را تمیز نگه می داشت. یک شب او با کراوات وارد مغازه شد. یکی از مشتری های همیشگی من که این اتفاق را باور نمی کرد پرسید: "کراوات بستن در گوان؟ حتما شوخی می کنی." یک جمعه شب که به مغازه بازمی گشتم مردی را نزدیک میخانه دیدم که غذای پرنده می فروخت. مردم در آن منطقه از گلاسکو کبوتر نگه می داشتند.

پرسیدم: "چه می فروشی؟"

"غذای پرنده." و این را طوری گفت که انگار واضح ترین جواب در دنیاست.

جوانکی ایرلندی به نام مارتین کوریگان (Martin Corrigan) به توانایی اش در تهیه کردن هرنوع نیاز خانگی افتخار می کرد. ظرف سفالی، قوطی قاشق چنکال، یخچال، هرچیزی که می خواستی. فرد دیگری وارد مغازه شد و اعلام کرد: "دوربین دو چشمی می خواهی؟ پول ندارم." سپس دوربین دو چشمی زیبایی را که درون کاغذ ضد روغن پیچیده شده بود در آورد و گفت: "یک پنج دلاری."

من گفتم: "به یک شرط. یک پنج دلاری به شرطی که این جا بنوشی. به مغازه بکستر (Baxter) نرو." آدم خوبی بود که لکنت زبان داشت. من دوربین را خریدم و او سه دلار را فورا در مغازه خرج کرد.

وقتی خریدها را به خانه می بردم کتی دیوانه می شد. یادم می آید یک بار با یک گلدان ایتالیایی زیبا به خانه رفتم که کتی بعدها در یک مغازه آن را دید. ده دلار قیمت گذاری شده بود. مشکل این بود که من برای گلدان خودمان در میخانه بیست و پنج دلار پرداخت کرده بودم. یک روز من با کاپشنی جیری که در تن بسیار زیبا خودنمایی می کرد مغرورانه وارد خانه شدم.

کتی پرسید: "قیمت؟"

با لبخندی حاکی از رضایت پاسخ دادم: "هفت پوند."

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

پس آن را آویزان کردم. دو هفته بعد قرار بود برای جشن کوچکی به خانه خواهر کتی برویم. وقت پوشیدنش بود. مقابل آینه ایستاده ام و کاپشن را ستایش می کنم. می دانید یک مرد چگونه تقلا می کند تا آستین ها صاف بایستد. این کاری بود که من انجام دادم و آستین ها درست در دستان من ماند! مقابل آینده با کاپشنی بدون آستین ایستاده ام. درحالی که من فریاد می زدم "او را می کشم" کتی از خنده غش کرده بود. کاپشن حتی یک وصله هم نداشت.

روی دیواری در اتاق اسنوکر (نوعی بازی بیلیارد) من عکسی از بهترین دوست من بیل (Bill) قرار دارد. بیلی آدم مخصوصی بود. حتی نمی توانست یک فنجان چای درست کند. یک روز برای غذا خوردن بیرون رفتیم، وقتی به خانه اش برگشتیم به او گفتم که کتری را روی اجاق بگذارد. بیلی برای پانزده دقیقه نبود. کدام گوری بود؟! بیلی مشغول صحبت با همسرش آنا (Anna) بود تا بفهمد چگونه چای درست می کنند.

یک شب آنا تکه ای کباب (استیک) را در اجاق گذاشته بود در حالی که بیلی فیلم جهنم در حال ترقی (The Towering Inferno) را نگاه می کرد. آنا دو ساعت بعد به خانه بازگشت و دید دود سرتاسر آشپزخانه را فراگرفته است. با عصبانیت فریاد کشید: "خدای من، اجاق را خاموش نکردی؟ دودها را ببین." بیلی با صدای بلند پاسخ داد: "فکر کردم دود از تلویزیون بیرون می آید." بیلی فکر می کرد دود جلوه ویژه ای از برج درحال سوختن در فیلم است.

همه در خانه بیلی جمع شدند، مانند پروانه هایی که جذب نور چراغ می شوند. او با عنوان بیلی شناخته نمی شد. همه او را مک ککنی (McKechnie) صدا می زدند. استفن و درن (Stephen – Darren) دو پسرش و همینطور آنا برای او اهمیت دارند و به پسرهای من بسیار نزدیک هستند. بیلی دیگر با ما نیست اما هنوز هم او را با تمام سرگرمی هایی که با هم داشتیم به یاد دارم.

دوستان مخلص زیادی از آن زمان دارم. دانکن پیترسن (Duncan Petersen)، تامی هندری (Tommy Hendry) و جیم مک میلان (Jim McMillan) از چهارسالگی در پرورشگاه با من بودند. دانکن لوله کش بود و برای ICI در گرینجموث (Grangemouth) کار می کرد و خیلی زود بازنشسته شد. محل کوچک و زیبایی در کلیرواتر (Clearwater) فلوریدا دارد و سفر کردن را دوست دارند. تامی که مشکلات قلبی داشت هم مثل جیمی مهندس بود. دوست چهارم انگوس شاو (Angus Shaw) از همسر بیمارش مراقبت می کند. جان گرنت (John Grant) که به او خیلی نزدیک هستم در دهه شصت میلادی به آفریقای جنوبی مهاجرت کرد. همسر و دخترش تجارت عمده فروشی را اداره می کنند.

وقتی هارمونی رو (Harmony Row) را ترک کردم شکاف عمیقی بین من و بچه های گوان به وجود آمد. آن ها فکر کردند من اشتباه کردم که تیم را ترک کردم و به Drumchapel Amateurs رفتم. میک مک گوان (Mick McGowan) که هارمونی رو را اداره می کرد هیچ گاه با من حرف نزد. خیلی سرسخت و سخت گیر بود. میک مک گوان یک چشم. او یک طرفدار باورنکردنی هارمونی رو بود و هنگامی که رفتم مرا کلا کنار گذاشت. اما من و بچه های

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

گوان هم چنان تا سن ۱۹ یا ۲۰ سالگی به خوشگذرانی (رقص) می رفتیم. همه ما در آن زمان دخترهایی برای دوستی داشتیم.

بالاخره زمان جدایی فرا رسید. من با کتی (Cathy) ازدواج کردم و به سیمزهیل (Simshill) نقل مکان کردم. آن ها هم ازدواج کردند. دوستی رو به تباهی بود. ارتباط نوبتی شده بود. جان و دانکن بین سال های ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۰ با من در کوئینز پارک همبازی بودند. هنگام مدیریت وقت کمی برای کارهایی جز ضروریات شغل تان دارید. در سنت میرن اینطور نبود. اما زنجیرهای ما کاملا از هم گسسته نشده بود. تقریبا دو ماه قبل از این که من آبردین را در سال ۱۹۸۶ ترک کنم دانکن به من تلفن زد و گفت بیست و پنجمین سالگرد ازدواجش در اکتبر را جشن خواهد گرفت. آیا من و کتی دوست داشتیم برویم؟ به او گفتم که خیلی مشتاقیم. آن اتفاق نقطه عطفی در زندگی من بود. همه بچه ها آن جا بودند و سالگرد ازدواج دانکن همه را دور هم جمع کرده بود. خانواده ما دو باره تشکیل شده بود. همه ما مردان بالغ بودیم. ماه بعد از آن اتفاق به یونایتد رفتم و پس از آن برای همیشه دوستان نزدیک هم بودیم.

وقتی به سن ۱۹ یا ۲۰ سالگی می رسید راه ها کمی جدا می شود اما همه آن ها با هم ماندند. تنها من بودم که زندگی کمی متفاوتی داشتم. زندگی من به هیچ عنوان کناره گیری نبود، بلکه شیوه ای بود که آشکار شده بود. دو میخانه را اداره می کردم و مدیریت سنت میرن را برعهده داشتم. سپس در سال ۱۹۷۸ نوبت آبردین رسید.

آن دوستی ها در منچستر یونایتد تقویت شد. آن ها برای مهمانی و سرود به خانه من در چشایر (Cheshire) می آمدند و تمام خاطرات گذشته زنده می شد. همه آن ها خوانندگان خوبی بودند. نوبت من که می رسید، شراب مرا با حس اغراق آمیزی از توانایی های آوازی خودم بر می انگیخت. من و فرانک سیناترا (Frank Sinatra – خواننده و بازیگر آمریکایی) شانه به شانه می شدیم. شکی نبود که می توانستم در ذهنم بازگردانی خوبی از ترانه Moon River برای شنوندگان به اجرا بگذارم. دو کلمه که می خواندم اتاق را خالی از جمعیت می دیدم. شکایت می کردم: "شما به خانه من آمدید و از غذای من خوردید اما وقتی من در اتاق کناری آواز می خوانم شما مشغول تلویزیون تماشا کردن هستید."

پاسخ می آمد: "به آن گوش نمی دهیم. چرند است." مردم خالص و خوبی هستند. بیشترشان بیش از چهل سال است که ازدواج کرده اند. خدایا آن ها به من توهین می کنند. آن ها مرا می کوبند. آن ها از آن دوری می کنند چون خیلی شبیه من هستند. آن ها موجودات یکسانی هستند. آن ها با من بزرگ شده اند. ولی آن ها حامی هم بودند. وقتی می آمدند ما برای پیروزی می رفتیم. اما اگر مسابقه ای را با شکست پشت سر می گذاشتیم با دلسوزی می گفتند: "تلاش زیادی کردید." نه این که بگویند: "مزخرف بود." می گفتند: "تلاش زیادی کردید."

دوستان من در آبردین نزدیک و صمیمی ماندند. نکته ای که در مورد اسکاتلند فراگرفتم این بود هر چه به شمال می روید مردم ساکت تر می شوند. شکل گرفتن دوستی زمان زیادی می برد اما ریشه ها عمیق تر شکل می گیرد. گوردون کمپل (Gordon Campbell) با ما به تعطیلات می آید، با وکیلم لز دالگارنو (Les Dalgarno)، آلن مک را (Alan McRae)، جورج رمسی (George Ramsay)، گوردون هاچن (Gordon Hutcheon).

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

و من بیشتر به شغلم در یونایتد وابسته می شوم، زندگی اجتماعی من رو به تحلیل می رود. بیرون رفتن های شنبه شب ها را متوقف کردم. فوتبال برای من خسته کننده بود. زمینی را که بازی در آن ساعت سه شروع شده بود ترک می کردم و تا پانزده دقیقه به نه به خانه نمی رفتم. این هزینه موفقیت بود: هفتاد و شش هزار نفر در ساعت یکسانی به خانه می رفتند. میل آخر هفته را بیرون گذراندن. اما من دوستی های محکمی را پیدا کردم: احمت کرچر (Ahmet Kurcer) مدیر هتل آلدرلی اج (Alderley Edge)، سوتیریوس (Sotirios)، میمو (Mimmo)، ماریوس (Marius)، تیم (Tim)، رون وود (Ron Wood)، پیتر دان (Peter Done)، پت مرفی (Pat Murphy)، پیت مورگان (Pete Morgan)، گد میسون (Ged Mason)، هارولد ریلی (Harold Raily) شگفت آور، همکاران من که البته به من وفادار بودند. جیمز مورتیمر (James Mortimer) و ویلی هافی (Willie Haughey) دو دوست قدیمی از شهر من بودند، مارتین اوکانر (Martin O'Connor) و چارلی استیلیتانو (Charlie Stillitano) در نیو یورک و اکهارد کراتزون (Eckhard Krautzun) در آلمان، همگی مردمان خوبی بودند. وقتی انرژی را از درون مان بروز می دادیم شب های خوبی را بیرون می گذراندیم.

در اولین سال های حضورم در منچستر با مل ماکین (Mel Machin) که سرمربی سیتی بود دوست شدم و او کمی بعد از این که ما را پنج بر یک شکست دادند اخراج شد. دلیلی که من به یاد می آورم این بود که مل به اندازه کافی نمی خندد. من هم اگر آن منطق را در یونایتد ایجاد نمی کردم مدت ها پیش ساک به دست می شدم. جان لیال (John Lyall) سرمربی وستهام کمک بزرگی به من بود. من همه بازیکنان در انگلستان را نمی شناختم و از سیستم کشف بازیکن یونایتد نیز مطمئن نبودم. به جان تلفن می زدم و او گزارش هایی در مورد بازیکنان مورد نیاز من ارائه می داد. من خیلی می توانستم به او اعتماد و تکیه کنم. برای گفتن این نکته که یونایتد خوب بازی نمی کند می گفت: "من الکس فرگوسن را در این تیم نمی بینم."

جاک والاس، سرمربی آتشین مزاج سابق رنجرز یک شب در هتلی به من گفت: "من الکس فرگوسن را در آن تیم (منچستریونایتد) نمی بینم. بهتر است الکس فرگوسن را به آن جا برگردانی." این آدم ها برای نصیحت هایشان داوطلب شدند، می دانستند دوستی بر پایه مشاهدات آنان بنا شده است. من آن دوستی ها را بهترین می دانم. بابی رابسون سرمربی انگلستان بود، دوستی با او در ابتدا خیلی مشکل بود اما به هم بسیار نزدیک شدیم. لنی لاورنس دوست دیگری از آن زمان بود و هنوز هم هست.

من و بابی رابسون در مراسم یادبود اوزه بیو در پرتغال، دوباره ارتباط نزدیکی را بنا نهادیم، وقتی او آن جا با پورتو و اسپورتینگ لیسبون بود. اریک کانتونا برای اولین بار در آن بازی به میدان رفت. یادم می آید بابی به هتل ما آمد و مقابل همه بازیکنان به استیو بروس گفت: "استیو من در مورد تو اشتباه کردم. باید اجازه می دادم در بازی ملی به میدان بروی. می خواهم به خاطر آن از تو معذرت خواهی کنم."

بسیاری از چیزهایی را که در اواخر دوران مربی گری ام می دانستم در آن زمان آموخته بودم، گاهی اوقات بدون این که بدانم دارم یاد می گیرم. در مورد ذات انساس بسیار پیش از آن که به یونایتد بروم آموختم. مردم بازی را درک نمی کنند،

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

دنیا نمی داند چطور آن را انجام می دهی. گاهی اوقات باید خودت را با واقعیت منطبق کنی. دیوید کمپل بازیکنی بود که برای من در سنت میرن بازی می کرد. او مانند یک آهو می دوید اما نمی توانست خرگوشی را به دام بیندازد. من بین دو نیمه داشتم به طرف او می رفتم که در باز شد، پدرش به او گفت: "تو داری می درخشی! آفرین!" و پس از آن رفت.

یک روز با استرلینگ شرقی در کودنبیث (Cowdenbeath) بودیم. اشتباه ما این بود که اخبار هواشناسی را چک نکردیم. زمین مانند آجر سفت بود. بنابراین برای خریدن دوازده کفش بیس بال به کودنبیث رفتیم. در آن روزها استوک نداشتیم. سوت پایان نیمه اول زده شد و ما سه بر صفر عقب بودیم. در نیمه دوم دستی روی شانه ام احساس کردم. بیلی رنتون، هم بازی سابق من بود. او به من گفت: "الکس می خواهم پسرم را به تو معرفی کنم." من گفتم: "به خاطر خدا! بیلی ما سه بر صفر داریم می بازیم."

همان روز، فرانک کانر، مردی با طبع جهنمی، تصمیمی از داور را بر خلاف نظر خود دید و نیمکت را به داخل زمین پرتاب کرد. من گفتم: " چه کار می کنی؟! شما سه صفر جلو هستید!" فرانک با عصبانیت جواب داد: "آن تصمیم یک توهین بود." این احساساتی بود که پیرامون من جریان داشت.

داستانی از جاک اشتاین (Jock Stein) و دعوایش با جیمی جانستون (Jimmy Johnstone) بازیکن فوق العاده و عیاش افسانه ای یادم می آید. یک روز عصر جاک، جیمی را به عنوان مجازات از بازی بیرون کشید. جیمی نمی خواست در یک بازی اروپایی خارج از خانه بازی کند. جیمی که بیرون آمد گفت: "حرامزاده یک پای گنده." و لگد محکمی به نیمکت زد. جیمی در تونل می دوید و جاک به دنبال او بود. جیمی به رختکن رفت و در را قفل کرد. جاک فریاد زد: "در را باز کن." و جیمی پاسخ داد: " نه تو مرا خواهی زد." جاک گفت: "در را باز کن به تو اخطار می کنم." جیمی در را باز می کند و مستقیم داخل وان حمام که داغ داغ است می پرد. جاک فریاد زد: "از آن جا بیا بیرون." و جیمی در پاسخ گفت: "نه من بیرون نمی آیم." و در زمین بازی در جریان است.

مدیریت فوتبال پر از چالش های تمام نشدنی است. قسمت بزرگی از آن خوانش سستی انسان هاست. اتفاقی را به یاد دارم که تعدادی از بازیکنان اسکاتلند پس از یک شب تفریح و میگساری تصمیم گرفتند داخل قایق های پارویی بپرند. جیمی جانستون پاروها را از وی جینکی (Wee Jinky) ربود و جزر و مد وی را در حالی که آواز می خواند با خود برد. وقتی خبر به سلتیک پارک رسید و جاک اشتاین مطلع شد که گاردساحلی جینکی را در دهانه کلاید از یک قایق پارویی نجات داده است طنزگونه گفت: "نمی توانست خود را غرق کند؟ ما برایش مراسم یادبود می گرفتیم، از اگنس مراقبت می کردیم و من هم همچنان موهایم را داشتم."

جاک آدم مضحکی بود. یادم می آید در زمانی که با هم در اسکاتلند بودیم در می ۱۹۸۵ انگلستان را در ومبلی شکست دادیم و پس از آن برای رویارویی با ایسلند به آن کشور سفر کردیم، جایی که حسابی به خود رسیدیم. در شبی که وارد ایسلند شدیم، کادر فنی در ضیافت شام حضور پیدا کرد. میگو بود و ماهی قزل آلا و خاویار. جاک گنده هیچ گاه نوشیدنی نمی خورد اما من به او پیشنهاد کردم که برای پیروزی مان مقابل انگلستان یک لیوان نوشیدنی سفید بنوشد. در آن بازی

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

مقابل ایسلند به زحمت با یک گل پیروز شدیم. عملکرد تیم فاجعه بود. پس از بازی جاک رویش را به سمت من برگرداند و گفت: "دیدی؟ این به خاطر تو و آن نوشیدنی سفیدت بود."

علیرغم داشتن این همه تجربه، من راهم را در سال های اول حضور در یونایتد گم کردم. تند مزاجی به من کمک کرد، چون اگر عصبانی می شدم شخصیت من نمودار می شد. رایان گیگز هم خلق و خویی دارد اما خلق و خوی ملایم تر و آرام تری. خلق و خوی من ابزار مفیدی بود. به خوبی با شرایط یکی شدم. اخلاقم به من کمک کرد تا اقتدارم را ثابت کنم، به بازیکنان و کادرم گفت من کسی نیستم که با وی در افتند.

همیشه آدم هایی هستند که می خواهند با شما طرف شوند، شما را به مبارزه بخوانند. وقتی من کارم را شروع کردم، حتی در اولین روزهای حضورم در استرلینگ شرقی، مواجهه واضحی با مهاجم نوک تیم که داماد یکی از مدیران تیم (باب شاو) بود داشتم.

یک روز یکی از بازیکنانم، جیم میکین (Jim Meakin) به من اطلاع داد که تمام خانواده اش برای گذراندن یک آخر هفته در ماه سپتامبر به مسافرت رفته اند. این یک رسم بود. گفتم: "منظورت چیست؟" جیم پاسخ داد: " شنبه بازی نخواهم کرد." من هم در جواب گفتم: "خب پس بگذار بگویم چه می شود، شنبه بازی نکنی لازم نخواهد بود برای برگشتن به خودت زحمت بدهی." پس جیم شنبه به میدان رفت و پس از بازی به سمت بلکپول حرکت کرد تا به خانواده اش ملحق شود.

دوشنبه تلفن من زنگ خورد و طرف گفت: "مربی ماشین من خراب شده است." فکر می کنم در کارلیسل (Carlisle) بود. جیم با خودش فکر می کرد من احمق هستم. به سرعت پاسخ دادم: "صدایت را به خوبی نمی شنوم. شماره ات را بده با تو تماس خواهم گرفت." سکوت. من گفتم: "برنگرد."

باب شاو مدیر شرکت از دست من ناراحت بود. این ناراحتی برای هفته ها ادامه داشت. رئیس باشگاه می گفت: "الکس لطفا باب شاو را از روی دوش من بردار. بگذار جیم به بازی کردن برگردد. من گفتم: "نه ویلی. او تمام شده است. داری به من می گویی که می توانم با آدم هایی کارم را انجام دهم که تصمیم می گیرند چه وقت به تعطیلات بروند؟" ویلی جواب داد: "مشکل را درک می کنم اما سه هفته کافی نیست؟"

یک هفته بعد او مرا تا سرویس های بهداشتی در فورفار (Forfar) دنبال کرد. کنار من ایستاد و غرزنان گفت: "الکس لطفا! اگر کمی درک و فهم در بدنت داری." پس از کمی کمث گفتم: "قبول." و او صورت مرا بوسید و گفت: "چه کار می کنی مردک پیر دیوانه!" من گفتم: "تو داری مرا در سیک رویس بهداشتی عمومی می بوسی."

اکتبر ۱۹۷۴ مرحله بعدی کارآموزی من بود که به سنت میرن رفتم. در اولین روز عکسی در Paisley Express به چاپ رسید. در عکس کاپیتان تیم پشت سر من ژست گرفته بود. دوشنبه او را به نزد خود خواندم و گفتم: "واجد شرایط انتقال آزاد هستی اگر می خواهی از آن استفاده کن. اینجا جایی برای تو نیست. دیگر بازی نخواهی کرد." دلیلش را پرسید

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

و من گفتم: "برای یک تازه کار شاخ گذاشتن به من می گوید تو یک بازیکن با تجربه یا بالغ نیستی. اگر من به دنبال کاپیتان می گردم بالغ بودن مهم ترین شاخصه است. کاری که انجام داده ای بچگانه و مدرسه ای بود. تو باید تیم را ترک کنی."

شما باید سوزن خود را فرو کنید و اقتدار خود را نشان دهید. همان طور که جاک گنده در مورد بازیکنان به من گفت: "هیچ گاه به بازیکنانت علاقه پیدا نکن، چرا که آن ها به تو خیانت خواهند کرد."

در آبردین مجبور بودم با تخلف ها و سرپیچی های زیادی دست و پنجه نرم کنم. مچ گیری های زیادی انجام دادم. بعد از هر اتفاق به عکس العمل های آنان تا حد مرگ می خندید. آن ها با معصومانه و بی گناهانه ترین حالت ممکن می گویند: "من؟"

– بله تو

– اوه رفته بودم دوستم را ببینم.

–واقعا؟ سه ساعت؟ برای دیدن دوستت رفتی و این قدر ژولیده (مست) هستی؟

مارک مک گی (Mark McGhee) و جو هارپر چندین بار مرا آزمایش کردند. در سنت میرن هم فرانک مک گریوی بود. یک شنبه ای در سال ۱۹۷۷ پانزده هزار نفر از هواداران را برای بازی در جام حذفی به ورزشگاه فیرپارک کشاندیم و دو بر یک بازی را باختیم. مادرول (Motherwell) ما را از دور مسابقات حذف کرد و نام مرا به فدراسیون فوتبال اسکاتلند فرستادند تنها به خاطر این که گفته بودم داور چندان داور قدرتمندی نیست. آن شب تلفن خانه به صدا در آمد. دوستم جان دوناکی (John Donachi) بود و گفت: "نمی خواستم قبل از بازی به تو بگویم چون می دانستم دیوانه خواهی شد اما من جمعه شب فرانک مک گریوی را در حالی که مست بود در میخانه دیدم."

به خانه اش تلفن زدم. مادرش جواب داد: "نه، فرانک خانه نیست. کاری از دست من بر می آید؟"

– لطفا به فرانک بگویید هروقت به خانه آمد به من تلفن بزند. من تا زمانی که او به من تلفن بزند بیدار خواهم ماند."
ساعت ۱۱,۴۵ دقیقه بود که فرانک تلفن زد. چون صدای بوق کوتاه می آمد فهمیدم از تلفن سکه ای استفاده می کند.

– خانه هستم.

– صدای بوق تلفن سکه ای می آید.

– باه ما در خانه تلفن سکه ای داریم.

راست می گفت، اما من باور نمی کردم او از خانه تلفن می زند.

– جمعه شب جا بودی؟

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

– یادم نمی آید.

– پس من می گویم. در میخانه واترلو بودی. میخانه واترلو جایی بود که تو آن جا بودی. تو مادام العمر محروم شدی. دیگر برنگرد. تو دیگر جایی در تیم ملی زیر ۲۱ ساله های اسکاتلند نداری. من تو را محروم می کنم. دیگر نمی توانی در زندگی ات حتی برای یک بار دیگر به توپ ضربه بزنی.“ و تلفن را گذاشتم.

صبح روز بعد مادر فرانک با من تماس گرفت: ”فرانک من اهل نوشیدنی نیست. اشتباه گرفته اید.“

– این گونه فکر نمی کنم. می دانم هر مادری فکر می کند پسرش بهترین پسر دنیاست. بروید از خودش بپرسید.

برای سه هفته محرومیت مادام العمر فرانک ادامه پیدا کرد و تمام بازیکنان دباره آن پچ پچ می کردند.

بازی سرنوشت سازی پیش رو بود. مسابقه با کلایدبنک (Clydebank) سرنوشت لیگ را مشخص می کرد. به دستیارم دیوی پرووان (Davie Provan) گفتم که برای این بازی به فرانک نیاز دارم. یک هفته قبل از بازی باشگاه در انجمن شهر در پریزلی بود. من با کتی آن جا قدم می زدیم که ناگهان فرانک از پشت یک ستون بیرون پرید و عاجزانه گفت: ”فقط یک فرصت دیگر به من بدهید.“

این یک هدیه بهشتی بود. با خودم فکر می کردم چگونه می توانم او را بدون این که چهره من خدشه دار شود به تیم برگردانم و ناگهان او از پشت ستون بیرون می پرد. به کتی گفتم که در خلالی که من با فرانک سختگیرانه صحبت می کنم به قدم زدنش ادامه دهد. به فرانک گفتم: ”به تو گفتم، تو مادام العمر محروم شده ای.“ تونی فیتزپاتریک (Tony Fitzpatrick) که شاهد این ماجرا بود جلو آمد و گفت: ”رئیس یک فرصت دیگر به او بده. من مطمئنم که خوب رفتار می کند.“

با صدای بلند به او گفتم: ”فردا صبح بیا با من صحبت کن. الان زمان خوبی نیست.“ و برای ملحق شدن به کتی مانند فاتحان جنگ وارد تالار شدم. دیدار برابر کلایدبنک را با نتیجه سه بر یک بردیم و فرانک در آن بازی دو گل به ثمر رساند.

در مواجهه به جوانان شما مجبور هستید تا حس مسئولیت پذیری را ایجاد کنید. اگر آن ها می توانند هوشیاری بیشتری را به انرژی و استعدادشان اضافه کنند فرصت های شغلی بهتری پاداش خواهند گرفت. یک از مزیت هایی که با شروع مربی گری ام به دست آوردم این بود که می توانستم تصمیم بگیرم. هیچ گاه از تصمیم گرفتن نترسیدم، حتی به عنوان یک بچه مدرسه ای هم که تیمی انتخاب می کرد به بازیکنان دستور می دادم: ”تو اینجا بازی می کنی، تو برو آنجا.“ عادت داشتم که به آن ها می گفتم که اگر ویلی کانیگام (Willie Cunnigham – یکی از اولین سرمربی های من) بود می گفت: ”میدانی تو یک مزاحم لعنتی هستی.“ من با او در مورد تاکتیک ها صحبت می کردم و می پرسیدم: ”واقعا می دانی داری چه کار می کنی؟“ او پاسخ می داد: ”مزاحم، تو مزاحم هستی.“

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

بقیه بازیکان سر جایشان می نشستند و به دخالت های من گوش می دادند و با خودشان فکر می کردند که من خودم را به خاطر سرپیچی و نافرمانی به کشتن خواهم داد. اما این راهی بود که من می توانستم تصمیم گیری کنم. نمی دانم این حس و توانایی از کجا می آید اما به عنوان یک پسر بچه من یک سازمان دهنده، یک دستور دهنده، یک انتخاب کننده تیم ها بودم. پدرم کارگری معمولی بسیار باهوش بود اما رهبر خوبی در زمینه های مختلف نبود. بنابراین من شبیه والدینم نبودم.

در آن سوی مسئله قسمت دیگر من قرار داشت که می دانم گوشه گیری من بود. پانزده ساله که بودم برای تیم بچه مدرسه ای های گلاسکو بازی می کردم. بعد از گل زدن به تیم بچه مدرسه ای های ادینبورگ به خانه آمدم. آن روز بهترین روز زندگی من بود. پدرم به من گفت که یک تیم بزرگ می خواهد با تو صحبت کند. جواب من هر دو نفرمان را شگفت زده کرد: "فقط می خواهم بیرون بروم. می خواهم به سینما بروم." پدرم گفت: "چت شده؟ (=چه مرگته؟!)"

می خواستم خودم را جدا کنم. نمی دانم چرا. تا به امروز نمی دانم چرا آن کار را انجام دادم. مباید روی پای خودم می ایستادم. پدرم به من افتخار می کرد و ازمن راضی بود. مادرم می رقصید و می گفت: "شرایط بی نظیری است پسر."پدربزرگم داشت دیوانه می شد. گل زدن به تیم بچه مدرسه ای های ادینبورگ شاهکار بود. اما من مجبور بودم به لاک تنهایی های خودم پناه ببرم.

از آن روز تا به امروز فاصله زیادی است. وقتی کارم را در سال ۱۹۸۶ با منچستریونایتد آغاز کردم ویلی مک فول (Willie McFaul) سرمربی نیوکاسل بود. منچستر سیتی جیمی فریتزل (Jimmy Frizzell) را داشت و جورج گراهام (George Graham) آرسنال را هدایت می کرد. جورج را دوست دارم. مردی خوب و دوستی بزرگ است. وقتی با مارتین ادواردز (Martin Edwards) در مورد قراردادم مشکل داشتم، سر رولند اسمیث (Sir Roland Smith) رئیس کمیته لیگ برتر بود. کمیته لیگ برتر می توانست گاهی اوقات باعث پیچیدگی و به وجود آمدن مشکلات عدیده شود. باید در انتظار می ماندید تا به مشکل شما رسیدگی شود. یک روز سر رولند پیشنهاد داد که من با مارتین و مائوریس واتکینز (Maurice Watkins – وکیل حقوقی باشگاه) به جزیره Isle of Man (جزیره ای بین انگلستان و ایرلند) برویم و قرارداد جدیدم را تنظیم کنیم. جورج در آرسنال دو برابر من حقوق می گرفت. به من گفت: "قرارداد خودم را به تو خواهم داد اگر می خواهی."

من گفتم: "مطمئنی ناراحت نخواهی شد؟"

بنابراین من با قرارداد جورج به جزیره رفتم. مارتین مدیر خوبی برای من بود. او بسیار قوی بود. مشکل این بود که مارتین فکر می کرد تمام پول تا ریال آخر مال خودش است. او همان چیزی را به شما پرداخت می کرد که می خواست. نه تنها به من بلکه به همه.

وقتی قرارداد جورج را به او نشان دادم باور نمی کرد. پیشنهاد دادم به دیوید دین (David Dein) تلفن بزنند. او هم تلفن زد و دیوید که مدیر آرسنال بود انکار کرد که جورج در آرسنال آن رقم قرارداد را دریافت می کند. نمایش خنده داری بود.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

جورج قرارداد خودش را که امضای دیوید دین پای آن به چشم می خورد به من داده بود. اگر به خاطر مائوریس و سر رولند اسمیث نبود همان روز کارم را رها می کردم و می رفتم. به هرحال به رفتن خیلی نزدیک بودم. یک نکته اخلاقی مانند تمام سی و نه سال حضور من در خط اول جبهه فوتبال وجود داشت: خودت باید از خودت دفاع کنی. هیچ راه دیگری وجود ندارد.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

فصل سوم

مترجم: مجتبی فضایلی

تغییر موضع از بازنشستگی

آن شب قبل از روز کریسمس سال ۲۰۰۱، من در حال تماشای تلویزیون روی کاناپه خوابم برده بود. در آشپزخانه یک توطئه در حال پی ریزی بود. اتاق مذاکرهٔ مرسوم خانوادهٔ ما، به صحنهٔ مذاکره ای مبدل شده بود که زندگی همگی ما را تغییر می داد. سردستهٔ باند آمد داخل و به پای من ضربه زد تا من را بیدار کند. من در چهارچوب در سه هبت را می دیدم:همگ پسرانم، که با حداکثر همبستگی ممکن صف کشیده بودند.

"ما همین الآن یک جلسه داشتیم." کتی این را گفت. "ما تصیممون رو گرفتیم. تو بازنشسته نخواهی شد." با سبک سنگین کردن شیوهٔ این اعلام دستور، من حس کردم نمی توان در برابر آن مقاومتی کرد. "اول اینکه اوضاع سلامتت خوبه. دوم اینکه منم مجبور نیستم تو رو در خانه ببینم. و سوم اینکه در هرصورت تو هنوز خیلی جوان هستی ." کتی اینگونه تمامی حرف ها را همان اول زد. ولی پسران ما هم کاملا موافق و حامی او بودند. دار و دسته شان متحد بود. "داری حماقت می کنی پدر،" پسربه من گفتند. "این کار رو نکن. تو چیزهای زیادی برای ارائه داری. تو می تونی یک تیم جدید در منچستر یونایتد بسازی." این درس عبرت عاقبت پنج دقیقه چرت زدن من بود! نتیجه ش این شد که من ۱۱ سال بیشتر کار کنم!

یکی از دلایلی که من تصمیم گرفته بودم از جایگاه اول تیم کناره گیری کنم، در واقع واکنشی به یک بیانیه از جانب مارتین ادواردز بعد از فینال جام اروپایی (لیگ رمانان) در سال ۱۹۹۹ در شهر بارسلونا بود. از مارتین سؤال شد که آیا پس از اینکه من از شغل سرمربی گری دست کشیدم، جایگاهی برای من در تیم وجود خواهد داشت و او پاسخ داده بود: "خوب، ما نمی خوایم که شرایطی مشابه با مت بازبی تکرار بشه." من از این جواب مارتین خوشم نیامد. این دو دوران را نمی شد با هم مقایسه کرد. در عصر من، باید فاکتورهایی مثل ایجنت ها، قراردادها و انبوه رسانه ها که منجر به پیچیدگی شرایط می شدند را هم دخیل می کردید. هیچ انسان معقولی با یک بار تجربهٔ چنین شرایطی پس از پایان دوران سرمربیگریش، تمایل نخواهد داشت دوباره خود را درگیر این مشکلات کند. حتی کوچکترین شانسی در این که من بخواهم خودم را دوبارهـ درگیر خود بازی ها و یا پیچیدگی هایی داد و ستد فوتبال بکنم وجود نداشت.

چهـ دلیل دیگری بود کهـ من تصمیم گرفته بودم از سرمربیگری کناره گیری کنم؟ همیشه و پس از آن شب جادویی در بارسلونا (فینال برابر مونیخ) این حس وجود داشت که من به قلهٔ کاری خود رسیده ام. تا پیش از آن تیم‌های من زیاد در جام اروپایی یا همان لیگ قهـرمانان پیش نمی رفتند و من همیشه به دنبال این انت‌های رنگین کمان بودم (کنایه از رسیدن به ب‌هشت موعودی که در مبدأ ناپیداست ...). وقتی که شما به هدف زندگی خود دست پیدا می کنید، از خودتان این سؤال را

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

می پرسید که آیا می توانید بازهم به این فراز و قله دست پیدا کنید یا خیر. وقتی که مارتین ادواردز بیانیه ش در مورد جلوگیری از معضلات شبه دوران مت بازبی را بیان کرد ،"یاوه و مهمل" اولین کلمه ای بود که به ذهن من خطور کرد. و دومین تفکری که به ذهن من راه یافت این بود: "شصت سالگی سنی خوب برای بازنشستگیه."

لذا سه فاکتور در ذهن من مثل کرم می لولیدند: ناراحتی از مارتین که توهم و تشبیه مت بازبی را شکل داده بود، فکر اینکه شاید نتوانم دوباره به جام قهرمانی اروپا دست پیدا کنم، و آن عدد، عدد ۰۶، که قابل نادیده گرفته شدن نبود. من از سن ۳۲ سالگی سرمربی بودم.

رسیدن به ۰۶ می تواند تأثیری ژرف داشته باشد. فکر می کنید که گویا به اتاقی دیگر وارد شده اید. در سن ۰۵ سالگی، یک زمان کلیدی رخ داده است. نصف یک قرن. ولی سن ۰۵ سالگی را حس نمی کنید. ولی در ۰۶ سالگی شما با خود می گویید: "یا مسیح، من ۰۶ سالگی رو حسش می کنم. من ۰۶ سالم شده!" این اتفاق برای شما می افتد. شما متوجه می شوید که یک تغییر ذهنی ایجاد شده است، یک تفاوت از نظر عددی (در سن). الآن من این حس را نسبت به سن و سال ندارم. ولی آن زمان ،۰۶ سالگی یک مانع ذهنی در ذهن من در برابر ادامهٔ کار محسوب می شد. یک مانع برای اینکه من حس جوان بودن برای ادامهٔ کار داشته باشم. این تفکرات حس من نسبت به آمادگی جسمانی خودم را تغییر داد، نسبت به سلامتی خودم. قهرمانی در جام اروپایی به من این توان را داده بود که حس کنم که اکنون سلسلهٔ رؤیاهای خودم را کامل کرده ام و می توانم با حس تحقق کامل رؤیاها کناره گیری کنم. این امر، کاتالیستی بود که افکار من برای بازنشستگی را سرعت می بخشید. ولی وقتی مارتین من را در قالب یک شبح و سایهٔ آزار دهنده روی شانه های سرمربی جدید باشگاه توصیف کرد، من با خودم غرولند کنان گفتم "عجب حرف مضحکی!"

البته که برایم راحت بود که یک چرخش ۱۸۰ درجه از موضع بازنشستگی داشته باشم، ولی هنوز باید در مورد عملی بودن این اقدام با کتی و پسرها بحث می کردم.

"فکر نمی کنم که بتونم این مسیر رو برگردم. من تصمیمم رو به باشگاه گفتم."

کتی گفت: "خوب، فکر نمی کنی اونا باید برات احترام قایل باشن و بهت اجازهٔ تغییر تصمیم رو بدن؟"من گفتم: "شاید تا الآن اون پست رو به کسی داده باشن."

"ولی با کاری که تو به ثمر نشوندی – فکر نمی کنی که باید بهت فرصت این رو بدن که برگردی سر کارت؟" کتی پافشاری و تأکید می کرد.

این چیزی بود که من لازم داشتم رولند در مورد تغییر تصمیم قلبی من هم بگوید. من نیاز داشتم که الساعه اطاعت امر کند. اولین نکته ای که به رولند گفتم این بود که من یک قرارداد جدید نیاز داشتم. قرارداد من تابستان به پایان می‌رسید و باید خیلی فوری تصمیم را می‌گرفتم.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

من مانع و بیماری فیزیکی مزمنی نداشتم که از ادامهٔ کارم جلوگیری کند. در سرمربیگری گاهی شما آسیب پذیر خواهید بود. خودتان هم از شیوه ای که شما را ارزشیابی می کنند تعجب خواهید کرد. من یک مستند سه گانه در Arena TV از دوستم هیو(هی یو) مک ایلوانی Hugh McIlvanney را به یاد می آورم که در مورد استاین، شنکلی و بازبی بود. یک جنبه از مطالعات هیو به این می پرداخت که این مردان برای باشگاههایشان بسیار بزرگ جلوه می کردند و هر یک، به طریق خاصی، خرد و تحقیر شدند. من به یاد می آورم که جاک بزرگ (استاین) به من در مورد مالکین باشگاه و مدیران می گفت: "به یاد داشته باش الکس، ما مثل اونا نیستیم. ما مثل اونا نیستیم. اونا هستن که باشگاه رو اداره می کنن. ما کارگران آن‌ها هستیم." جاک بزرگ همیشه اینگونه حسی داشت. این تمایز بین ما و آن‌ها بود، ارباب و رعیت.

کاری که در سلتیک با جاک استاین کردند، صرف نظر از ناخوشایند بودن، کاری مضحک و مسخره بود.
از او خواستند که به ادارهٔ استخرها بپردازد. ۵۲ جام در سلتیک کسب کرده بود و ازش خواستند که استخرها را اداره کند! بیل شنکلی نیز هیچ گاه به هیئت مدیرهٔ لیورپول دعوت نشد و در نتیجه رنجش و دلخوری در او شروع به رشد کرد. حتی آغاز کرده بود به این کار که به تماشای بازی‌های منچستر یونایتد می آمد، یا تماشای بازی‌های ترنمیر رووزر Tranmere Rovers. در زمین تمرینی قدیمی ما کلیف ،The Cliff، مشاهده شده بود، همینطور در زمین اورتون.

م‌هم نیست که چه پیشینه و رزومهٔ خوبی داشته باشید، هستند زمان‌هایی که احساس رنجش می کنید، احساس بی پناهی: اگرچه در چند سال آخر من در کنار دیوید گیل، آن اساس و پایهٔ شیوه ای که با من رفتار شد ب‌هترین بود. رابطهٔ ما عالی بود. ولی همیشه ترس از شکست در سرمربیگری هست، و شما همیشه باید خودتان (با افکارتان و ترس خواصی) به فکر خودتان باشید. گاهی حاضر هستید هرچیزی را بدهید ولی با افکارتان تن‌ها نباشید. روزهایی بود که من در دفتر کارم بودم، در یک بعد از ظهر، و کسی نمی آمد که در اتاق من را بزند چرا که فکر می کردند سرم شلوغ است. گاهی آرزو می کردم برای یک ضربهٔ تق تق روی در. دوست داشتم میک فیلان یا رنه مولنستین بیایند داخل اتاق و بگویند: "با یک فنجان چای چطوری؟" باید می رفتم و خودم دنبال کسی می گشتم که بتوانم با او صحبت کنم: وارد فضای آن‌ها بشوم. در سرمربیگری باید با این انزوا روبرو شوید. شما به تماس نیاز دارید. ولی بقیه فکر می کنند که شما سرتان با کارهای م‌هم شلوغ است و نمی خواهید که کسی نزدیکتان شود.

تا اینکه نزدیک ۱ بعد از ظهر می شد که موج ثابتی از مردم برای دیدن من روانه می شدند. مردان آکادمی جوانان، منشی کن رَمسِدِن Ken Ramsden، و بازیکنان تیم اصلی، که همیشه آمدنشان لذت بخش بود چرا که آمدنشان بدین معنی بود که به شما اعتماد داشتند، حتی گاهی در رابطه با مشکلات خانوادگیشان. من همیشه نسبت به بازیکنانی که به من اطمینان می کردند رویکردی مثبت داشتم، حتی اگر خواسته شان یک روز مرخصی برای خستگی می بود، یا برای بیان کردن یک مشکل در قرارداد.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

اگر یک بازیکن از من یک روز مرخصی می خواست، حتما باید دلیل خوبی برای این کار می داشت ،چرا که چه کسی می خواهد (عمدا) یک جلسه تمرین در یونایتد را از دست بدهد؟ من همیشه قبول می کردم. من به آن‌ها اعتماد می کردم. چون اگر از آن‌ها می پرسیدید "نه، و اصلا چرا یک روز مرخصی می خواهی؟" و آن‌ها جواب می دادند: "چون مادربزرگ من فوت کرده." آنگاه شما در دردسر می افتادید. اگر مشکلی وجود داشت، من همیشه می خواستم که کمک کنم تا راه حلی پیدا کنیم.

من مردمی داشتم که به اندازهٔ ۱۰۰ درصد (مثل) الکس فرگوسن بودند. مثال‌هایش هم عبارتند از لس کرشاو Les Kershaw، جیم رایان Jim Ryan، و دیو بوشل Dave Bushell. او یکی از ب‌هترین افرادی بود که من به خدمت گرفتم. من طبق توصیهٔ بابی چارلتون وی را به خدمت گرفتم. از آنجایی که من فوتبال انگلیس را به خوبی نمی شناختم، راهنمایی‌های بابی فوق العاده گرانب‌ها بودند. لس در مدرسهٔ فوتبال بابی کار کرده بود و برای کریستال پالاس استعدادیابی کرده بود. همچنین با جرج گراهام و تری ونبلز کار کرده بود. نظر بابی این بود که لس عاشق این خواهد بود که برای منچستر یونایتد کار کند. لذا من وی را با اشتیاق به خدمت گرفتم. او بانشاط بود. بسیار مشتاق. هیچ گاه دست از حرف زدن نمی کشید. او هر یکشنبه شب، ساعت ۳۰.۶ بعد از ظهر با من تماس می گرفت تا آخرین اخبار و گزارشات استعدادیابی را به من اطلاع دهد. کتی پس از یک ساعت می آمد و می گفت: "هنوز پای تلفنی؟!"

لحظه ای هم که می خواستید حرف لس را قطع کنید، او سرعت حرف زدنش را بیشتر می کرد! چه مرد پرتلاشی. او یک پروفسور شیمی در دانشگاه منچستر بود. دیو بوشل یک مدیر بود که مدرسه های زیر ۵۱ سال انگلیس را اداره می کرد و من وقتی که جو براون بازنشسته شد او را به خدمت گرفتم. جیم رایان از سال ۱۹۹۱ با ما بود. میک فیلان یکی از بازیکنان من بود که به دستیار ارزشمند من مبدل شد، به جز دوره ای که ما را در سال ۵۱۹۹ ترک کرد و دوباره به عنوان مربی در سال ۲۰۰۰به ما ملحق شد. پل مک گینس از زمانی که من به باشگاه آمدم با من بود. او پسر بازیکن و سرمربی سابق باشگاه، ویلف مک گینس بود و خودش نیز بازیکن بوده است. من او را مربی آکادمی کردم.

لذا من این سمت دستیاری را به برایان دادم. او از این منظر که با بازیکنان بسیار صمیمی شد و جلسات تمرینی را خوب اجرا می کرد خوب کار کرد. او به ایتالیا رفته بود تا تیم‌های سری آ را تماشا کند و خیلی از آن دانش و آگاهی را به انگلیس آورد.

وقتی که او سال ۱۹۹۸ ما را به مقصد بلکبرن ترک می کرد، من به او گفتم: "امیدوارم بدونی که چه کار داری می کنی." وقتی که یک مربی تیم را ترک می کند، همیشه بقیه سؤال می پرسند: "نظر تو چیه؟" در مورد آرشی من نمی توانستم از مارتین ادواردز بخواهم که با (رقم) پیشن‌هاد رنجرز مقابله کند. همینطور برای برایان نیز فکر نمی کردم که برای سرمربیگری خوب باشد. استیو مک کلارن: مختص سرمربیگری، شکی در این مورد نیست. چیزی که من به استیو گفتم این بود: تو باید تضمین حاصل کنی که به باشگاه صحیح، و رییس و مدیر صحیح خواهی رفت. این اساس کار بود. همیشه.
کارلس کیروش، یکی دیگر از دستیاران من، عالی بود. واقعا عالی. خارق العاده. یک مرد باریک بین و باهوش. توصیهٔ جذب او را اندی راکسبرگ Andy Roxburgh ارائه کرد، در برحه ای که ما جستجو برای بازیکنان بیشتری از نیمکرهٔ جنوبی

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

را آغاز کرده بودیم و شاید به یک مربی ورای از ملیت‌های اروپای شمالی نیاز داشتیم، و همچنین کسی که قادر باشد به یک یا دو زبان دیگر صحبت کند. (حرف و توصیهٔ) اندی خیلی واضح و درست بود. کارلس خارق العاده بود. او مربیگری افریقای جنوبی را بر عهده داشت، لذا من یک روز با کوئینتون فرچن (بازیکن سابق فرگوسن) برای جویا شدن نظرش تماس گرفتم. کوئینتون پاسخ داد "خارق العاده ست". "فکر می کنی در چه سطوحی؟" کوئینتون پاسخ می دهد:"هر سطحی همه شون." من با خودم فکر کردم:"خوب. این به کار من خواهد اومد."

وقتی که کارلس در سال ۲۰۰۲ برای صحبت با ما آمد، من در حالی که لباس تمرینم را پوشیده بودم منتظر او بودم. کارلس خیلی معصومانه و بی آلایش لباس پوشیده بود. این ادب و معصومیت خصیصهٔ او بود. آنقدر تحت تأثیر قرار گرفتم که همان موقع پست دستیاری را به وی پیشنهاد دادم. او را می توان نزدیک ترین فرد به وظایف سرمربیگری در منچستر یونایتد قلمداد کرد در حالی که عنوان سرمربی را یدک نمی کشید. او مسؤولیت خیلی از کارهایی را می پذیرفت که اصلا وظیفه اش نبود خود را در آن‌ها دخیل کند.

یک روز در سال ۲۰۰۳ و وقتی که من در جنوب فرانسه در تعطیلات بودم کارلس با من تماس گرفت:
"من لازمه که با تو صحبت کنم". در مورد چه می توانست باشد؟ چه باشگاهی دنبال او بود؟ او تکرار کرد: "فقط باید با شما صحبت کنم."

لذا به شهر نیس Nice پرواز کرد و من نیز با یک تاکسی به فرودگاه نیس رفتم و آنجا ما یک گوشهٔ دنج پیدا کردیم.

او گفت: "به من پیشنهاد سرمربیگری رئال مادرید داده شده."

"لازمه که من دو چیز رو به تو بگم. اول اینکه نمی تونی زمینش بزنی. دوم اینکه واقعا داری یک باشگاه خوب رو ترک می کنی. شاید نتونی بیش از یک سال در رئال مادرید دوام بیاری. ولی می تونی برای کل طول عمرت در منچستر یونایتد باشی."

کارلس گفت:"می دونم. فقط حس می کنم که چالش و رقابت بزرگیه(سرمربیگری مادرید)."
"کارلس من نمیتونم منصرفت کنم، چون اگر بکنم، و سال بعد رئال مادرید لیگ قهرمانان رو برنده بشه ،تو خواهی گفت – الآن من می تونستم اونجا باشم. ولی فقط بهت می گم، این شغلی کابوس واره"

سه ماه بعد، او می خواست که مادرید را ترک کند. من به او گفتم که نمی تواند این کار را بکند. من به اسپانیا پرواز کردم تا در آپارتمانش با او ملاقات کنم و ما با هم نهار خوردیم. پیام من این بود: تو نمی توانی از مادرید خارج شوی، تا آخر بمون، و سال بعد دوباره به من ملحق بشو. آن سال من دستیاری استخدام نکردم چون مطمئن بودم که کارلس بازخواهد گشت. من جیم رایان و میک فیلان ،دو مرد خوب را به همکاری پذیرفتم، ولی نمی خواستم انتصابی صورب بگیرد چرا که می دانستم کارلس شاید برگردد. من حدود یک هفته قبل اینکه کارلس با من تماس بگیرد تا بگوید اوضاع در مادرید خوب نیست، با مارتین یول برای پست دستیاری مصاحبه کرده بودم. مارتین مرا تحت تأثیر قرار داده بود و و من در شرف دادن این سمت به

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

او بودم، که تماس از جانب کارلس صورت پذیرفت، و مرا مجبور کرد به مارتین بگویم: "ببین، من مجبورم یک مدتی این پست رو رها بذارم." نمی توانستم دلیلش را برای مارتین شرح دهم.
هیچ تیمی با این تفکر که یونایتد رغبت به تسلیم شدن دارد قدم به اولدترافورد نگذاشت. امکان نداشت از فکر اینکه ما روحیهٔ خود را از دست دادیم حریف آسوده خاطر شود. سرمربی رقیب، اگر ۱–۰یا ۲–۱ جلو می بود می دانست که در ۵۱ دقیقهٔ پایانی ما به آب و آتش خواهیم زد. این فاکتور ترس همیشه وجود داشت. با رفتن به قصد پاره کردن گلو (یک سره کردن کار حریف) و روانه کردن سیل نفرات به داخل محوطه، ما این سؤال را در اذهان ن مطرح می کردیم: آیا شما می توانید در برابر این فشار تاب بیاورید؟ ما در اوج حملات بی رحمانهٔ خود شخصیت واقعی دفاع تیم مقابل را محک می زدیم. و آن‌ها این را می دانستند. هر رخنه و روزنهٔ باریکی به شکاف تبدیل می شد. همیشه جواب نمی داد. ولی وقتی جواب می داد، شما لذت یک پیروزی دیرهنگام را کسب می کردید.همیشه این ریسک ارزشش را داشت. به ندرت پیش می آمد که ما در حالی که دنبال گلزنی بودیم، گل دریافت کنیم. یک بار ما در لیورپول باختیم، بازی ای که لوک چادویک وقتی به دنبال یک توپ رو به عقب می آمد اخراج هم شد. تمامی بازیکنان دیگر در محوطهٔ حریف بودند. در برابر ما تیم ها بازیکنان زیادی را در دفاع مستقر می کردند که کار ما برای شکستن این دیوار سخت می شد.

در پایان نیمهٔ اول در بازی برابر اسپورز به نظر می آمد که گور ما کنده شده باشد. ولی همانطور که در انتهای فصل گفتم: "در زمان وقوع بحران بهترین کار آرام نگاه داشتن جمعیت جامعه است." ما پنج گل به ثمر رساندیم تا برندهٔ بازی باشیم، در حالیکه ورون و دیوید بکام نیز در زمرهٔ گلزنان بودند. با این حال در آن برحه ما مشکلات دروازه بان داشتیم. در اوکتبر، فابین بارتز دو گل بد و مضحک دریافت کرد.همچنین ۲– ۱ در خانه برابر بولتون و ۳–۱ در خانهٔ لیورپول شکست خوردیم، بازی ای که فابین در آن برای مشت کردن یک توپ بیرون آمد ولی ناموفق بود. در خانهٔ آرسنال در ۵۲ نوامبر، دروازه بان فرانسوی ما مستقیم به تیری هانری پاس داد که او هم گلزنی کرد، و سپس برای یک توپ گیری از دروازه بیرون آمد و نتوانست توپ را جمع کند و باز این هانری بود: ۳– ۱.

دسامبر سال ۲۰۰۱ شروعش بهتر نبود، جایی که ما ۳– ۰ در خانه به چلسی باختیم، پنجمین شکست لیگ ما ظرف ۴۱ بازی. اوضاع از آن نقطه بهتر شد. اوله گونار سولسشر زوجی خوب را با فان نیستلروی تشکیل داد (اندی کول در ژانویه قرار بود تیم را به مقصد بلکبرن ترک کند)، و در اوایل سال نو در ۲۰۰۲ به صدر جدول رسیدیم. در پیروزی ۲– ۱ برابر بلکبرن، فان نیستلروی برای دهمین بار متوالی گلزنی کرد، و در انتها ژانویه ما با ۴ امتیاز اختلاف در صدر جدول لیگ برودیم

سپس در فبریهٔ ۲۰۰۲ من تغییر تصمیمم اعلام شد. در نهایت من کنار نکشیدم.

همینکه مسئلهٔ بازنشستگی شفاف سازی شد، فرم ما به طرز حیرت آوری بهبود پیدا کرد. ما ۱۳بازی از ۵۱ بازی را پیروز شدیم. من مایل بودم که به فینال لیگ قهرمانان در سال ۲۰۰۲ در گلاسگو راه پیدا کنم. من آن قدر از رسیدن به آنجا اطمینان داشتم که حتی در این شهر به دنبال هتل هم رفته بودیم. من در آن زمان سعی کردم این حقیقت را انکار کنم ولی انگیزهٔ هدایت تیم در همپدن پارک برایم عقده شد.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

فصل چهارم

مترجم: علی شعبانی

شروعی تازه

با شروع فصل جدید در سال ۲۰۰۲، من سرشار از انرژی تازه بودم. گویی روز اول من در این شغل بود. تمامی تردیدهایی که به واسطه بازنشستگی معهود من ایجاد شده بود، از بین رفته بود و من آماده بودم تا پس از اولین فصل بدون جام از سال ۱۹۹۸، ترکیب تیم را کمی دگرگون کنم. مقاطعی که با خود تغییرات عمده می آورند همیشه مرا هیجان زده می کنند. می دانستم که بنیان محکمی برای ساختن تیمی از برنده ها در دست دارم.

ما دوره ای طلایی بین سال های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۱ داشتیم، دوره ای که در آن از شش قهرمانی ممکن لیگ، پنج تا را به دست آوردیم و یکی از دو قهرمانی اروپای من در آن دوره به دست آمد. در ابتدای آن دوره شش ساله، ما جوانان خود را به تیم اصلی تزریق کرده بودیم. علی رغم جمله *آلن هنسن* پس از باخت ۱-۳ مقابل *آستون ویلا* که گفته بود: "نمی توان با بچه ها چیزی برد." دیوید بکهام، گری نویل و پل اسکولز مبدل به بازیکنان ثابت شده بودند. پس از کسب سه عنوان لیگ ما مرتکب اشتباه شدیم و اجازه دادیم که *یاپ استام* تیم را ترک کند. من فکر کردم که ۱۶,۵ میلیون پوند مبلغ مناسبی است و اعتقاد داشتم پس از عمل پاشنه پایش سطح بازی او کمی افت کرده است. اما این اشتباهی از طرف من بود. بگذارید از این فرصت استفاده کنم و این شایعه که فروختن او مربوط به اتهامات او در اتوبیوگرافی اش در قبال من بود را رد کنم. اگرچه بلافاصله پس از شنیدن این مسئله با او تماس گرفتم اما فروختن او ربطی به این قضیه نداشت. او در کتابش ما را متهم به تماس با خود بدون اطلاع باشگاهش، *پی اس وی آیندهوون* کرده بود.

من بلافاصله با او تماس گرفتم و از او پرسیدم: "چه فکر می کردی که این حرف ها را زدی؟" اما این مسئله کوچکترین نقشی در تصمیم من نداشت. چندی از این گفتگو نگذشته بود که به من خبر رسید نماینده تیم *رم* سعی دارد که ارتباط برقرار کند. آن ها ۱۲ میلیون پوند برای او پیشنهاد داده بودند. من پاسخ دادم که تمایلی برای فروش ندارم. هفته پس از آن، ما پیشنهادی از *لاتزیو* دریافت کردیم. من قصدی برای فروش نداشتم تا اینکه پیشنهاد به ۱۶,۵ میلیون پوند رسید. در آن زمان یاپ ۳۰ ساله بود و ما نگران روند بهبود او از مصدومیت آشیل اش بودیم. بهرحال، زمان ثابت کرد که آن تصمیم شروع فصلی مصیبت بار بود.

اینکه مجبور شدم این مسئله را در پمپ بنزین به اطلاع یاپ برسانم پایانی تلخ را برای من رقم زد، زیرا می دانستم که او مرد محترم و خوبی است که بازی کردن برای باشگاه را دوست دارد و طرفداران نیز به او عشق می ورزند. این یکی از لحظاتی بود که کهولت سن و فراموشی کار دستم داد. من تلاش کرده بودم که دو روز پیش از پایان مهلت نقل و

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

انتقالات در تمرین تیم این مسئله را به اطلاع او برسانم. زمانی که با تلفن همراه او تماس گرفتم، دیگر دیر شده بود و او در راه خانه اش بود. پمپ بنزینی در بین راه بود، بنابراین ملاقات ما آن جا صورت گرفت.

می دانستم که می توانم *لورن بلان* را به صورت آزاد به خدمت بگیرم. من همیشه او را تحسین می کردم و به نظرم باید او را سال ها پیش تر به خدمت می گرفتم. او بسیار با آرامش بازی می کرد و توانایی آغاز حمله از عقب را داشت. من فکر می کردم که تجربه او می تواند باعث شکوفایی *جان اوشی* و *وز براون* شود. فروختن یاپ قضاوتی اشتباه از سوی من بود. او در نهایت مقابل ما نیز بازی کرد، در سن ۳۶ سالگی، در نیمه نهایی لیگ قهرمانان اروپا.

مدافعین وسط همواره بخش بزرگی از برنامه ریزی های من در مربی گری را به خود اختصاص می دادند و *ریو فردیناند* خرید بزرگ من در تابستان ۲۰۰۲ بود، سالی که ما باید به فینال *گلاسگو*، در زادگاهم می رسیدیم. رسیدن به فینال آن سال برای من بسیار خاص می بود، بازی در زادگاهم مقابل رئال مادرید، در جایی که من اولین فینال اروپایی زندگی ام را تماشا کردم، در شبی که رئال ۷–۳ *آینتراخت فرانکفورت* را در هم کوبید.

من آن روز در جایگاه دانش آموزان بودم، زیرا برای *کوییننز پارک* بازی می کردم که به من این اجازه را می داد که از در جلویی وارد شوم و به آن قسمت زمین بروم. من سه دقیقه پیش از پایان بازی ورزشگاه را ترک کردم تا بتوانم با اتوبوس به خانه بازگردم. زیرا در صبح بعد از آن باید به سرکار می رفتم. به این دلیل تمام شادی های پس از بازی را از دست دادم، که برای فوتبال آن سال ها عجیب و غیر عادی بود. رئال رژه ای بزرگ با کاپ ترتیب داد و رئالی ها با شادی می رقصیدند. من تمام آن را از دست دادم. وقتی صبح بعد از آن، روزنامه ها عکس های آن شب را چاپ کردند با خود گفتم: "لعنتی، من دیدن تمامش را از دست دادم."

همپدن *پارک* آن شب با ۱۲۸۰۰۰ نفر پر شده بود. برای اجتناب از شلوغی پس از بازی های بزرگ، ما مایل ها از ورزشگاه به سمت پایانه اتوبوس ها حرکت می کردیم و از آن جا سوار یک اتوبوس می شدیم. سه یا چهار مایل تا آن ایستگاه فاصله بود، اما حداقل خیالمان جمع بود که اتوبوس گیرمان می آید. صف اتوبوس جلو ورزشگاه به مایل ها می رسید. راه دیگر این بود که ۶ *پنس* به کامیون ها پرداخت کنی و عقب آن ها سوار شوی. فرستادن تیمی با پیراهن منچستر یونایتد در زمین مقدس همپدن پارک خاطره ای رویایی می بود که مقدر نشد. رئال آن فینال را ۲–۱ پیروز شد.

اتفاق بزرگ دیگر آن سال، پیوستن *کارلوس کیروش* به یونایتد به عنوان دستیار من بود. *آرسنال* سال قبل از آن دوگانه را برده بود و روی کین قبل از جام جهانی از اردوی تیم ملی ایرلند اخراج شده بود بنابراین مسایل زیادی ذهن مرا به خود مشغول کرده بود. پس از اینکه روی به خاطر درگیری با *جیسون مک اتیر* در بازی با *ساندرلند* از زمین بازی اخراج شد، من او را به خاطر مشکل مزمن مفصل ران از تیم مرخص کردم تا عمل جراحیش را انجام دهد، عملی که ۴ ماه او را از میادین دور نگه داشت. درست چندی بعد از آن ما دوره ای از نتایج بد را تجربه کردیم، از باختن در خانه به *بولتون* تا باخت خارج از خانه در *لیدز*. ما تنها موفق به کسب ۲ برد از ۶ بازی اول خود شدیم و در جدول نهم بودیم. در این زمان

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

من دست به قمار بزرگی زدم و چندی از بازیکنان را مرخص کردم تا عمل های جراحی بر روی شان انجام شود، به این امید که با انرژی ای تازه به تیم بازگردند و در نیمه دوم رقابت ها به ما کمک کنند.

در سپتامبر ۲۰۰۲، خنجرها برای ضربه زدن به من از نیام درآمده بودند. طبیعت این شغل این است که وقتی اوضاع درست پیش نمی رود افکار عمومی به تو حمله خواهند کرد.علاوه بر آن، من بده بستانی با مطبوعات نداشتم که حالا بتوانم بر روی حمایت آن ها حساب باز کنم. من هیچ گاه ارتباط اجتماعی چندانی با خبرنگاران نداشتم و هیچ وقت برای شان خبری اختصاصی مهیا نکردم، شاید به استثنا *باب کس* آن هم گاه گداری. باب خبرنگار روزنامه *میل آن ساندی* بود. بنابراین اهالی مطبوعات دلیل خاصی برای دوست داشتن یا حمایت از من در روزهای سخت نداشتند. دیگر مربیان در برقراری ارتباط دوجانبه با مطبوعات موفق تر بودند. شاید این ارتباط برای شان زمان بیشتری را می خرید، اما این مسئله تا ابد ادامه نمی داشت. همواره نتایج هستند که تعیین می کنند گیوتین بر سر چه کسی فرود خواهد آمد.

هنگامی که تحت فشار مطبوعات هستید ابتدای آن دوره بسیار مشکل است. هر وقت که دوره ای ضعیف می داشتیم همیشه تیتر روزنامه ها را تجسم می کردم: "زمانت به پایان رسیده است، فرگی؛ وقتش رسیده که بروی." می توانید به آن بخندید اما هیچ وقت نباید دچار هیجان عصبی شوید، زیرا هیستری شما را از پای در می آورد. تیترهای بی شماری در مدح من در طی این سال ها چاپ شده است، زیرا مطبوعات با توجه به موفقیت هایی که در طول این سال ها داشتیم نمی توانستند از چاپ آن ها اجتناب کنند. اما وقتی نابغه خوانده می شوید، باید تحمل این را هم داشته باشید که گاهی احمق خطاب شوید.

مت بازبی جمله ای داشت که همیشه می گفت: "چرا وقتی که نتایج بدی کسب کردی روزنامه بخوانی؟ من هیچ وقت این کار را نکردم." و او در دوره ای زندگی می کرد که رسانه های عمومی این چنین گسترده نبودند. مت همیشه بر روی امواج تحسین و تخریب سوار بود، بی آن که اهمیت چندانی به هیچ کدام دهد.

اصلی که همیشه، چه در اوج و چه در حضیض به آن معتقد بودیم، این بود که زمین تمرین را حریمی مقدس نگاه داریم. تلاش مان در آن جا، تمرکزمان بر روی کارها، و استاندارد انجام تمرینات مان هیچ گاه افت نکرد. در نهایت این تکرار و پیوستگی تلاش ها اثرش را در روز بازی نشان می داد. با چنین رویه ای، وقتی یک بازیکن یونایتد چندین نتیجه بد را تجربه می کند، از آن متنفر می شود. حتی تحمل یک باخت دیگر برایش غیر قابل تحمل می شود. حتی بهترین بازیکنان نیز گاهی اعتماد به نفس شان را از دست می دهند. حتی *کانتونا* هم مدت کوتاهی با شک و تردید درگیر بود. اما اگر فرهنگ حاکم بر زمین تمرین درست باشد، بازیکنان می دانند که می توانند بر روی دیگر بازیکنان گروه و تخصص اعضای کادر فنی حساب باز کنند.

تنها بازیکنی که من مربی اش بودم و به هیچ عنوان تحت تاثیر اشتباهاتش قرار نمی گرفت *دیوید بکهام* بود.

او می توانست بدترین بازی ممکن را داشته باشد و همچنان باور نکند که ذره ای کم کاری داشته یا بد عمل کرده است. او تو را پس می زد، می گفت که اشتباه می کنی. او به شکلی باورنکردنی زیر چتر حمایتی خود بود. نمی دانم این خصلت

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

توسط اطرافیانش به او القا شده بود یا نه. اما او هیچ وقت اعتراف نمی کرد که بازی بدی داشته است و هیچ گاه قبول نمی کرد که اشتباهی در بازی مرتکب شده است.

باید این خصوصیت او را تحسین کنید. به نوعی این رفتار او ارزشمند بود. مهم نبود که چند اشتباه (از دید من، نه دید او) انجام داده است، او همچنان توپ را در بازی طلب می کرد. از اعتماد به نفس او هیچ وقت کاسته نشد. در حالی که از دست دادن مقطعی اعتماد به نفس برای همه فوتبالیست ها و اکثر مربیان طبیعی است. فشار افکار عمومی از قوی ترین زره ها نیز عبور خواهد کرد.

حضیض ما در نوامبر سر رسید، در آخرین دربی ای که در ورزشگاه *مین رود* برگذار شد: پیروزی ۳–۱ برای سیتی، مسابقه ای که در آن *گری نویل* تعلل کرد و همین مسئله باعث شد تا *شاون گوتر*توپ را از او برباید و زمینه ساز گل دوم شود. بعد از آن بازی من روحیه بازیکنانم را زیر سوال بردم، گزینه ای که به ندرت از آن استفاده می کنم. رختکن تیم وقتی دربی را می بازید جای مزخرفی برای بودن است. قبل از بازی، *کیت پینر*، دوست قدیمی من و طرفدار سرسخت سیتی به من گفت: "حالا که این آخرین دربی در مین رود است، پس از بازی برای یک نوشیدنی به بالا می آیی؟" من که از شهامت درخواست او لذت برده بودم، گفتم: "اگر ببریم، می آیم." بنابراین پس از این که بازی را ۳–۱ واگذار کردیم، در حال سوار شدن به اتوبوس بودم که تلفن همراهم به صدا درآمد. پینر روی خط بود. او پرسید که کجا هستم و چرا بالا نمی آیم. من جواب دادم: "گم شو." یا یک همچین جمله ای. "دیگر نمی خواهم تو را در زندگی ام ببینم." پینر در حالی که می خندید گفت: "بازنده بد، خودتی؟" پس از آن برای صرف نوشیدنی به بالا رفتم.

در پایان فصل گری نویل درباره آن روز گفت: "آن روز تقاطعی بزرگ برای ما بود. من فکر کردم که هواداران آن روز علیه ما شعار خواهند داد."

برخی مواقع یک مربی باید با هواداران، بیش از بازیکنان صادق باشد. آن ها احمق نیستند. تا جایی که از یک بازیکن مشخص در انظار عمومی انتقاد نکنی، اخطار دادن به تیم ایرادی ندارد. ما همگی می توانیم در تقصیر شریک باشیم: مربی، کادر او و بازیکنان. انتقاد اگر درست بیان شود، می تواند نشانگر قبول کردن مسئولیت جمعی باشد.

تحت فشار نتایج ضعیف، ما روش بازی خود را عوض کردیم. به جای توجه به درصد مالکیت توپ، ما توپ را بیشتر و سریع تر به جلو حرکت می دادیم. با حضور روی کین، نگه داشتن توپ ساده بود. من از لحظه ای که او قدم به باشگاه گذاشت گفتم: "او هیچ وقت توپ را لو نمی دهد." من این جمله را به کادرم و بازیکنان گفتم. گردش توپ آیینی قدیمی در یونایتد است. اما مالکیت بدون نفوذ، تنها تلف کردن زمان است. ما در حال از دست دادن وجه نفوذی خود بودیم. با بازیکنی همانند *فن نیستلروی* در خط حمله، ما تنها نیاز داشتیم که او را تغذیه کنیم.

ما از دیگو *فورلا ن* در پست مهاجم دوم استفاده کردیم، اما عموما ترکیب ما از *ورون*، *اسکولز* و *کین* در خط میانی تشکیل می شد. ورون نقشی آزاد داشت و اسکولزی نیز زیاد به داخل محوطه یورش می آورد. بکهام در راست و *گیگز* در چپ.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

ما استعدادهای معرکه ای داشتیم. اسلحه های گل زنی ما عالی بودند. فن نیستلروی در جلوی دروازه بی رحم بود. بکهام هم فصلی ۱۰ گل به ارمغان می آورد، اسکولز حتی بیشتر از او.

همچنین *فیل نویل* نیز در پست هافبک میانی درخشان ظاهر شده بود. فیل همانند یک رویا برای یک مربی است. او و *نیکی بات* هم پیمانانی وفادار و کامل برای من بودند. تنها چیزی که آن ها می خواستند بازی کردن برای منچستر یونایتد بود. آن ها هیچ وقت نمی خواستند که باشگاه را ترک کنند. زمان مناسب برای اجازه دادن به این نوع بازیکنان برای ترک باشگاه موقعی است که می بینید شما بیش از کمک کردن باعث عذاب و آسیب زدن به آن ها هستید.

این گونه بازیکنان بین وفاداری مطلق شان و نوعی ناراحتی که از بازی نکردن به اندازه کافی در تیم اصلی پیدا می کنند گیر می افتند. این موقعیت برای هر کسی سخت است. فیل در زمانی که ما نیاز به ثبات داشتیم نقش مهمی بازی کرد. او فردی منظم بود. او یکی از بازیکنانی بود که می توانستی بهشان بگویی: "فیل، از تو می خواهم که تا بالای آن تپه بدوی سپس برگردی و این درخت را قطع کنی." و تنها جوابی که از ایشان می شنیدی این بود: "باشه رییس، فقط اره کجاست؟"

من چند تایی از این نوع بازیکنان داشته ام. فیل همه کار برای تیم انجام می داد. او تنها به تیم فکر می کرد. اکثر اوقات، اگر او قرار بود که نقشی محدود داشته باشد تا تیم موفق عمل کند، او راهی پیدا می کرد که خود را خوشحال کند. در نهایت اما، روزی گری نزد من آمد تا با من حرف بزند که ببیند نظرم درباره نقش روز به روز در حال کمرنگ شدن فیل چیست.

من به گری گفتم: "من نمی دانم که چه کنم، او واقعا انسان خوبی است."

گری جواب داد: "مشکل همین است. او نمی خواهد که نزد تو بیاید." همان طور که می بینید، فیل به اندازه گری رک و برون گرا نبود.

من فیل را برای صحبت به خانه ام دعوت کردم. او به همراه همسرش *جولی* آمد. ابتدا من متوجه جولی در اتوموبیل نشدم. پس از اینکه او را دیدم همسرم *کتی* را صدا زدم تا او را به داخل مشایعت کند. اما وقتی کتی بیرون رفت، جولی شروع به گریه کرد. او همان طور که گریه می کرد گفت: "ما نمی خواهیم منچستر یونایتد را ترک کنیم. ما بودن در باشگاه را دوست داریم." کتی برایش یک فنجان چای آورد ولی او نمی خواست که به داخل خانه بیاید. فکر می کنم که او نگران بود مبادا بغضش دوباره بشکند و همسرش را سرافکنده کند.

حرف من به فیل این بود که با نحوه ای که من از او استفاده می کردم، به او بیشتر ضرر می رساندم تا سود. او پذیرفت. او به من گفت که نیاز دارد تا به تیم دیگری رود. من به او اجازه دادم که هر طور که می خواهد این مسئله را با همسرش در میان بگذارد.
وقتی آن ها خانه را ترک کردند، کتی به من گفت: "تو که قرار نیست به او بگویی که برود، مگر نه؟ تو نمی توانی اجازه

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

دهی افرادی مانند آن ها این جا را ترک کنند."
– "کتی، این به خاطر خودش است. نمی فهمی؟ این مسئله مرا بیش تر از او عذاب می دهد."

به او اجازه دادم تا با مبلغ کمی جدا شود، تنها ۳٫۶ میلیون پوند. او دوبرابر آن می ارزید، زیرا او می توانست در ۵ پست برای تان بازی کند، در هر کدام از دفاع های کناری و تمام پست های هافبک. حتی فکر کنم او در دفاع وسط هم برای اورتون به میدان رفت، وقتی که *فیل جاگیلکا* و *جوزف یوبو* مصدوم شدند.

اجازه دادن به *نیکی بات* برای ترک تیم نیز به همان اندازه دردناک بود، هرچند نیکی هیچ مشکلی برای دفاع از خودش نداشت. نیکی پسرکی پررو و شیطان بود. اهل محله *گورتون* و انسانی عالی بود. او حتی برای سایه تان هم می جنگید. نیکی داخل دفترم می آمد و می گفت: "چرا من بازی نمی کنم؟" این نیکی بود. من عاشق آن بودم. و من به او می گفتم: "نیکی، تو بازی نمی کنی چون من فکر می کنم اسکولز و کین بهتر از تو هستند." گاهی اوقات، خارج از خانه، من او را به جای اسکولز در ترکیب قرار می دادم. برای مثال در بازی نیمه نهایی لیگ قهرمانان مقابل *یوونتوس* من به جای اسکولز از بات استفاده کردم. اسکولز و کین هر دو دو اخطاره بودند و نمی توانستم ریسک از دست دادن هر دوی آن ها در فینال را تحمل کنم، هرچند در نهایت هر دوی آنان فینال را به دلیل محرومیت از دست دادند. من اسکولز را به جای بات به میدان آوردم، نیکی مصدوم شده بود و پل هم در نهایت کارت گرفت. در نهایت من نیکی را به *بابی رابسون* در *نیوکاسل* فروختم. ۲ میلیون پوند. چه خرید خوبی برای آن ها بود.

ابرهای نگون بختی در انتهای نوامبر ۲۰۰۲ کم کم از آسمان تیم ما رخت بر بست. ما موفق شدیم ۵–۳ مقابل نیوکاسل پیروز شویم. *دیگو فورلان* که ۲۷ بازی طول کشیده بود تا اولین گل اش را برای ما به ثمر برساند – پنالتی ای در بازی با *مکابی حیفا* – عامل مهمی در برد ۲–۱ مقابل *لیورپول* بود. او ضربه سر رو به عقب *جیمی کرگر* را قطع کرد و دروازه *یرزی دودک* را باز کرد. ما سپس آرسنال را ۲–۰ و *چلسی* را ۲–۱ بردیم و باز هم فورلان گل سرنوشت ساز را زد. آن زمستان، ما در تمرینات مان به سختی بر روی شکل دفاعی تیم کار کردیم.

در فوریه ۲۰۰۳، در دور پنجم جام حذفی ۰–۲ در خانه مغلوب آرسنال شدیم. این همان بازی ای بود که رایان گیگز توپ را از جلوی دروازه خالی با پای راستش به آسمان فرستاد. به او در این باره گفتم: "خب گیگزی. تو بهترین گل تاریخ جام حذفی را زدی و حالا فکر کنم از دست دادن بهترین موقعیت تاریخ این جام برای گل زدن را هم به آن اضافه کردی." او به اندازه ابدیت وقت داشت. او حتی می توانست با توپ به داخل دروازه رود.

آن بازی که مرا به شدت خشمگین کرده بود، اثری عمیق بر روی رابطه من با یکی دیگر از اعضای کلاس ۱۹۹۲ گذاشت. با وجود در کار بودن چسب زخم، زخم آن بهبود نیافت. کفشی که من در حالت عصبانیت پرتاب کردم مستقیم به سمت دیوید بکهام رفت و ابروی او را شکافت.

پس از واگذار کردن فینال *کارلینگ کاپ* به لیورپول، ما به دیگر رقیب بزرگ مان در آن دوره برخوردیم. در انتهای دوره مربی گری من، لیدز یونایتد دیگر در لیست رقبا جایی نداشت اما در بهار ۲۰۰۳، آن ها خطری قابل توجه بودند، اگرچه

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

آن بازی را ما ۲-۱ بردیم. من باید چند کلمه ای درباره رقابت ما با لیدز صحبت کنم. رقابتی که به شکل آزاردهنده ای بسیار شدید بود.

وقتی من به عنوان مربی منچستر یونایتد انتخاب شدم، درباره دربی با سیتی و بازی های حساس مقابل حریفان مرسی *سایدی*، لیورپول و اورتون خبر داشتم. اما از خصومت موجود بین یونایتد و لیدز مطلع نبودم. در رقابت های دسته یک سابق، *آرچی ناکس* و من به تماشای دیدار *کریستال پالاس* و لیدز رفته بودیم. دیداری که لیدز در آن بازنده شد.

بازی در نیمه اول با نتیجه ۰-۰ به پایان رسید. اما نیمه دوم سراسر با برتری و موقعیت های لیدز همراه بود. ۲۰ دقیقه مانده به پایان بازی، پنالتی واضح لیدز گرفته نشد و هواداران با فریادهایشان ورزشگاه را به لرزه درآورده بودند. یک هوادار لیدزی شروع به فریاد زدن بر سر من کرد: "تو، آره با توام حروم زاده منچستری."

من به آرچی گفتم: "آرچی، این خشم به خاطر چیست؟" آرچی جواب داد که از مسئله اطلاعی ندارد. بنابراین متصدی حفاظت نزدیک تر را صدا زدم. جایگاه مدیران در ورزشگاه لیدز کوچک است و هواداران از همه سو شما را احاطه کرده اند. پالاس ضدحمله ای ترتیب داد و گلی به ثمر رساند. در این هنگام دیگر تماشاگران واقعا به خروش آمده بودند. آرچی از من خواست که ورزشگاه را ترک کنیم اما من اصرار کردم که بمانیم. پالاس گل دیگری به ثمر رساند. پس از آن گل، دوست جدید ما با ظرفی که در دست داشت مرا مورد اصابت قرار داد. میزان نفرت و آزار خارق العاده بود. به آرچی گفتم: "بیا از این جا بزنیم بیرون."

روز بعد، من از مسئول تدارکات مان در آن زمان، *نورمن دیویس*، در این مورد پرسیدم. او گفت: "من در مورد لیدز به تو گفته بودم. تنها نفرت خالص بین ما حکم فرماست."

- "از کجا نشات می گیرد؟"

+ "دهه شصت"

لیدز دربانی به نام جک داشت که عادت داشت داخل اتوبوس بیاید و مانند جارچی ها اعلام کند: "از طرف مسئولین، بازیکنان و هواداران لیدز یونایتد، مقدم تان به *الاند رود* را گرامی می دارم." و من زیر لب می گفتم: "این بار خوب پیش خواهد رفت."

برخی از هواداران کودکان شان را بر روی شانه های شان می گذاشتند و در عین حال حجم نفرت ساطع شده از جمعیت شگفت انگیز بود. در نیمه نهایی لیگ کاپ در سال ۱۹۹۱ در لیدز، آن ها در نیمه دوم حسابی ما را تحت فشار قرار داده بودند. اما تنها ۲ دقیقه مانده به پایان، *لی شارپ* با فرار خود نتیجه را به سود ما رقم زد. او ۹ متر در آفساید به نظر می رسید. من در زمین بودم، *اریک هریسون* در نزدیکی تونل ورزشگاه بود. بسیاری از مردم فکر می کنند که اریک شباهت زیادی به من دارد. یک هوادار لیدزی قطعا چنین نظری داشت. زیرا او را به باد کتک گرفت. او فکر می کرد که در حال

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

کتک زدن من است. هواداران به شدت تهییج شدن. غریوشان به آسمان بلند شده بود. اما چیزی راجع به جو خشن *الاند رود* وجود دارد که من آن را می پسندم.

در دوران *پیتر ریدزدیل*، که لیدز به گفته مالکش در دوران رویایی خود بود، من حس کردم که بنای باشگاه بر روی زمین محکمی بنا نشده است. وقتی شنیدم که آن ها چه دست مزدهایی به بازیکنان پرداخت می کنند، زنگ های خطر برای من به صدا در آمد. وقتی به آن ها لی شارپ را فروختیم، فکر کنم آن ها دستمزدش را دو برابر کردند، در حدود ۳۵۰۰۰ پوند.

اما آن ها تیم خوبی ساخته بودند. *آلن اسمیت، هری کیول، دیوید بتی*. در سال ۱۹۹۲، آن ها با یکی از معمولی ترین تیم های تاریخ قهرمان لیگ شدند، اما تیم بسیار مصمم و با اراده ای داشتند. و به شکل ماهرانه ای توسط *هوارد ویلکینسون* هدایت می شدند. یک دهه بعد، جوانی از *دربی* به آن ها پیوست، *ست جانسن*، و خبرهایی که به گوش می رسید حاکی از این بود که او و مدیر برنامه هایش پیشنهادی ۲۵۰۰۰ پوندی برای دستمزد ارائه داده بودند. پیشنهاد لیدز اما حدود ۳۵۰۰۰ پوند بود، که تا ۴۰–۴۵۰۰۰ پوند قابل افزایش بود.

باشگاه ها از اشتباهات شان درس نمی گیرند. احساسات بازی شما را در دام می اندازد. من یک تاجر منچستری را به خاطر می آورم که روزی نزد من آمد و از من پرسید: "من در فکر خریدن باشگاه *بیرمنگام سیتی* هستم، نظرت چیست؟"

من گفتم: "اگر صد میلیون پوند برای ریسک کردن داری، برو جلو و بخرش." او پاسخ داد: "نه، نه. آن ها فقط ۱۱ میلیون پوند بدهی دارند."

–" اما تو استادیوم شان را دیده ای؟ تو به یک استادیوم جدید احتیاج داری، با شصت میلیون و به چهل میلیون احتیاج داری که آن ها را به لیگ برتر بیاوری."

افراد سعی می کنند که اصول معمول تجارت را بر فوتبال اعمال کنند. اما فوتبال چوب یا آهن نیست که به آن شکل دهید، مجموعه ای از عوامل انسانی است. تفاوت در این جاست.

ما پیش از پایان فصل، بازی های مهمی را در پیش داشتیم. برد ۴–۰ مقابل لیورپول، در بازی ای که *سامی هیپیا* به دلیل متوقف کردن فن نیستلروی در دقیقه ۵ اخراج شد، قبل از بازی مهم ما در برابر رئال مادرید بود. در اولین بازی مقابل رئال، نیستلروی تنها گلزن ما بود. اما آن سمت *لوییز فیگو* و *رائول*، دوبار، برای رئال گلزنی کردند. در بازی برگشت و در خانه، من بکهام را روی نیمکت گذاشتم. بازی برگشت بازی حماسی ای بود. آن طور که تعریف می شود، پس از دیدن این بازی بود که *رومن آبراموویچ* تشویق شد تا سهم خود از فوتبال را داشته باشد. آن بازی را ما ۴–۳ برنده شدیم. *رونالدو* برزیلی در آن بازی هت تریک کرد.

اگرچه ما در مقطعی نه امتیاز از صدرجدول عقب بودیم، اما با برد ۴–۱ مقابل *چارلتون* در می ۲۰۰۳ توانستیم ۸ امتیاز با آرسنال در صدر فاصله ایجاد کنیم. فن نیستلروی با هت تریکش در آن بازی مجموع گل هایش در آن فصل را به عدد

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

۴۳ رساند. آرسنال احتیاج به برد مقابل لیدز در *هاییری* داشت تا بتواند شانسی برای رسیدن به ما داشته باشد، اما گل دقایق پایانی *مارک ویدوکا* به ما کمک کرد تا خیالمان ازاین بابت هم راحت شود. در برد ۲-۱ ما مقابل اورتون، دیوید بکهام در آخرین بازی اش برای باشگاه، از ضربه آزاد دروازه اورتون را گشود. ما برای هشتمین بار در ۱۱ فصل قهرمان شده بودیم. بازیکنان می خندیدند و می رقصیدند و فریاد می زدند: "ما جام خود را پس گرفتیم."

ما لیگ را پس گرفتیم اما با بکهام وداع کردیم.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

فصل پنجم

مترجم: امیررضا عباسی

ریو

محرومیت ۸ ماهه ریو فردیناند اتفاقی بود که هسته مرکزی منچستریونایتد را لرزاند. و خشمی را برای من به همراه داشت که تا کنون فروکش نکرده است. من با قوانین دوپینگ مشکلی ندارم اما اعتراض من روند تست گیری از ریو است.

در ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۳ مامورد تست گیری وزارت ورزش بریتانیا وارد کرینگتون شد و ۴ بازیکن ما برای دادن تست به صورت اتفاقی فراخواند. ما تمرین معمولی خود را آغاز کردیم غافل از این که آن روز یک روز شوم باری ریو، خانواده ریو و در نهایت باشگاه منچستریونایتد است.

مامور تست گیری در آن روز بدون انجام هیچ آزمایشی کرینگتون را ترک کرد و روز بعد مجددا برای تست گیری به کرینگتون آمد و این در حالی بود که او قوانین را به راحتی نقض کرده بود.

نتیجه آزمایش ریو مثبت اعلام شد و از از تاریخ ۲۰ ژانویه تا ۲ سپتامبر ۲۰۰۴ از انجام هر بازی فوتبال محروم شد. هم چنین او می بایست مبلغ ۵۰۰۰۰ پوند را به عنوان جریمه پرداخت می کرد و از همه مهم تر او جام ملت های اروپا ۲۰۰۴ را از دست داد.

به نظر من در روز تست گیری مامور تست گیری کار خود را به درستی انجام نداد. او به دنبال ریو نرفت؛ اما به نظر من او باید در زمین می ماند و ریو را تا رختکن همراهی می کرد.

از دیگر اصول تست گیری تغییر محل تست گیری است. اتفاقی که برای ریو رخ نداد. ما می دانستیم ماموران تست گیری در کرینگتون هستند. زیرا مایک استون پزشک تیم این موضوع را به ما اطلاع داده بود. زمانی که این پیام به بازیکنان رسید مایک و ماموران در حال نوشیدن چای بودند. در این بین پیام به ریو نیز رسیده بود و در این شکی نیست. اما کافیست شما به وضعیت ریو توجه کنید. بودن افرادی که شما آن ها را ندیده اید برای شما شگفت انگیز است و شما را دچار استرس می کند.

ریو دوپینگ نکرده وبود. این موضوع را می شد از چشم هایش فهمید. او هیچ جلسه تمرینی را از دست نمی داد. بازیکنان دوپینگی معمولا از حضور در تمرینات امتناع می کنند. من هم چنان به نحوه تست گیری ریو اعتراض دارم و اعتقاد دارم ریو هیچ ماده ممنوعه ای را استفاده نکرده بود.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

بازیکنان من مانند فرزندان من هستند و قبول این که آن ها دوپینگ می کنند سخت است. ماریک واتکینس که در آن زمان وکیل ما بود اعتقاد داشت هیچ خطری ریو را تهدید نمی کند و ما به راحتی می توانیم ریو را از این بحران نجات دهیم.

او پیش از این توانسته بود از محرومیت اریک کانتونا به علت ضربه کونگ فویی اش بکاهد. یا در مورد دیگری توانست در درگیری اورا در استمفورد بریج او را پیروز کند.

اما دقیقا ۱۸ ساعت قبل از بازی ما در مقابل بولتون در دسامبر ۲۰۰۳ دیوید گیل و ماریک با من تماس گرفتند و اعلام کردند ریو قربانی یک توطئه شده است و افرادی ناشناس بر علیه او شهادت های دروغی داده اند. این موضوع شوک بزرگی برای من بود. پس از آن من فورا با مادر ریو تماس گرفتم. او زنی پیر و بیچاره بود؛ در آن زمان وی پشت تلفن اشک می ریخت و نگران وضعیت فرزندش بود اما من به او اطمینان دادم ریو برای ما بازیکن بزرگی است و ما به بی گناه بودن او اعتقاد داریم.

ما شانسی برای پیروزی نداشتیم اعتراض به رای کمیته انضباطی و مامور تست گیری نیز فقط شرایط را سخت تر می کرد. ما به راست گویی بازیکنانمان ایمان آوردیم و متوجه این امر فقط برای زمین زدن ما انجام شده است.

ریو آخرین بار در شکست ۲ بر ۱ ما در برابر تاتنهام به میدان رفت و بعد از بیش از ۱۰ ماه در ۱۷ ژانویه در شکست یک بر صفر ما در مقابل ولور همپتون به میدان رفت. اما در آن آن بازی ریو در دقیقه ۵۰ مصدوم شد و وس براون جای او را گرفت و تک گل ولور را شاکنی میلر به ثمر رساند.

من در آن چند ماه نبود او را احساس کردم. چرا که رابطه ی ما به پیش از خریدن وی بازمی گشت. من با مل ماشین دوستی دیرینه ای داشتم و دارم؛ او در سال ۱۹۹۷ من را به برنموث برد و با اشاره به ریو به من گفت:" همین حالا برو و او را بخر!"

نام او چیست؟

ــ ریو فردینـــــــاند

من می دانستم که وی عضو تیم ملی جوانان انگلستان است. مل اصرار می کرد. او دوست صمیمی هری ردنپ نیز بود. هری در آن زمان سرمربی وستهم بود، جایی که ریو در آن شکوفا شد. من به نظرات مل اعتقادی نداشتم بنابراین به مارتین اد وارد گفتم تا بازی های او را زیر نظر بگیرد. مارتین پس از بررسی های زیادی در مورد ریو نوشت:" قدرتمند، مصمم،فوق العاده و بی نظیر."

پس از آن بود که ما پیشنهادی را به وستهم ارائه کردیم اما آن ها در ازای ریو یک میلیون پوند دیوید بکهام را می خواستند. اما پاسخ ما واضح بود، دیوید فروشی نیست! در آن زمان ما یاپ استام و رونی جانسن را در قلب خط دفاع خود داشتیم هم چنین جوان با انگیزه ای به نام وس بروان را در مرکز خط دفاع خود داشتیم. در همان زمان ریو با قیمت ۱۸ میلیون پوند به رقیب یورکشایری ما پیوست. و در اولین بازی خود برای لیدز یونایتد فوق العاده ظاهر شد.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

من در آن زمان از نخریدن وی پشیمان بودم. چیزی که حالا باعث خنده من می شود. خوشبختانه ما او را در آن زمان نخریدیم و شاهد رشد و او در لیدز یونایتد بودیم. در اصل مدافعان مرکزی جزو ارکان اصلی ترکیب من هستند و من برای انتخاب آن حساسیت زیادی را به خرج می دهم و مهم ترین عامل در داشتن پایداری و چابکی است. چیزی که به راحتی در اسیتو براک و گری پالیستر مشهود بود.

زمانی را به یاد می آورم که به نروژ رفته بودم و در آن جا با رون تیس ملاقات کردم او به من گفت:" کوین موران بازیکن اسبق شما را در بلکبرن دیدم."

من پرسیدم:" خب، او چگونه بود؟ رون در پاسخ گفت:" او تنها ۱۵ دقیقه در میدان بود اما فوق العاده بود و قدرت سرزنی بالایی داشت." و من در نهایت گفتم:" این چیز عجیبی نیست."

اما در ما پس از مدتی یک دفاع وسط مطمئن نداشتیم و این بزرگ ترین دغدغه من بود. من می دانستم که بروک و پالیستر برای همیشه برای ما بازی نمی کنند و نیاز به جانشین دارند. یا در صورت مصدومیت و محرومیت آن ها را از دست خواهیم داد. هرچند تلاش آن ها بیش از حد تصور بود.

دقیقا یک هفته قبل از بازی با لیورپول بروک از ناحیه همسترینگ آسیب دید. من بلافاصله او را از ترکیب کنار گذاشتم اما او اعتراض کرد و با پای مصدوم دیوانه وار شروع به دویدن کرد و من را متقاعد کرد تا به او بازی بدهم.

او در بازی نیز فوق العاده بود و علیرغم درد داشتن به خوبی ایان راش و جان آلدریج را مهار کرد.

در حقیقت او و پالیستر فوق العاده بودند. در گام بعد استام به ما اضافه شد و به یکی از بهترین مدافعان لیگ جزیره بدل شد . هم چنین بعد ها زوج ویدیچ – فردیناند به یکی از بهترین ها در منچستر یونایتد تبدیل شدند.

زمانی که در سال ۲۰۰۲ در حال خریدن فردیناند بودیم. انتقاد های زیادی به ما می شد اما به نظر من هزینه کردن برای بازیکنی که بین ۱۰ تا ۱۲ سال به صورت مفید برای شما بازی می کند کار درستی است. برای مثال ما روی کین را با مبلغ ۳/۷۵ میلیون پوند به اولدترافورد آوردیم این رقم در آن زمان یک رکورد به حساب می آمد اما ما توانستیم ۱۱ سال از او بهره ببریم و او را به یک اسطوره تبدیل کنیم.

زمانی که ریو به یونایتد آمد من به او گفتم:" تو برای کمک به ما به اینجا آمده ای."

او گفت:" من مطمئن نیستم." و من در پاسخ گفتم:" تو باید این کار را انجام دهی چرا که تو برای کمک به ما ساخته شده ای !"

ریو ابتدا کمی نامتعارف بود. او عاشق مد و اتومبیل بود. اما چیزی که او را به یک بازیکن کامل تبدیل می کرد وظیفه شناسی وی بود.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

زمانی که شما یک بازیکن جوان را در اختیار دارید باید او را راهنمایی کنید البته توجه کردن به راهنمایی های مربی وظیفه بازیکن است و در صورت انجام این عمل آن فرد به یک بازیکن کلاس بالا تبدیل می شود.

به نظر من سال ۲۰۰۲ سال درخشش ریو در یونایتد بود. گری نویل مصدوم شده بود و اورا و ویدیچ تازه وارد بودند و به هماهنگی های لازم نرسیده بودند. در آن زمان ادوین فن در سار و ریو در بازی حساس ما در برابر بلکبرن راورز درخشیدند و با مهار رابی ساواج از دروازه ما محافظت کردند.

ریو خصوصیات کامل پالی را داشت. هرچند پالی سریع تر بود اما از توانایی هایش استفاده نمی کرد. او تنبل بود و خوش گذران؛ او بدترین بازیکن من در تمرینات و بهترین بازیکن من در زمین بود. پالی در ۱۵ دقیقه ابتدایی تمرینات مانند مرده ها رفتار می کرد اما با همه این تفاسیر من به او اعتماد داشتم و پالی پسر دوست داشتنی من بود.

یک شب من و برایان کید به صورت سرزده وارد خانه او شدیم. در یخچال او قوطی های کولا وجود داشت وکابینت های خانه او مملو از بسته های شکلات و چیپس و... بود.

من به ماری (همسر پالیستر) گفتم:" این خوراکی ها دیگر چیست؟" او در پاسخ به من گفت:" رییس من بارها به او در مورد خوردن این تنقلات به وی هشدار داده ام، اما پالی به حرف های من گوش نمی دهد. او هرهفته به فروشگاه می رود و این تنقلات را می خرد."

گری نیز ادوینس نبود.(مترجم: ادوینس نماد یک موجود بدون اشتباه وفوق العاده در یونان باستان است.) اما واقعا یک بازیکن خوب و عالی بود همراه با یک استعداد ذاتی. یک پسر دوست داشتنی مانند ریو. او در هر زمان که می خواست توپ را به سرعت جا به جا می کرد و پاس می داد. در آخرین فصل حضورش در دنیای فوتبال خراشی برای وی به یادگار ماند تا همیشه به یاد یونایتد و فوتبال فوق العاده اش باشد.

من به دنبال یک دفاع وسط بودم که بتواند توپ را به زیبایی مانند فرانس بکن باوئر ارسال کند، قابلیت خواندن بازی را داشته باشد و انعطاف پذیر باشد. ریو همه ی این ویژگی های را داشت او تنها یک مدافع معمولی نبود و همین امر باعث شد که وی مشتریانی مانند بارسلونا و دیگر تیم ها پیدا کند.

نکته مثبت زندگی ریو خوشحال بودن او است. من به او گفتم:" می دانی در فوتبال چه اتفاقی رخ می دهد؟ زمانی که تو در یک باشگاه کوچک اشتباهی را انجام می دهی دیده نمی شوی اما زمانی که در مقابل دیدگان ۷۶۰۰۰ نفر بازی می کنی نمی توانی با آن ها شوخی کنی و آن ها را سخره بگیری."

در اصل یونایتد باشگاه من نیست. یونایتد باشگاه هوادران است و عامل نگرانی و ناراحتی هواداران باید رفع شود. ما باید به هوادران پاسخگو باشیم و آن ها را راضی نگه داریم.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

ریو نیز مانند بقیه ستارگان فوتبال مجذوب تلویزیون و مصاحبه و حضور در دنیای ستارگان شده بود. اما پس از دیدار او با (پی. ددی) من به او گفتم:" ریو این کارهای مسخره را تمام کن. چه دلیلی دارد که تو به دیدار یک خواننده رپ آمریکایی بروی؟"

در اصل ریو راه دیوید را در پیش گرفته بود که البته من توانستم او را کنترل کنم و او را در مسیر درست قرار بدهم. البته برخی کارهای ریو نیز جای تقدیر دارد؛ او سالانه به مراسم های یونیسف می رود و به کودکان آفریقایی کمک می کند که این کار بسیار پسندیده ای است.

هم چنین ریو زندگی خود را روی فوتبال گذاشته است و به چیز دیگری فکر نمی کند اما دیدار به ددی یک اشتباه بود چون تبعات بدی را برای ما به همراه داشت.

خود من بازیکن بوده ام. زمانی که یک بازیکن با ستاره ای مانند ددی دیدار می کند از خود می پرسد، چه به سر من می آید؟ آیا من پس از فوتبال فراموش خواهم شد؟ و همین امر باعث می شود بازیکنان روی به مسائل حاشیه ای بیاورند.

با پایان کار من یونایتد تمامی مشکلات ریو برطرف شده بود. اشتباه او روی گل بلمی در دربی خاطره انگیز سال ۲۰۰۹ را به یاد بیاورید. اشتباه فجیع او منجر به گل شد یا عدم مهار تورس در شکست سنگین ما به لیورپول؛ اما پذیرش اشتباهات یکی از ویژگی های خوب ریو است. ما اشتباهات ریو را آنالیز می کنیم و این اشتباهات را بر طرف می کنیم.

حالا که او به سال های پایانی فوتبال خود نزدیک می شود. نیاز به یک تغییر دارد او باید از تجربه خود استفاده کند و علاوه بر دفاع موقعیت سازی نیز بکند.

ریو نقش بسیار زیادی در موفقیت های ما داشته است و این باعث افتخار من بود که مهاجمی مانند ریو داشته باشم.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

فصل ششم **مترجم: امیررضا عباسی**

دیوید بکهام

از زمانی که دیوید اولین ضربه را به توپ زد، شکست ناپذیر به نظر می رسید. او مصر بود تا توانایی هایش را به همه نشان دهد و بهترین باشد. من و او کار خود را در یک تابستان آغاز کردیم. ما به عناوین زیادی رسیدیم. موفقیت های زیادی را کسب کردیم و سرانجام خود را به همگان اثبات کردیم. به نظر من گاهی اوقات شما باید چیزی را از کسی دور کنید تا بفهمید آن فرد چقد آن را دوست دارد. زمانی که بکهام به آمریکا و لس آنجلس گلکسی پیوست به نظر من او بخشی از دوران فوتبال خود را رها کرد. پس از آن او به سختی برای بازگشت به جایگاه گذشته اش تلاش می کرد و اشتیاق بیشتری را برای پیوند زدن خود به زمانی که با ما بود را نشان می داد. دیوید در انتقال خود از رئال مادرید به لیگ حرفه ای آمریکا انتخاب های زیادی را نداشت. من فکر می کنم او نیم نگاهی به هالیوود داشت و آن را به عنوان حرفه بعدی خود انتخاب کرده بود وگرنه هیچ دلیل فوتبالی نمی توانست باعث شود او به آمریکا برود. او از بازی کردن در تیم های بزرگ باشگاهی و تیم ملی ناامید شده بود و هم چنان که برای بازگشت به تیم ملی می جنگید.

نکته نا امید کننده ای که در مورد او وجود دارد این است که وی نتوانست در سال های آخر فوتبال خود در جایگاه اصلی اش به میدان برود.

من رشد فوتبال او را شاهد بودم. بین اسکولز، گیگز و بکهام قطعا دیوید پسر دوست داشتنی من بود. او در جولای ۱۹۹۱ به یونایتد پیوست. هر چند بعد ها از او به عنوان یکی از اعضاء کلاس ۹۲ یاد شد.

قهرمانی در جام حذفی جوانان همراه بزرگانی چون نیکی بات، رایان گیگز و گری نویل، انجام ۳۹۴ بلزی در ترکیب اصلی و به ثمر رساندن ۸۵ گل از جمله گل از وسط زمین او به ویمبلدون باعث شد او به جهان معرفی شود.

زمانی من یونایتد را ترک کردم گیگز و اسکولز همراه من بودند، اما در آن زمان ۱۰ سال از جدایی دیوید می گذشت. در یک روز چهارشنبه مورخ ۱۸ جون ۲۰۰۳ ما خبر انتقال دیوید به رئال مادرید را به رسانه ها اعلام کردیم. مبلغ این قرارداد ۲۴,۵ پوند بود. در آن زمان این خبر مانند بمب در دنیا صدا کرد و به یکی از لحظات به یاد ماندنی باشگاه بدل شد.

من هیچ کینه ای از دیوید نداشتم، ندارم و نخواهم داشت. من او را دوست دارم و فکر می کنم او شگفت انگیز است. اما شما نباید به آنچه خوب هستید قانع شوید.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

دیوید تنها شاگرد من بود که شهرت را به فوتبال ترجیح داد او شناخته شدن در بیرون زمنی فوتبال را به عنوان اولویت اصلی خود انتخاب کرد. شخصیت ها در نوجوانی شکل می گیرند. برای مثال رونی از شرکت های مختلفی پیشنهاد های زیادی داشت اما او فوتبال بازی کردن را انتخاب کرد. چرا که شخصیت او متفاوت بود یا در مورد دیگری سعی داشتند گیگزی را از ما جدا کنند، و این اتفاقی بود که هرگز رخ نداد!

در فصل آخر حضور دیوید در اولدترافورد ما او را زیر نظر داشتیم. او به شدت افت کرده بود و ما شایعاتی مبنی بر مذاکرات بین او و مادرید می شنیدیم همین عوامل باعث شد ما نهایتا اجازه خروج او را صادر کنیم.

تنش میان ما که موجب آشوبی بزرگ در تیم شد از فوریه ۲۰۰۳ آغاز شد، جایی که ما با حساب دو بر صفر نتیجه را به آرسنال واگذار کردیم. اشتباه دیوید در آن بازی نابخشودنی بود. بدون شک او روی گل دوم آرسنال که توسط سلیوین ویلتورد به ثمر رسید مقصر بود. او خیلی زود از تعقیب ویلتورد دست کشید و روی گل کاملا مقصر بود.

اما بعد از بازی او اشتباهش را نمی پذیرفت. من اعتقاد داشتم او باید ویلتورد را تعقیب می کرددرحالی که او باور داشت تعقیب ویلتورد بی فایده بوده است. پس از بازی در رختکن بین من و او حدودا ۲۰ متر فاصله بود. بین ما ردیفی از کفش ها وجود داشت. دیوید شدیدا عرق کرده بود. من به سوی او رفتم و یکی از کفش ها را به سوی او پرتاب کردم. آن کفش دقیقا به بالای چشم دیوید برخورد کرد. طبیعتا پس از آن ضربه او بلند شد تا به من چیزی بگوید اما بازیکنان او را متوقف کردند. من به او گفتم:" بنشین سرجایت. تو تیمت را سرافکنده کردی. حالا هرچقدر که بخواهی می توانی بحث و مجادله کنی."

روز بعد من او را به دفترم فراخواندم و بازی را همراه یکدیگر تماشا کردیم. اما او هم چنان اشتباه خود را نمی پذیرفت. از زمانی که وی نشست فقط به من گوش می کرد و هیچ حرفی نمی زد.

من از او پرسیدم:" آیا می فهمی چرا تو را به این جا فراخوانده ام؟" او حتی پاسخ مرا هم نداد. روز بعد داستان ما در مطبوعات بود. گروه آلیس جای لنگه کفش روی ابرو دیوید را برجسته کرده بود. در همین روزها بود که من تصمیم برفروش دیوید گرفتم و این موضوع را به هیئت رییسه اعلام کردم. این پیامی آشنا برای آن ها بود. لحظه ای که بازیکنان فکر کنند از سرمربی بزرگ تر هستند، باید باشگاه را ترک کنند. من همیشه گفته ام:" زمانی که مربی جذبه خود را از دست بدهد شما باشگاهی نخواهید داشت همه چیز آشفته خواهد شد و این زمانی است که شما در مشکل گرفتار می شوید."

دیوید فکر می کرد از آلکس فرگوسن بزرگتر است. در این موضوع شکی در ذهن من نیست. این که شخص مربی فرگوسن باشد یا هر شخص دیگری مهم نیست، در اصل نام مهم نیست جذبه و اقتدار مهم است. شما نمی توانید در رختکن با یک بازیکن بحث کنید و پاسخ او را بدهید. خیلی از بازیکنان این عمل را امتحان کردند اما تصمیم گیرنده در یونایتد سرمربی است و این موضوعی بود که بکهام آن را رعایت نکرد.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

پس از آنکه ما در لیگ قهرمانان اروپا به عنوان صدرنشین صعود کردیم. حریف رئال مادرید در دور حذفی شدیم. در اسپانیا حرکات دیوید متفاوت بود. از نوع دست دادن با کارلوس گرفته تا دیگر رفتارهایش. به هر حال ما آن بازی را با حساب ۳ بر ۱ در برنابئو باختیم. اما پس از آن ما باید به مصاف نیوکاسل می رفتیم. به دیوید گفتم علت عدم آمادگی سولشر را جایگزین تو خواهم کرد. در آن بازی ما ۶ گل زدیم و سولشر نیز عالی بازی کرد.

دیوید قدرت خود را از دست داده بود. او به اندازه کافی خوب نبود. چند روز پیش از بازی برگشت ما با رئال من به او گفتم:" دیوید توجه کن! من با اوله کار را شروع می کنم و تو باید روی نیمکت بنشینی."

پس از آن او رویش را از من برگرداند و با ناراحتی من را ترک کرد.

اما در شب بازی او فوق العاده بود. دیوید در دقیقه ۶۳ به جای ورون به بازی رفت و در دقیقه ۸۵ با یک ضربه زیبا دروازه رئال را باز کرد و گل برتری ما را به ثمر رساند. هرچند به واسطه هتریک رونالدو در آن بازی نهایتا ما از دور رقابت ها کنار رفتیم.

دیوید سعی داشت هواداران را به وجد آورد اما بدون شک هدف از این حرکت حمله به من بود.

انتقال او به مادرید محتمل به نظر می رسید. اما اولین پیشنهاد رسمی از سوی مادرید در ماه می به ما ارائه شد. زمانی که ما قهرمان لیگ برتر شده بودیم. یک روز پیتر کینان به من زنگ زد و گفت:" رئال مادرید دیوید را می خواهد."

من گفتم:"خیلی خوب است." ما انتظار داشتیم رئال مادرید حداقل ۲۵ میلیون پوند را در ازای بکهام به ما بدهد.

پس از آن بار دیگر در حالی که من در فرانسه بودم پیتر به من زنگ زد و گفت:"رئال پیشنهاد دیگری را ارائه کرده است."

من نیز در پاسخ گفتم:" دیوید را به مبلغ کمتر ۲۵ میلیون پوند نخواهم فروخت."

دیوید هم چنان با ما بود. در پیروزی ۴ بر ۱ ما در مقابل چارلتون در اولدترافورد ما قهرمان لیگ برتر شدیم. هم چنین در آخرین بازی ما در مقابل اورتون که با پیروزی ۲ بر ۱ ما خاتمه یافت دیوید از فاصله ۲۰ یاردی دروازه اورتون را باز کرد.

در همان بازی بود که من با پدیده ای به نام رونی آشنا شدم. دیوید نقش پررنگی در قهرمانی ما در لیگ برتر داشت. بنابراین دلیلی نداشت بازی در گودیسون پارک آخرین بازی او برای ما باشد. شاید در آن زمان او هنوز آنقدر تجربه نداشت تا کارهایش را سامان دهد اما هم اکنون به نظر می رسد او در کارهایش نظم و برنامه دارد.

هم اکنون او مطمئن تر و با کنترل بهتری زندگی خود را پیش می برد، اما وجود یک ستاره دنیای هنر در زندگی او باعث شد فوتبال او خراب شود.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

برای مثال پیش از سفر ما به لسترسیتی او کلاهی بر سر داشت. زمان شام در رستوران او هم چنان کلاه خود را بر سر داشت. من به او گفتم:" دیوید کلاهت را از سر بردار، این جا رستوران است." او توجهی به حرف من نکرد. من با تاکید بیشتر گفتم:" احمق نباش! کلاهت را بردار." اما او از انجام این کار امتناع کرد.

روز بعد در تمرین پیش از بازی دیوید هم چنان کلاه خود را بر سر داشت. من به او گفتم:" اگر همین حالا کلاهت را بر نداری تو را در ترکیب تیم قرار نخواهم داد!"

او عصبانی شد و سرانجام کلاهش را از سر برداشت. سر او بدون مو بود. کاملا اصلاح شده، من به او گفتم:" همه این بازی ها به خاطر یک سر کچل بود؟ تو نمی خواستی کسی متوجه سر بدون مویت شود؟"

او می خواست کلاه را دقیقا قبل از شروع بازی بردارد تا جلب توجه کند. در این هنگام بود که من فهمیدم تنها مشغله او بازی کردن فوتبال نیست و او به تیم ضرر می زند.

دیوید در باشگاه عالی بود او هر فصل ۱۲ الی ۱۵ گل به ثمر می رساند. بازی با توپ او فوق العاده بود و از همه نظر عالی بود. اما با رفتارهایش شانس حضور در بهترین ها و تبدیل شدن به یک اسطوره کامل را از دست داد، چیزی که بعدها حسرتش را خورد.

ماجرا از زمانی که او ۲۲ یا ۲۳ ساله بود شروع شد. او فکر می کرد علیرغم توانایی هایش در فوتبال نمی تواند به یک بازیکن در سطح بسیار بالا تبدیل شود. این برای من بسیار بسیار نا امید کننده بود و من فقط می خواستم از او بپرسم:" هـــی پسر چه کار می کنی؟!"

زمانی که او به یونایتد پیوست، یک پسر کوچک دوست داشتنی بود. او در ۱۶ سالگی دیوانه فوتبال بود؛ شما نمی توانستید توپ را از او بگیرید. او عاشق فوتبال بود و در رویا زندگی می کرد. او می خواست تمام رویاهایش را به واقعیت بدل کند. کاری که شاید اشتباه بود و ما باید او را آگاه می کردیم.

در آن زمان برای من سخت بود که بگویم او اشتباه می کند. او آینده روشنی را برای خود می دید اما بزرگترین اشتباه او زمانی بود که سعی کرد به یک آیکون و الگو تبدیل شود. او در این امر موفق شد. مردم از او تقلید می کردند و حرکات او را انجام می دادند اما من یک مرد فوتبالی هستم و دوست ندارم بازیکنانم چیزی غیر از فوتبال ارائه دهند. البته شما می توانید به عنوان تفریح به کارهای دیگری نیز مشغول شوید. من یک اسب دارم، همانگونه که اسکولز و مایکل اوون نیز اسب دارند. برخی بازیکنان عاشق هنر بودند همانگونه که من نیز یک نقاشی بسیار زیبا از کیارن ریچاردسون در دفتر خود دارم اما شما نباید حاشیه ها را وارد زندگی ورزشی خود کنید و خود را در آن غرق کنید.

یک سال پیش از ترک اولدترافورد توسط وی، دیوید می بایست در جام جهانی شرکت می کرد. در بهار سال ۲۰۰۲ او دچار مصدومیت شد. این یک تراژدی بزرگ بود. مصدومیت او از ناحیه استخوان پا بود، مصدومیتی که دقیقا چهارسال بعد گریبان

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

گیر وین رونی شد. رونی بسیار تلاش کرد تا بهبود یابد اما دیوید در عرض چند ماه توانایی حضور در جام جهانی را بدست آورد.

اما زمانی که انگلستان به ژاپن رسید همچنان نشانه هایی از مصدومیت وی وجود داشت. بعضی بازیکنان به علت اشتیاق زیادی که برای حضور درجام جهانی دارند به دروغ به شما می گویند در سلامتی کامل به سر می برند. این اتفاق برای دیوید نیز افتاد. اما دیوید توانست آنگونه که باید بازی کند. اما اوج ناتوانی او در بازی انگلستان در برابر برزیل در شیزوکا بود. حضور او در جام جهانی به خودی خود مرا متعجب کرد، اما نهایتا او نتوانست آن طور که باید خود را از نظر روحی و روانی برای جام جهانی آماده کند.

مردم از من به دلیل حمایت از انگلستان انتقاد می کنند چرا که من اسکاتلندی هستم. اگر امروز اسکاتلند با انگلستان بازی کند من طرفدار اسکاتلند خواهم بود اما من بازیکنان انگلیسی زیادی در تیم خود داشتم و همیشه می خواستم آن ها در تیم ملی بدرخشند.

اگر شما ستاره هایی مانند بکام یا رونی را در تیم خود داشته باشید آن ها همیشه تحت نظر پزشکان تیم ملی انگلستان هستند. پزشکان گاهی سر تمرین های ما حاضر می شوند واز بازیکنان تست پزشکی می گیرند و من فکر می کنم این یک توهین به باشگاه است اما احتمالا به علت اینکه پزشک تیم من اسکاتلندی بود آن ها حساست زیادی روی بازیکنان داشتند. پیش از جام جهانی ۲۰۰۶ رونی در آخرین لحظات به ترکیب انگلستان اضافه شد. از مدت ها قبل مسئولان تیم ملی نگران وضعیت رونی بودند و مدام حال وی را جویا می شدند.

از نظر آن ها رونی آماده بود چون به او احتیاج داشتند اما به نظر من رونی ۱۰۰ درصد نباید در آن رقابت ها شرکت می کرد. او اصلا آماده نبود.

او نباید به بادن – بادن (محل کمپ تیم ملی انگلستان درآلمان) می رفت. این برای او ناعادلانه بود. او باید استراحت می کرد. اما وین امید انگلستان در آن رقابت ها بود. در ماجرای دیوید من مطمئن بودم او به اوج خود باز می گردد، اما این اطمینان در مورد رونی وجود نداشت.

دیوید در تمرینات پیش از فصل، در تمرینات پیش از بازی و در هر زمان دیگری روی فرم بود اما در مورد وین این شک وجود داشت که او نتواند پس از آن به فرم اصلی خود بازگردد.

حتی اگر مصدومیت دیوید جدی می شد ما می توانستیم به راحتی او را مداوا کنیم. ما با چادر های اکسیژن توانستیم روی کین را برای جام ملت های اروپا آماده کنیم. اما مشکل بکهام زیاد جدی نبود و او به خودی خود طی ۴ یا ۵ هفته به سلامتی کامل رسید.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

در جام جهانی ۲۰۰۲ انگلستان نتوانست انتظارات را برآورده کند. آن ها در مقابل برزیل حرفی برای گفتن نداشتند هم چنین در دور گروهی نیز آن ها موفق نشدند با بازی مستقیم در برابر سوئد کاری را از پیش ببرند.

بازی مستقیم انگلستان نشئت گرفته از تیم ملی جوانان آن هاست. یکی از دلایلی که ما تام کلورلی را از تیم زیر ۲۱ ساله های انگلستان به یونایتد آوردیم قدرت ارسال توپ او بود. او به خوبی در طول و عرض توپ را در اختیار بازیکنان می گذارد. هم چنین کریس اسمالینگ به خوبی توپ را در اختیار می گیرد و حرکت می کند. پست اسمالینگ پستی است که انگلستان همیشه در آن مشکل داشته است. به علت اینکه آن ها مربی های تکنیکی و قابلی ندارند تا بتوانند بازیکنان ۹ تا ۱۶ ساله را هدایت کنند و در اختیار تیم ملی بزرگسالان قرار دهند.

اما آن ها چگونه باید جبران کنند؟ بازیکنان کامل هستند و از نظر فیزیکی بسیار خوب هستند، اما انگلستان هیچ گاه بازیکن تولید نمی کند. با این ورش آن ها هیچ گاه قهرمان جام جهانی نخواهند شد و این نگران کننده است.

تیمی مانند برزیل بازیکنان جوان می سازد، آن ها با توپ هرکاری می کنند. حرکات نرم و روان آن ها با توپ باعث می شود، مخاطبین به فوتبال آن ها علاقه مند شوند.

دیوید به خوبی روی تکنیک خود کار کرد. هم چنین بازی تیمی او فوق العاده بود و علاوه بر آن با مخاطبان و هواداران ارتباط خوبی داشت و دارد. برای نمونه در جریان انتخاب نشدن او برای تیم المپیک بریتانیا سایت او این موضوع را زودتر از سایت فدراسیون فوتبال انگلستان اعلام کرد.

زمانی را به یاد می آورم که مل میشن به من گفت:" گیـــگز و بکهام دو بازیکن در کلاس جهانی هستند تو چگونه آن ها را به این سطح رسانده ای؟" من در پاسخ او گفتم:" تکنیک آن ها یک هدیه الهی است اما استفاده از این تکنیک و نگه داشتن آن ها در اوج وظیفه من است."

من همراه دیوید تغییر کردم چرا که او این تغییر را می خواست. چشم های او به دنبال توپ بود و این که در زمان ترک یونایتد توسط من او در منچستر یونایتد نبود برای هر دو ما شرم آور است.

او می توانست به یک اسطوره بزرگ منچستر یونایتد مبدل شود؛ تنها مشکلی که او داشت نپذیرفتن اشتباهش بود. او هیچ گاه از جلمه "من اشتباه کردم" استفاده نکرد.

اما من او را تحسین می کنم . او در ۳۷ سالگی توانست به باشگاهی مانند پاریسن ژرمن بپیوندند ودر آنجا یک بازیکن تاثیر گذار باشد. او این قدرت را از یونایتد به ارث برده بود.

لیگ حرفه آمریکا یک لیگ مسخره و سطح پایین نیست. در آن جا بازیکنان خوبی وجود دارند من دیوید را در فینال لیگ آمریکا دیدم و او را تحسین کردم. او به خوبی تغییر مسیر می داد، حرکت می کرد و موثر بود. دقیقا همان کاری که در فینال لیگ قهرمانان اروپا کرد. هرچند او زیاد در جریان بازی نبود اما روی هر دوگل ما تاثیر گذار بود.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

اما رمز موفقیت او چه بود؟ پاسخ اول استقامت است. او در هر زمانی به بهترین شکل می دود، سانتر می کند، دریبل می زند، شوت می زند و فوتبال زیبایی را ارائه می دهد. چیزی که هیچ وقت از بین نمی رود.

او توانست پس از ۵ سال دوری از فوتبال اروپا در سن ۳۸ سالگی به زیبایی در لیگ قهرمانان اروپا بازی کند.

گاهی اوقات از من می پرسند چرا دیوید را به یونایتد باز نگرداندم و من درپاسخ می گویم:" با ۳۷ سال سن راهی برای بازگشت وجود نداشت. حضور او درپاریسن ژرمن نیز تنها یک انتقال تبلیغاتی برای شناخته شدن پاریسن ژرمن بود هرچند دیوید در همان مدت کوتاه هم به خوبی بازی کرد.

اما نکته غیر قابل انکار علاقه من به دیوید است.

من او را مانند پسر خود دوست دارم.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

فصل هفتم

مترجم: مهیار میرزاپور

دوران رکود

نسیم تغییرات وزیدن گرفته بود. اما ما هنوز تحت تاثیر قرار نگرفته بودیم. از تابستان ۲۰۰۳ تا می ۲۰۰۶ یکی از ضعیف ترین دوره های مربیگری من بود. ما در سال ۲۰۰۴ قهرمان جام حذفی شدیم و دو سال بعد هم جام اتحادیه را به دست آوردیم. اما در آن دوره این آرسنال و چلسی بودند که قهرمان لیگ می شدند.

قبل از آنکه رونی و کریس رونالدو هسته اصلی تیم ما در قهرمانی سال ۲۰۰۸ مان در لیگ قهرمانان اروپا را بسازند، ما دوران سختی را پشت سر گذاشتیم. بازیکنان مختلف و حتی باتجربه ها نمی توانستند بازدهی که از آنها انتظار داشتیم را ارائه کنند. دیوید بکهام هم به رئال مادرید رفت و ورون هم به چلسی پیوست. بارتز جای خود را به تیم هاوارد داد و چهره های جدیدی چون کلبرسون، جمباجمبا و بلیون به جمع ما اضافه شدند. رونالدینیو هم در ابتدا پیشنهاد ما را قبول کرده بود و قرار بود او را هم در ترکیب داشته باشیم اما ستاره برزیلی در نهایت منصرف شد و به منچستر نیامد.

نمی توان واقعیت آن سال ها را پنهان کرد. ما بازیکنانی خریدیم که فکر می کردیم به استاندارد تیمی ما می خورند و برای ما مفید خواهند بود. به عنوان مثال کلبرسون بازیکنی ۲۴ ساله ای بود که با برزیل به قهرمانی در جام جهانی رسیده بود. ورون هم یک ستاره شناخته شده در جهان بود. جمباجمبا هم نمایش خوبی در لیگ فرانسه داشت. چنین خریدهایی موفق به نظر می رسیدند ولی من نگران بودم. من از قراردادهای ساده و آسان می ترسم. من از خریدی لذت می برم که شما در جریان امضای قرارداد با بازیکن موردنظرتان با چند باشگاه دیگر هم بجنگید چون این رقابت نشان می دهد آن بازیکن واقعا ارزشمند است. البته طبیعتا وقتی باشگاه ها در برابر پیشنهادات ما تسلیم می شدند ما خوشحال می شدیم. اما بازیکنان آن دوره به سادگی خریداری شدند.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

آن روزها ما با دروازه بانان مختلفی قرارداد امضا کردیم. مارک بوسنیچ نمونه خوبی است. پیتر اشمایکل در پاییز اعلام کرد آخرین فصل حضور خود در اولدترافورد را تجربه می کند. ما هم به سرعت تصمیم گرفتیم دروازه بانی جدید به خدمت بگیریم و جواب هم بوسنیچ بود.

ما او را در ژانویه ملاقات کردیم. من نماینده ای فرستادم تا تمریناتش را زیر نظر بگیرد. او حرکت خاصی انجام نداد که من متقاعد شوم می تواند مشکل ما را حل کند. به همین خاطر سراغ ادوین فن درسار رفتم. من با مدیر برنامه های ادوین هم صحبت کردم اما بعدا متوجه شدم مارتین ادواردز با بوسنیچ به توافق نهایی رسیده است.

شرایط سختی بود. مارتین با بوسنیچ به توافق رسیده بود و من برای توافق او احترام قائل بودم. اما می دانستم این شرایط مناسب نیست. بوسنیچ از همان ابتدا مشکل داشت. تمرینات و آمادگی بدنی او زیر استاندار تیمی ما بود. ما سعی کردیم با تمرین او را به سطح بقیه برسانیم و او در برد یونایتد در مقابل پالمیراس در جام جهانی باشگاه ها عالی کار کرد و جلوتر از گیگز به عنوان بهترین بازیکن میدان انتخاب شد. اما در فوریه که با ویمبلدون مواجه شدیم او عملکرد خوبی نداشت. مارک به شدت پرخور بود: ساندویچ، سوپ، استیک. او مثل یک اسب غذا می خورد!

من به او گفتم: محض رضای خدا چرا انقدر پرخوری می کنی؟ ما کلی تلاش کردیم تا وزن تو را به حد ایده آل برسانیم. و او جواب داد: "گرسنه ام رئیس!"

وقتی از یکی از بازی های خارج از خانه بازگشتیم دیدم بوسنیچ در حال صحبت با یک رستوارن چینی است و غذا سفارش می دهد. این بار گفتم: پرخوری تو پایانی ندارد؟ به کاری که می کنی فکر کن.

ولی همه این ها بی فایده بود. من نمی توانستم روی او تاثیر بگذارم.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

از دست دادن پیتر اشمایکل فاجعه بود. او بهترین دروازه بان دنیا بود و شخصیت و حضورش یک وزنه بود برای تیم ما. ما سریعا باید یک جانشین برای پیتر پیدا می کردیم و من مطلع شدم فن درسار در حال مذاکره با یوونتوس است. متاسفانه ما یک فرصت عالی را از دست دادیم و در نهایت مجبور شدم با مدیر برنامه های ادوین صحبت کنم و بگویم ما منصرف شده ایم.

به نظرم اگر او را می خریدیم عالی می شد. فن درسار می توانست تا مدت ها جای اشمایکل را برای ما پر کند. در این صورت دیگر لازم نبود برای خرید ماسیمو تاییبی یا بارتز پولی خرج کنیم. البته تاییبی دروزاه بان خوبی بود ولی در فرانسه مشکلات شخصی داشت.

بعدها دیدیم کیفیت کار فن درسار در حد اشمایکل است. اشمایکل فقط تا حدی بهتر از فن درسار بود. من در تماشای بازی های ادوین گاهی متعجب می شدم که چطور توپ ها را مهار می کند. او مثل یک ورزشکار دو و میدانی خیز برمی داشت و توپ را می گرفت. فن درسار خونسرد بود و به راحتی با توپ بازی می کرد. البته او در شروع مجدد هم قهار بود. او تاثیر مثبتی بر افراد تیم می گذاشت.

اما اشمایکل متفاوت بود. رابطه او با بروس و پالیستر (مدافعان) سینوسی بود. پیتر ناگهان از دروازه خارج می شد و سر مدافعین داد می کشید و بروس هم در جواب فریاد می زد: "برگرد به دروازه ات مرتیکه آلمانی گنده!" اشمایکل هم عصبانی تر میشد و می گفت من آلمانی نیستم. اما آنها خارج از زمین دوستان خوبی بودند. اشمایکل شخصیت باثباتی نداشت و هر لحظه حال متفاوتی داشت.

فن درسار در مورد عملکرد تیم حساس بود و این حس را در رختکن به بقیه منتقل می کرد. او صدای رسایی داشت و خیلی خوب به بازیکنان در مورد نمایش ضعیف شان هشدار می داد. اشمایکل هم تاثیر مشابهی بر بازیکنان داشت. من خیلی خوش شانس بودم که با دو تا از بهترین دروازه بانان جهان در سه دهه کار کردم. البته نباید ستاره هایی چون بوفون و شیلتون را هم از قلم انداخت. اما برای من فن درسار و اشمایکل بهترین دروازه بانان ۲۰۱۰-۱۹۹۰ بودند.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

در دروازه بانی فقط مهارت دروازه بانی کافی نیست. شما باید شخصیت بالایی داشته باشید چون کار شما فقط شیرجه زدن و مهار توپ ها نیست. شما باید تیم را هدایت کنید. شما باید شخصیت بالایی داشته باشید تا در تیمی چون منچستریونایتد دروازه بان شماره یک شوید. وقتی یک اشتباه بزرگ در تیم اتفاق افتاد بتوانید شرایط را بازیابی کنید. من بارها بازی های اشمایکل را زیر نظر گرفتم و مربی دروازه بان هایمان، آلن هاچینسون به من گفت: "او را جذب کنید. مطمئن باش انتخاب درستی است!"

در ابتدا من در مورد خرید دروازه بان های خارجی مطمئن نبودم. یکی ا اولین بازی های اشمایکل در برابر ویمبلدون بود. یک گروه طرفدار دیوانه مدام به او توهین می کردند و عصبانی اش می کردند. او با عصبانیت داد می زد و از مسئولان کنار زمین و داور می خواست کاری کنند.

من با خود گفتم او هیچ شانسی در اینجا ندارد. داور نمی تواند از میانه میدان بیاید و این صحنه را ببیند. در یک بازی دیگر هم وقتی پیتر برای دریافت توپ روی سانتر از کناره بیرون آمد اشتباه کرد تا لی چپمن به راحتی دروازه خالی را باز کند. او در روزهای اول نتوانسته بود با فوتبال انگلیسی سازگار شود. کم کم صدای اعتراض ها بلند شد. اما پیتر فیزیک فوق العاده ای داشت و شجاع بود. در ضمن خیلی خوب توپ را تقسیم می کرد و بازیکنان را راه می انداخت. تمام این ویژگی های مثبت در آن روزهای سخت به کمکش آمدند.

در دوران فن درسار خط دفاعی ما بارها متحول شد اما اشمایکل با خط دفاعی ثابت بارها به میدان رفت: پارکر، بروس، پالیستر، اروین. آنها در تمام بازی ها حاضر بودند. فن درسار مجبور بود با مدافعین مختلف کار کند. این مهارت او بود که می توانست با بازیکنان مختلف کار کند و هماهنگ شود.

در آن دوران پیتر کنیون مدیر ارشد اجرایی باشگاه ما بود و مسئول نقل و انتقالات. پاتریک ویرا از آرسنال جزو بازیکنان مورد علاقه ما بود. من از پیتر خواستم با آرسنالی ها صحبت کند تا شرایط انتقال ویرا را بررسی کنیم. او گفت این کار را انجام داده اما یک روز بعد که با دیود دین صحبت کردم هیچ اطلاعی نداشت. هنوز هم نمی دانم کدام یک مسئول این مشکل بود.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

در ضمن همیشه مدیر نامه های مختلف با من تماس می گرفتند و می گفتند موکل آنها می خواهد برای منچستریونایتد بازی کند. البته می دانم آن بازیکنان می خواهند برای تمام باشگاه های بزرگ مثل آرسنال و رئال و بایرن بازی کنند. مدیر بربرنامه ها هم چنین رویایی دارند. در همین اثنا بود که ما به ورون رسیدیم.

تیم در حال تغییر و تحول بود. برای سرمربی تیم ساده نیست که این تغییرات را پیش بینی کند. چهار مدافع ما دیگر به پایان راه رسیده بودند و ما بازیکن جانشینی در اختیار نداشتیم. بعد از آن من تصمیم گرفتم همیشه برای بازیکنان اصلی تیمم جانشینان خوبی داشته باشم تا با مشکلات این چنینی مواجه نشوم.

ورون بازیکن فوق العاده ای بود که قدرت بدنی بالایی هم داشت. من باید اعتراف کنم کار کردن با بازیکنان آرژانتینی کار سختی است. آرژانتینی ها به شدت میهن پرست هستند. البته من با این ویژگی شان مشکلی نداشتم. اما بازیکنانی که برای من بازی کردند هیچ تلاشی برای یادگیری زبان انگلیسی از خود نشان ندادند. ورون تنها می توانست بگوید مستر!

ولی باید اضافه کرد او بازیکن باهوش و مفیدی بود و موتور محرک تیم به حساب می آمد. پس مشکل کجا بود؟ ما نمی توانستیم موقعیت اصلی او در تیم را مشخص کنیم تا بهترین بازی را از او بگیریم. وقتی از او در پست هافبک میانی بازی می گرفتیم به خط حمله اضافه میشد یا به سمت راست و چپ منحرف میشد. واقعا سخت بود که او را در کنار اسکولز و کین به میدان بفرستم.

هرچند او در چند بازی عالی بود اما در ترکیب تیم ما جا نیفتاد. بکهام رفته بود و سن رایان گیگز بالا رفته بود. روی کین و پل اسکولز هم دیگر مثل دوران جوانی خود نمی توانستند بدوند. ما به یک نیروی تازه نفس نیاز داشتیم. ورون نمی توانست برای ما بازی کند. او بازیکن خاص و منحصر به فردی بود. بازیکنی که اگر یک بازی درون تیمی بین دو تیم زرد و قرمز در تیم خود ترتیب دهید برای هر دو تیم بازی خواهد کرد! او هرجا که می خواست می رفت. اگر او صد سال دیگر هم بازیکن من بود نمی دانستم کجا باید از حضورش استفاده کنم. ورون یک ژوکر واقعی بود. یکی از دوستان گفت از ورون در مقابل

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

دو مدافع مرکزی استفاده کنم ولی آن گزینه هم غیرممکن بود چون ورون یک پرنده آزاد بود و نمیشد او را در هیچ موقعیتی محبوس کرد.

ورون بازیکنی است که می تواند در یک لحظه شما را به بهشت ببرد. او در یک بازی پیش فصل دو بازیکن حریف را کنار خط طولی دریبل زد و پاسی زمینی برای فن نیستلروی ارسال کرد تا گلزنی کند. او در یک بازی دیگر با بیرون پا پاسی فوق العاده برای بکهام فرستاد و دیوید پشت مدافعان حریف با دروازه بان آنها تک به تک شد. اما در بعضی بازی ها هم کاملا محو بود. او هیچ مشکل تکنیکی نداشت: ورون بازیکنی دوپا بود که خوب می دوید و کنترل توپش فوق العاده بود. دید بالایی داشت و پاس های عالی می فرستاد. اما هرگز در ترکیب تیم جا نمی افتاد. و البته نباید فراموش کرد که ورون بازیکن شجاعی بود و از بازی نگلیسی نمی ترسید.

البته شایعاتی وجود داشت که ورون با چند بازیکن تیم درگیر شده ولی من بعید می دانم چنین اتفاقی افتاده باشد چون او به ندرت با بقیه بازیکنان صحبت می کرد. او در رختکن تنها بود چون زبان انگلیسی نمی دانست. من صبح سباستین را می دیدم و صبح به خیر می گفت و می رفت؛ همین! البته او دو بار با روی کین و گابریل هاینزه درگیر شد ولی قضیه زیاد جدی نبود. سباستین هرگز آرامش تیم را بر هم نمی زد.

ما می خواستیم سبک بازی تیم را در اروپا تغییر دهیم. دو سال بعد از قهرمانی در لیگ قهرمانانان اروپای سال ۹۹ ما باید با اندرلخت در بلژیک و با آیندهوون در هلند بازی می کردیم. ما هر دو بازی را واگذار کردیم آن هم روی ضدحملات حریف. سبک بازی سنتی ۴-۴-۲ ما جوابگو نبود. من به همکارانم گفتم اگر نتوانیم توپ را بیشتر در اختیار بگیریم و در خط هافبک مستحکم تر ظاهر شویم دچار مشکلات بیشتری خواهیم شد. بنابراین تصمیم گرفتیم از سه هافبک استفاده کنیم. ورون هم بخش مهم این تغییر و تحول بود.

ولی همین تغییر باعث شد من با بازیکنانی که می پسندیدم به مشکل بخورم. در ادامه من خیلی سعی کردم دی کانیو را به خدمت بگیرم. همه چیز تقریبا نهایی شده بود اما بعدا دی کانیو گفت پول بیشتری می خواهد. اما او از جنس بازیکنانی بود که ما نیاز داشتیم. من همیشه بازیکنان محکمی داشتم که مسئولیت اداره بازی در میانه میدان را برعهده داشتند.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

و اما رونالدینیو، بازیکنی که به شدت در پی جذبش بودیم اما همه چیز به هم ریخت. ما او را نیاز داشتیم و حضور کارلوس کیروش هم می توانست به ما کمک کند. این خرید نشان می داد منچستریونایتد دنبال استعداهای ناب است. من با خود می گفتم بکهام می رود و ۲۵ میلیون پوند می گیریم تا رونالدینیو را با ۱۹ میلیون پوند بخریم. خوب این معامله واقعا عالی بود!

وقتی از سفر به آمریکا بازگشتیم هواپیمای ما در نیوفانلند فرود آمد تا سوخت گیری کنیم. من پسربچه ای را دیدم که با پرچم ما پشت فنس ها ایستاده بود. ما اجازه نداشتیم هواپیما را ترک کنیم. فقط می توانستیم تا روی پله ها برویم و برایش دست تکان دهیم.

ما به اروپا برگشتیم و به پرتغال رسیدیم. سپس ورون از تیم جدا شد. او به فورچون گفته بود می خواهد به چلسی برود. من اجازه نمی دادم با قیمتی کمتر از ۱۵ میلیون پوند برود. پیشنهاد چلسی هم فقط ۹ میلیون پوند بود. من مخالف انتقال ورون بودم اما کنیون در پرتغال به من گفت با چلسی برای پرداخت ۱۵ میلیون پوند به توافق رسیده است. سپس نوبت به بازی ما با اسپورتینگ لیسبون رسید. رونالدو در برابر اوشی. هنوز هم یادم هست که چقدر سر اوشی داد زدم به رونالدو بچسبد و اجازه ندهد او آزدانه حرکت کند. ولی اوشی می گفت نمی تواند!

یک ماه بعد دیوید گیل با من تماس گرفت و گفت کنیون می خواهد به چلسی برود. دیوید گیل مسئولیت او را در باشگاه به عهده گرفت و عملکرد فوق العاده ای داشت. به نظرم کنیون مسئولیت های زیادی داشت و در نهایت نتوانست بازدهی لازم را داشته باشد. یک مدیر ارشد اجرایی در باشگاه فوتبال باید بتواند تمام ماموریت ها را به خوبی به پایان برساند.

وقتی دیوید گیل آمد حس می کردم اعتماد به نفس کامل ندارد. او یک حسابدار در حوزه تجارت بود. من به او توصیه کردم مسئولیت های سنگینی برعهده نگیرد تا سرش شلوغ نشود. و حالا باید بگویم او بهترین مدیر ارشد اجرایی برای ما بود. گیل یک مدیر درجه یک بود. او ارزش بازی ما را می دانست و اهداف تیم را می فهمید. و البته باید اضافه کنم گیل خیلی رک بود و همه چیز را راحت با شما در میان می گذاشت.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

مارتین ادواردز هم همیشه از من حمایت می کرد اما تا قبل از ورود گیل، من دستمزد بالایی نداشتم. این نکته خیلی مهمی است که قدردان زحمات شما باشند.

درگیر شدن با مسائل مالی و مدیریتی پس از یک نقل و انتقال بزرگ برای مدیران سخت و پیچیده است.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

فصل هشتم

مترجم: محمد فیروزی

کریستیانو رونالدو

کریستیانو رونالدو با استعدادترین بازیکنی بود که داشتم، ولی از همه بازیکنان خوب دیگری که من سرمربی آنها بودم، پیشی گرفته بود. تنها بازیکنانی که می‌توانند به وی نزدیک باشند، دو بازیکن آکادمی ما یعنی رایان گیگز و پل اسکولز هستند؛ آن هم به این علت که برای تقریبا دو دهه به ما در منچستریونایتد کمک کردند. آن مدت بازی، ثبات و الگوی رفتاری، به واقع فوق العاده بود، ما جادوگر خود یعنی رونالدو را در آخر به رئال مادرید دادیم، اما ما وقتی که به دوران وی با ما نگاه می‌کنیم، همراه با افتخار و قدردانی است. در شش فصل از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۹، وی ۱۱۸ بار برای ما در ۲۹۲ بازی گلزنی کرد، وی با ما یک بار قهرمان چمپیونزلیگ، سه بار قهرمان لیگ برتر، یک بار قهرمان کاپ و دو بار قهرمان جام حذفی شد. در فینال چمپیونزلیگ ۲۰۰۸ برای ما گلزنی کرد و ۱۲ ماه بعد در فینال رم برابر بارسلونا حاضر بود.

در میان این سال‌ها ما یک استعداد ناب در تمرینات خود در کارینگتون می‌دیدیم و همچنین در ترکیب اصلی خود یک بازیکن مستحکم را در میانه‌های آن دهه مشاهده می‌کردیم. ما به رونالدو کمک کردیم به آن بازیکنی که بود، تبدیل شود و وی به ما کمک کرد که هیجان و ابراز وجود را در منچستریونایتد باز پس بگیریم رئال مادرید ۸۰ میلیون پوند برای وی پرداخت. می‌دانید چرا؟ چون این روش فلورنتینو پرز رئیس آنها بود که به دنیا بگوید:"ما رئال مادرید هستیم و ما بزرگترین باشگاه دنیا هستیم." این یک حرکات هوشمندانه از جانب آنها بود و این به شکلی اعلام نیّت آنها در بازی بود که با دنبال کردن بازیکنان بزرگ سرعت می‌گرفت.

رامون کالدرون، رئیس پیش از پرز، سال پیش از آن ادعا کرده بود که کریستیانو، روزی بازیکن آنها خواهد شد و من کاملا به این مساله آگاه بودم که اگر آنها ۸۰ میلیون پوند را مهیا کنند، وی از اینجا خواهد رفت. ما نمی‌توانستیم جلو آرزوی دیرینه وی برای بازگشت به ایبریا و پوشیدن لباس سفید دی استفانو یا زیدان را بگیریم.

هدایت بازیکنانی نظیر رونالدو و دیگر جوانان با استعداد منچستر یونایتد اینگونه است که در سال‌های اولیه حضور آنها در باشگاه، هدایت و رهبری آنها آسان است، زیرا آنها هنوز به الگوهای جهانی تبدیل نشده اند. آنها هنوز در اول راه خود

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

هستند. زمانی که آنها به سوپر استارهای بزرگ تبدیل شدند، شما باید از خود سوالی که من و کارلوس کیروش از خودمان پرسیدیم را بپرسید که:" تا کی می‌توانیم وی را در کنار خود نگه داریم؟"

کارلوس کاملا در این مورد دقیق بود. وی به من گفت:" الکس، اگر تو از وی ۵ سال بازی گرفتی، کاری شاهکار انجام دادی. هیچ راهی وجود ندارد که یک بازیکن پرتغالی در ۱۷ سالگی به یک باشگاه در کشوری دیگر منتقل شود و برای ۵ سال در آنجا بماند. اینکه ما شش سال وی را در کنار خود داشتیم به شکلی، یک پاداش محسوب می‌شد."

در آن دوره ما با وی یک جام اروپایی و سه لیگ را برده بودیم. من از آن به عنوان یک برد یاد می‌کنم. زمانی که احتمال رفتن وی از باشگاه بیش از هر زمانی دیگری بود من مانند یک مرد به منزل کارلوس در پرتغال رفتم تا میزان علاقه وی را برای رفتن به رئال مادرید ببینم. به رونالدو گفتم:"بعد از آن عکس العمل کالدرون به این مساله، تو امسال نمی‌توانی بروی. می‌دانم که دوست داری به رئال مادرید بروی اما من ترجیح می‌دهم به تو شلیک کنم به جای اینکه تو را به او بفروشم. اگر به همین شکل بازی کنی و ما را در این جریان خراب نکنی، به تو قول می‌دهم که شخصی پیدا می‌شود که رکورد جهانی را برای خرید تو پیشنهاد خواهد داد. بعد از آن اجازه خواهم داد که بروی."

من پیش از آن دیدار این قضیه را با خورخه مندز مدیر برنامه‌های وی در میان گذشته بودم. من به خوبی رونالدو را در این زمینه آرام کردم و به وی گفتم که تنها دلیلی که در حال حاضر سبب شده وی را به رئال مادرید نفروشم، کالدرون است. به وی گفتم:"اگر این کار را انجام دهی، شرافت من به باد می‌رود. همه چیز من از دست می‌رود و حتی اگر مجبور باشی که روی نیمکت بنشینی، که مطمئنم این اتفاق نمی‌افتد، نمی‌توانم در حال حاضر اجازه بدهم که از باشگاه جدا شوی. سال آینده این اجازه را به تو خواهم داد."

این صحبت‌ها را به دیوید گیل گفتم که وی هم آن را با گلیزرها در میان گذاشت. در آن زمان نگران بودیم که جزئیات این مکالمه به گوش رئال مادرید برسد. از عواقب این کار به رونالدو گفتیم و باورمان نمی‌شد که وی چیزی به آنها نگفته است. باید بگویم بدون شک، خورخه مندز، مدیر برنامه‌های رونالدو، بهترین مدیر برنامه‌ای بود که تا به حال با وی کار کردم. وی مسئولیت پذیر بود و به بهترین شکل دنبال کار بازیکنانی بود که با وی قرار داد داشتند و به خوبی با باشگاه‌های مختلف کار می‌کرد.

کمی در مورد رفتن رونالدو به اسپانیا اضطراب داشتم و دلیل آن هم مشخص بود، زیرا رئال مادرید رونالدو را از چنگ ما در می‌آورد. با مدیر برنامه‌های مختلف و آدم‌های مختلف. فکر می‌کنم وی می‌ترسید جایش در ترکیب خالی شود. چیزی که در

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

مورد رونالدو می‌دانم این است که حتی اگر روز افتضاحی هم داشته باشد، در هر بازی حداقل سه موقعیت گل به وجود می‌آورد. بروید به همه بازی‌های وی نگاه کنید. در کوهی از نوارهای ویدئو ای، شما حتی یک بازی هم پیدا نخواهید کرد که وی از ایجاد حداقل سه موقعیت گل در هر بازی ناتوان بوده باشد.

وی از استعداد فوق العاده‌ای برخوردار است و می‌توانم به این استعدادها هر چیز مثبت دیگری را اضافه کنم مثل عملکرد درخشان در تمرینات، قدرت، شجاعت، مهارت بازی با دو پا و قدرت سر زنی. در روزهای اول، مشخص است که کمی بازی در می‌آورد. اولین درس‌های وی در فرهنگ فوتبال تئاتری بود. چیزی که در قضاوت‌ها معمولا مورد بی انصافی قرار می‌گرفت. اما وی تغییر کرد. موضوعی که همیشه از نظر منتقدان رونالدو دیده نشده است، سرعت حرکت وی است. تنها کافی است که ضربه بسیار آرامی به بازیکنی که با سرعت وی حرکت می‌کند بزنید تا وی متوقف شود. تعادل انسال در مورد بازیکنانی که به این سرعت حرکت می‌کنند، آسان نیست. اندکی بلند کردن پا یا مچ پا در اینگونه حرکات، سبب سرنگونی بازیکن می‌شود. در مورد زمین خوردن‌های وی با آن سرعت، انصاف رعایت نمی شد.

در روزهای اول، قبول دارم که کمی تک روی می‌کرد و کارلوس کروش به سختی روی وی کار می‌کرد و همواره به وی می‌گفت:"زمانی بازیکن بزرگی هستی که مردم خارج از باشگاه تو را بازیکن بزرگی بدانند. اینکه در یونایتد بازیکن بزرگی باشی کافی نیست. وقتی سانترها و پاس‌های خوبی به هم تیمی‌های خود می‌دهی، مردم دیگر نمی‌توانند، حرکات بعدی تو را تشخیص دهند. این تفاوت بازیکنان بزرگ از دیگران است."

حریفان ما می‌دانستند که در مقابل وی باید منتظر چه چیزهایی باشند. می‌دانستند که قرار است توپ را نگه دارد. اگر به گل اش به آرسنال در چمپیونزلیگ نگاه کنید، می‌توانید انتقال منطقه‌ای وی را مشاهده کنید. ما در حال ضّد حمله بودیم و رونالدو با پشت پا توپ را به پارک جی سونگ داد و ما در ۹ ثانیه به محوطه جریمه آنها رسیدیم. تنها ۹ ثانیه برای چسپندن توپ به تور دروازه آرسنال کافی بود. این یک انتقال سریع از بازیکنی بود که می‌خواست نشان دهد چقدر خوب است. بله، این چیزی است که وجود داشت؛ نیازی که خیلی از بازیکنان با استعداد دنیا دارند تا ثابت کنند بازیکن بزرگی هستند و هیچکس نمی‌تواند جلو آنها را بگیرد. مهم نیست که چقدر تکل یا خطا روی شما انجام می‌گیرد، وی به خوبی خود را نشان داد و گفت:"شما نمی‌توانید من را از این بازی بیرون کنید، چون من رونالدو هستم."

وی این شجاعت فوق العاده و اعتماد به نفس به استعدادهایش را داشت. در ذهن من، وی خودش را در میان بازیکنانی که در یک نقطه هم سطح وی بودند، بالا کشید. بازیکنان با وی در تمرینات بسیار خوب رفتار می‌کردند. به وی کمک کردند که یاد بگیرد. در اوایل حضورش در کارینگتون، زمانی که کسی روی پایش تکل می‌زند، فریاد می‌زد:" آخ" بازیکنان در این جور مواقع با مشت به آرامی به وی می‌زدند و وی پس از مدتی فهمید که نمی‌تواند این کارها را انجام دهد. هوش وی به

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

رونالدو کمک کرد. به شدت پسر باهوشی بود. سریع فهمید که بازیکنان دیگر آنچنان به فریادها و حرکات تئاتر گونه وی اهمیت نمی‌دهند و وی این کار را دیگر انجام نداد و از بازی خود حذف کرد.

در فصل گذشته وی چندین بار تمارض کرد اما نه بیشتر از بقیه بازیکنان. یک پنالتی را در سال ۲۰۰۸ برابر بولتون به دست آورد که ابدا پنالتی نبود. وی حتی سعی نکرد که از آوانتاژ استفاده کند و کاملا یک تصمیم غلط از جانب داور بود. مدافع حریف سعی کرد که توپ را بگیرد و رونالدو سرنگون شد. البته نمی‌توان رونالدو را سرزنش کرد و این اشتباه داور بود. در کنار صحبت‌هایی که باشگاه‌هایی نظیر رئال مادرید و آرسنال در مورد احتمال خرید رونالدو پیش از منچستر یونایتد انجام دادند، ما در مقابل اسپورتینگ لیسبون، اولین باشگاه وی در پرتغال بسیار هوشمندانه عمل کردیم. چندین مربی را به آنجا فرستادیم تا بازی‌های وی را زیر نظر بگیرند. زمانی که کارلوس در سال ۲۰۰۲ به ما ملحق شد، گفت یک بازیکن جوان پرتغالی وجود درد که ما باید وی را زیر نظر بگیریم. در آن زمان گفتم که کدام یک. زیرا چندین بازیکن خوب آنجا بود. وی پاسخ داد که رونالدو. ما همه چیز را در مورد رونالدو می‌دانستیم.
از زمانی که کریستیانو مهاجم نوک بود، کارلوس به ما گفت که باید دست به کار شویم و ما جیم رایان را برای مشاهده تمرینات اسپورتینگ لیسبون به آنجا فرستادیم و یک توافق هم با باشگاه پرتغالی برای انجام این کار کردیم. زمانی که جیم برگشت، به ما گفت:"وای! چه بازیکنی را دیدم. فکر می‌کنم باید وینگر باشد اما در نوک خط حمله بازی می‌کند. آن هم در تیم جوانان." من زیاد منتظر نماندم و با اینکه در سنّ هفده سالگی خرید یک بازیکن به نوعی قمار محسوب می‌شود، اسم وی را به لیست خود اضافه کردیم و با اسپورتینگ شروع به مذاکره کردیم. آنها گفتند که دو سال دیگر وی را نیاز دارند و ما هم گفتیم در صورتی که پس از این دو سال به ما ملحق شود، حاضریم که یک توافق نامه امضا کنیم. در آن مرحله هنوز با مدیر برنامه‌های بازیکن صحبت نکرده بودیم و صحبت‌ها محدود به دو باشگاه می‌شد. در تابستانی که کارلوس کروش به رئال مادرید رفت، به یک تور آمریکایی در تابستان رفتیم. پیتر کنیون و خوان سباستین ورون هم جدا شده بودند. ما طبق یک توافق با باشگاه پرتغالی، توافق کرده بودیم که در ورزشگاه جدید آنها که برای یورو ۲۰۰۴ مهیا شده بود، با این باشگاه بازی دوستانه انجام بدهیم.

به آنجا رفتیم. جان اوشی مدافع سمت راست بود و مردم دائما می‌گویند که این گری نویل بود که در آن مسابقه بد کار کرد. رونالدو اولین پاس را دریافت کرد و من کمی عصبانی شدم و به خودم گفتم:"تو را به خدا، جان، با وی نزدیک تر یارگیری کن.
جان در آن موقع درگیر مصدومیت شانه خود بود که می‌شد درد را در چهره‌اش دید. بقیه بازیکنان به من می‌گفتند:"یا خدا، رئیس چه بازیکنی است!" به آنها به شکلی که انگار از ۱۰ سال پیش وی را زیر نظر داشته گفتم:"نگران نباشیم. او در چنته ما است."

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

به آلبرت، مسئول پیراهن‌های باشگاه گفتم:"بین دو نیمه به جایگاه مدیران ورزشگاه برو و کنیون را بیار پایین. تا زمانی که این پسر را به خدمت نگیریم، از اینجا نمی‌رویم." کنیون گفت:" واقعاً اینقدر خوب است؟" گفتم:"اوشی از دستش میگرن گرفته است. بخرش!" کنیون با مدیران لیسبون صحبت کرد و از آنها برای صحبت با رونالدو اجازه گرفت. آنها به ما هشدار دادند که رئال مادرید برای وی ۸ میلیون پوند پیشنهاد کرده است. من گفتم:"پس ۹ میلیون پوند پیشنهاد بده!"

رونالدو در طبقه پایین در یک اتاق کوچک نشسته بود. مدیر برنامه‌های وی هم آنجا بود. اینجا، جایی بود که به وی گفتم چقدر دوست دارم که وی را به خدمت بگیرم. در مقابل خورخه مندز گفتم:"هر هفته بازی نخواهی کرد اما این را می‌گویم که به بازیکن تیم اصلی منچستر تبدیل خواهی شد. هیچ شکی در ذهن من در این باره وجود ندارد. تو ۱۷ ساله هستی و کمی برای تو زمان نیاز است تا جا بیفتی. ما مراقب تو خواهیم بود."

یک هواپیمای اختصاصی برای وی، خواهرش، مادرش و خورخه مندز برای روز بعد رزرو شده بود. باید آن قرارداد را قطعی می‌کردیم. در گلاسکو به شخصی دیگر در این باره گفتم:"خیلی خوب است که تو به آینده یک سرمایه گذاری مطمئن باشی!" یک شب یک فیلم تماشا می‌کردم به نام سفید دندان که از کتاب جَک لندن الهام گرفته بود و راجع به رفتن به کلاندیک برای کشف طلا بود. تماشای یک بازی در صبح شنبه برای من مثل اکتشاف بود. مثل کشف جورج بست یا یک رایان گیگز یا یک بابی چارلتون. من آن روز در لیسبون چنین احساسی داشتم.

آن بزرگترین موج هیجانی در دوران مربیگری من بود که تجربه و یا در آن شرکت کرده بودم. بعد از آن قضیه پل گاسکویین است. البته به خاطر مساله دیگری. نیوکاسل برای سقوط تلاش می‌کرد و گاسکویین مصدوم شده بود. ما در ورزشگاه سنت جیمز پارک بودیم که دوشنبه استر بود. من رامی موسس و نرمن وایتساید را در میانه‌ها به بازی گرفته بودم. گاسکویین توپ را از میان پاهای موسس عبور داد و با دست بارها به صورت موسس کوبید. این اتفاق درست جلو چشمان من می‌افتد. سریع به لب خط رفتم و فریاد زدم. وایتساید و موسس سعی می‌کردند که گاسکویین را تحت تاثیر قرار دهند. این دو خیلی تلاش کردند گاسکویین را متوقف کنند اما نتوانستند. تابستان آینده ما به سختی به دنبال وی بودیم. با این حال نیوکاسل وی را به تاتنهام فروخت. وقتی شما آن سطح از استعداد را درست جلوی چشمان خود می‌بینید، هر ثانیه از دوران مربیگری خود را به یاد خواهید آورد. آن حس اکتشاف پس از بازی برای خرید گاسکویین در من به وجود آمده بود و به خاطر همین سعی در خرید گاسکویین داشتیم. بر عکس وی، در مورد رونالدو، کنیون توانست که معامله را به سرانجام برساند.

احساس کرده بودم که اسپورتینگ از فروش وی به ما به جای یک باشگاه اسپانیایی، خوشحال شده است. با توجه به بندی که فروش رونالدو را تنها به باشگاه ما مجاز می‌کرد، این قرارداد تا سقف ۱۲ میلیون پوند هم بالا می‌رفت. البته بند دیگری هم در قرارداد بود که اگر روزی ما می‌خواستیم وی را به فروش بگذاریم، اسپورتینگ اولویت اصلی فروش باشد.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

چند روز قبل از فروش وی به رئال مادرید، به اسپورتینگ گفتیم که آنها اولویت خرید رونالدو را دارند اما باید ۸۰ میلیون پوند بپردازند. تعجبی نداشت که آنها نمی‌توانستند این مبلغ را پرداخت کنند وقتی رونالدو زندگی خود را در کشیر آغاز کرد، مادرش و خواهرش پیشش آمدند. خوب بود. مادرش بسیار مراقب وی بود، همانطور که می‌شد حدس زد. فرد بسیار رکی بود که این ویژگی مادرش بسیار مفید بود. به شدت مراقب فرزند خود بود. به رونالدو گفتم که لین و باری از باشگاه برای خرید اسباب و اثاثیه منزل به وی کمک خواهند کرد و یک حساب بانکی هم برای وی باز خواهند کرد. ما یک خانه جمع و جور در حوالی الدرلی برای وی خریدیم که آنها سریع در آنجا استقرار یافتند.

پس از بازی با اسپورتینگ لیسبون از آمریکا با هواپیمایی که باشگاه دالاس برای ما اجاره کرده بود برگشتیم. فردیناند، گیگز، اسکولز و نویل در تمام راه برگشت در مورد کیفیت بازی رونالدو صحبت می‌کردند و می‌گفتند:"بخریدش، بخریدش" پس رونالدو زمانی که به زمین تمرینی ما آمد می‌دانست که بازیکنان همه چیز را در مورد وی می‌دانند و این احساس را داشت که بازیکنان در خوب بودن وی شکی ندارند. فکر می‌کنم این قضیه در اولین بازی وی برابر بولتون در روز ۱۶ آگوست ۲۰۰۳، به وی کمک کرد. وی از روی نیمکت بازی را آغاز کرد. مدافعان بولتون بازی را بسته بودند، مدافع سمت راست توپ وی را با یک ضربه دریافت کرد اما رونالدو بلافاصله پس از آن تقاضای توپ کرد. پیش خودم گفتم: "هر جوری بود بالاخره، توپ به پایش خورد"

یک دقیقه بعد وی در محوطه جریمه به روی زمین افتاد و یک پنالتی به نفع ما گرفته شد. فن نیستلروی پنالتی را خراب کرد اما رونالدو پس از آن با اراده خود به سمت راست رفت، و دو سانتر زیبا را از توپ برگشتی فرستاد. یکی از آن سانترها به اسکولز رسید که به نیستلروی پاس داد که توپ را شوت کرد که گیگز توپ برگشتی که توسط دروازه بان دفع شده بود را وارد دروازه کرد و دومین گل ما را به ثمر رساند.

واکنش هواداران در آنسوی زمین به شکلی بود که انگار مسیح جلو چشم آنها ظهور کرده است. اولدترافورد خیلی سریع اسطوره‌های خود را می‌سازد. آنها کسی را دیدند که آنها را از روی نیمکت بلند می‌کرد و سریع آنچه می‌خواستند را به آنها می‌داد.

بعد از اریک کانتونا، رونالدو بیشترین تاثیر را روی هواداران منچستریونایتد داشته است. او هیچگاه نمی‌توانست با اسطورگی کانتونا برابری کند زیرا اریک همه جذابیت‌های کاریزماتیک را داشت اما استعداد رونالدو خیلی سریع نمایان شد.

گل رونالدو برابر آرسنال در چمپیونزلیگ سال ۲۰۰۹ بزرگی وی را در ضد حملات نشان می‌دهد. توپ از پارک به رونی رسید و رونالدو با سرعتی ویرانگر به توپ رسید. همواره به وی می‌گفتم که: "وقتی برای رسیدن به دروازه حریف تلاش

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

می‌کنی، گام‌هایت را بلند تر بردار. با افزایش طول قدم‌های خود، زمان و سرعت رسیدن به توپ را افزایش می‌دهی. وقتی هنوز در حال دویدن با سرعت زیاد هستی، آنچنان هماهنگی بین بدنت نداری اما وقتی کمی این مکانیزم را آرام تر می‌کنی، مغزت بهتر عمل می‌کند" دقیقا این کار را انجام داد. او را قبلا در فینال کاپ ۲۰۰۴ برابر کاردیف با حرکات سرعتی‌اش دیده بودید. ما آنجا تیم والتر اسمیت که بعدها در مارس به کادر فنی ما اضافه شد، با نتیجه ۳ بر ۰ بردیم. والتر وقتی دستیار من شد از من در مورد استعدادهای تیم سوال کرد و پرسید:" در مورد رونالدو چطور؟ خوب است؟" من به او گفتم:"آره. باور نکردنی است. مخصوصاً در کارهای هوایی. ضربه سر زن فوق العاده‌ای است." بعد از آن والتر برای امتحان کردن من پرسید:" تو همیشه از قدرت سر زنی وی می‌گویی ولی ما فقط در تمرینات آن را می‌بینیم و در بازی‌ها چیزی نمی‌بینیم." شنبه آن هفته، برابر بیرمنگام بازی داشتیم که رونالدو با یک ضربه سر فوق العاده گلزنی کرد. من برگشتم و به والتر گفت:"می‌دونم، می‌دونم"

یکی از داستان‌های درام دیگری که با رونالدو داشتیم هم به سال ۲۰۰۶ بر می‌گردد که پس از اخراج شدن رونی بعد از خطا روی کاروالیو، به سمت نیمکت پرتغال برگشت و چشمک زد. این قضیه، شانس اینکه این دو هم جدا شوند و هیچگاه قادر به بازی در کنار همدیگر نباشند، را افزایش داد. چیزی که رونالدو را نجات داد، این بود که رونی در تعطیلات شرایط روحی خوبی داشت و من به رونی اس ام اس زدم و از وی خواستم که به من زنگ بزند. وی پیشنهاد داد که مصاحبه را با هم ترتیب دهیم تا نشان دهیم که هیچ مشکلی بین این دو وجود ندارد روز بعد من میک فیلان را دیدم که اعتقاد داشت این مساله کمی زیادی بزرگ شده است و این دعواها مصنوعی است. دیدم که حق با او است. اما با این حال، این بخشندگی رونی بود که رونالدو را تحت تاثیر قرار داد زیرا کریستیانو فکر می‌کرد که دیگر نمی‌تواند به منچستر برگردد. احساس می‌کرد پا جای رونی گذاشته است و رسانه‌ها وی را رها نمی‌کنند رونی چندین بار با وی تماس گرفت که به رونالدو این اطمینان را بدهد که اتفاقی رخ نمی‌دهد. این اولین برای نبود که در سطح بین المللی دو بازیکن منچستر درگیر شده بودند در بازی اسکاتلند و انگلیس در سال ۱۹۶۵، نبی استیلز اولین بازی را برای کشورش انجام می‌داد. دنیس لاو هم در ترکیب اسکاتلند بود که نبی به سمت وی می‌رود تا به عنوان یک بزرگتر به لاو بگوید:"با آرزوی بهترین ها." لاو اما در پاسخ می‌گوید:" خفه شو. انگلیسی فلان و بهمان." نبی در آن بازی بسیار از دست لاو عصبانی می‌شود

بله رونالدو به سمت داور رفت تا رونی را اخراج کند اما این اتفاقات در دنیای مدرن فوتبال رخ می‌دهد. رونالدو تنها به یک چیز فکر می‌کرد: بردن بازی به همراه کشورش وی هیچگاه به بازی کردن در منچستر یونایتد در فصل بعد در آن لحظه فکر نمی‌کرد. آن بازی در جام جهانی برگزار می‌شد و وی بعدها حسرت آن را خورد. وقتی او را ملاقات کردیم مشخص بود که مفهوم کارش را درک کرده بود. آن چشمک زدن معنی بدی پیدا کرده بود مربیان به وی گفته بودند که از درگیری‌ها دوری کند و این چشمک وی برای قانع کردن نیمکت ذخیره بود که به آنها بگوید رونی را اخراج کردم. از نظر من وی اینگونه ژستی نگرفته بود که بگوید:"اخراجش کردم. اخراجش کردم"

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

ما در ویلایی در پرتغال برای ناهار همدیگر را دیدیم. خورخه مندز هم آنجا بود. رونی با وی تماس گرفته بود که برای کمک کردن به رونالدو و حل این مساله بیاید. به رونالدو گفتم:"تو شجاع‌ترین بازیکنی هستی که به منچستریونایتد آمده است اما تسلیم شدن و رفتن از باشگاه نشانه شجاعت نیست" اتفاقی که سال ۱۹۹۸ برای بکام افتاده بود را بازگو کردم. وی در خارج از یکی از کلاب‌های شبانه لندن درگیر شده بود. وی شیطان مجسم بود. واقعا باید جرات داشته باشید که آنجا درگیر شوید اولین بازی بکام بعد از آن حادثه برابر وستهام بود که شاید بدترین جایی بود که می‌شد بازی برگزار شود. با این حال، من به رونالدو گفتم:"بکام در آن بازی فوق العاده بود. باید از پس این قضیه بر بیایی"

بازی بعدی که رونالدو در لندن باید به میدان می‌رفت بازی با چارلتون بود که در چهارشنبه شب برگزار می‌شد. برای شروع باید بگویم که بازی را از قسمت مربیان می‌دیدم که شنیدم یکی از هواداران حریف فریاد می‌زند:"تو .ای پرتغالی حرامزاده." ۵دقیقه رونالدو توپ را دریافت کرد و بعد از رقص پا در کنار چهار بازیکن توپ را به گوشه دروازه فرستاد. آن جوان دیگر از جای خود بلند نشد. شاید احساس می‌کرد فحش‌های وی به رونالدو انگیزه داده است

رونالدو خوب بود. شروع خوبی در فصل جدید داشت و به خوبی با رونی کنار آمده بود. این جوانان با هم درگیر می‌شوند و درگیری‌های خاص خود را دارند. رونی به هر حال اخراج می‌شد و به همان اندازه صحبت‌های رونالدو به داور بی فایده بود

خیالم راحت شده بود که می‌توانستیم وی را در تیم داشته باشیم و برای فینال مسکو در سال ۲۰۰۸ تلاش کنیم. در سال ۲۰۱۲ در مراسمی شرکت کرده بودم که پیتر اشمایکل و سم الاردایس هم آنجا بودند. شخصی از من پرسید:"کدام یک بازیکن بهتری است. رونالدو یا مسی؟" من جواب دادم:" خب، رونالدو فیزیک بهتری نسبت به مسی دارد و در هوا هم بهتر کار می‌کند. با هر دو پا شوت می‌زند و سریع تر هم است. مسی چیز جادویی در خود دارد که توپ را که لمس می‌کند آن را نشان می‌دهد. مثل این است که روی تختی از پر فرود بیاید. آن حس لامسه برخورد توپ به پای مسی، ویرانگر است"

اشمایکل اعتقاد داشت که رونالدو می‌تواند در یک تیم بد هم خوب بازی کند، ولی مسی قادر به انجام آن نیست. به نظر نکته معقولی می‌رسید. با این حال مسی وقتی توپ به پایش می‌رسید، لحظات اسرارانگیزی را رقم می‌زند. پیتر به این نکته اشاره کرد که مسی برای رسیدن توپ به وی، به ژاوی و اینیستا احتیاج دارد. رونالدو هم تا حدودی این احساس را دارد که باید دائم به وی توپ بدهید. در تمام مدتی که از این دو بازیکن از من سوال می‌شد، احساس می‌کردم مقایسه این دو غیر ممکن است زیرا هر کدام را که پایین تری از دیگری قرار دهید، حس بدی به شما دست می‌دهد

به همان اندازه که نمایش‌های فوق العاده وی مهم بود، به همان اندازه هم ما بعد از رفتن وی به مادرید، همچنان با هم در ارتباط بودیم. یک نتیجه خوب در یک رابطه گذرا.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

فصل نهم

مترجم : علی شعبانی

کین

روی کین بازیکنی پولادین و با انرژی، و با غریزه ای عالی برای فوتبال و استراتژی هایش بود. در زمانی که ما با هم کار می کردیم، او با ابهت ترین شخصیت رختکن بود. *روی* با روحیه دادن هایش، بار مسئولیت تزریق انگیزه به تیم را از شانه هایم کم می کرد. هیچ مربی نباید چنین کمکی از سوی یک بازیکن را رد کند.

وقتی نوامبر ۲۰۰۵ و زمان ترک یونایتد از سوی *روی* فرارسید، رابطه ما از پیش یک رابطه فروپاشیده بود. من نظر متفاوتی درباره توالی اتفاقاتی که منجر به پیوستن او به سلتیک شد، دارم. اما ابتدا، باید به این نکته اشاره کنم که چرا او چنین مهره خاصی برای تیم و قوه محرکه باشگاه بود.

اگر *روی کین* فکر می کرد که شما در زمین بار خود را به دوش نمی کشید، او بلافاصله فریادکشان بالای سرتان بود. بازیکنان زیادی طعم خشم او را به خاطر آن گناه نابخشودنی چشیده اند و هیچ جایی برای پنهان شدن از او وجود نداشت. من هیچ گاه فکر نمی کردم این بخش بدی از شخصیت اوست. در تمامی دوران حضور من، شخصیت های قوی تیم، به شکل گیری اتفاقات تیم کمک کرده اند. برایان رابسون، استیو بروس، اریک کانتونا: این بازیکنان خواسته مربی و باشگاه را به اجرا در می آوردند و بر تیم اعمال می کردند.

در زمان بازیگری من، مربیان به ندرت در لحظات پر از آدرنالین پس از بازی بازیکنان را مورد پرس و جو قرار می دادند. اتهام های اولیه و پیدا کردن مقصر، از سوی خود بازیکنان انجام می شد، عموما در زمان دوش پس از بازی. گاهی حتی زیر دوش کار به دعوا و کتک کاری می کشید: "تو اون موقعیتو از دست دادی، ..."

به عنوان یک بازیکن من همیشه به مدافعین و دروازه بان به خاطر گل خوردن معترض بودم. پس می دانستم اگر موقعیتی را جلوی دروازه حریف خراب کنم، تمامی آن انتقاداتی که نثار هم تیمی هایم کرده بودم، به مانند سیلی به سویم بازخواهد گشت. این ریسک رک بودن و خود دار نبودن است. امروزه مربیان حرف اصلی را در پایان بازی می زنند. اگر آن ها بخواهند چیزی را تحلیل کنند، انتقاد کنند یا بازیکنی را بستایند، بازیکن دیگری در این کار دخیل نیست و یک مربی این کار را انجام می دهد. کل این فرایند معمولا ۱۰ تا ۱۵ دقیقه طول می کشد.

اما با داشتن *روی*، پس از بازی ها، رختکن صحنه جدال *روی* با بقیه تیم بود، زیرا او تلاش می کرد تا خواسته اش را

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

بر تیم تحمیل کند. به خاطر دارم یک بار به رختکن آمده بودم و دیدم *روی* و *رود فن نیستلروی* به شدت به مجادله مشغول اند. آن ها در نهایت توسط دیگر بازیکنان از هم جدا شدند. حداقل *فن نیستلروی* جرات این را داشت تا مقابل *روی* قد علم کند، زیرا هر کسی این جرات را نداشت. او فرد ترسناک و بی رحمی بود. او وقتی عصبانی بود، حمله می کرد.

من اعتقاد دارم و *کارلوس کیروش* هم در این زمینه با من هم اعتقاد است که الگوی رفتاری روی کین وقتی فهمید که دیگر نمی تواند روی کین سابق باشد، تغییر کرد. ما در این باره مطمئنیم. از آن جا که برخی از توانایی های او به خاطر سن و مصدومیت های فراوان دیگر مشهود نبود، ما سعی کردیم تا با تغییر وظیفه او، منفعتی دو جانبه برای طرفین داشته باشیم.

ما سعی کردیم که نقش او را عوض کنیم. دیگر او را به فرارهای هجومی تشویق نمی کردیم و درواقع از او می خواستیم که این کار را انجام ندهد. هر زمان که یکی از هم تیمی هایش صاحب توپ بود، روی توپ را از او طلب می کرد. این کیفیتی قابل تحسین است. آیین ما در یونایتد چنین بود که وقتی یکی از بازیکنانمان صاحب توپ بود، ما همگی حرکت می کردیم و بقیه بازیکنان از او حمایت می کردند. روی در سنی بود که دیگر نباید آن کار را انجام می داد، اما او نمی توانست این واقعیت جدید را بپذیرد.

فکر می کنم که او می توانست حقیقت را در حرف هایمان حس کند، اما تسلیم شدن در برابر حرف هایمان برای غرورش تهدیدی به شمار می رفت. او بازیکنی بود که بازی اش بر روی شور و علاقه اش بنا شده بود. در فصل ماقبل اختلاف ما، نشانه هایی از ضعف جسمانی در او دیده می شد. او کمی در بازگشت برای ایفای نقش های دفاعی اش جا می ماند. او دیگر بازیکن سابق نبود؛ اما پس از چند عمل مفصل ران و رباط صلیبی زانو چگونه می توان از او انتظار داشت، مخصوصا با سبک بازی درگیرانه او، که بازیکن سابق باشد؟

انرژی ای که روی در بازی ها صرف می کرد استثنایی بود، اما وقتی شما به اواسط دهه چهارم زندگی تان می رسید، فهمیدن اینکه کجای مسیر را به اشتباه می روید کمی سخت می شود. شما نمی توانید ذات تان را که باعث موفقیت های فراوان تان شده عوض کنید. برای ما آشکار شده بود که ما دیگر با آن روی کین سابق طرف نیستیم.

راه حل ما این بود که به او بگوییم که در مرکز میدان باقی بماند. او می توانست بازی را از آن جا کنترل کند. به واقع من اعتقاد دارم که او بهتر از هر کس دیگری این موضوع را می دانست، اما نمی توانست خود را متقاعد کند که از نقش قهرمانانه اش چشم بپوشد.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

این پیش زمینه بلند مدت اتفاقاتی بود که منجر به جدایی او از یونایتد و پیوستن او به سلتیک شد. او فکر می کرد که *پیتر پن* است. هیچ کس چنین نیست. نزدیک ترین شخص به آن شخصیت افسانه ای جاودانه، *رایان گیگز* است، اما رایان هیچ گاه مصدومیت جدی ای نداشته است. روی چند مصدومیت خیلی جدی داشته است. مشکل مفصل ران او بزرگ ترین عامل ضعف فیزیکی او بود.

اولین مشکل بزرگ در رابطه ما در پیش فصل رخ داد، قبل از شروع فصل ۲۰۰۵-۲۰۰۶، در سفری که به کمپی تمرینی در پرتغال داشتیم. کارلوس کیروش زودتر برای هماهنگی به آن جا رفته بود، زیرا این سفر ایده او بود، و واقعا چه امکانات اعجاب آوری برایمان مهیا کرده بود. *واله دو لوبو*. واقعا شگفت آور بود. زمین های تمرین، یک باشگاه بدنسازی و خانه های کوچکی که برای بازیکنان مناسب بودند.

من پس از تعطیلات تابستانه ام در فرانسه به آن جا آمدم. تمام کادر فنی و بازیکنان در ویلاهایشان اسکان یافته بودند. اما خبرهای بدی در انتظار من بود. کارلوس دوران ناخوشایندی با روی داشت. من پرسیدم که مشکل چیست. کارلوس توضیح داد که روی خانه های واله دو لوبو را فاقد استانداردهای لازم می داند و حاضر نیست در خانه ای که به او داده شده اقامت کند. بنابر گفته های کارلوس، روی خانه اول را به این دلیل رد کرد که یکی از اتاق هایش فاقد سیستم سرمایشی بود. دومی نیز چنین مشکلی داشت. سومی، که من آن را دیدم، خانه معرکه ای بود. روی آن را قبول نمی کرد و می خواست در دهکده کناری، *کوینتا دو لاگو* به همراه خانواده اش اقامت کند.

شب اول ما در ایوان هتل باربکیو راه انداخته بودیم. مراسم به شکل زیبایی پیش رفت. روی به من نزدیک شد و به من گفت که باید با من حرف بزند. من به او گفتم: "روی، بی خیال شو، الان نه. فردا صبح با هم حرف خواهیم زد."

پس از تمرین من او را به کناری کشیدم و گفتم: "چه شده است، روی؟ من به خانه ها نگاه کرده ام، آن ها خوب اند." روی به مانند آتش فشانی فوران کرد و لیست بلندبالایی از مشکلات و شکایت هایش را ابراز داشت که سیستم تهویه مطبوع یکی از آن ها بود. بعد راجع به کارلوس شروع به شکایت کرد. اصلا چرا ما برای تمرین به این جا آمده ایم؟ و این جور مسایل. سراسر انتقاد و بس. این مسئله رابطه او با ما را خدشه دار کرد. من فکر می کنم او در آن تور، کمی منزوی شده بود. من از او ناامید شده بودم. کارلوس تمام سعی اش را کرده بود که سفر برای همه خوب باشد.

وقتی اردوی پیش فصل تمام شد، من مصمم بودم که روی را به دفترم احضار کنم تا حداقل به کارلوس بگوید که بابت رفتارش متاسف است. اما روی قبول نکرد.

یک بار وقتی من و روی درگیر بحثی شدید بودیم، روی به من گفت: "تو عوض شده ای."

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

من جواب دادم: "روی، من باید تغییر کنم، زیرا امروز مانند دیروز نیست. ما اکنون در جهان متفاوتی هستیم. ما از بیست کشور مختلف این جا بازیکن داریم. تو می گویی من تغییر کرده ام؟ امیدوارم که این طور باشد. زیرا اگر تغییر نمی کردم هیچ گاه در این شغل دوام نمی آوردم." او گفت: "تو آن آدم سابق نیستی." یک بحث جدی داشتیم. یک مشاجره واقعی. من به او گفتم که خودسر شده ای. "تو کاپیتان تیم هستی. تو هیچ مسئولیتی در قبال دیگر بازیکنان نشان ندادی. انگار از تو خواسته شده بود که در زاغه اقامت کنی. آن خانه ها خوب بودند."

احساس بد بینی ما کاهش نیافت. قطار رابطه ما از آن جا از خط خارج شد. سپس ماجرای مصاحبه با *MUTV* پیش آمد، که در آن روی برخی از اعضای جوان تیم را به خاطر انجام ندادن وظایفشان به شدت به باد انتقاد گرفته بود. ما نظم و ترتیب خاصی برای مصاحبه های MUTV داشتیم. آن روز نوبت *گری نویل* بود که در مصاحبه شرکت کند. دوشنبه بعد از بازی با میدلزبورو، وقتی یکی از مسئولین روابط عمومی به من خبر داد که روی کین می خواهد به جای گری مصاحبه را انجام دهد، این مسئله چندان برایم مهم جلوه نکرد. اما گویا روی در آن مصاحبه، درباره عملکرد برخی بازیکنان در بازی شنبه به شدت انتقاد کرده بود. در ساعت ۴ بعد از ظهر، تلفن خانه ام به صدا در آمد: "تو باید این را ببینی."

در آن مصاحبه روی کین، *کایران ریچاردسون* را مدافعی تنبل خوانده بود، تردید خود را از اینکه چرا مردم اسکاتلند این همه راجع به *درن فلچر* شوق دارند، ابراز کرده بود و درباره *ریو فردیناند* گفته بود، چون شما هفته ای ۱۲۰ هزار پوند دریافت می کنید و تنها ۲۰ دقیقه در برابر تاتنهام خوب بازی می کنید، فکر می کنید که سوپر استار هستید. دفتر روابط عمومی بلافاصله با *دیوید گیل* تماس گرفته بود. پخش آن نوار منوط به تصمیم من بود. من گفتم که فردا صبح آن نوار را به دفتر من بیاورند تا به آن نگاه کنم.

خدای من، باور نکردنی بود. او همه را سلاخی کرده بود. درن فلچر، *آلن اسمیت*، *فن در سار*. روی راجع به همه آن ها چیزی گفته بود. آن هفته بازی نداشتیم و من قرار بود برای سر زدن به مدرسه فوتبال مان به دوبی سر بزنم. آن صبح گری نویل از رختکن بازیکنان به من زنگ زد و خواهش کرد که به آن جا بروم. وقتی به آن جا رفتم، انتظار داشتم که روی تا آن موقع از بقیه عذرخواهی کرده باشد. من در جایم نشستم. گری اعلام کرد که بازیکنان از نحوه تمرینات راضی نیستند. من نمی توانستم چیزی که می شنوم را باور کنم. "شما چی؟" روی تاثیر زیادی بر روی رختکن داشت و من باور دارم که او از این تاثیر برای وارونه کردن ماجرا استفاده کرده بود. ببینید، کارلوس کیروش مربی بزرگی است، یک تمرین دهنده بزرگ. درست است، او گاهی برخی تمرینات را بیش از حد تکرار می کند اما این چیزی است که بازیکنان را می سازد: تکرار.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

من به آن ها پرخاش کردم: "مرا به این پایین کشانده اید که از تمرین شکایت کنید؟ نمی خواهم حرف بزنید شما دو تا...با چه کسی حرف می زنید؟" و آن جا را ترک کردم.

بعد، روی به دیدن من آمد و به او گفتم: "من می دانم که چه اتفاقی افتاده است و سپس مسئله ویدیو را پیش کشیدم. "چیزی که تو در آن مصاحبه گفتی شرم آور و خنده دار بود. هم تیمی هایت را آن طور بکوبی و بخواهی که آن برای بقیه پخش شود؟"

پیشنهاد روی این بود که آن مصاحبه را به بازیکنان نشان دهیم و بگذاریم آن ها تصمیم بگیرند. من موافقت کردم و تمام تیم را جمع کردم تا آن را تماشا کنند. دیوید گیل در ساختمان بود اما دعوت من برای شرکت در نمایش را رد کرد. او فکر کرد که بهتر است این مسئله را به عهده من بگذارد. اما کارلوس و بقیه اعضای کادر فنی شرکت کرده بودند.

روی از بازیکنان پرسید که درباره چیزی که دیده اند نظری دارند یا نه. *ادوین فن در سار* گفت بله. او به روی گفت که او در انتقاد از هم تیمی هایش زیاده روی کرده است. روی به ادوین حمله کرد. او فکر کرده است که کیست، او چه چیزی از منچستر یونایتد می داند؟ فن نیستلروی به دفاع از هم وطنش برخاست، پس روی توجه اش را معطوف به او کرد. سپس شروع به بدگویی از کارلوس کرد. اما بهترین قسمت اش را برای من نگه داشته بود. او به من گفت: "تو در جریان دعوای حقوق ات با مگنیر، پای زندگی خصوصیت را به باشگاه باز کردی." در این لحظه، بازیکنان شروع به خارج شدن کرده بودند. *اسکولز، فورچون* و فن نیستلروی.

سخت ترین قسمت بدن روی، زبان او بود. او یکی از بی رحم ترین زبان هایی را داشت که می توانید تصورش را کنید. او می توانست با آن زبانش، با اعتماد به نفس ترین انسان جهان را هم به ضعف بیاورد. چیزی که من آن روز در باره او متوجه شدم این بود که وقتی با او در حال جر و بحث بودم، چشمان او به طرز وحشتناکی شروع به تنگ شدن کرد، تا جایی که تنها سیاهی چشمانش دیده می شد. واقعا وحشتناک بود و این حرف را یک گلاسگویی می زند.

بعد از اینکه روی رفت، کارلوس دید من خیلی عصبانیم. او گفت که در زندگی اش هرگز چنین صحنه هایی را ندیده بود. او آن را بدترین صحنه ممکن برای یک باشگاه فوتبال حرفه ای خواند. من به کارلوس گفتم: "او باید برود، کارلوس. صد در صد. از شرش خلاص شو."

من تا چهارشنبه بعدی در منچستر نبودم، اما از دوبی با دیوید گیل تماس گرفتم و گفتم: "ما باید روی را انتقال دهیم." پاسخ او این بود که راه دیگر برای مان باقی نمانده است. او گفت که باید با *گلیزرها* صحبت کند، که آن ها این مسئله را تایید کردند. من با دیوید گیل موافق بودم که باشگاه باید قرارداد روی را تمام و کمال پرداخت کند و بازی یادبودی

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

برایش برگزار کند. هیچ کس نمی تواند ادعا کند که ما با روی به شکل ناعادلانه رفتار کردیم.

وقتی از سفر خاورمیانه بازگشتم، دیوید به من اطلاع داد که گلیزرها روز جمعه می رسند، و او با *مایکل کندی* تماس گرفته و زمان ملاقاتی با او تنظیم کرده است. ما با مایکل و روی جلسه گذاشتیم و تصمیم خود را با همه جزییات به آن ها انتقال دادیم. روی بعدها اعلام کرده بود که از اینکه شخصا دوران او در یونایتد را تمام نکردم، نا امید شده است. اما بعد از آن مشاجره اصلی، کار من با او تمام شده بود. امکان نداشت که بخواهم با او سر مسئله دیگری درگیر شوم.

من به سمت زمین تمرین رفتم و خبر را به بازیکنان اعلام کردم. می توانستم شوکه شدنشان را در صورت هایشان ببینم. من همیشه بهترین لحظات مربیگری ام را لحظاتی دانسته ام که در زمانی کوتاه، بر اساس حقایقی انکار ناپذیر، تصمیماتی قاطع گرفته ام. کاری که باید برای ریشه کن کردن این بحران می کردم، برایم مثل روز روشن بود. اگر من تعلل کرده بودم یا از تصمیم گیری فرار می کردم، این فرصت بیشتری به روی می داد تا قدرتش در رختکن را بیافزاید، در ذهنش اعتماد به نفس بیشتری ایجاد می کرد که رفتارش درست است و زمان بیشتری برای متقاعد کردن بقیه بر این باور می داشت. ولی کار او درست نبود، رفتارش اشتباه بود.

اتفاقات زیادی پیش از اینکه جلوی نام روی، بازیکن «سابق» منچستر یونایتد نقش ببندد، روی داد. یکی از بزرگترین آن ها جام جهانی ۲۰۰۲ بود و بازگشت روی به خانه پس از درگیری و مشاجره اش با میک مک کارتی، سرمربی تیم ملی جمهوری ایرلند.

برادرم مارتین، به خاطر تولد ۶۰ سالگیم، مرا به تعطیلاتی یک هفته ای برده بود. برای شام، تلفن همراهم را با خود نیاورده بودم، اما مارتین مال خود را به همراه داشت، و به محض اینکه ما آن جا را ترک کردیم، زنگ خورد. مایکل کندی بود که سعی داشت با من ارتباط برقرار کند. مایکل برای من آشکار کرد که درگیری و مشکلاتی در *سایپان*، محلی که تیم ملی ایرلند پیش از جام جهانی در آن اقامت داشت، پیش آمده است. مایکل به من گفت: "تو باید با او حرف بزنی. تو تنها کسی هستی که او به حرفش گوش می کند." من متعجب بودم. نمی توانستم چیزی را که باعث این همه نگرانی در مایکل شده بود را حتی تصور کنم. او داستان درگیری روی با میک مک کارتی را تعریف کرد. شماره ای که مایکل از روی به من داد، کیفیت خوبی نداشت. پس به او گفتم که روی به من زنگ بزند.

به روی گفتم: "روی، به چی فکر می کردی که آن کار را کردی؟" روی تمام خشم اش در قبال مک کارتی را به ناگاه تخلیه کرد. من به او گفتم: "آرام باش. یک توصیه از من: تو نمی توانی بچه هایت را هر روز به مدرسه بفرستی وقتی این اتفاق در پس زمینه زندگی آن ها باشد. به خانواده ات فکر کن. این قضیه برایشان وحشتناک خواهد بود. جام جهانی را فراموش کن، این به بزرگترین ماجرای تابستان تبدیل خواهد شد."

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

او می دانست که من درست می گویم. من به او گفتم که دوباره بازگردد و با میک مک کارتی صحبت کنند و مسایل شان را حل کنند و به او بگوید که بازی خواهد کرد. روی موافقت کرد. اما زمانی که بازگشت، دیگر کار از کار گذشته بود و میک کنفرانسی مطبوعاتی ترتیب داده بود تا ماجراهای اتفاق افتاده را شرح دهد. راه بازگشتی برای روی وجود نداشت.

من از روی به طور کامل دفاع کردم، زیرا او از منچستر یونایتد آمده بود و ما در اینجا استانداردهای بالایی داریم. او به کمپی تمرینی رفته بود که استاندارد نبود و لباس تمرینی وجود نداشت. به عنوان کاپیتان تیم، این موضوع، مسئله قابل درکی برای اعتراض است. اما مشکل این است که اعتراض را تا چه حد ادامه می دهید؟ هر چقدر هم که شرایط در کره جنوبی بد می بود، روی نباید عصبانیتش را به آن شکل بروز می داد. اما او این گونه بود، او مرد حداکثر ها بود.

من همواره از بازیکنانم حمایت کرده ام و روی هم استثنا نبود. این شغل من بود. به این دلیل نمی توانم به خاطر مواردی که پشت بازیکنانم در آمدم در حالی که دلایل محکمی برای عدم انجام این کار وجود داشت، عذرخواهی کنم. زمان هایی بود که با خودم فکر می کردم، "خدای من، به چه چیزی فکر می کردی؟" کتی بارها این سوال را از من کرده است. اما من نمی توانم علیه بازیکنانم جبهه بگیرم. من باید راه حل پیدا می کردم نه اینکه آن ها را مقابل افکار عمومی خرد کنم. البته بعضی مواقع آن ها را جریمه یا تنبیه کرده ام، اما نمی توانم اجازه دهم این مسایل از رختکن خارج شود. اگر این اتفاق می افتاد، این حس به من دست می داد که به یکی از اصول همیشگی ام در مربیگری خیانت کرده ام: اصل دفاع کردن. در واقع دفاع کردن هم نه، حمایت کردن از بازیکنانم در مقابل قضاوت شدن های خارجی.

در فوتبال مدرن، وضعیت معروفیت بازیکنان، قدرت مربی را تحت الشعاع قرار می دهد. در زمان بازیگری من، شما نمی توانستید حتی یک کلمه راجع به مربی تان بد بگویید. آن لحظه، لحظه مرگ تان بود. در سال های اخیر، من دائما داستان بازیکنانی را می شنوم که از قدرت شان علیه مربیان استفاده می کنند و حتی افکار عمومی و باشگاه نیز از بازیکن در این راه حمایت می کنند. بازیکن همواره شکایت اش را با هر گوش شنوایی مطرح می کند اما مربی نباید چنین کاری کند، زیرا او مسئولیت های بزرگ تری دارد.

من فکر می کنم که روی فهمیده بود به پایان بازیگری اش نزدیک شده است و کم کم داشت حس می کرد که مربی تیم است. او به مانند یک مربی احساس مسئولیت می کرد، و البته از نقطه نظر مربی گری هم، پرخاش کردن به هم تیمی هایت، مخصوصا در تلویزیون کار درستی نیست. با جلوگیری از پخش آن مصاحبه، ما به روی کمک کردیم تا احترامش را در رختکن از دست ندهد. اما پس از آن که بحث ما در دفتر من به جاهای باریک کشید، پایان او فرا رسیده بود.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

تنها چیزی که نمی توانستم اجازه دهم هرگز رخ دهد، از دست دادن کنترل بود، زیرا در اختیار داشتن کنترل، تنها راه نجات من در فوتبال بود. همانند ماجرای دیوید بکام، می دانستم لحظه ای که یک فوتبالیست برای باشگاه تصمیم بگیرد، لحظه مرگ آن باشگاه است. بازیکنان واقعی این مسئله را دوست دارند، آن ها مربی سخت گیر را دوست دارند، یا مربی ای که به وقتش بتواند سخت گیر باشد.

آن ها دوست دارند که مربی شان مرد باشد. بازیکن در مواجهه با مربی اش به برخی مسایل فکر خواهد کرد مانند اینکه: ۱.آیا او می تواند ما را برنده کند؟ ۲. آیا او می تواند از من بازیکن بهتری بسازد؟ ۳.آیا او به ما وفادار است؟ این سوالات، تاملات قابل توجهی از سوی بازیکنان هستند. اگر جواب هر سه این سوالات، بله باشد؛ آن ها حتی قاتل بودن مربی شان را هم تحمل می کنند. من برخی از بدترین عصبانیت ها را در بعد از بازی ها داشته ام و واقعا هیچ گاه به این رفتارم افتخار نکرده ام. برخی شب ها، من به خانه می رفتم و ترس از عواقب حرف هایم به من هجوم می آورد. اینکه بازیکنان شاید دفعه بعدی که پا به زمین تمرین می گذارم با من حرف نزنند یا علیه من بشورند یا توطئه کنند. اما دوشنبه ها، آن ها از من بیشتر می ترسیدند تا من از آن ها، زیرا دیده بودند که من چگونه می توانم کنترل اعصاب خود را از دست بدهم و مایل نبودند این اتفاق بار دیگر تکرار شود.

روی فرد باهوشی بود. من او را در حین مطالعه چندین کتاب جالب دیده بودم. او می تواند به خوبی حرف بزند و وقتی در حال و هوای خوبی باشد، هم نشین دلچسبی است. فیزیوتراپ تیم پیش من می آمد و از من می پرسید: "امروز روی از کدام دنده بلند شده است؟" زیرا این مسئله کل حال و هوای رختکن را تعیین می کرد. او تا این حد در زندگی روزمره ما تاثیرگذار بود.

با تغییر حالات آنی او، او یک لحظه می توانست فوق العاده باشد و لحظه ای بعد به مانند یک دشمن. این تغییر در یک چشم به هم زدن اتفاق می افتاد.

با بررسی عمیق تر، جدایی از او بهترین اتفاقی بود که می توانست رخ دهد، زیرا بسیاری از بازیکنان از او می ترسیدند و آن بازیکنان پس از جدایی او رشد کردند. *جان اوشی* و *دارن فلچر* از کسانی بودند که از جدایی روی منفعت بردند. وقتی ما در نوامبر ۲۰۰۵ به فرانسه رفتیم تا با *لیل* بازی کنیم، بازیکنان در حین گرم کردن توسط بازیکنان هو شدند، که بخشی از دلیل آن به خاطر حرف هایی بود که روی در آن مصاحبه زده بود. بیشتر هو ها و بد و بیراه ها به سوی فلچر و اوشی نشانه گرفته شده بود.

فکر می کنم رختکن با جدایی روی نفسی به راحتی کشید. آن ها دیگر لازم نبود بمباران لفظی او را تحمل کنند، چیزی که برخی از آنان به آن عادت کرده بودند. به دلیل اینکه سطح بازی او در حال نزول بود، شکافی که از رفتن او

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

ایجاد شد به اندازه ای بزرگ نبود که به عنوان مثال، اگر او سه سال پیش تر جدا می شد، ایجاد می شد. من بازی *سلتیک* و *رنجرز* را تماشا کردم و قبل از آن به کارلوس گفته بودم: "او امروز ستاره میدان خواهد بود."

او اصلا در جریان آن بازی نبود و نقش منفعلی داشت. روی کین دینامیک و مبارزه جو آن جا نبود. او دوره اش در *سلتیک پارک* را دوست داشت. من با او صحبت کردم و او حسابی از تمرینات و امکانات آن جا تعریف کرد. روابط ما کمی آرام تر شده بود. تقریبا دو ماه بعد، من در دفترم نشسته بودم و درباره مسایل تیم با کارلوس بحث می کردم، که یکی از اعضای کادر فنی تلفن زد و گفت روی اینجاست و می خواهد مرا ببیند. من شوکه شده بودم.
او گفت: "من می خواستم بابت رفتارم از شما معذرت بخواهم." او سپس تعریف کرد که اوضاع در سلتیک چگونه است و چقدر از اوضاع آن جا راضی است. اما وقتی من بازی او را در دیدار رنجرز–سلتیک دیدم، می دانستم که او بیش از این ادامه نخواهد داد.

قبل از خروج روی هم تغییرات در حال انجام بود، اما اثرات آن هنوز قابل مشاهده نبود. یک حقیقت دایمی درباره منچستر یونایتد وجود دارد: ما همواره قادریم که بازیکنان جدید و نام های نا آشنا را پرورش دهیم و زمانی که روی کین در حال خروج بود، ما جایگزین را در اختیار داشتیم. فلچر روز به روز بیشتر به بلوغ می رسید و تجربه کسب می کرد؛ من *جی سونگ پارک* را به باشگاه آوردم، از آن سو *جانی اوانز* در حال دست و پا کردن نامی برای خود بود.
اغلب بازیکنان تیم اصلی نمی توانند تغییر نسلی که دور و برشان در حال رخ دادن است را ببینند، زیرا آن ها نمی توانند چیزی فراتر از خودشان را ببینند. آن ها هیچ ایده ای ندارند که در رده های بالاتر و پایین تر چه اتفاقاتی در حال رخ دادن است. *گیگز، اسکولز و نویل* استثنا بودند. شاید *ریو* و *وس براون* نیز همین طور. دیگران هیچ ایده ای ندارند. آن ها کارشان را در بازی کردن خلاصه می دانند. اما من می توانستم ببینم که پایه هایی در حال بنا شدن است. آن دوره از نظر کسب جام و عنوان، اصلا دوره خوبی برای ما نبود. اما وقتی شما در حال تغییر هستید، باید دوره های با جام کمتر را بپذیرید و به این نکته واقف باشید که تغییر بیش از یک فصل طول می کشد.

من نمی توانم سه یا چهار فصل برای تغییر تیم زمان بخواهم، زیرا در منچستر یونایتد شما هیچ گاه چنین زمانی در اختیار ندارید بنابراین شما باید به تغییرات سرعت ببخشید و بعضی وقت ها شجاعت به خرج دهید: به بازیکنان جوان بازی دهید و آن ها را امتحان کنید. من هیچ گاه از این مسئله نهراسیدم. این مسئله تنها وظیفه نبود، بلکه بخشی از شغلی بود که عاشقانه آن را دوست داشتم. این ذات من است. من این کار را در *سنت میرن*، *آبردین* و منچستر یونایتد انجام داده ام. وقتی ما با چنین دوره هایی مواجه می شدیم، به بازیکنان جوان مان اعتماد می کردیم.
در خصوص گزینه های جذب بازیکن، کارلوس به شدت *اندرسون* را می پسندید. یک روز دیوید گیل به *اسپورتینگ لیسبون* رفت تا *نانی* را جذب کند و سپس به *پورتو* رفت تا با اندرسون قرارداد ببندد. جذب آن ها کمی خرج برداشت اما نشان داد که ما، به عنوان یک باشگاه، در مورد استعدادهای جوان چگونه می اندیشیم. ما هسته دفاعی خوبی با حضور

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

فردیناند، ویدیچ و اورا داشتیم. گروه مستحکمی در عقب داشتیم. رونی در حال پیشرفت بود. ما به *لوییز ساها* اجازه دادیم که باشگاه را ترک کند، زیرا او همیشه دچار مصدومیت می شد. برای مدت کوتاهی *هنریک لارسن* را در اختیار داشتیم که بازی های درخشانی ارائه داد.

بعد از آشتی دوباره، روابط من و روی بار دیگر تیره و تار شد. من نقل قولی از او در روزنامه ها دیدم که او یونایتد را از زندگی اش پاک کرده است. ادعای او این بود که ما تا آن زمان او را از یاد برده ایم. چگونه کسی می تواند کارهایی که او برای باشگاه انجام داده است را فراموش کند؟ مطبوعات به خاطر روحیه پیروزی طلبی و نحوه تزریق انگیزه او به تیم، او را به عنوان شبه مربی تیم قلمداد می کردند. آن ها همیشه از من می پرسیدند: "فکر می کنید که روی کین روزی مربی خواهد شد؟" بعدها مشخص شد که او برای کسب نتیجه به عنوان مربی احتیاج به پول دارد. او همیشه به دنبال خرید بازیکن بود. به نظر من روی صبر لازم برای ساختن یک تیم را نداشت.

در فصل ۲۰۱۲-۲۰۱۱ من و روی دوباره بر روی هم آتش گشودیم وقتی او به شدت از عملکرد بازیکنان جوان ما پس از شکست مقابل *بازل* و حذف ما از لیگ قهرمانان انتقاد کرد. من در جواب او را "منتقدی تلویزیونی" خواندم. اگر شما در روزهای آخر او به عنوان مربی در *ساندرلند* و *ایپسویچ* دقیق شوید می بینید که ریش او هر روز سفیدتر و چشمانش هر روز تیره تر می شد. برخی ممکن است تحت تاثیر نظرات او در تلویزیون قرار بگیرند و فکر کنند: "خب، او جرات این را دارد که از الکس فرگوسن انتقاد کند." از لحظه ای که او منتقد تلویزیونی شد، می دانستم که او بر روی یونایتد تمرکز خواهد کرد.

و در رابطه با انتقاد از بازیکنان جوان. او نمی توانست آن اتهامات را به *وین رونی* بزند، زیرا سزاوار آن نبود. بازیکنان بزرگ تر تیم نیز جواب او را می دادند. فلچر و اوشی دو نفری بودند که مورد حمله او قرار گرفتند و در نتیجه توسط هواداران ما در پاریس، پیش از بازی با لیل هو شدند. مربی گری او در دو مقطع تنها یک چیز را اثبات کرده است: که او احتیاج به پول دارد. او در ساندرلند خرج کرد و موفق نبود. او در ایپسویچ هم بسیار خرج کرد و ناکام ماند.

او در مصاحبه ای با *دیوید والش* از روزنامه *ساندی تایمز* در مورد من گفته بود که تنها به خودم می اندیشم و ماجرای *جان مگنیر / راک آو جیبرالتر* را به عنوان مصداق ذکر کرده بود. واقعا غیر قابل باور است. آن روز در دفتر من، وقتی که با هم درگیر شدیم، من خشم را در او مشاهده کردم. چشمانش کاملا سیاه شده بود. او آن روز هم درباره جان مگنیر گفته بود. من هیچ وقت عقده وسواس گونه او راجع به ماجرای راک آو جیبرالتر را درک نکردم.

در توافقی که در آن جمعه به آن دست یافتیم، قرار شد که هیچ کس درباره اختلاف ما چیزی نداند. من به آن توافق پایبند می ماندم اگر روی آن را پیش تر نقض نمی کرد. وقتی روی در ساندرلند بود، او یونایتد را متهم به توهین و دروغ گویی پیش از خروجش از باشگاه کرد. باشگاه در نظر داشت اقدامات قانونی لازم علیه اتهامات او را اتخاذ کند. روی در جواب گفت که اتهاماتش را پس نخواهد گرفت. احساس من این بود که او به دنبال لحظه ای در دادگاه است تا هواداران را تحت تاثیر قرار دهد. بالاخره او برای آن ها هنوز یک قهرمان بود. پس توصیه من به دیوید گیل این بود که

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

اقدام قانونی علیه او را متوقف کند. من فکر می کنم که ما به خوبی شرف و اعتبار خود را حفظ کردیم.

جان مگنیر: تاجر بزرگ ایرلندی. او مالک حدود ۳۰ درصد از سهام منچستر یونایتد بود که در جریان خرید باشگاه توسط گلیزرها، آن را به مالکوم گلیزر واگذار کرد. همچنین همسر او، سو مگنیر و سر الکس فرگوسن مالک مشترک اسب مسابقه ای موفق راک آو جیبرالتر بودند. پس از بازنشستگی این اسب، دعوایی حقوقی بین او و سر الکس فرگوسن بر سر حق مالکیت این اسب در گرفت.

راک آو جیبرالتر: اسب نر مسابقه ای موفق که سابقه ۹ قهرمانی بزرگ در کارنامه اش دارد. او متعلق به سر الکس فرگوسن و سو مگنیر است. نام او بر گرفته از جبل الطارق، جزیره ای متعلق به بریتانیا در جنوب شبه جزیره ایبریا است که به دلیل مسایل تخفیف های مالیاتی، کمپانی مادر پرورش دهنده این اسب در آن جا مستقر است.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

فصل دهم

مترجم: علی شعبانی

علایق بیرونی

عموم تماشاگران فوتبال احتمالا مرا به عنوان یک دیوانه که به ندرت به چیزی فراتر از منچستر یونایتد برای تفریح می نگرد، می شناسند. اما با افزایش فشار کار، من برای تمدد اعصاب به علایق و تفریحات فراوانی روی آوردم تا ذهنم را مشغول نگه دارم. قفسه کتاب هایم کم کم پر شد و سردابم از شراب خوب لبریز شد.

جدا از علاقه من به مسابقات اسب دوانی، بخش های دیگر زندگی من، از دیدها نهان بوده است. این دنیایی است که بعد از پایان مسابقه یا بعد از تمام شدن تمرینات هر روزه در *کارینگتون*، زمین تمرین مان، پذیرای من بوده است. در ده سال آخر، من خودم را درگیر علایق دیگرم کردم و این مسئله به من کمک کرد تا یونایتد را به شکل موثرتری اداره کنم. من به اندازه سابق سخت می کردم، اما از نیروی ذهنم در موارد متنوع تری استفاده می کردم. خانه محل تجمع همه علایق من بود، از بیوگرافی دیکتاتورها تا مدارک قتل *جان اف. کندی* و فایل های کلکسیون شراب ام.

جهت گیری سیاسی من از زمانی که در کشتی سازی های *گوان* شاگرد بودم، تغییر چندانی نکرده است. عقاید مردم با به دست آوردن ثروت و موفقیت در گذر زمان تغییر می کند، اما در جوانی ام، من عقاید ایدئولوژیک متنوع را به عنوان راهی برای دیدن زندگی نجستم بلکه تنها مجموعه ای از ارزش ها و انگاره ها را حفظ کردم.

من هیچ وقت به آن شکل در حزب *کارگر* فعال نبوده ام که به هر مهمانی شام حزب بروم یا سر و کله ام در هر کمپین انتخاباتی پیدا شود. اما همیشه از نماینده های پارلمان عضو حزب حمایت کرده ام. *کتی* به من می گفت لحظه ای که تو پایت را در سیاست بگذاری، آن ها تو را همه اوقات خواهند خواست. این انتظار شکل خواهد گرفت که تو حاضری تک تک دقایق وقتت را در اختیار آن ها بگذاری. معتقد بودن به اصول سوسیالیسم و حزب کارگر یک چیز است و عضو فعال آن بودن چیز دیگری. من به عنوان سرمربی منچستر یونایتد چنین وقتی برای برآورده کردن آن درخواست ها نداشتم. من رایم را به حمایت از آن ها در صندوق خواهم ریخت و از آن ها به شکل آشکار حمایت خواهم کرد. اما شما من را در حالی که کنار *دیوید کمرون* نشسته ام، نخواهید دید. شما من را کنار یک نماینده پارلمان عضو حزب خواهید دید. این نحوه اثرگذاری من خواهد بود.

من همیشه از چپ گراهای حزب بوده ام، این دلیل تحسین من از عملکرد *گوردون براون* است. از *جان اسمیت* نیز خوشم می آمد. جان اسمیت فقید می توانست یک نخست وزیر خوب برای حزب کارگر باشد. همچنین برای *نیل*

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

کیناک هم بسیار متاسف شدم: انسانی خوب با یک شانس بد. بسیار دوست می داشتم که او را در خیابان *داونینگ* [۱] می دیدم. او روحیه ای پر حرارت داشت. اصول من به براون نزدیک تر بود اما باید قبول کرد که پیروزی نهایی در صندوق ها با راه های پوپولیستی تر *بلر* به دست می آید. او در استفاده از موقعیت هایش درست عمل کرد. همچنین او این کاریزما را داشت تا آن را چاشنی آن کند و تا پیش از اشغال عراق، برای مدت ها محبوب باقی ماند.

دوستی من با *آلستر کمپل* توسط گزارشگر بازنشسته فوتبال اسکاتلند و فرد مورد اعتماد چندی از نخست وزیران حزب، جیم *راجر* شکل گرفت. او به من زنگ زد و از من درخواست کرد تا مصاحبه ای با آلستر انجام دهم. او آن زمان برای *میرر* کار می کرد. من و آلستر با هم به خوبی کنار آمدیم و او برای من هر از چندگاهی نامه می نوشت و ارتباط دورادور داشتیم. او روابط عمومی خوبی داشت و شبکه گسترده ای از آشنایان داشت. او سپس معاون مطبوعاتی تونی بلر شد و به خاطر نقشش در حزب کارگر، ما به دوستان خوبی تبدیل شدیم. من یک هفته پیش از انتخابات سال ۱۹۹۷، در مهمانی شامی در *هتل میدلند* منچستر، با تونی [بلر]، آلستر [کمپل] و *شری* همراه بودم.

۱: خیابان داونینگ محل دفتر رسمی چند تن از مقامات دولت انگلستان، از جمله نخست وزیر و وزیر خزانه داری است.

من به تونی گفتم: "اگر بتوانی کابینه ات را در یک اتاق جمع کنی و در آن اتاق را قفل کنی هیچ مشکلی نخواهی داشت. مشکل دولت این است که اعضای آن هر کدام هم پیمانان و روابط و آشنایان ژورنالیستی خود را دارند. کنترل کردن کابینه قسمت سخت کار خواهد بود."
تونی پذیرای توصیه من بود. در هر مقامی از قدرت، شکنندگی وجود دارد. اگر شما رهبری یک کشور را به عهده دارید، مسئولیت های فراوانی وجود دارد و در کنار آن تنهایی خاصی وجود دارد که من می توانم با آن ارتباط برقرار کنم. من پس از اتمام کارم، بعد از ظهرها در دفترم می نشستم و هم صحبت می خواستم. اما خلایی در این گونه شغل ها وجود دارد که مردم نمی خواهند آن را بشکنند. تونی مرد جوانی بود که می خواست وارد چنین عرصه ای شود.

در خاطراتش، نوشته بود که او نظر من را در خصوص برکناری گوردون براون از مقام وزیر خزانه داری خواسته بود. تا جایی که من در خاطر دارم، تونی به طور اخص در مورد گوردون سوال نکرده بود. سوال او درباره فوق ستاره ها و نحوه برخورد من با آن ها بود. جواب من این بود: «مهم ترین عامل در شغل من، کنترل است. لحظه ای که آنان کنترل تو را به خطر اندازند، باید از شرشان خلاص شوی.» او گفت که با گوردون به مشکل برخورده است اما در آن رابطه خاص از من مشورت نخواست. من توصیه ام را کلی نگاه داشتم، زیرا نمی خواستم درگیر جزییات هر شخصیت شوم.
من همیشه به این نتیجه رسیده ام که شما باید راه سخت را انتخاب کنید، چه راه محبوبی باشد چه نه. اگر در مورد

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

یکی از اعضای کادرتان احساس نگرانی می کنید، این احساس به شما می گوید که مشکلی وجود دارد. سر به بالین گذاشتن با نگرانی هیچ وقت برای من منطقی به نظر نرسید، وقتی می توانستم کاری کنم که مشکل از بین برود.

قدرت راهگشاست، اگر بخواهید از آن استفاده کنید، اما من فکر نمی کنم برای فوتبالیست ها موثر واقع شود که اکثرا از طبقه کارگر هستند. اما کنترل هدف من بود، من می توانستم از قدرتم استفاده کنم اگر می خواستم، و استفاده نیز کرده ام، اما وقتی شما به جایگاهی که من در یونایتد کسب کردم می رسید، قدرت به شکل طبیعی به همراه آن می آید. تصمیمات بزرگی که شما در این شغل ها می گیرید عموما توسط افراد خارج از مجموعه به عنوان اعمال قدرت دیده می شود، در حالی که در واقع حفظ کنترل هدف اصلی انجام آن بوده است.

کارهای سیاسی و تاکستان های فوق العاده به کنار، آمریکا منبع اصلی علایق ذهنی من بوده است. *جان اف کندی*، جنگ داخلی، *وینس لومباردی* و بازی های توپی مختص آمریکا: این ها روزنه های فرار من از فشار فوتبال بوده اند. *نیویورک* نقطه آغاز سفر من در آشنایی با فرهنگ آمریکا بود. ما یک آپارتمان در آن جا خریداری کردیم که همه خانواده از آن استفاده می کردیم. *منهتن* نقطه ایده آلی برای گذراندن تعطیلات کوتاه مدت بازی های ملی بود.

آمریکا همیشه مرا شیفته خود کرده است. من مجذوب انرژی آمریکا، وسعت و تنوع آن هستم. اولین سفر من به آن جا در سال ۱۹۸۳ اتفاق افتاد، وقتی *آبردین* فاتح جام برندگان جام اروپا شده بود. من خانواده ام را به *فلوریدا* بردم، برای تعطیلات. تا آن زمان، البته، آمریکا و تاریخش جای خود را قلب من باز کرده بود. قتل جان کندی در *دالاس* از همان زمان شنیدن خبرش در سال ۱۹۶۳، اثرش را بر روی من گذاشته بود. با گذشت زمان، من علاقه ای برای کالبد شکافی ماجرای قتل او پیدا کردم.

من آن روزی که دنیا را تکان داد به خاطر دارم. جمعه شب بود و من در حال اصلاح صورتم مقابل آینه بودم، جلوی سینک ظرفشویی، پیش از اینکه با دوستانم برای رقص به سالن برویم. پدر من، که کمی گوشش سنگین بود، داد زد: "درسته که جان کندی تیر خورده؟" من جواب دادم: "پدر تو کری. احتمالا داری خیال می کنی." و سپس خودم را خشک کردم. نیم ساعت بعد، خبر پخش شده بود. او را به بیمارستان *پارک لندز* منتقل کرده بودند.

من همیشه می توانم آن شب را به خاطر بیاورم، ما به *فلامینگو* در نزدیکی گوان برای رقص رفته بودیم. آهنگ شماره ۱ آن زمان، "دوست داری که بر روی یک ستاره تاب بخوری؟"، در حال پخش بود. جو خاموش و مبهوت بود. به جای رقص، همگی به طبقه بالا رفتیم و راجع به قتل بحث کردیم.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

برای مرد جوانی مانند من، کندی مایه خیال پردازی بود. او مرد خوش قیافه ای بود و تلالو خاصی از او ساطع می شد. او نشان گر این بود که فردی به پویایی و شادابی او می تواند رییس جمهور شود. اگرچه او در ناخودآگاه من به عنوان یک چهره تاثیرگذار باقی ماند، علاقه من به ماجرای ترور او از راهی غیر منتظره شکل گرفت. من برای صحبت کردن در مراسم شامی در *استوک* توسط *برایان کارتمل* دعوت شده بودم.

استنلی متیوز و *استن مورتنسن* به همراه *جیمی آرمفیلد* در آن جمع حاضر بودند و من به خاطر دارم که آن لحظه چنین فکر می کردم: من اینجا در کنار این همه بازیکن بزرگ چه می کنم؟ مطمئنا آن ها ترجیح می دهند که به استنلی متیوز گوش دهند نه من!

در حین شام، برایان از من سوال کرد که تفریحاتم چیست. من جواب دادم: "وقتی برای تفریح ندارم." من در یونایتد غرق شده بودم. "من میز اسنوکری در خانه دارم، از بازی گلف هم بدم نمی آید و دوست دارم در خانه فیلم تماشا کنم."
او کارتی از جیبش در آورد و گفت: "پسر من در لندن شرکتی دارد، او همه فیلم ها را زودتر از موعد اکران در اختیار دارد. اگر فیلمی خواستی، به او زنگ بزن."

را تماشا کنم. برایان پرسید آیا آن فیلم را دوست داشتم؟ تا آن زمان من JFKشب قبل به سینما رفته بودم تا فیلم چندین کتاب راجع به آن ماجرا جمع آوری کرده بودم. برایان ادامه داد: "من در اتوموبیل پانزدهم آن مراسم بودم." ما آن جا نشسته بودیم و این فرد داشت به من می گفت که در آن ماجرا حضور داشته است.
-"چگونه آن جا بودی؟"
+"من قبلا خبرنگار *دیلی اکسپرس* بودم. من به *سن فرانسیسکو* مهاجرت کردم و برای مجله *تایم* کار می کردم. من به دفتر کندی پیش از انتخابات ۵۸ تقاضای کار داده بودم و قبول شدم." برایان در آن هواپیمایی حضور داشت که *جانسون* در آن سوگند رییس جمهوری را ادا کرده بود.

این آشنایی باعث شد تا بیشتر در موضوع غرق شوم. به چندین حراج مرتبط رفتم. یک فرد از آمریکا که راجع به علاقه من نسبت به موضوع مطلبی خوانده بود، برایم گزارش کالبدشکافی قتل را فرستاد. من چند عکس از آن ماجرا را در دفترم در زمین تمرین نگه می داشتم. یکی را در حراجی خریده بودم، و دیگری به من اهدا شده بود. من همچنین گزارش *وارن* را که توسط *جرالد فورد* امضا شده بود در حراجی خریداری کردم. آن گزارش برایم ۳۰۰۰ دلار آب خورد.

وقتی من و کتی در سال ۱۹۹۱ برای سالگرد ازدواجمان به آمریکا سفر کردیم، به *شیکاگو، سن فرانسیسکو، هاوایی و*

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

لاس وگاس سر زدیم و به دیدن چند دوست در *تگزاس* رفتیم. نیویورک نقطه پایان سفر ما بود. ما اکثر سال های پس از آن دوباره به آمریکا سر زدیم. پروسه جمع آوری کتاب من سرعت گرفته بود. بهترین بیوگرافی از جان کندی احتمالا کتاب *"یک زندگی ناتمام، جان اف کندی ۱۹۱۷-۱۹۶۳"* از *رابرت دالک* است. آن کتاب فوق العاده است. دالک به پرونده های پزشکی کندی دسترسی داشت و در کتابش بیان کرده بود که چگونه کندی یک معجزه زنده بود. او از مشکلات کبدی رنج می برد و بیماری *آدیسن* داشت.

در سه سال ریاست جمهوریش، او در جبهه های متفاوتی در حال نبرد بود. حمله ناموفق *خلیج خوک ها* که در نهایت تقصیرها به گردن او افتاد، ماجرای تبعیض نژادی، جنگ سرد، *ویتنام* و بحران موشکی *کوبا*. بیمه پزشکی دیگر ماجرای مسئله ساز بود، همان طور که امروزه است. فشار کاری بر روی او بسیار زیاد بود. راستی یک ماجرای جالب، آیا می دانید در سال ۱۹۶۹ چگونه *سیا* فهمید که روس ها در کوبا حضور دارند؟ زمین های فوتبال. عکس های هوایی از زمین های فوتبالی که کارگران روس در آن فوتبال بازی می کردند این مسئله را لو داد. کوبایی ها فوتبال بازی نمی کردند. *هنری کیسینجر* در اخلاق و رفتار یک اروپایی بود و این موضوع را فهمید.

علاقه من به کندی مرا با آثار ادبی فوق العاده ای آشنا کرد: کتاب *"برترین و با استعدادترین"* از *دیوید هالبرستام* احتمالا گل سرسبد آن هاست. این کتاب بر روی دلایل ورود به جنگ ویتنام و دروغ هایی که به برادران کندی گفته شد تمرکز دارد. حتی *رابرت مک نامارا*، وزیر دفاع و دوست خانوادگی آن ها، به آن ها اطلاعات گمراه کننده می داد. او پس از بازنشستگی، از خانواده کندی عذرخواهی کرد.

در تور تابستانی آمریکا تیم در سال ۲۰۱۰، من از *گتسبیورگ* دیدن کردم و برای نهار به دانشگاه *پرینستون* رفتم. *جیمز مک فرسون*، مورخ بزرگ جنگ داخلی در آن جا حاضر بود. او کتاب *"نبرد آزادی"* را تالیف کرده است. من همچنین از کاخ سفید نیز دیدن کردم. شیفتگی من راجع به جنگ داخلی از آن جایی شروع شد که شخصی به من کتابی راجع به ژنرال های حاضر در آن جنگ هدیه کرد. هر دو سوی نبرد، ژنرال های فراوانی داشتند. معلم هایی که ژنرال شده بودند. گرودون براون روزی از من پرسید که درباره چه چیزی مطالعه می کنم و من پاسخ دادم جنگ داخلی آمریکا. گوردون گفت که برایم چندین نوار خواهد فرستاد. به زودی نوارهای حاوی ۳۵ سخنرانی از *گری گلگر* را دریافت کردم که به همراه مک فرسون درباره نقش نیروی دریایی در جنگ تحقیق کرده بود. نقشی که مغفول مانده بود.

سپس پای مسابقات اسب دوانی باز شد، دیگر شوق بزرگ من و دیگر مجرایی برای خالی کردن ذهنم. *مارتین ادواردز* مدیرعامل سابق باشگاه، روزی به من زنگ زد و گفت: "تو باید یک روز را مرخصی بگیری."

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

من پاسخ دادم: "من خوبم."
اما من در نقطه ای از زندگیم بودم که کتی مدام به من می گفت: "تو آخر خودت را می کشی." پس از پایان کار و در خانه، من شب ها تا ساعت ۹ پای تلفن بودم و هر لحظه راجع به فوتبال فکر می کردم.

من اولین اسبم را در سال ۱۹۹۶ خریداری کردم. در سی امین سالگرد ازدواجمان، ما به *چلتنهام* رفته بودیم. و آن جا بود که من با آن مرد بی نظیر، *جان مولهرن*، که پرورش دهنده اسب بود، آشنا شدم. همان شب من به آن ها در لندن برای شام ملحق شدم. ناگزیر بعد از اتفاقات آن روز، به کتی گفتم :"علاقه داری که اسبی بخریم؟ من فکر کنم که سرگرمی خوبی برایم باشد."

او گفت: "این از کجا به ذهنت رسید؟ الکس، مشکل تو این خواهد بود که می خواهی همه اسب های لعنتی آن بیرون را بخری."

اما این مسئله واقعا شیر تخلیه مرا باز کرد. به جای راکد ماندن در دفترم یا تلف کردن وقتم در مکالمات تلفنی پایان ناپذیر، می توانستم فکرم را معطوف به مسابقات اسب دوانی کنم. این موضوع، انحرافی خوشایند از تجارت طاقت فرسای فوتبال بود. و دقیقا به همین دلیل بود که خود را وارد این عرصه کردم، تا بتوانم از علاقه بیمارگونه ام به شغلم فرار کنم. برنده شدن دو مسابقه *درجه ۱* با اسب "*چه دوست خوبی*" از نقاط برجسته این دوران بود. آن دو مسابقه، مسابقات *لکسوس چیس* و *اینتری بول* بودند. روز پیش از مسابقه اینتری، ما از *بایرن مونیخ* در لیگ قهرمانان شکست خورده بودیم. برای یک شب، سرافکنده بودم و فردای آن روز در *لیورپول* برنده یک مسابقه درجه ۱ شده بودم.

اولین اسبم، *کوییننزلند استار*، را به افتخار کشتی ای که پدرم بر روی آن کار کرد و در ساخت آن سهیم بود، به این نام نامیدم. پرورش دهنده ها برایم از مالکانی می گفتند که تا به حال اسب برنده نداشته اند. من ۶۰ یا ۷۰ تا داشته ام و اکنون نیز سهمی بر روی حدود ۳۰ اسب دارم. من از علاقه مندان *سندیکا هایکلر* هستم؛ *هری هربرت* که آن را اداره می کند، شخصیت جالبی است و فروشنده خوبی نیز است. شما همچنین در جریان همه اتفاقاتی که به شکل روزمره برای اسب هایتان می افتد، قرار می گیرید.

راک آو جیبرالتر اسب معرکه ای بود؛ او تبدیل به اولین اسب در نیم کره شمالی شد که موفق شد فاتح هفت مسابقه درجه ۱ متوالی شود. او رکورد *میل ریف* را شکست. طبق قراردادی که با شرکت *کولمور* در *ایرلند* داشتم، او تحت عنوان اسم من در مسابقات شرکت می کرد. به زعم من، طبق آن قرارداد، من نیمی از حق مالکیت اسب را در اختیار داشتم، فهم آن ها از قرارداد این بود که من تنها مالک نیمی از جوایز کسب شده هستم. اما این مسئله حل شد. با توافقی که

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

بعدا حاصل شد، ما این عدم تفاهم دوجانبه را حل کردیم.

به خاطر دعوای حقوقی بر سر راک آو جیبرالتر، این احتمال وجود داشت که بین علایق اسب دوانی من و مالکیت باشگاه جنگی رخ دهد. در همان روزها بود که در جلسه عمومی سالانه هیئت مدیره، شخصی از من خواست که استعفا دهم. در آن لحظه اصلا احساس خوبی نداشتم. اما باید بگویم در هیچ لحظه ای، این مسایل باعث نشد که ذره ای از انجام وظایفم به عنوان سرمربی منسچتر یونایتد عدول کنم. من وکیل خانوادگی فوق العاده ای دارم که در *لس دالگارنو* ساکن است و او کل پروسه را به نیابت از من طی کرد. این مسئله تاثیری بر روی علاقه من در اسب دوانی نداشت، و من اکنون رابطه خوبی با جان مگنیر، مدیر حقیقی کولمور دارم.

مسابقات اسب دوانی، به همراه کتاب خوانی و جمع آوری شراب، به من آموخت که چگونه خودم را خاموش کنم. آن روی دیگر از زندگی من از سال ۱۹۹۷ شروع شد. آن روزها دوباره به بن بست خورده بودم و نیاز به انجام کار دیگری برای منحرف کردن فکرم از فوتبال داشتم. آموختن درباره شراب به من در این راه کمک کرد. من با کمک *فرانک کوهن*، همسایه من و یک کلکسیونر بزرگ هنرهای معاصر، شروع به خرید شراب کردم. وقتی فرانک برای مدتی به خارج از کشور رفت، من به تنهایی این کار را ادامه دادم.

نمی توانم خود را یک متخصص بنامم، اما در این کار بد نیستم. سال های خوب و شراب های خوب را می شناسم. می توانم یک شراب را مزه کنم و برخی از ویژگی هایش را شناسایی کنم.

مطالعاتم، مرا به سمت *بوردو* و منطقه تولید شامپاین رهنمون ساخت. اما عموما از راه خواندن کتاب و حرف زدن با متخصصان و فروشنده ها در حین نهار یا شام به دانشم در این زمینه افزوده ام. بسیار هیجان انگیز بود. من مهمانی شامی را کنار مجری تلویزیون و نویسنده مسایل شراب، *آز کلارک* و *جان آرمیت*، تاجر شراب، گذراندم. *کورنی و بارو*[1] مهمانی های نهار خوبی برگزار می کرد. صحبت های میهمانان همیشه درباره انگورها و سال هایی بود که من نمی توانستم همه آن ها را به خاطر بسپارم، اما همیشه مجذوب آن می شدم.

[1]: کورنی و بارو بارهای زنجیره ای شراب معروفی در بریتانیاست.

شاید باید درباره انگورها بیشتر می آموختم، بهرحال هر چه باشد، در نهایت همه چیز از آن به دست می آید.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

در پاییز ۲۰۱۰ از من در مورد بازنشستگی سوال شد. من به صورت غریزی پاسخ دادم: "بازنشستگی برای افراد جوان است، زیرا آن ها کارهای دیگری برای انجام دادن دارند." با ۷۰ سال سن، با بیکاری، سیستم بدن شما به سرعت از کار خواهد افتاد. باید چیزی از پیش آماده کرده باشید. درست همان لحظه، در روز بعد، نه پس از سه ماه تعطیلات.

وقتی جوان هستید، روزهایی با ۱۴ ساعت کار لازم هستند، زیرا شما باید وضعیت خود را تثبیت کنید و تنها راه انجام این کار، تلاش تا حد ممکن است. بدان ترتیب، شما یک فرهنگ کار کردن برای بقیه زندگی تان ایجاد می کنید. اگر صاحب خانواده هستید، این فرهنگ به آنان نیز منتقل می شود. پدر و مادر من ثمره کارشان را به من منتقل کردند و من نیز چنین کاری را در قبال فرزندانم انجام دادم. در هنگام جوانی شما این فرصت را دارید که سنگ بنای ثبات در بقیه مراحل زندگی تان را ایجاد کنید. با بالا رفتن سن باید انرژی تان را مدیریت کنید. سالم بمانید. مردم باید سالم و قبراق بمانند. غذاهای مناسبی بخورید. من هیچ گاه اهل خواب فراوان نبوده ام، اما ۵–۶ ساعت را به خواب اختصاص می دادم که برای من مناسب و لازم بود. برخی مردم از خواب بیدار می شوند و در تخت باقی می مانند. من هیچ گاه نتوانسته ام چنین کاری کنم. من از خواب بیدار می شوم و بلافاصله از جای می جهم. آماده برای رفتن به جایی می شوم. من آن جا دراز نمی کشم و وقت نمی کشم.

شما خوابتان را داشته اید، برای همین است که از خواب بیدار شده اید. من معمولا ساعت شش، یا شش و ربع از خواب برمی خاستم و در ساعت هفت در زمین تمرین حاضر بودم. من حدود ۱۵ دقیقه با زمین تمرین فاصله داشتم. این عادت من بود. این برنامه هیچ وقت تغییر نکرد.

من از نسل جنگ آمده بودم که چنین می گفتند: تو به دنیا آمدی، این تویی. تو سالم ماندی. تو کتابخانه، استخر و فوتبال داشته ای. والدینت تمام مدت کار می کردند، بنابراین یا مادربزرگت مراقبت بوده است، یا به سنی رسیده ای که می توانی از خود مراقبت کنی.
الگوی کلی برای ما چنین بود. مادرم به ما می گفت: " این گوشت است، این سیب زمینی هاست، تمام کاری که باید بکنی این است که ساعت چهار و نیم آن را روشن کنی." تا زمان رسیدن آن ها، غذا آماده پختن بود. پدرم ساعت یک ربع به شش سر می رسید و میز باید تا آن زمان چیده می شد – و این وظیفه تو بود – همچنین باید خاکسترها را بیرون می بردی. این ها وظایفی بود که بعد از مدرسه باید انجام می دادی، ما تکالیفمان را بعدا انجام می دادیم. من و برادرم، ساعت هفت به کارهای مدرسه مان می رسیدیم.

این برنامه ساده، ناشی از نبود امکانات مدرن بود.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

امروزه ما انسان های شکننده بیشتری داریم. انسان هایی که هیچ وقت در کشتی سازی نبوده اند، هیچ گاه در معدن زغال سنگ کار نکرده اند؛ تعداد کمی کار یدی را دیده اند. ما نسلی از پدرها داریم، پسرهای خودم نیز شامل آن هستند، که برای فرزندانشان کارهای بیشتری از آنچه من برای فرزندانم انجام داده ام، انجام می دهند.

آن ها در رویدادهای خانوادگی بیشتری شرکت می کنند. رفتن به پیک نیک با بچه ها یکی از آن هاست. من هیچ وقت یک پیک نیک را در زندگیم برنامه ریزی نکرده ام. به فرزندانم می گفتم: "برید بازی کنید، بچه ها." زمین بازی مدرسه ای در کنار خانه ما در آبردین وجود داشت و بچه ها هر روز با دوستانشان در آن جا به سر می بردند. ما تا سال ۱۹۸۰ دوربین فیلم برداری نداشتیم. آن اولی هم آشغال و بی کیفیت بود. پیشرفت با خودش سی دی ها و دی وی دی ها را آورد و نوه هایی که می توانند تیم فوتبال مورد علاقه شان را در کامپیوتر خانه شما بچینند.

من به اندازه کافی با پسرانم وقت نگذراندم. این کار را همسرم، کتی انجام داد. او مادر فوق العاده ای بود. او به من می گفت: "وقتی آن ها شانزده سالشان شود، پسرهای بابا خواهند شد." که این پیش بینی او درست از آب در آمد. همان طور که آن ها رشد کردند، به هم بسیار نزدیک بودند، آن سه برادر جدانشدنی بودند که بی اندازه مایه رضایت من بود. و کتی به من می گفت: "دیدی گفتم." من به او جواب می دادم: "اما تو آن ها را تر و خشک کردی. اگر من یک کلمه بد درباره تو بگویم، آن سه پسر مرا خواهند کشت. تو همچنان رییسی."

هیچ رازی برای موفقیت در این جهان وجود ندارد. کلید موفقیت تنها کار و تلاش است. کتاب "*پیشگامان: داستان موفقیت*" اثر *مالکوم گلدول* می توانست به سادگی کار نامیده شود. کار سخت. مثال های موجود در آن کتاب امثال *کارنگی* و *راکفلر* را بررسی می کند. یک داستان راجع به راکفلر در آن آمده است که من آن را دوست دارم. خانواده راکفلر مقید به کلیسا رفتن بودند. یک روز در حین رسیدن گلدان کمک های نقدی به نزد آن ها، پسرش از او پرسید: "پدر، بهتر نیست به جای یک دلار برای هر هفته، به آن ها پنجاه دلار برای کل سال کمک کنیم؟"

پدر جواب داد: "چرا، اما ما سه دلار را از دست می دهیم، پسر. سود پول را."
او همچنین به مباشرش آموخته بود که چگونه آتشی برپا کند که یک ساعت بیشتر دوام بیاورد. و او یک بیلیونر بود.

کار سخت راکفلر، روحیه او را اقتصادی کرده بود. او چیزی را حرام نمی کرد. بخشی از آن در من نیز وجود دارد. حتی امروزه، اگر نوه هایم بخشی از غذایشان را باقی بگذارند، من آن را می خورم. من با پسرانم نیز چنین رفتاری داشتم. "چیزی در بشقاب هایتان باقی نگذارید." این شعار خانه ما بود. حالا، من اگر سمت غذای *مارک*، *جیسون* یا *دارن* بروم، آن ها دست مرا قطع می کنند!

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

شما نمی توانید بر کار سخت پیروز شوید. البته کار سخت و استرس، اثر نامریی خود را بر بدن خواهد گذاشت. همین طور گذر عمر. مخلوطی از این ها عامل مشکل قلبی من بود. روزی در سالن تمرین، وقتی کمربند ضربان سنج به من متصل بود، به ناگاه دیدم که ضربان قلبم از ۹۰ به ۱۶۰ رسید. مربی تمریناتمان، *مایک کلگ* را احضار کردم و گفتم: "این کمربند مشکل دارد."

کمربند دیگری را امتحان کردیم، نتیجه همان بود. مایک به من گفت: "تو باید خودت را به یک دکتر نشان دهی. این درست نیست." دکتر مرا به *درک رولندز* ارجاع داد، که دکتر *گرام سونس* نیز بود. مشکل از ریتم نامنظم قلب من بود. توصیه او این بود که از شوک الکتریکی برای کنترل ضربان قلبم استفاده کنم. هفت روز بعد، همه چیز دوباره عادی بود. در بازی بعد هرچند، ما باختیم و ضربان قلب من دوباره بالا رفت. من بازیکنانم را سرزنش می کنم. یک پیروزی ممکن بود پارامترهای درونی مرا نرمال نگه می داشت. درمان موفقیتی ۵۰–۶۰ درصدی داشت، اما حالا من می دانستم که اقدامات بیشتری لازم است. توصیه این بود که پیس میکری در بدنم تعبیه شود و هر روز از آسپیرین استفاده کنم.

گذاشتن پیس میکر در آپریل ۲۰۰۲ نیم ساعت وقت برد. من عملیات را از صفحه نمایشگر تماشا می کردم. من هرگز آن لحظه ای که خون شروع به فوران کرد را فراموش نخواهم کرد. آن دستگاه در پاییز ۲۰۱۰ تعویض شد. آن ها هشت سال دوام می آورند. بار آخر من در تمام طول تعویض خوابیدم. به من گفته شده بود که همچنان می توانم از کارهای سابقم لذت ببرم: ورزش کنم، کار کنم و شرابم را بنوشم.

اعتراف می کنم که بار اول مضطرب شده بودم. سال ما قبل آن، من چک آپی انجام داده بودم و با ضربان قلب ۴۸ از آن سربلند بیرون آمده بودم. *آلبرت مورگان*، مسئول کفش و لباس ما، به من گفته بود: "من همیشه فکر می کردم که تو چیزی به نام قلب نداری." آمادگی من عالی بود. اما با این حال، تنها ۱۲ ماه پس از این ماجرا، من به پیس میکر نیاز داشتم. درسی که این موضوع به من داد این بود که پیر شدن جریمه های خاص خودش را نیز دارد. ما همگی در معرض آن قرار داریم. فکر می کنید که شکست ناپذیر هستید. من این طور فکر می کردم. می دانید که روزی در زندگی محکم به صورتتان خواهد خورد و بسته خواهد شد، اما خود را تا آن روز شکست ناپذیر می دانید. ناگهان، خدا افسارتان را می کشد.

در روزهای جوانیم، من دائما کنار زمین بالا و پایین می پریدم، به هر توپی که می رسید ضربه می زدم و خودم را در هیاهوی بازی غرق می کردم. با گذشت زمان، آرام تر شدم. در اواخر مربی گریم، بیشتر اتفاقات بازی را مشاهده می کردم تا اینکه در هیجان آن غرق شوم، البته برخی بازی ها همچنان این قدرت را داشتند که مرا به خود جذب کنند. هر

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

چند مدت یک بار، وجود این گونه بازی ها به من یادآوری می کرد که هنوز زنده ام. این پیام به داورها، بازیکنانم و حریف نیز انتقال می یافت.

توصیه من در خصوص سلامتی به طور کلی این است: اگر هشداری دریافت کردید، به آن توجه کنید. به حرف دکترهایتان گوش فرا دهید. چک آپ ها را به موقع انجام دهید. به وزن خود و غذایی که می خورید توجه کنید.

عمل ساده کتاب خواندن، فرار معجزه آسایی از هیاهوی زندگی و کار برایم فراهم کرده است. اگر بخواهم مهمانی را به کتابخانه ام راه دهم، او کتاب هایی راجع به رییس جمهورها، نخست وزیرها، *نلسون ماندلا*، راکفلر، هنر سخنوری، *نیکسون و کیسینجر*، براون، بلر، *مونتباتن*[1]، *چرچیل*، *کلینتون*، آفریقای جنوبی و تاریخ اسکاتلند را مشاهده خواهد کرد. کتاب گوردون براون راجع به *جیمز مکستون*، سیاستمدار سوسیالیست اسکاتلندی نیز آن جاست. بخشی از کتابخانه نیز اختصاص به کتاب های مربوط به کندی دارد.

من بخشی را به حاکمان و دیکتاتورها اختصاص داده ام. چیزی که مرا جذب می کند، آینده بشر است که به کدامین سوی خواهد رفت. برخی از کتاب های این بخش کتابخانه ام شامل «*استالین جوان*» اثر *سیمون سباگ مونته فیوره*؛ «*دیکتاتورها: استالین، هیتلر و لنین*»؛ «*جنگ جهانی دوم: پشت درهای بسته*» اثر *لا ورنس ریس*؛ «*استالینگراد*» و «*برلین*: سقوط» اثر *آنتونی بیور* می شود.

[1]: مونت باتن خانواده ای اشرافی اهل اروپا است که با خاندان های سلطنتی یونان، دانمارک و انگلستان رابطه فامیلی دارد.

مطالعات سبک تر من شامل مطالبی راجع به *ادموند هیلاری*[1] و *دیوید نیون*[2] می شود. چندین کتاب نیز راجع به دنیای تاریک و خشن گنگسترها دارم: *کری*[3] *ها* و *مافیای آمریکا*.

من آن قدر در ورزش غرق بودم که ترجیح می دادم کتاب های زیادی راجع به ورزش مطالعه نکنم. اما چندین جلد بر روی قفسه کتاب هایم خودنمایی می کنند. در هنگام خواندن بیوگرافی *وینس لومباردی*[4] با نام «*وقتی غرور هنوز اهمیت داشت*» اثر *دیوید مارانیس*، *با خود فکر می کردم:* "این منم. او درباره من نوشته است. من شبیه لومباردی هستم." من با عقده های او ارتباط برقرار می کردم. یکی از جملات او که به شدت آن ارتباط برقرار می کنم این است: "ما بازی را نباختیم، تنها وقت بازی به پایان رسید."

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

پایان

۱: ادموند هیلاری نیوزلندی، اولین فردی بود که قله اورست را فتح کرد.

۲: دیوید نیون هنرپیشه و نویسنده انگلیسی است. از معروف ترین فیلم های او می توان به پلنگ صورتی و موضوع مرگ و زندگی اشاره کرد.

۳: کری ها برادران دوقلوی انگلیسی بودند. آن ها از گنگسترهای معروف انگلستان در دهه ۵۰ و ۶۰ بودند.

۴: وینس لومباردی از مشهورترین مربیان تاریخ فوتبال آمریکایی است. موفق ترین دوران مربی گری او، در دوران هدایت تیم گرین بی پکرز رخ داده است.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

فصل یازدهم **مترجم: سینا تاکایدی**

فن نیستلروی

در شبی برفی در ژانویه ۲۰۱۰ در خانه بودم که پیام کوتاهی بر روی تلفن همراه خود دریافت کردم. متن پیام چنین بود:" نمی دانم که من را به یاد می آوری یا نه، اما نیاز دارم که با تو صحبت کنم. رود فن نیستلروی."

به کتی گفتم " این چه بود؟ او ۵ سال پیش رفت. کتی چنین پاسخ داد: "او چه می خواهد؟ شاید قصد دارد به یونایتد بازگردد." من به وی گفتم:"نه ساده نباش."

نمی دانستم چه رخ می دهد اما به وی پاسخ دادم:"بسیار خوب" او با من تماس گرفت. ابتدا مکالمه ای کوتاه. او می گفت که چندین مصدومیت داشت و اکنون آماده است اما موفق نشده بازی کند. سپس چنین ادامه داد: "من قصد دارم به خاطر رفتار یک سال گذشته خود در یونایتد عذرخواهی کنم."

من افرادی را که قدرت عذرخواهی دارند، دوست دارم. همیشه این صفت را تحسین کرده ام. در فرهنگ نوین خودخواهی، انسانها فراموش کرده اند که واژه ی متاسفم نیز وجود دارد. فوتبالیست ها به وسیله سرمربی، باشگاه، رسانه ها، مدیر برنامه ها و هواداران احاطه شده اند و تصور می کنند که الزاما رفتار مناسبی دارند. بسیار مشکل است فردی را پیدا کنیم که پس از اشتباهات خود تلفن را بر دارد و بگوید که من اشتباه کردم و متاسفم.

رود هیچ توضیح بیشتری نداد اما من باید این فرصت را پیدا می کردم که بگویم چرا به این راه رفت.

اندیشیدن در مورد رووד مرا یاد آن شب زمستانی انداخت که من می دانستم دو یا سه باشگاه لیگ برتری خواهان وی می باشند اما او دلیلی نمی دید با من صحبت کند. او می خواست در باشگاهی دیگر بازی کند و نیازی نمی دید روابط خود با یونایتد را بهبود بخشد. شاید دلیل کنونی وی بالارفتن سن او بود. رووד اکنون فرد پخته تری نسبت به گذشته بود.

اولین مشکلات من با رووד زمانی شروع شد که او در مورد رونالدو بیش از حد با کارلوس کروش بحث می کرد. تعدادی بحث و تنش رخ داد اما هیچ کدام غیر قابل کنترل نبودند. پس از آن رووד به سراغ گری نویل رفت. اما گری نویل آماده این رخداد بود و رووד بازنده بازی شد. دیوید بلیون شخص دیگری بود که مورد خشم رووד قرار گرفت. رووד در فصل آخر خود به همراه ما با چندین نفر مشکل داشت اما مشکل اصلی وی رونالدو بود.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

در پایان فصل گذشته ما توانستیم به فینال جام حذفی برابر آرسنال برسیم. نیستلروی عملکردی بسیار ضعیف داشت. چهارشنبه گذشته اش مدیر برنامه های رووד، راجر لینس، به دنبال دیوید گیل رفت و از وی خواست تا رووד منتقل شود. دیوید گفت که ما شنبه در فینال جام حذفی بازی داریم و این اصلا خوب نیست که مهاجم نوک اصلی ما درخواست خروج بدهد. دیوید دلیل این کار را پرسید و راجر جواب داد که تیم در رکود است و مطمئن نیست تیم بتواند فاتح لیگ قهرمانان اروپا شود.

او اعتقاد داشت که ما با بازیکنان جوانی نظیر رونی و رونالدو نمی توانیم فاتح اروپا شویم. پس از فینال دیوید به سراغ راجر رفت و از او خواست که رووד را برای ملاقاتی با من حاضر کند. موضع ما قدرتمند بود چرا که هنوز رئال مادرید با ۳۵ میلیون پوند به سراغ رووד نیامده بود. این واضح بود و من می دانستم که به همین دلیل او درخواست جدایی داده است. اگر رئال مادرید با ان قیمت به سراغ رووד می آمد دیگر نیازی نداشت برای خروج به ما فشار وارد کند. او امیدوار بود باشگاهی به سراغش بیاید که بتواند مبلغ مورد نظر یونایتد را تامین کند. ایده ای احمقانه.

به هر حال قرار ملاقات ما فرا رسید. رووד معتقد بود که نمی تواند صبر کند تا بازیکنانی مثل رونی و رونالدو به اوج برسند. اما من به او گفتم که آنها بازیکنان خوبی هستند و تو باید این بازیکنان جوان را رهبری کنی. او همچنان می گفت که نمی خواهد بماند.

من چنین گفتم:" ببین، ما در تابستان می خواهیم بازیکنانی جذب کنیم تا خود را به سطح همیشگی برسانیم. ما دوست نداریم بازنده فینال ها باشیم و لیگ را از دست بدهیم. هنگامی که در حال ساخت تمی هستیم باید صبور باشیم؛ نه تنها من بلکه بازیکنان نیز باید چنین باشند. این تیم با این بازیکنان تیم قدرتمندی خواهد شد. " او حرفهای من را قبول کرد و با هم دست دادیم.

ما در ژانویه همان سال ویدیچ و اورا را خریدیم. در تمام دورانی که رووד در یونایتد بود این دو بازیکن بزرگترین بازیکنانی بودند که ما خریده بودیم. در جام اتحادیه من به هر قیمتی به لوییز ساها بازی می دادم. هنگامی که به فینال رسیدیم به رووד گفتم:"من ترسی ندارم که ساها را بازی ندهم. می دانم که تو دوست داری در فینال ها بازی کنی پس من به تو بازی می دهم."

ما برابر ویگان بازی را به خوبی کنترل کرده بودیم و دیدم فرصت مناسبی است که به ویدیچ و اورا بازی بدهم. آنها آخرین تعویض های من بودند. من به سمت رووד برگشتم و گفتم:"من می خواهم به این دو نفر فرصت بازی بدهم." آنها باید به زمین می رفتند و مزه موفقیت با یونایتد را می چشیدند. رووד با کلماتی نامناسب مرا خطاب کرد. هرگز فراموش نمی کنم. باورنکردنی بود که کی روش طرف او را گرفت. بازیکنان دیگر به او گفتند که مواظب رفتارش باشد.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

اما من می دانستم که این پایان اوست. او تمام پل های پشت سرش را نیز خراب کرد و من می دانستم که دیگر بر نمی گردد. رفتار او روز به روز بدتر می شد. در هفته پایانی ما نیاز داشتیم که برابر چارتون به پیروزی برسیم. با توجه به مصدومیت ساها من مجبور بودم که او را انتخاب کنم اما علاقه ای به انتخاب روود نداشتم.

کارلوس به اتاق روود رفت و به وی چنین گفت:"ما تو را انتخاب نمی کنیم، به خانه برو. رفتاری که تو پیش گرفته ای اصلا مورد قبول ما نیست."

رونالدو به تازگی پدر خود را از دست داده بود. روود در تمرینات ضربه ای به رونالدو زد و چنین گفت:"می خواهی چکار کنی؟ به پدر خود شکایت کنی؟" منظور روود پدر رونالدو نبود بلکه کارلوس کی روش بود. او اصلا به حرف های خود فکر نکرده بود. رونالدو بسیار ناراحت بود و می خواست با روود درگیر شود و کارلوس به شدت از این وضعیت ناراضی بود. کارلوس به حمایت از رونالدو پرداخت. رونالدو یک مرد جوان هموطن وی بود که پدر خود را از دست داده بود. منطقی بود که کارلوس از وی حمایت کند. این راه نیستلروی برای خروج از اولدترافورد بود. پس از رفتار های ناشایست، او اکنون هیچ جایگاه و احترامی در تیم نداشت.

او قابل ترحم بود چرا که تعداد چنین افرادی اندک است. او یکی از بهترین های باشگاه ما و یک گلزن فوق العاده بود. مشکل از فصل دوم وی در یونایتد شروع شد هنگامی که قصد تمدید قرارداد او را داشتیم و روود درخواست مبلغ رضایت نامه ای کرده بود که بتواند به رئال مادرید منتقل شود. من زمان زیادی در مورد این موضوع تفکر کردم. من به این نتیجه رسیدم که ما باید ابزاری برای کنترل فردی مثل نیستلروی را داشته باشیم و این خطر وجود داشت که در همان فصل روود را از دست بدهیم.

به هر حال ما مبلغ ۳۵ میلیون پوند را قرار دادیم و فکر می کردیم که تمامی مشتریان را فراری دهد، حتی رئال مادرید.

من به دیوید گفتم:"اگر آنها سال آینده بیایند و ۳۵ میلیون را پرداخت کنند حداقل ما پولمان را دو برابر کرده ایم. اگر به سراغ او نیامدند، ما دو سال دیگر روود را در اختیار داریم و پس از آن ۲۹ ساله می شود. ما ۴ سال او را در اختیار داشتیم و می توانیم به او اجازه خروج بدهیم." اما در لحظه ای که روود قرارداد جدید را امضا کرد همه چیز تغییر کرد. او در فصل آخر عملکرد بسیار خوبی داشت. من فکر نمی کردم که انقدر محبوب بشود. پایان وی بسیار دراماتیک بود.

برادر من مارتین که بازی وی در هیرنوین را دیده بود چنین گفت: "من واقعا این پسر بچه را دوست دارم. او می تواند بخش مهمی از تیم شود." من نیاز داشتم تا فعال تر شوم. ما رفتیم تا بازی او را نگاه کنیم اما متوجه شدیم که یک ماه قبل به آیندهوون پیوسته است. این واقعا مرا گیج کرده بود. ما وی را زیر نظر گرفتیم و سال ۲۰۰۰ دست به کار شدیم.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

در یک تعطیلات کوتاه در اسپانیا در تعطیلات بازی های ملی، خبر بدی به دست من رسید. رووד در تست های پزشکی باشگاه رد شده بود. او از ناحیه لیگامنت آسیب دیدگی داشت و آیندهوون این را رد می کرد. به هر حال مایک استیون اجازه جذب وی را نداد. ما رووד را به آیندهوون بازگرداندیم و او تمرینات خود را در آنجا ادامه داد. پس از آن زانوی رووד به شدت آسیب دید و تصاویر فریاد های وی از تلویزیون پخش می شد. ما باید چه می کردیم؟

من به مارتین ادواردز چنین گفتم: "در این روزها، اگر شما افرادی را داشته باشید که از شما حمایت کنند پس از چند ماه می توانید از این مصدومیت ها رها شوید."

فن نیستلروی تحت درمان زیر نظر دکتر ریچارد استیدمن در کلرادو قرار گرفت و حدود یک سال از میادین دور بود. او توانست بهبود یابد و پس از اینکه من بازی وی برابر آیاکس را دیدم ما در سال ۲۰۰۱ او را جذب کردیم. او هنوز تحرک و سرعت لازم را نداشت. او یک مهاجم سرعتی نبود اما یک مهاجم تمام کننده بود که در محوطه جریمه بسیار خطرناک ظاهر می شد.

من همچین در خانه با وی ملاقات می کردم و به او می گفتم که پس از اتمام مصدومیتش ما می خواهیم او را به اولدترافورد منتقل کنیم. این پیام مهمی برای او بود چرا که در آن برهه زمانی اعتماد به نفس کافی نداشت و این کار ما می توانستد به بهبود او کمک کند.

او یک مهاجم سنتی سبک ایتالیایی بود. او هیچ علاقه ای به انجام وظایف وینگر ها و تکل زدن نداشت. به مانند مهاجمین دهه ۶۰. یونتوس مهاجمی داشت به اسم پیترو آناستاسی. وی کمک زیادی به تیم نمی کرد تا اینکه به یکباره شروع کرد به گلزنی.

نوعی مهاجم بود که می توانست نتیجه بازی را به تنهایی عوض کند. شما باید آنها را آزاد بگذارید تا در محوطه جریمه کار خود را انجام دهند. نیستلروی از این گونه مهاجمین بود. باید برای او موقعیت ایجاد می شد و او یک گلزن تمام عیار بود.

در واقع او یکی از خودخواه ترین مهاجمینی بود که من دیده بودم. خودخواهی او باعث می شد که بخواهد از هر موقعیتی گل بسازد. تفکر منوط به خود او باعث می شد که به یک قاتل واقعی در زمین تبدیل شود. او اصلا علاقه ای به خلق موقعیت برای دیگران نداشت. مهم نبود در چه فاصله ای از دروازه توپ را بدست می اورد، می خواست برود جلو و گل بزند. به همین دلیل تنها چیزی که می شد برای وی در نظر گرفت تعداد گل هایی بود که به ثمر می رساند.

اگر مهاجمان گلزن من را کنار یکدیگر قرار دهیم(اندی کول، اریک کانتونا، فن نیستلروی، رونی) رووד از همه نیرومند تر است. اما بهترین مهاجم گلزن سولشیایر است. رووד گل های زیبایی به ثمر رسانده است اما اکثرا کلیشه ای بودند، گل در

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

محوطه شش قدم. اندی کول نیز گل های زیبایی زده است اما اکثرا از نوع دروازه خالی، تک به تک و از فاصله بسیار نزدیک بوده است. گل های سولشایر بسیار باشکوه بودند. او به نحو احسن از توانایی هایش استفاده می کرد. او ذهنی خلاق و دارای توانایی آنالیز بالا داشت. هنگامی که در موقعیت شوتزنی قرار می گرفت، تمام جوانب را بررسی می کرد. او از تمام نواحی تصویر ذهنی داشت. او همواره بازی نمی کرد چرا که سرعت بالایی نداشت. البته او پیشرفت کرد اما از جوانی دارای فیزیک قوی نبود.

در بازی هایی که روی نیمکت بود یا در جلسات تمرینی، همواره یادداشت می کرد. این کار به او کمک می کرد تا از شرایط تیم و بازیکنان آگاه شود و بتواند در زمین مسابقه بهترین همکاری را با بازیکنان دیگر داشته باشد. او تمام زمین مسابقه را پردازش می کرد. بازی برای او مثل یک دیاگرام بود و می دانست چگونه باید حرکت کند.

اوله یک بازیکن با اخلاق بود و هرگز روبروی من قرار نگرفت. در دفتر من هرگز با این خطر مواجه نبود که اوله آن را از جا در بیاورد تا جایی در ترکیب اصلی من بیاید. او نقش خود را به خوبی انجام می داد و این کار او به ما کمک می کرد چرا که در بین ۳ مهاجم توانا مشکل است تا مهاجم مورد نظر خود برای بازی را انتخاب کنی و مهاجم چهارم عملا جایگاهی ندارد. پس ما در واقع ۳ مهاجم اصلی داشتیم؛ کول، یورک و شرینگهام.

ابتدا من تصور می کردم توانایی بازی روود بیشتر از چیزی است که خودش علاقه به انجام آن دارد. من انتظار داشتم که او با دیگران نیز همکاری کند و توپ را پخش کند اما دیدم که او قادر به انجام این کار نیست. او مقاومت بدنی خیلی بالایی نیز نداشت. اما حداقل خیالمان راحت بود که اگر به خوبی تغذیه شود به سادگی دروازه حریف را فرو می ریزد.

پس از گذشت سالها ما کانتونا را از دست دادیم، اوله از ناحیه زانو با مشکل جدی روبرو شده بود، تدی شرینگهام رفته بود، یورک تمرکز همیشگی را نداشت اما اندی کول همچنان آماده و سرحال بود. ما باید به کول تکیه می کردیم. هنگامی که من فن نیستلروی را به تیم آوردم مطمئن بودم که با کول به مشکل بر می خورد چرا که تصور می کرد بهترین مهاجم دنیاست. من ابتدا از این تصور وی راضی بودم چرا که به وی اعتماد به نفس می داد اما پس از اینکه او را با روود جا به جا می کردم او اصلا راضی نبود.

اندی همچنین رابطه خوبی با کانتونا نیز نداشت. تنها بازیکنی که با او بسیار هماهنگ بود و رابطه خوبی داشت یورک بود. سال ۱۹۹۹ برای آنها رویایی بود. همکاری و دوستی آنها مثال زدنی بود. هنگامی که یورک به باشگاه آمد آنها همدیگر را نمی شناختند اما به زودی با هم هماهنگ شدند. در تمرینات آنها با یکدیگر می دویدند، یک و دو می کردند و تمرین می کردند. زوج بسیار خوبی بودند و فکر کنم ۵۳ گل به کمک یکدیگر به ثمر رساندند.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

بازی دادن اندی به همراه فن نیستلروی برای کول خوشایند نبود به همین دلیل من او را به بلکبرن فروختم. او ۳۰ سال داشت و من می دانستم که می تواند چند سال دیگر بازی کند. او سال ۱۹۹۵ به ما پیوست و پس از ۷ سال با قیمت ۶,۵ میلیون پوند به بلکبرن پیوست. ما او را با قیمت ۷ میلیون پوند به علاوه کیت گیلسپای که یک میلیون بیشتر ارزش نداشت، از نیوکاسل خریده بودیم. به هر حال پس از ۷ سال استفاده کردن از او، بیشتر پول خود را نیز برگرداندیم. بد نبود.

بازیکن دیگری که می توانست مشکل تنها بودن روود را حل کند، فورلان بود. روود می خواست مرد شماره یک تیم باشد. این خاصیت او بود. فورلان هرگز چنین رفتاری نداشت و قراردادن دو فرد با این خصایص، می توانست کارساز باشد. فورلان با زوج خود بهتر کار می کرد البته گل های گرانبهای بسیاری نیز به ثمر می رساند. دو گل در آنفیلد و گل لحظه آخر برابر چلسی. او یک بازیکن خوب و حرفه ای بود.

مشکل دیگری که من با فورلان داشتم این بود که خواهرش به صورت غیرقانونی در مایورکا بود و به نظر می رسید او می خواست به دنبال خواهرش برود. او از مکان خود راضی بود و همواره لبخند می زد. به ۵ زبان صحبت می کرد. ما در ازای ۲ میلیون وی را فروخته بودیم که به نظر من بسیار ارزان بود. با توجه به دستمزد وی، هیچ باشگاهی حاضر نبود مبلغ بیشتری برای وی بدهد. چیز دیگری که می دانستیم این بود که قیمت او ۱۵ میلیون پوند است. او در زمین به خوبی حرکت می کرد. قد بلندی نداشت ام بالاتنه تنومندی داشت. او یک تنیسور بسیار خوب نیز بود که بین فوتبال و تنیس، فوتبال را انتخاب کرده بود. من این را می دانستم. در یک تورنمنت تنیس من روی او شرط بستم. به گری گفتم:" قیمت دیگو چقدر است؟"

گری چنین پاسخ داد:"چرا؟ چرا؟ او بازی می کند؟"

-"من چطور باید بدانم؟ از خودش بپرس."

اما گری کاملا با من مخالف بود. موضوع شرط بندی بر روی دیگو نبود.

-"تو فکر می کنی ما احمقیم؟ اینطور نیست؟"

-"ارزش امتحان کردن را داشت. من فکر می کردم تو می گویی ۱۰ به یک."

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

فصل دوازدهم **مترجم: سینا تاکایدی**

مورینیو- رقیبی خاص

اولین باری که متوجه شدم مورینیو می تواند به عنوان یک تهدید شناخته شود، در اولین کنفرانس خبری وی در انگلیس به عنوان سرمربی چلسی در سال ۲۰۰۴ بود. مورینیو اعلام کرد:"من آقای خاص هستم." با خود گفتم:"چه تازه وارد جوان گستاخی." هنگامی که به وی نگاه می کردم از کنفرانس خبری لذت می بردم.

ندای درونی من چنین می گفت:"یک بچه دیگر در رقابت. جوان. ارزش بحث کردن ندارد. ارزش ندارد نگران وی باشم." اما او توانایی و اعتماد به نفس کافی برای کار در چلسی را داشت.

من در مورد مورینیو با کارلوس صحبت کردم و او گفت:"او یک پسر بسیار باهوش است." آشنایی آنها با هم مربوط به همکاری در اکادمی می شد. ژوزه یکی از شاگردان کارلوس در پرتغال بود. کارلوس چنین گفت:" بهترین شاگرد من تاکنون." پس از این اطلاعات من به سیر پیشرفت او نگاه کردم. پیشرفتی که در پورتو شروع شد و اکنون زیر نظر آبراموویچ در چلسی حضور دارد. ژوزه یکی از افراد توانا بود که می توانست بیش از دیگران به این موج پیشرفت خود ادامه دهد. من می دانستم که رویارویی مستقیم با وی موجب درگیری ذهنی فراوانی می شود. باید راهی دیگر پیدا می کردم که او را مغلوب کنم.

از آگوست ۲۰۰۴ تا مه ۲۰۰۶ ما تنها یک جام و آن هم جام اتحادیه سال ۲۰۰۶ بود در حالیکه چلسی و مورینیو ۲ سال پیاپی فاتح لیگ شده بودند. پس از تضعیف آرسنال، قدرت مالی و مدیریتی آبراموویچ و سرمربیگیری مورینیو، چلسی اکنون جدی ترین رقیب ما محسوب می شد.

ما برای نیمه دوم ۳۸ بازی به خوبی آماده بودیم. ما همیشه پایانی قدرتمند در بازی ها داشتیم. مورینیو بسیار سرحال بود و برای یک سرمایه دار کار می کرد با دستمزدی بالا که تمامی امکانات در اختیارش قرار گذاشته می شد. در پاییز ۲۰۰۴، او نیاز داشت که یک شروع قدرتمند در لیگ داشته باشد. چلسی از همان ابتدا با اختلاف ۶ امتیاز صدرنشین شد و برای ما سخت بود به او برسیم.

هنگامی که در رقابت برای کسب جام از دیگران جلو افتادند، ژوزه مطمئن بود که می تواند به پیروزی های خود ادامه دهد. آنها در نتیجه در بازی جلو می افتادند و سپس روند بازی را به نفع خود کنترل می کردند. چلسی به صورت شگفت انگیزی

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

به یک تیم شکست ناپذیر تبدیل شده بود. آنها خیلی بهتر از قبل شده بودند. پس از آمدن مورینیو به چلسی، من در هیچ بازی در استمفورد بریج موفق نشدم چلسی را شکست دهم.

مورینیو در پیش فصل به خوبی روی توان دفاعی چلسی کار کرده بود. بازی با سه مرد در عقب و خط میانی لوزی. بازی در مقابل چنین ساختار تیمی بسیار مشکل است.

اولین رویایی من با مورینیو در سال ۲۰۰۴ در لیگ قهرمانان اروپا بود که پورتو مورینیو ما را حذف کرد. در پایان بازی رفت من برخورد مختصری با او داشتم. اما در مورد مربیانی که برای بار اول است با آنها برخورد می کنم مقداری محتاط ام. البته جورج گراهام و من هنگامی که گراهام تازه به آرسنال آمده بود دچار تنش شدیم. اما ما بعدا دوستان خوبی شدیم. این قضیه در مورد مورینیو نیز صدق می کند. من وی را همیشه خوش برخورد با آداب برخورد خوب دیدم. او به نظر من فردی بود که قصد داشت تمامی حالات در زمین را تجربه کند و از این کار لذت می برد.

خشم من در آن بازی بیشتر به دلیل شیرجه های بی دلیل و فراوان بازیکنان پورتو بود. من فکر می کنم که او به دلیل خشم من مقداری عقب نشینی کرد. من از او دور شدم. دلیلی نمی دیدم که عصبانیت خود را روی ژوزه تخلیه کنم. من بیشتر عصبانی بودم که کین اخراج شده بود. من حتی در مورد حمایت مارتین اونیل که بازی پورتو وسلتیک در بازی پایانی را سوت زده بود از بازیکنان پورتو، نیز مشکوک بودم.

اولین واکنش من در بازی رفت زمانی بود که روی قربانی ناداوری شد. در بازبینی مشخص بود که او قصد داشت خط دروازه را رها کند. با این کار داور ما ده نفره شدیم و این یعنی اینکه کین بازی برگشت را نیز از دست داد.

در اولدترافورد داور قضاوت بهتری داشت. ما تا ۳ یا ۴ دقیقه پیش از اتمام بازی در حال حمله کردن بودیم. رونالدو مدافع تیم را زد و کمک داور پرچم خود را بالا برد اما داور ادامه بازی را اعلام کرد و پورتو بار دیگر گلزنی کرد.

من پس از پایان بازی به ژوزه تبریک گفتم. هنگامی که یک تیم شما را حذف می کند مهم است که راهی پیدا کنید و بگویید که آنها بهترین هستند. ما در لیوان خود شربت ریختیم و به او گفتم:"خوش شانس بودی، اما در بازی بعد موفق باشی."

بار بعدی که وی به اولدترافورد آمد یک بطری از شربت خود آورد و روال را ادامه داد. نوشیدنی در چلسی بسیار به درد نخور بود و من هرگز نتوانستم آن را بفهمم.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

من به همراه ژوزه در کنار زمین قدم می زدم. با خودم فکر می کردم که به مانند بازی برابر شفیلد ونزدی به بازی بر می گردیم و برایان کید در زمین مسابقه برای شادی در کنار زمین به من ملحق شده بود. من افرادی که احساسات خود را بروز می دهند را تحسین می کنم. این به شما نشان می دهد که آنها اهمیت می دهند.

پیروزی برابر یونایتد در لیگ قهرمانان اروپا برای ژوزه سکوی پرتاب بود. پیروزی برابر سلتیک در فینال اروپا تحسین برانگیز است اما شکست دادن یونایتد در اولدترافورد و پس از آن قهرمانی در اروپا نشان از استعداد بالای ژوزه داشت. به خاطر می آورم که سال ۲۰۰۸ به او گفتم: "من نمی دانم کی بازنشست خواهم شد. این سخت است که سن شما بالا برود چرا که ترس از بازنشستگی در وجودتان رشد می کند."

-"شما بازنشست نمی شوید. مرا به حرکت به جلو در می آورید."

او گفت که چالش های دیگری نیز دارد اما دوست دارد به انگلیس بازگردد. او با اینتر فاتح اروپا و با رئال مادرید در اسپانیا فاتح لالیگا شد و پس از آن در ژوئن ۲۰۱۳ به چلسی بازگشت.

من با هرکس که صحبت کردم به من می گوید که ژوزه با بازیکنان خود بسیار خوب است. او در طرح ها و نقشه های خود بسیار دقیق است. هنگامی که شما با او آشنا می شوید می فهمید که انسان بسیار دوست داشتنی است. او گاهی رفتار خود را مسخره می کند و به کار های خود می خندد. من بعید می دانم که ونگر یا بنیتز چنین گنجایشی داشته باشند.

دیدن مورینیو که پس از منصوب شدن به عنوان سرمربی رئال مادرید در سال ۲۰۱۰، برای کار در این باشگاه تلاش می کند بسیار فریبنده بود. این یکی از جالب ترین انتصاباتی است که من به یاد می آورم. ترکیب جالبی از سبک ها، نوع مدیریت و بازیکنان. هر سرمربی که در آنجا کار کرده است کار سختی برای قبول فلسفه خود به آنان داشت. فلسفه گالاکتیکو (کهکشانی ها). هنگامی که آنها مورینیو را انتخاب کردند، من مطمئن بودم که اگر می خواهند فاتح اروپا شوند باید تفکرات مورینیو رو قبول کنند.

این مانند هر حرفه دیگری است. شما یک نفر را استخدام می کنید اما به مشکل بر می خورید، شما و دیگر بانیان این انتصاب می گویید: "صبر کنید، ما نمی دانستیم این اتفاق می افتد." برخی از هواداران که در استادیوم نشسته اند چنین می گویند: "من از این راضی نیستم. برای این پول پرداخت نمی کنم. ترجیح می دهم ۵-۴ ببازیم تا ۱-۰."

دیدن دوران مورینیو در رئال مادرید من را به این نتیجه رساند. دوران وی در رئال سخت ترین دوران و چالش او بود. او باید اثبات می کرد که موفقیت های وی در پورتو، چلسی و میلان اتفاقی نبوده است. او دو بار با دو باشگاه مختلف قهرمان اروپا شده بود. او باید تفکرات خود را در رئال مادرید پیاده می کرد، باید رئال را مانند تفکر خود می کرد؟ بسیار خوشبینانه به نظر

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

می رسید که وی بتواند از همان ابتدا تفکرات خود را به طور کامل در مادرید پیاده کند. او می دانست که نمی تواند با فوتبال مدرن موفق شود. بارسلونا به خوبی حمله می کرد و هنگامی که موقعیت را از دست می داد نیز توپ را در اختیار خود نگه می داشت. در زمان گذشته هنگامی که رئال توانست در ۵ سال ۳ بار به فینال اروپا راه یابد، بهترین بازیکنان را در اختیار داشت: زیدان، فیگو، روبرتو کارلوس، فرناندو هیرو، کاسیاس در دروازه، کلود ماکلله به خوبی میانه میدان را کنترل می کرد.

آنها سبک گالاکتیکو را نگاه داشتند، بازیکنان هلندی به تیم اضافه کردند و بازیکنانی نظیر بکام، فن نیستلروی و روبینیو را به خدمت گرفتند اما پس از فینال اروپا برابر گلاسکو دیگر نتوانستند موفقیتی اروپایی کسب کنند. مورینیو اثبات کرده است که می تواند تیم های بزرگ را به سمت پیروزی هدایت کند اما همواره برای من سوال بود که در رئال هم اجازه این کار به او داده می شود یا خیر.

مورینیو بدون شک یک فرد مصلحت اندیش است. اولین اصل در فلسفه او این است که مطمئن شود تیمش نمی بازد. در نیمه نهایی فصل گذشته اروپا برابر بارسلونا، مورینیو می دانست که شاگردانش در اینتر بدون شک نمی توانست جلوی برتری موقعیت ۶۵ درصدی کاتالان ها را بگیرد. تمام تیم ها این را می دانستند. بارسلونا همواره تلاش می کند تا میانه میدان را به طور کامل از آن خود کند. اگر شما در آن ناحیه با ۴ بازیکن بازی کنید، آنها ۵ بازیکن در آنجا قرار می دهند، اگر ۶ بازیکن بگذارید آنها تعداد خود را به ۷ بازیکن افزایش می دهند. با این کار آنها به سادگی می توانند توپ را به هر جهتی که می خواهند به چرخش در آورند. شما به دام آنها می افتید و مدام تاب می خورید و در پایان گیج می شوید. گهگاهی نیز می توانید توپ را تصاحب کنید. به یک چرخ و فلک نگاه کنید و ببینید من چه می گویم. چشم های آدم گیج می شوند.

بنابراین ژوزه می دانست که اینتر توانایی مالکیت توپ را برابر بارسلونا ندارد. اما او سلاح های خاص خود را داشت. عموما تمرکز کردن بر بازیکنان حریف و جایگیری های دقیق. هافبک میانی تیم، استبان کامبیاسو نقشی حیاتی در اینتر داشت. اگر مسی آنجا ظاهر می شد، کامبیاسو برابر وی قرار می گرفت. اگر مسی جای دیگری می رفت، کامبیاسو نیز باید به همانجا می رفت. این کار شاید به ظاهر ساده بیاید اما در یک تیم بزرگ و هماهنگ کردن اینگونه حرکات بازیکنان با یکدیگر، بسیار موثر عمل می کند. بعد ها من در یکی از بازی های رئال مادرید دیدم که ژوزه در ۱۵ دقیقه پایانی ۳ تعویض انجام داد. آنها هر ۳ بازیکن های تدافعی بودند که مورینیو می خواست با ورود آنها از پیروزی تیمش مطمئن شود.

اما تمامی این اتفاقات بسیار بعد از رقابت اصلی ما رخ داد؛ زمانی که چلسی توانست پس از ۵۰ سال بار دیگر قهرمان لیگ برتر شود و ۱۲ ماه بعد در تابستان ۲۰۰۶ بار دیگر این کار را تکرار کند. اگر فصل ۵-۲۰۰۴ یک فصل فاجعه آمیز بدون هیچگونه عنوانی بود، فصل بعد تنها یک جام اتحادیه کسب کردیم. تیمی جدید در حال برخاستن بود اما می نمی دانستم که ما می توانیم ۳ بار پشت سر هم قهرمان لیگ شویم.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

هدف ما این بود که تیم را برای جدایی احتمالی کین، گیگز، اسکولز و نویل بازسازی کنیم. ۳ نفر از انها در تیم ماندند اما کین تیم را ترک کرد. ما می خواستیم گروهی از بازیکنان جوان را با هم هماهنگ کنیم تا بتوانند سال های پیشرفت کنند و برای ما توپ بزنند و از تجربه بازیکنانی چون گیگز، اسکولز و نویل برای تسریع این پروسه استفاده کنیم. اکنون من به گذشته نگاه می کنم و به این کار ما به عنوان یک موفقیت کامل می نگرم.

بله ما سال ۲۰۰۴ فصل بسیار بدی را داشتیم و فینال جام حذفی را در پنالتی ها به آرسنال واگذار کردیم. اما من در آن بازی از بازیکنانی چون رونی و رونالدو بسیار راضی بودم. آنها آرسنال را نقره داغ کردند. ما ۲۱ شوت در چهارچوب داشتیم. در رقابت ۱۶ تیم پایانی لیگ قهرمانان اروپا، ما رفت و برگشت با گل های هرنان کرسپو با نتیجه ۱–۰ مغلوب میلان شدیم. من هیچ ترسی از بازسازی نداشتم. یک تیم فوتبال مانند یک خانواده است. بعضی وقت ها افرادی از بین ما می روند. گاهی مجبور به این کار هستند، گاهی شما می خواهید آنها بروند، گاهی انتخابی دیگر ندارند و به دلیل بالا رفتن سن و مصدومیت های شدید مجبور به ترک کردن هستند.

من در مورد از دست دادن بازیکنان بزرگ بسیار احساساتی بودم. در ان زمان نگاه من تنها به بازیکنانی بود که به پایان خود نزدیک می شوند. یک ندای درونی از من سوال می کرد که "کی او از تیم می رود؟ چقد دیگر به پایان او مانده است؟" تجربه به من نشان داده بود که باید در پست های حیاتی بازیکنان جوانی داشته باشم.

هنگامی که ما در مه ۲۰۰۵ مغلوب چلسی شدیم و یک قهرمان جدید در خانه ما شکوفا شد، من هیچ ترسی از اندیشه های آبراموویچ نداشتم.

به لحاظ روانی لحظه ای بسیار بزرگ برای چلسی بود. آنها پس از نیم قرن بار دیگر قهرمان جزیره شده بودند و آینده ای روشن برای خود می دیدند. درس مهمی که من گرفتم این بود که ما با بازیکنان کم سرعت نمی توانیم مقابل چلسی قرار بگیریم. ما فصل را بسیار خوب آغاز کردیم و کمترین امتیاز ما برابر لیل در پاریس بود که هواداران ما بازیکنان جوانی که جای امثال کین را گرفته بودند را هو کردند و آنها توانایی تحمل این فشار روانی را نداشتند.

واقعا کشنده بود. روی با موقعیت سازی برای هم تیمی هایش سعی داشت ضعف ما را پنهان کند. ما به شدت از شکست ۱–۰ متعجب بودیم و این بدترین نتیجه من برای سال ها بود.

در همان ماه نوامبر که ما جورج بست را از دست داده بودیم، در نوامبر ۲۰۰۵ کین را نیز از دست دادیم. او یک دوست بسیار خوب بود؛ جورج یک فرد با شخصیت اما گاهی نگران کننده بود. او از صحبت کردن با شما نگران بود. او اعتماد به نفس پایینی داشت و این شما را نگران می کرد. به خاطر می آورم که در ژاپن با او به یک کافه رفته بودیم و او با دوست خود بود و به سختی صحبت می کرد. جورج می توانست پس از فوتبال یک زندگی خوب داشته باشد. او می توانست بازیکنان جوان

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

را آموزش دهد اما به دلیل کمبود اعتماد به نفس نمی توانست در این کار موفق شود. چیزی که کمتر در مورد جورج شنیدیم هوش بسیار بالای او بود. مراسم عزاداری بسیار باشکوه و بسیار هماهنگ از سوی مردم بلفاست بود. به یاد می آورم که به پدر جورج نگاه می کردم و فردی فروتن می دیدم و با خود فکر می کردم: "او یکی از بهترین بازیکنان تاریخ را ساخته است." مردی ریز نقش از بلفاست، مردی ساکت. می شد فهمید چرا جورج انقدر ساکت است.

فوتبال در کشور آنها بیشتر جنبه شغلی دارد و مردم به دلایلی از افراد نقص دار خوششان می آید. بست، گاسوینه، جیمی جان استون. آنها بازتابی از خود را در این اسطوره های ناتمام می بینند. آنها ناکاملی و سستی را درک می کنند. جیمی یک فرد دوست داشتنی بود که همواره شیطنت ها و شرارت هایش شما را مات و مبهوت می کرد.

جاک اشتاین همواره تلفن همراه خود خیره می شد و همسر وی، جین چنین می گفت: "در تلفن خود دنبال چه می گردی؟" جاک چنین می گفت: "به زودی زنگ می خورد، تلفن به زودی زنگ خواهد خورد." مانند همیشه تلفن زنگ می خورد با این مضمون: "پلیس لاناکشایر اینجاست. آقای اشتاین، ما جیمی جوان را اینجا پیدا می کنیم."

بدون شک جورج بست یکی از بزرگترین برندگان جام های اروپایی در یونایتد است. اما ما راه زیادی برای رسیدن به نوک قله این رقابت ها داشتیم. وین رونی در سپتامبر ۲۰۰۵ و در جریان تساوی ۰-۰ ما برابر ویارئال به دلیل دست زدن با تمسخر برای کیم میلتون نلسن، از زمین اخراج شد. همان کسی که در جام جهانی ۱۹۹۸ دیوید بکام را اخراج کرده بود. داور مورد علاقه من نبود. نلسن یکی از بدترین مسئولان برگزاری مسابقات بود. وقتی اسم او را داخل لیست می دیدید برجای خود میخکوب می شدید. در شرایطی دیگر رونی ۱۰ بار به پراهام پل ناسزا گفت. پل می توانست او را اخراج کند اما گویا از تمرکز دوربین ها بر روی خود لذت می برد. در آخر او سعی کرد به عنوان یک انسان وین رونی را کنترل کند و از رفتار او آزرده نشود. پش از آن اتفاق رونی برای پل احترام بیشتری قائل بود تا نلسن. این همان بازی بود که هاینز پس از درخواست مدیر برنامه هایش مبنی بر خروج، از ناحیه لیگامنت زانو دچار آسیب دیدگی شد.

پس از حذف شدن ما از رقابت های اروپایی آن سال با شکست ۲-۱ برابر بنفیکا، رسانه ها فشار زیادی برای خروج من وارد کردند. من ابتدا مقداری عصبانی شدم اما پس از آن موفق شدم که بر این فشار ها فائق شوم. برای مردی در سن من تحمل این شرایط مشکل نیست. هرچه افراد مسن تر می شوند با تجربه تر نیز می شوند. این یک قسمتی از فوتبال است که گاهی سرمربیان در لیگ برتر به صورت مستقیم اخراج می شوند. سرمربیان مسن کنار گذاشته می شوند. به بابی رابسون نگاه کنید که از نیوکاسل کنار گذاشته شد. سم آلاردیس، یک سرمربی اثبات شده، تنها در آنجا ۶ ماه دوام آورد. مسخره است. روبرو شدن با رسانه ها در جمعه آزاردهنده بود. هیچکدام از آنها به من نگاه نمی کردند و بگویند:" آیا دوران شما تمام شده است؟" اما این را می نوشتند. آنها تلاش می کردند با قدرت قلم خود یک سرمربی را نابود کنند.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

حرکت منطق خود را داشت. هواداران با خود می گفتند: "هرچه آنها بگویند درست است، من همواره این را گفته ام." من می دانستم ما به کجا می رویم. می دانستم که اندکی زمان لازم داریم. زمان زیادی نمی خواستم چرا که در آن زمان راه فرار نامحدودی را مفروض نداشتم. من می دانستم که به ساختن یک تیم خوب بسیار نزدیک هستم، من با اراده خود حرکت می کردم. من به رونی و رونالدو اعتماد بالایی داشتم. من مطمئن بودم که ساختار استعداد یابی ما بسیار قوی است. بازیکنانی را پیدا می کنیم که ما را به سطح حقیقی باز می گردانند. فکر می کردم کسب جام اتحادیه در سال ۲۰۰۶ نتیجه خوبی برای ما است.

ما پس از شکست برابر بنفیکا به فرم خوبی بازگشتیم و با پیروزی برابر ویگان، استون ویلا، وست بروم و بولتون به ۹ امتیازی چلسی رسیدیم. پس از آن اورا و ویدیچ به ما پیوستند. در خط دفاعی ما هر هفته روی ساختار خود هجومی و شکستن خطوط دفاعی کار می کردیم و بیشتر تمرینات ما جایگیری، حمله با توپ و حرکات مهاجمیت علیه مدافعین و شرکت مدافعین در حمله بود. ما حلقه هجومی خود را با دو مهاجم و دو بازیکن عرضی تنظیم کرده بودیم. ما تلاش می کردیم توپ را به یکی از مهاجمین برسانیم و او شوتزنی کند. به زودی این اتفاق افتاد، توپ برگشتی که از محوطه جریمه دور می شد و توپ سوم از نوک ناحیه میانی باز می گشت؛ پس آنها باید به شوت واکنش نشان می دادند و توپ را دور می کردند و سپس سه مرحله در یک مرحله ادغام می شد و توپ به ما می رسید.

رویه بازی ما تغییر کرده بود. چند بازیکن میانی می توانید نام ببرید که به دفاع کردن علاقه داشته باشند؟ ویدیچ این چنین بود. او دوست داشت به چالش کشیده شود و از سر خود استفاده کند. می شود گفت که او ۵۰ درصد توپ ها را با سر خود دفع می کند. اسمالینگ نیز شبیه اوست: علاقه دارد دفاع کند. ویدیچ بسیار سمج است. یک بازیکن تسلیم نشدنی. او یک صرب مغرور است. او در سال ۲۰۰۹ پیش من آمد تا او را در ترکیب خود قرار دهم.

من گفتم: "منظورت چیست؟ تذکر دادن؟"

او گفت:" کوزوو، من می روم، این وظیفه من است."

جستجو برای یافتن استعداد های جوان ادامه داشت. جرارد پیکه یکی از بازیکنانی است که ما در یک تورنمنت جوانان جذب کردیم. پیش از این در های آکادمی بارسلونا به روی ما با فروش فابرگاس به آرسنال باز شده بود و ما هم قصد خرید پیکه را داشتیم. تنها مشکل ما این بود که پدربزرگ پیکه از اعضای هیئت مدیره بارسلونا بود. خانواده جرارد بخشی از تاریخ بارسلونا بودند.

همچنین آنها چندین بار مربی تیم را عوض کرده بودند، این یک مشکل بود. پیکه یک بازیکن بسیار خوب بود و من بسیار ناراحت شدم وقتی به من گفتند می خواهد به اسپانیا بازگردد. او یک پاسور بسیار خوب و شخصیتی قوی با روحیه پیروزی

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

داشت. خانواده او همه افراد موفقی بودند. این قضیه از پدر و مادر او مشخص بود. متاسفانه او نمی توانست صبر کند تا جای یکی از دو نفر ویدیچ یا فردیناند را تصاحب کند. پیکه و اوانز می توانستند در ۱۰ سال آینده همکاری خوبی داشته باشند.

هنگامی که بازی ما برابر بارسلونا در نیمه نهایی اروپا با نتیجه ۰-۰ به پایان رسید، پدر پیکه به هتل ما آمد و به من توضیح داد که بارسلونا می خواهد پسرش را بازگرداند. همچنین پدر و مادر او دوست داشتند پسرشان به خانه بازگردد. آنها دل تنگ پسرشان بودند و پیکه می خواست یار ثابت تیم باشد، او معتقد بود که در بارسلونا بیشتر بازی می کند. اینها بسیار سر راست و مستقیم بود. قیمت او ۸ میلیون یورو بود.

باشگاه های بزرگ توان خود را بیشتر می کنند تا مقابل حملات باشگاه های انگلیسی ایستادگی کنند. آنها هیچوقت دوست نداشتند امثال فابرگاس و پیکه سال به سال اسپانیا را ترک کنند. در انگلیس ما برای هر بازیکن جوان باید ۵ میلیون پوند خرج کنیم. اما چرا باید بازیکنی را که موفق نشده است به این سطح برسد به مبلغ ۵۰۰ هزار پوند بفروشیم؟ ریچارد اکرسلی یک مورد جالب بود، بارنلی برای وی پیشنهادی ۵۰۰ هزار پوندی به ما داد. ما یک میلیون پوند می خواستیم. ما ۱۲ سال برای پیشرفت او تلاش کرده بودیم. قانون بند رضایت نامه باید هنگامی به میان بیاید که بازیکن به تیم اصلی راه یابد. من فکر نمی کنم در این هنگام باشگاه نیازی به توضیح دادن داشته باشد.

ما همگی در قضاوت کردن دچار اشتباهاتی شده ایم، من هم این چنین اشتباهاتی داشته ام، در مورد کلبرسون، دمبا و افراد دیگر. من بر روی رالف میلن قیمت گذاشتم. من آن زمان شتابزده عمل کردم. کادر فنی نیز به من می گفتند: "ما یک رالف میلن جدید می خواهیم رئیس." تمامی دستیاران من بیش از ۲۰ سال با من بوده اند. آنها هیچوقت فراموش نمی کنند. ویلیام پرانیر نیز بازیکن دیگری بود که به خاطر او مسخره شدم. پاتریس اورا گران قیمت نیز به من گفت: " شما ویلیام پرانیر را داشتید؟" رایان گیگز نیز به خاطر مسئولیت این کار شرمسار بود. من چنین پاسخ دادم:"بله، ما در تمرینات او را داشتیم." اورا با تعجب چنین پرسید:" به صورت تمرینی؟ چه مدت؟ "

–دو بازی.

–دو بازی به صورت تمرینی؟

–بله و بسیار ناموفق بود.

اورا متوجه موضوع شد.

اولین کاری که شما با بازیکنان جوان می کنید کمک به آنها برای جایگیر شده است: کار های بانکی، محل سکونت، زبان، نقل مکان کردن و کار های دیگر. زبان همواره بزرگترین مشکل است. برای مثال والنسیا مشکل زیادی با زبان انگلیسی

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

داشت. مشکل اصلی آنتونیو کمبود اعتماد به نفس بود. من می توانم فرانسوی بنویسم و بخوانم اما اعتماد به نفس کافی برای صحبت کردن را ندارم. آنتونیو این را می دانست و از من پرسید:"فرانسوی شما چطور است؟" من گفتم که مدتی در فرانسه کار کرده ام و تلاش بسیاری کردم تا به این زبان صحبت کنم. او در انگلیس بود و باید همین کار را انجام می داد.

به عنوان یک بازیکن فکر می کنم او بازیکن بسیار شجاعی است. شما نمی توانستید والنسیا را بترسانید. او فردی از محله های فقیرنشین بود. او در زندگی خود سختی های زیادی کشیده بود.

یکی دیگر از خرید های من، خرید مایکل کریک در تابستان ۲۰۰۶ بود. ما بسیار به مایکل علاقه داشتیم و دیوید گیل متوجه شده بود که تاتنهام مشکلی با فروش وی ندارد. دیوید پرسید:"روی او چه قیمتی نی گذاری؟" من گفتم:"اگر او را با ۸ میلیون جذب کنی خرید بسیار خوبی داشته ای." همیشه حرفی که دیوید به من زد را به خاطر دارم: "دنیل لوی شما باید مقداری بیشتر خرج کنید تا ما قبول کنیم."

ما مدتی چانه زدیم. ما بازی او برابر آرسنال در پایان فصل را دیدیم و مارتین به من گفت:" او واقعا یک یونایتدی است." او واقعا یک بازیکن خوب بود. من تصور می کردم که او ۱۴ میلیون پوند ارزش دارد اما رضایت نامه او ۱۸ میلیون پوند بود.

مایکل یک پاسور بسیار خوب بود و می توانست در کنار اسکولز به خوبی بازی کند. چیزی که در مایکل توجه من را به خود جلب کرد این بود که همواره تلاش دارد رو به جلو پاس دهد. او دامنه حرکتی بالایی داشت و می توانست روند بازی را عوض کند. هنگامی که پاس های بلند او را دیدم احساس کردم که با توجه به بازیکنان ما می تواند بسیار مفید باشد. پس از گذشت دو ماه ما به او گفتیم که نمی توانیم دلیل اینکه برای ما گلزنی نکرده را بفهمیم. در تمرینات او به خوبی شوتزنی می کرد اما در بازی به خوبی در موقعیت شوتزنی قرار نمی گرفت. ما در آن ناحیه به پیشرفت او کمک کردیم. ما به او آزادی عمل بیشتری دادیم و کمک کردیم از توانایی هایی که از آنها بی خبر است بیشتر بهره ببرد. در اسپارز او بیشتر یک گرداننده بود و باید در عمق خط میانی بازی می کرد. در یونایتد او کیفیت جدیدی در خوب پیدا کرد.

او بازیکن خوبی است. او فردی خجالتی است. او عموما فصل را خوب آغاز نمی کرد و در پایان اکتبر به سطح بالایی می رسید؛ چیزی که ما بسیار تلاش داشتیم دلیلش را بفهمیم. یک دلیل غیر منطقی با او همراه بود که باعث می شود افراد نتوانند از توانایی خود بهره کافی ببرند.

پس از اینکه من بازنشست شدم مورینیو به چلسی بازگشت، جایی که تنها بازیکن خارجی مورد علاقه من در لیگ برتر در آنجا بازی می کرد(خارج از یونایتد). جیانفرانکو زولا یک اعجوبه بود. من همواره یکی از گل های او در استمفورد بریج برابر خودمان را به خاطر دارم. هنگامی که او پای عقبی خود را آماده شوتزنی کرد اما پیش از شوت مکث کرد. هنگامی که زولا برای ضربه آماده می شد بیگ پالی برای متوقف کردن او آمد اما زولا به سادگی او را از پیش رو برداشت. برایان

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

راسون گفت: "شانسی برای شما هست که روی پای خود بایستید؟" اما من همواره زولا را دوست داشتم چرا که همواره با لبخند بازی می کرد.

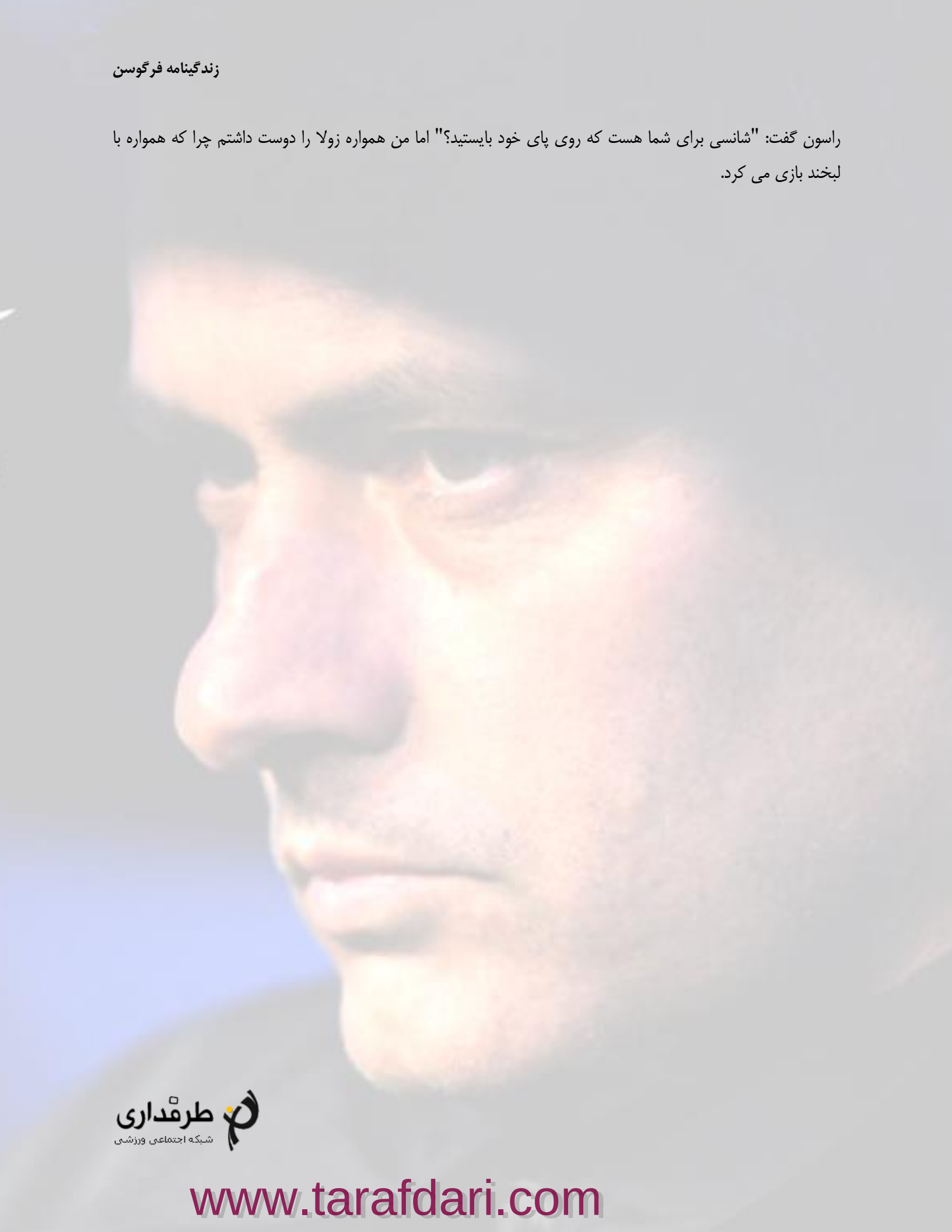

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

فصل سیزدهم

مترجم: محمد رضا احمدی

رقابت با ونگر

شما وقتی به میدان جنگ می روید، همان آدمی نیستید که به کلیسا می روید. خارج از بازی آرسن ونگر دوستی خوب و خوش مشرب است. او یک همراه خوب با گستره وسیعی از موضوعات مختلف برای صحبت کردن است. من و او می توانیم بنشینیم و راجع به شراب و چیز های دیگر در زندگی صحبت کنیم. او در گردهمایی های یوفا همیشه این کار را با سایر مربیان انجام می دهد تا به آن ها کمک کند. او در حرفه ما یک عضو وظیفه شناس شناخته می شود. اما وقتی صحبت از تیم او و روز بازی می شود، او کاملا یک جانور دیگر است.

همیشه احساس می کردم که آرسن را می فهمم. می توانستم تشخیص دهم که به محض به صدا در آمدن سوت آغاز بازی او تغییر می کند. این قضیه را من در خودم هم می دیدم. اگر یک خصیصه شخصیتی بین ما مشترک باشد، آن نفرت از باختن است. وقتی در اوایل کارم به ریث رووزر در سنت میرن باختم (آن ها واقعا ما را کلافه کرده بودند) از دست دادن با برتی پاتون، مربی ریث رووزر خودداری کردم، کسی که دوست و همراه خوبی در دانفرملاین بود. خب برتی هم دنبال من آمد و به من اعتراض کرد. گاهی شما به درس های ظریفی نیاز دارید که بفهمید اشتباه کردید و من آن روز اشتباه کردم. این یک نشانه کوچک از این بود که زندگی بزرگ تر با ارزش تر از بازی است. این رفتار خوار و به دور از وقار است.

به هر حال من و آرسن رابطه دوستانه خوبی داشتیم. ما با هم در تمام این سال ها جان سالم به در برده بودیم و به تلاش یکدیگر برای ارائه یک بازی خوب احترام می گذاشتیم. ولی با گذشت سال ها ما با هم درگیری هایی پیدا کردیم. او با اعتراض به اعتراض من درباره برنامه بازی ها این قضیه را شروع کرد. اعتراضی به یک اعتراض. پس من هم جواب او را اینطور دادم:" او تازه از ژاپن رسیده است و در این باره چه می داند؟" کاملا حقیقت بود.

در دو سال بعد، این آرسن بود که به تراکم زیاد برنامه بازی های ما اعتراض می کرد. یک مربی خارجی ای که تازه آمده و فکر می کند بدون سازگاری پیدا کردن می تواند در لیگ ما پنجاه و پنج بازی در یک فصل انجام دهد، خود را مسخره کرده است. این لیگ انرژی زیادی می گیرد و خسته کننده است. به همین دلیل است که در فوتبال مدرن برای بالا نگه داشتن سطح تیم باید آن را تغییر دهید. آرسن یاد گرفت که با این فرهنگ تطبیق پیدا کند. او توانست از شوک اولیه سه بازی در هفته خارج شود.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

زندگینامه فرگوسن

اولین باری که آرسنال او در اولدترافورد بازی کرد، او به دفتر من آمد. رابطه ما در ابتدا خوب بود، مشکل از زمانی شروع شد که او با یکی از آرسنال های خوبش به ما باخت. برای او سخت بود که تقصیر را به گردن بگیرد و می خواست رقیب را سرزنش کند. او اغلب این کار را با اشاره کردن به برخورد های فیزیکی انجام می داد. برای او سخت بود که بپذیرد که ممکن است حریفش یک شیوه قدرتمند را در برابر مردان او اتخاذ کرده باشد. گاهی تفسیر او از بازی فیزیکی تکل های زیاد بود. او باید این ایده که هیچ کس نباید روی پای بازیکنان او تکل بروند را تغییر می داد.

هر چند من بهترین آرسنال های او را هم دیده ام و به هیجان آمده ام. همیشه دیدن بازی تیم های آرسن را دوست داشته ام. بازی برابر تیم های او چالش های جدیدی به همراه داشت که من ساعت ها به آن ها فکر می کردم. همیشه احساس می کردم که باید همه چیز را درباره آرسنال بررسی کنم چون آن ها در نزدیکی محوطه خیلی خطرناک بودند. چلسی مشکلات دیگری ایجاد می کرد که ما می بایست از بازیکنان با تجربه استفاده می کردیم، بازیکنانی که همه ترفند ها را بدانند. اما در آن سو، آرسنال همیشه با شیوه درست بازی می کرد.

آن ها در نخستین سال های آرسن یکی از بد ترین رکورد های انظباتی را داشتند (از نظر تعداد کارت ها و محرومیت ها) اما هرگز نمی توان گفت که آن ها بازیکنان کثیف یا تیم کثیفی بودند. استیو بولد و تونی آدامز می توانستند جان شما را بگیرند، این را همه می دانند. آن ها همیشه مقابلتان سبز می شدند. ولی تیم های او ذاتا کثیف نبودند. نرم و لطیف توصیف دقیق تری برای تیم های اوست. آن ها یک گروه مبارز بودند. بولد و آدامز را می گویم. بعد آن ها پاتریک ویرا را خریدند، یک رقیب بزرگ که تلفیقی از همه این ها بود برای مردم. و نایجل ویتربرن، او مایه دلسوزی بود، همیشه این طرف و آن طرف ولو بود. یان رایت، مهاجم اول آن ها در سال های نخست هم کمی خرده شیشه داشت.

در سال ۲۰۱۰ آرسن یک انتقاد تعجب آور از پل اسکولز مطرح کرد و به خبرنگاران گفت که او یک وجه سیاه هم دارد. هیچ دلیلی وجود نداشت که او یکی از بازیکنان مرا نام ببرد. حتی قرار نبود در آن هفته با آرسنال بازی کنیم و هیچ ربطی به هم نداشتیم. آن زمان پل اسکولز ده بار لیگ برتر را برده بود و قهرمان اروپا شده بود و این آرسن ونگر بود که درباره وجه سیاه او نظر می داد، گیج کننده است.

بازیکنان شما را غافلگیر می کنند، آن ها با رسیدن به سطحی بسیار بالا یا افت های شدید شما را غافلگیر می کنند. آرسن با پذیرفتن این حقیقت انکار ناپذیر درباره شکست ها مشکل داشت. فوتبال بهترین و بدترین ها را به مردم نمایش می دهد به این دلیل که احساسات در سطح خیلی بالایی قرار دارند. در یک بازی سطح بالا یک بازیکن می تواند در یک لحظه کنترلش را از دست بدهد و از کوره در برود. شما می مانید و پشیمانی. آرسنال از این دست لحظات زیاد داشت ولی آرسن متوجه نمی شد که این شکست و ضعف های درونی گاهی می تواند باعث باخت شما شود. گاهی توضیح هر چیزی در درون آن چیز است.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

اصلا نمی خواهم بگویم که مربیان همه چیز را می بینند و می فهمند ولی ما بیشتر چیز ها را می بینیم. اگر آرسن می خواهد با بکار بردن جمله "من ندیدم" از تیمش دفاع کند من این طور نیستم، من جمله "باید دوباره نگاهی به آن بیاندازم" را ترجیح می دهم. هر دو یک کار را انجام می دهند ولی دومی برای شما وقت می خرد. کمی بعد یا فردای آن روز فراموش شده است و چیز های دیگری در ملقمه اخبار و حوادث رخ داده است که توجه را از روی شما بر می دارد.

من در دوران حرفه ای خود هشت بار اخراج شدم و آخرین آن احمقانه ترین آن بود چون من مربی بودم! یکی از بازیکنان حریف پدر بازیکن ما را در آورده بود و من به نفر سمت راستم که دیوی پرووان بود گفتم:" می خوام برم تو زمین و ترتیب این یارو رو بدم." دیوی به من گفت:" بشین سر جات و اینقدر احمق نباش." من گفتم:" اگر اون دوباره بازیکن ما را هل بده من می روم." و البته که دوباره او کارش را تکرار کرد، گفتم:" خودشه. من رفتم." دو دقیقه بعد من اخراج شده بودم. در رختکن با صدای بلند و کلماتی که یکی یکی ادا می کردم فریاد زدم:" اگر یک روز راجع به این اخراج از کسی چیزی بشنوم همه شما را خواهم کشت!" وقتی داور را می زدم فکر کردم کمرش را شکستم. او یک متر و نود قد داشت و قبلا برای ارتش بازی می کرد.

اولین تقابل من با مربی های آرسنال با جورج گراهام بود. من نتیجه نهایی رقابت قهرمانی ۱۹۸۹ را در اتاق طبقه بالا خانه ام و در اتاق خواب دیدم و به کتی گفتم:" هیچ تلفنی را جواب نمی دهم و هیچ کس را هم پیش من نفرست." وقتی مایکل توماس آن گل را به لیورپول زد و باعث قهرمانی آرسنال شد من از جا پریدم. دو سال بعد آرسنال دوباره قهرمان شد، آن هم با شکست سه بر یک ما در سالی که ما قهرمان جام برندگان جام اروپا شده بودیم. یک سال پس از بازی در هایبری من پیش جورج ماندنم. او یک کلکسیون شگفت انگیز از ویسکی جو دارد. از من پرسید:" تو هم یکی می خوای؟" من گفتم:" من ویسکی نمی خورم." جورج برای خودش یک بطری باز کرد. با تعجب از او پرسیدم :" کدام یک از این ها را برای مهمان باز می کنی؟" او گفت:" هیچ کدام. هیچ کس از ویسکی جو نمی خورد. من این جا بل مخلوط شده هم دارم." گفتم:" اسکاتلندی هستی دیگه!" جورج بلند خندید و گفت:" این هم بازنشستگی من است."

اولین دیدار ما در اولدترافورد یک جنگ بود. بعد از آن بازی جورج توسط یک دوست مشترک متقاعد شده بود که به دفتر من بیاید. می خواستم این را بگویم که بازی برابر آرسنال های او در آن زمان سخت بود. وقتی آرسن بعد از دوره کوتاه بروس ریوک مربی آرسنال شد من چیز زیادی از او نمی دانستم.

یک روز از اریک کانتونا پرسیدم:" ونگر چجور آدمیه؟" اریک گفت:" فکر کنم بیش از اندازه تدافعی باشه." با خودم گفتم:" اوه، این خوبه." و او با کارش را با پنج مدافع در آرسنال شروع کرد ولی وقتی امروز به تیم او نگاه می کنید نمی توانید حتی برای یک لحظه گلایه کنید که تیم او دفاعی بازی می کند. مدل اظهار نظر اریک هنوز مرا به خنده می اندازد.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

در اواخر دهه نود و ابتدای هزاره جدید این آرسنال بود که ما را به چالش می کشید، تا دور دست ها هیچ تیم دیگری نبود. لیورپول و نیوکاسل دوران کوتاهی درخشان بودند. بلکبرن روز های پیروزی خودش را داشت، ولی اگر شما به تاریخچه ما پیش از آمدن ژوزه مورینیو به چلسی نگاه کنید هیچ تهدید جدی و ثابتی جز آرسنال برای تسلط ما بر لیگ پیدا نمی کنید. چلسی یک تیم خوب برای جام ها حذفی بود ولی آن ها هرگز نتوانسته بودند خود را در اندازه های رقابت برای لیگ برتر نشان دهند.

وقتی بلکبرن لیگ را فتح کرد ما می دانستیم که احتمالا آخرین بار هم خواهد بود، چون تاریخچه ای به آن بزرگی برای حفظ آن افتخار وجود نداشت. بردن لیگ توسط آن ها برای فوتبال و جک واکر، آدم خیری که آن همه بازیکن خوب به تیم آورد، مخصوصا آلن شیرر، خوب بود. آن دوران، دورانی با شکوه برای بلکبرن بود. اما تجربه به شما می گوید که تنها نگران رقبایی باشید که تعهدی ریشه دار برای فتح جام ها دارند. وقتی آرسنال و یونایتد برای مدتی طولانی با هم سر شاخ بودند، می دانستید که توپچی ها بر پایه یک تاریخچه و هویتی قدرتمند استوار هستند.

در زمین آن ها، در سال یکی مانده با آخرم به عنوان مربی یونایتد من در اتاق هیئت مدیره ناهار می خوردم و با خودم گفتم:" به این می گن کلاس، کلاس واقعی." در هایبوری من نوشته زیر مجسمه نیم تنه هربرت چپمن را می خواندم و حس می کردم تردید و نوستالژی کمتر از حس استحکام و جسارت برای رسیدن به هدف مهم است. موفقیت همواره آن جا بود، از هربرت چپمن و دوران ۱۹۳۰ تا به امروز.

رختکن های آن ها افسانه وار هستند. منافع ساخت یک استادیوم جدید از روی چرک نویس های اولیه بسیار زیاد است. یک کاغذ سفید پیش روی شما است و یک ایده. تمام جرئیاتی که شما در رختکن آرسنال می بینید جزئیات و خصوصیات آرسن را بازتاب می دهد. او تمام نیاز های یک تیم فوتبال را بر طرف کرده است. در وسط رختکن یک میز بلند مرمری قرار دارد که تمام خوراکی هایشان را روی آن قرار می دهند. بعد از بازی هر کسی یکی از خوراکی ها را قاپ می زند. تجلی دیگری از کلاس واقعی. اعضای دیگر کادر فنی محوطه های خودشان را دارند.

به همین دلیل من هرگز نمی توانستم دست از نگرانی بردارم که کیفیت آرسنال چقدر می تواند ما را به تقلا بیاندازد. تاریخ به ما کمک کرد ولی به آن ها هم کمک کرد و آن ها مربی درست را هم انتخاب کرده بودند. آرسن درست ترین فرد بود چون همیشه می توانید این را حس کنید که او شانس مربیگری در انگلستان را به دست آورده است و تمام تمرکزش را روی آن گذاشته و نمی خواهد بیخیال آن شود. این بحث همیشه مطرح بوده است که آرسن روزی آرسنال را ترک خواهد کرد و به رئال مادرید خواهد پیوست، من فکر نمی کنم او بخواهد آرسنال را ترک کند، هرگز. با خودم می گفتم:" ما باید با او کنار بیاییم، او قرار است تا ابد اینجا بماند، بهتر است به آن عادت کنم."

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

گاهی رقابت خیلی نزدیک بود و بعد از بازی آرسن هرگز برای صرف یک نوشیدنی نمی آمد، دستیار او، پت رایس، همیشه آماده صرف یک نوشیدنی بود، البته تا قبل از جنگ پیتزا در اولدترافورد.

من داستان آن اتفاق را این طور به خاطر می آورم که رود فن نیستلروی به رختکن آمد و شروع کرد به غر زدن درباره این که در حال خارج شدن از زمین ونگر به او گیر داده است. من هم سریع رفتم تا به آرسن بگویم:" دست از سر بازیکنان من بردار." او به خاطر باختن بازی خیلی بر افروخته بود و این دلیل رفتار پرخاشگرانه او بود.

به او گفتم:" تو باید حواست به بازیکنان خودت باشد." از عصبانیت کبود شده بود و مشت هایش را گره کرده بود. من خونسرد بودم، خودم این را می دانستم. آرسن با نیستل روی یک مشکلی داشت. به خاطر می آروم که گفته بود شانس به خدمت گیری رود را داشته است ولی به این دلیل که او در حد آرسنال نیست این کار را نکرده بود. من از این نظر که نیستلروی ممکن است بازیکن بزرگی نباشد با او موافق بودم، ولی او گلزن بزرگی بود.

بگذریم، چیز بعدی که به یاد می آورم این است که سر تا پایم پیتزا بود.

ما بعد از هر بازی در رختکن تیم مهمان غذا می گذاریم، مرغ، پیتزا، همه چیز، اکثر باشگاه ها این کار را انجام می دهند و غذا های آرسنال بهترین بود.

به من گفتند که سسک فابرگاس بوده که پیتزا را به سمت من پرت کرده است ولی تا به امروز نمی دانم که آن شخص خطا کار چه کسی بوده است.

راهروی بیرون رختکن تبدیل به میدان جنگ شد. آرسنال ۴۹ بازی را بدون باخت پشت سر گذاشته بود و می خواست آن را در زمین ما به ۵۰ برساند. به نظر من این طور آمد که شکست، مغز آرسن را از هم پاشیده بود.

بدون شک اتفاق آن روز یک شکاف بین ما ایجاد کرد و تقصیر این شکاف به گردن پت رایس است که از آن به بعد دیگر برای صرف نوشیدنی نیامد. این زخم تا نیمه نهایی لیگ قهرمانان ۲۰۰۹ بهبود نیافت، زمانی که آرسن بعد از بازی ما را به اتاق خودش دعوت کرد و به ما تبریک گفت.

وقتی چند هفته بعد با آن ها در اولدترافورد بازی کردیم آرسن به همراه پت برای چند دقیقه کوتاه نزد من آمدند.

در فوتبال می بینید که اتفاقاتی از این دست که منجر به درگیری می شوند بر زندگی تاثیر می گذارند. در زندگی هم همین طور است، گاهی همسرتان جارو برقی را خاموش می کند و هیچ حرفی هم با شما نمی زند. آن موقع است که با خودتان می گویید:" یا مسیح! دوباره چه کار کرده ام؟!"

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

از او می پرسید:" روز خوبی داشتی یا نه؟" مِن مِن کنان می گوید:" ای آره." بلافاصله عصبانیت از بین می رود و شرایط عادی باز می گردد. فوتبال هم همین طور است. من از سکوتی که بین من و آرسن بود متنفر بودم، چون در حال طولانی شدن و مسموم کردن رابطه بود.

پس از این ماجرا من فرمول خودم را برای شکست ها داشتم. همیشه پیش از این که از در رختکن خارج شوم و با مطبوعات یا تلویزیون یا مربی دیگری صحبت کنم (پس از آن که حرف هایم را در رختکن زده بودم) با خودم می گفتم:" فراموشش کن، بازی تمام شده." همیشه همین کار را می کردم.

هر زمان که کسی بعد از بازی به اتاق من می آمد تا با من صحبت کند مطمئن می شدم که جو خوبی حاکم باشد و فضا تاریک و غم بار نباشد و بحث ملامت کردن داور هم در کار نباشد.

وقتی استون ویلا در فصل ۱۰– ۲۰۰۹ ما را در اولترافورد شکست داد برای اولین بار بود که بعد از چند دهه ما را در زمین خودمان برده بودند. مارتین اونیل، کسی که من همیشه از صحبت کردن با او لذت می بردم به همراه همسر و دخترش به دفتر من آمدند. فکر می کنم یک ساعت و نیم آن جا بودند، واقعا شب خوبی بود. دستیار مارتین، جان رابرتسون و چند نفر از دوستان من به جمع اضافه شدند و و آن را تبدیل به یک دور همی واقعی کردند. آن شب طوری به پایان رسید که من برای برگشتن به خانه به یک راننده نیاز پیدا کردم.

وقتی در دور سوم اف ای کاپ به لیدز یونایتد باختیم، فیزیوتراپ لیدز، آلن ساتون داشت از خنده روده بر می شد و نمی توانست جلوی خودش را بگیرد. وقتی داشت می رفت به او گفتم:" هنوز داری قهقهه می زنی لعنتی!"

او گفت:" نمی توانم جلوی خودم را بگیرم." در تمام دوران حضور من در یونایتد این اولین بار بود که ما در اولدترافورد به لیدز می باختیم او نمی توانست دست از پوزخند زدن بر دارد و لذتی که او می برد به همه سرایت می کرد. باید به خودتان بگویید من یک انسانم و باید جایگاه خودم را حفظ کنم.

از این نظر من نسبت به تمام مربیانی که بعد از بازی به دفتر من می آمدند مهمان نواز بودم.

در سال های آخر تغییراتی را در آرسن احساس کردم. وقتی دوره شکست ناپذیری آن ها در حال شکل گیری بود ما در حال پوست اندازی بودیم. ۲۰۰۲ یا همان حدود بود که ما در حال بازسازی تیم بودیم. تیم آرسنال فصل ۰۲ – ۲۰۰۱ در زمین ما قهرمان شد و البته از سوی هواداران ما هم ایستاده تشویق شدند. چیزی که آن ها تا ابد به عنوان نشانی از کلاس هواداران منچستر یونایتد خواهند دانست. زمان هایی بود که من به تلخی با خودم می گفتم:" برو، بلند شو برو و آن ها را تحسین کن، چرا این کار را نمی کنی؟ به رختکن برو و بازیکنانت را هم بلند کن." آن ها این طوری هستند. به خاطر می آورم که آن ها

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

ایستاده رونالدوی برزیلی را پس از هت تریکش در لیگ قهرمانان برابر ما تشویق می کردند. در حال ترک کردن زمین رونالدو به نظر گیج و غرق تفکر می رسید، مثل مربیشان. شاید با خودشان فکر می کردند که این دیگر چه باشگاه عجیبی است. آخرین بازی گری لینه کر در انگلیس برای تاتنهام هم با استقبال گرمی روبرو شد. راجع به این چیز ها خیلی می توان صحبت کرد، این چیز ها فوتبال را به اوج قله خود می رساند. اگر شما کلاس، هیجان و سرگرمی را ببینید وظیفه دارید که به آن اعتراف کنید.

آن تماشاگران تمام تیم های خوب یونایتد را دیده بودند، پس می دانستند که یک تیم خوب چه شکلی است. آن ها تمام نکات لازم را می دانستند. هم چنین می دانستند که یک بازیکن سطح بالا چگونه است و بالا تر از همه این ها باید بپذیرید که شکست خورده اید. دلیلی برای سرافکندگی وجود ندارد. ترش رویی بی فایده است. بازی سال ۲۰۰۲ در اولدترافورد از یک جهت برای من بی مناسبت بود، حتی اگر ما در تقلای کسب رتبه دوم بودیم، از قبل مشخص بود که آرسنال فاتح لیگ است. نشانی از تقدیر وجود داشت.

در آن دقایق شکست و پذیرش آن کور سوی امیدی هم می توانست باشد، برای من و هدفی که داشتیم. احساس من همیشه این گونه بود:" از این وضع خوشم نمی آید ولی باید با این چالش روبرو شویم. باید نشان خود را باقی گذاریم." پذیرفتن و گردن گرفتن این افکار آخر الزمانی و پایانی این چنینی، فلسفه من و باشگاه نبود، نمی توانستیم اجازه چنین اتفاقی را دهیم.

هر وقت چنین لحظاتی پیش می آمد ما چالش را می پذیرفتیم، برای اتحاد دوباره و پیشرفت. آن ها ایجاد انگیزه می کردند و من را به جلو هل می دادند و پیش تر می رفتم. اصلا مطمئن نیستم که بدون آن اقدامات تحریک آمیز می توانستم تا این حد از کارم لذت ببرم یا نه.

در سال های آخر ما چیز های بیشتری درباره طرز فکر آرسنال یاد گرفتیم. آرسن برای دیدن بازیکنانش و شیوه بازی آن ها دید و قالب خود را دارد. برابر آرسنال نیازی به گرفتن توپ نداشتیم، فقط کافی بود آن را قطع کنیم. بازیکنان خوبی برای قطع کردن پاس ها وجود دارند. ما روی این قضیه کار کردیم که فابرگاس پشت به دروازه توپ را می گیرد، می چرخد، توپ را به سمت گوشه ها پاس می دهد و دوباره می گیرد. او توپ را با پاس های کات دار به طرف گوشه ها می برد و می دوید پشت مدافع و آن سوی دفاع آن را می گرفت. ما هم به بازیکنان گفتیم:" با بازیکنی که می دود حرکت کنید و بعد توپ را قطع کنید." و سپس سریع ضد حمله می کردیم.

آن ها در اولترافورد خطرناک تر از زمین خودشان بودند. در خارج از خانه آن ها احساس اجبار نمی کردند که باید دست به هر کاری بزنند. محافظه کاری بیشتری نشان می دادند.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

بارسلونا به مراتب سازماندهی شده تر از آرسنال بود. وقتی توپ را از دست می دادند برای تصاحب آن می تاختند، تک تک بازیکنان آن ها به دنبال پس گرفتن آن بودند. آرسنال برای باز پس گیری موقعیت تا این حد فداکار نبود. گاهی هم بارسلونا به دنبال تقلید بازی با جزئیات ریز آرسنال بوده است چون آن ها از این کار لذت می برند. در بازی برابر رئال در سال ۲۰۰۹ مسی در محوطه جریمه رئال یک – دو می کرد، نه یک بار بلکه دو یا سه بار، در حالی که مدافعان رئال همه جا بودند. آن ها شش بر دو پیروز شدند اما در لحظه ای من فکر کردم ممکن است آن ها بازی را واگذار کنند.

همه ما یک روزی برابر بازیکنانی که قدرت بدنی زیاد دارند تسلیم می شویم، ولی آرسن نمی تواند این کار را بکند و این یک نقطه ضعف است. وقتی بازیکنی اخراج می شود، به گردن گرفتن گناه آن جرم نیست. احساسی بدی دارید چون او تیم را ضعیف کرده است. من با پل اسکولز چنین مشکلی داشتم. حتی بابت چیز های احمقانه هم او را جریمه کرده ام. وقتی یک بازیکن به خاطر تکلی که زده اخطار می گیرد عصبانی نمی شوم ولی اگر به خاطر یک کار احمقانه (مثل مورد اسکولزی) اخراج شود، جریمه می شود. اگر توقع دارید که یک بازیکن یک فصل کامل را بدون زیر پا گذاشتن قانون سپری کند پس دنبال معجزه هستید.

نرمش آرسن در سال های آخر بر روی بازیکنانی که به تیم آورد تاثیر گذاشته بود. سمیر نصری ظهور می کند و آرسن او را می گیرد، روسیچکی به همین صورت، چون او بازیکنان خاص خود را می پسندد. آرشاوین ظهور می کند او را هم می خرد. وقتی تعداد زیادی از این بازیکنان را جمع کنید در واقع یک کلونی درست کرده اید. تیمی که آرسن به ارث برده بود به او نقطه ای برای شروع در فوتبال انگلستان داده بود.

ما این خطوط موازی را تا انتها دنبال کردیم. و صد البته که ما با یک میل عظیم متحد شده بودیم برای پیدا کردن و ارتقا دادن بازیکنان جوان، با شیوه نگرش خودمان.

آرون رمزی یک بار پیش از بازی گفته بود که او تیم آرسن را به تیم من ترجیح داده چون آرسنال بازیکنان جوان بیشتری را پرورش داده است.

با خودم گفتم:" او در چه دنیایی زندگی می کند؟!" من فکر می کنم که یک پسر جوان برای گفتن چنین چیزی آموزش دیده است. تصمیم خودش بود که به یونایتد نیاید، من هم با این تصمیم مشکلی نداشتم. من فکر می کنم او انتخاب اشتباه را برگزید، این را باید بگویم، او در تیم ما با رقابت و چالش بیشتری برای بازی در ترکیب اصلی مواجه می شد. آرسنال خیلی از بازیکنانش را خودش نساخته، آن ها بازیکنان را ارتقا داده اند که این خیلی متفاوت است. آن ها بازیکنان را از فرانسه یا هر جای دیگر دنیا می خریدند. تنها بازیکنی بومی که آن ها تولید کرده اند و من می توانم به آن فکر کنم جک ویلشر است.

گیگز، نویل، اسکولز، فلچر، اوشی، براون و ولبک همه در منچستر یونایتد تولید شده اند.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

دوباره تکرار می کنم؛ هرگز نمی توانستم چیزی جز یک رقیب برای آرسن باشم، حریف من، برای ۱۷ سال.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

فصل چهاردهم

مترجم: بنیامین حکاک زرگر

کلاس سال ۹۲

هرگاه یکی از اعضا خارق العاده و بومی ما باشگاه را ترک می‌گفت، من روی آن‌هایی که باقی مانده بودند حساب باز می‌کردم. دو بازیکن تا پایان دوران سرمربی‌گری من با یونایتد بودند: پل اسکولز و رایان گیگز. گری نویل تقریبا با من همه مسیر را پیمود. حتی اکنون نیز می‌توانم آن شش پسرک را در حال دست انداختن و اذیت کردن یکدیگر پس از تمرینات تصور کنم. اسکولزی در تلاش برای مورد اعصابت قراردادن کله نیکی بات با توپ بود؛ یا معمولا سر گری. او در این شیطنت تبحر خاصی داشت. آن شش مرد جوان الهام بخش بودند.

آن‌ها یک انسان واقعی بودند: دسته‌ای که از شکست بیزارند. آنان باشگاه و هدفش را می‌فهمیدند. آن‌ها برای دفاع از اصولی که برپا کرده‌ایم به پا می‌ایستادند. هر پدر و مادری لحظه‌ای که پسر ۲۱ ساله وارد خانه می‌شود و می‌گوید که قصد دارد منزل خود را خریداری کند و یا با نامزد خود به شهری جدید رود را می‌توانند تصور کنند. آن‌ها شمار را ترک می‌کنند. برای من فوتبال هم موردی مشابه بود. من فوق العاده به مردانی که از دوران نوجوانی با من بودند و بعدها کلاس ۹۲ نام گرفتند، نزدیک بودم. از ۱۳ سالگی شاهد بلوغشان بودم .

نیکی بات یک مثال بارز است. او همواره ما را به یاد شخصیت‌های کک‌مکی مجله‌های کامیک با گوش‌های بزرگ و دندان خرگوشی می‌انداخت. آن شرارت، آن شیطنت. آن‌ها به قدری تحت حمایت من قرار داشتند که همانند خانواده‌ام بودند. آنان را بیشتر از دیگر بازیکنان مورد تنبیه قرار می‌دادند زیرا، برای من بیشتر شبیه به عضوی از خانواده بودند تا کارمند. نیکی همیشه به دنبال شیطانی بود؛ یک پسر بود. او همچنین به مانند شیر شجاع و ناتوان در کنار زدن چالش‌های جدید بود . او یکی از مشهورترین بازیکنانی بود که برای باشگاه ما به میدان رفت. او یک پسر منچستری واقعی بود. سر به زیر با شخصیتی استوار. همانند فیل نویل، نیکی به نقطه‌ای رسید که در آن به اندازه‌ای که برای راضی نگاه داشتن غریضه جاه طلبانه‌اش کافی بود، به میدان نرفت. بار دیگر می‌گویم که ما او را بسیار ارزان فروختیم، تنها ۲ میلیون پوند. این مردان حتی یک پنی هم بدهکار ما نبودند. ما آن‌ها را با هیچ از آکادمی خود بدست آوردیم. درست در روزهای پایانی فوتبال او، نیکی از ما به عنوان باشگاه خود یاد می‌کرد .

غیبت نمی‌کنم اما، مطمئنا آن‌ها از اینکه همواره بدترین تنبیه‌هات من نسیبشان می‌شد خسته شده‌اند. اولین بازیکنی که به

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

او گیر می‌دادم، گیگزی بود. به عنوان یک نوجوان آن‌ها هرگز جواب من را نمی‌دادند اما، با گذشت زمان رایان یاد گرفت تا از خود دفاع کند. نیکی نیز ممکن بود آن موقع و یا اکنون تلافی کند. گری هم تلاش می‌کرد پاسخی دهد اما، او با سایه خود هم دعوا داشت. او باید هر روز یک بحث جدیدی را آغاز کرد. وی ساعت شش صبح با روزنامه‌ها از خواب بیدار می‌شد و به مسئولین رسانه‌ای ما، دی لاو و کارن شوتبولت، پیامک می‌فرستاد: " این مقاله تلگراف و یا تایمز را خواندید؟"

ما همیشه می‌گفتیم که گری با عصبانیت از خواب برمی‌خیزد. او طبعی جدال طلب داشت. یک شخصیت رک! هرگاه مشکی و موردی می‌بیند، به آن می‌تازد. طبعیت گری بحث از راه نرم نبود بلکه، او با عقاید خود افراد را می‌کوبید. هیچگونه توافقی با گری صورت نمی‌گرفت. او زود جوش می‌آورد. می‌دیدم که با یک مسئله کوچک چگونه ذهنش مخشوش می‌گشت اما، او می‌دانست حد صبر من تا به چه اندازه است. به او می‌گفتم: "گری، برو و اعصاب یک نفر دیگر را بهم بریز." او قهقه می‌زد و بحث به اتمام می‌رسید .

اگر بخواهم این ۲۰ سال را بدون حضور جوانان بومی تصور کنم، تجسم کردن پایه‌های تیم برای دشوار خواهد بود. منچستر یونایتد با ۲۶ بازیکنی که در ۲۶ سال حضور من به جهان معرفی کردیم، شناخته می‌شود. از برایان رابسون و نورمن وایت‌ساید و پل مک‌گراث تا کانتونا و رونالدو. اما، آن پسران بومی روح منچستر یونایتد را با خود به همراه داشتند. روح، همان چیزی است که آن‌ها به باشگاه می‌دادند. آن‌ها یک مثال عالی برای کادرفنی و همانند یک فانوس دریایی برای بازیکنان جوانی بودند که به تیم می‌آمدند، بودند. حضور کلاس ۹۲ به جوان ۱۹ ساله که تازگی به تیم اضافه شده بود می‌گفت: "این کار ممکن است. کانتونا بعدی می‌تواند در آکادمی ما ساخته شود، در زمین تمرین ما"!

همواره روز نخست پل اسکولز در باشگاه را به یاد دارم. او با یک پسرک ریزنقش به نام پل اوکیف آمد. پدر او، ایمَن، در اورتون بازی کرده بود. آن دو پشت سر برایان کیدد ایستاده بودند. او (برایان) به من گفته بود که دو جوانک مورد علاقه‌اش را آورده است. آن‌ها ۱۳ ساله بودند. از برایان پرسیدم این دو نوجوان کجا هستند؟ آن‌ها به قدری ریزنقش بودند که در مقابل جسته برایان به چشم نمی آمدند .

آن دو حدودی ۴ فیت و ۸ اینچ (۱۴۰ سانتیمتر) قد داشتند. به این دو زوج کوچک نگاهی کردم و به خود گفتم چگونه آن‌ها می‌خواهند فوتبالیست شوند؟ هنگامی که اسکولز وارد تیم جوانان شد، در اتاق ملاقات مربیان گفتم این اسکولز هیچ شانسی ندارد. خیلی کوچک است.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

زمانی که او در ۱۶ سالگی به تیم اصلی اضافه شد، بازهم ریزنقش بود اما، یک جهش بزرگ داشت. در ۱۸ سالگی، وی سه یا چهار اینچ (۱۰ سانتیمتر) بلندتر شده بود.

پل هیچگاه صحبتی نمی‌کرد. او فوق العاده خجالتی بود. پدرش بازیکن خوبی بود و هر دو آن‌ها یک لقب داشتند، مورچه! وقتی که در مورد سایز و قد او نظر می‌دادم، مطمئنا بازی‌اش را ندیده بودم. البته فکر می‌کنم در مدرسه عالی تمرینات او را زیر نظر داشتم. در مرکز سرپوشیده ما عموما مباحث تکنیکی را تدرس می‌کردیم. هنگامی که او برای تیم جوانان الف آماده شد، پست مهاجم نوک داشت. من گفتم او سرعت لازم را برای بازی در پست مهاجم نوک ندارد. پس آن‌ها او را پشت سر یک مهاجم قرار دارند. در یکی از بازی‌های ابتدا در کلیف (زمین تمرین سابق منچستر یونایتد) او با یک شوت خارج از محوطه جریمه و نمایش قدرت خود نفس مرا بند آورد !

جیم رایان که همراه من آن مسابقه را می‌دید، گفت: "او خوب است اما، فکر نمی‌کنم از پسش بربیاید. خیلی ریزنقش است ".
این به یک عبارت روزمره در باشگاه بدل شده بود، اسکولزی خیلی ریزنقش است .

پس از گذشت زمان، پل اسکولز دچار آسم شد و به مشکل برخورد. او در سالی که تیم جوانان فاتح جام حذفی جوانان شد به میدان نرفت.

به عنوان یک مهاجم جوان، به ثمر رساندن ۱۵ گل در یک فصل برای اسکولز تضمین شده بود. هنگامی که او به یک هافبک میانی توسعه یافت، توانایی خود برای بازی گردانی و رهبری تیم را نشان داد. عاشق تماشای تقلای تیم‌ها برای کنترل او در مسابقات بودم. او آن‌ها را به شرایط و مناطقی می‌برد که اصلا نمی‌خواستند و با یک ضربه مسیر توپ را ۱۸۰ درجه تغییر می‌داد یا با سرتوپ و پاس پشت‌پا آن‌ها را فریب می‌داد .

رقبا ممکن بود یک دقیقه برای تعقیب او زمان بگذارند اما، اسکولزی کاری می‌کرد حرکات آنان بی‌تاثیر و گاهی احمقانه به نظر برسد و در پایان شاهد این بودیم که بازیکنان چهار نعل به پست خود باز می‌گشتند. این روش نابود کردن مارکرها توسط اسکولز بود .

پل بارها با مصدومیت‌های طولانی مدت ناامیدی را تجربه کرد اما، همواره قدرتمندتر از گذشته باز می‌گشت. او بعد از مصدومیت زانو و مشکل بینایی‌اش بازیکنی فوق العاده بود. وی با انرژی‌تر از همیشه باز می‌گشت .

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

در اوایل دهه سوم زندگیاش و بعد از اینکه رقابت در بین هافبکها فشردهتر شد، برای مدت کوتاهی دچار سردرگمی گردید.من درن فلچر و مایکل کریک را برای دو بازیکن اصلی برای میانه میدان در نظر داشتم. اعتراف می‌کنم که اشتباه کردم. کار کشیدن از افراد بدون تشویق و حرکتی متقابل اشتباهی نبود که در آن زمان باعث نگرانی شود و تصحیح آن تا زمانی که قربانی را تحت تاثیر بسیاری قرار ندهد بسیار دشوار خواهد بود. تفکر من در آن زمان این بود که می‌توانم هرگاه که اراده کنم به سراغ اسکولزی بروم. او یک خادم وفادار بود و همیشه پیش قدم می‌شد. کریک و فلچر زوج جدید خط میانی می‌شدند و اسکولز یک نیمکت‌نشین باتجربه. برای مدتی طولانی فکر می‌کردم که دوران پایان بازیگری پل نزدیک است .

در فینال لیگ قهرمانان ۲۰۰۹ که بازی را به بارسلونا واگذار کردیم. من پل را در نیمه دوم به میدان فرستادم. آندرسون تنها سه پاس در نیمه دوم داده بود و اسکولز در ۲۰ دقیقه پایانی بازی ۲۵ پاس داد. فکر می‌کنید همه چیز را در مورد بازی می‌دانید ولی، این گونه نیست .

در پایان، من از پل بیشتر استفاده کردم و در زمان درست به او استراحت دادم. مردم از من می‌خواهند بهترین من یونایتد خود را انتخاب کنم؛ این کار را فوق العاده دشوار می‌بینم. نمی‌توان اسکولز را نادیده گرفت و نمی‌توان برایان رابسون را کنار زد. آن دو حداقل ده گل در هر فصل به ثمر خواهند رساند. اما اگر این کار را انجام شود، سوالی دیگر پیش می‌آید: چگونه می‌توان کین را نادیده گرفت؟ باید با هر سه آن‌ها بازی کرد. اما اگر این کار انجام شود، چه کسی کنار کانتونا، که همواره با حضور یک مهاجم دیگر بهتر عمل می‌کرد، بازی خواهد کرد؟ یک مهاجم از میان مک‌کلر، هیوز، سولسشر، فن نیستروی، شرینگهام، یورک، کول، رونی و فن پرسی انتخاب کنید! نمی‌توانید گیگز را هم کنار بگذارید. پس همیشه انتخاب بهترین تیم کاری غیرممکن است. هنوز هم باید گفت که نمی‌توان کانتونا، گیگز، اسکولز، رابسون و کریستیانو رونالدو رو حذف کرد .

اسکولز احتمالا از زمان بابی چارلتون تا کنون بهترین هافبک انگلیسی بوده است. از زمانی که من در انگلستان حضور داشتم، پل گاسکوئین یکی از بهترین بود که می‌توانست شما را از صندلی‌ها خود پرتاب کند. در سال‌های پایانی او، پل اسکولز به سطح او رسید و از گاسکوئین جلو زد؛ به دو دلیل، یک، مدت طولانی بازی و دو، پیشرفت در دهه سوم عمر خود.

قابلیت او برای ارسال پاس‌های بلند تا حدی بی‌نظیر بود که می‌توانست فرق سر هم تیمی‌های خود را که در زمین تمرین در حال ادرار کردن بودند را نشان بگیرد. یکبار گری نویل فکر می‌کرد در میان بوته‌ها جای او امن است اما، اسکولزی وی را از چهل یاردی پیدا کرد. یک بار او این ضربات بلند موشکی را به سمت پیتر اشمایکل شلیک نمود و سپس برای فرار از اشمایکل تمام زمین را دوید. اسکولزی می‌توانست یک تک‌تیرانداز زبردست باشد .

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

به عنوان یک بازیکن، من هرگز مجذوب قابلیت‌های ذاتی امثال کانتونا و یا پل اسکولز نشدم: داشتن یک دو چشم در پشت سر! اما، می‌توانم آن را در دیگران ببینم زیرا، مسابقات بسیاری را تماشا کرده‌ام. می‌دانم که این‌گونه بازیکن‌ها تا به چه اندازه برای تیم حائز اهمیت هستند: اسکولز، کانتونا، وروون. بکهام هم دید مناسبی داشت. او از آن دسته نبود که بتواند پاس‌های عمقی را ارسال کند اما، قادر بود جناح دیگر زمین را خوبی ببیند. لوران بلان هم دید مناسب و خوبی داشت. تدی شرینگهام و دوایت یورک نیز قادر بودند اتفاقات اطراف خود را مشاهده کنند. ولی، از میان این بازیکنان درجه یک، اسکولز بهترین بود .

وقتی که به آسانی در حال پیروزی مسابقه بودیم، اسکولز گاهی کارهای احمقانه انجام می‌داد و من به خود می‌گفتم نگاه کن، حوصله او سر رفته است.

رایان گیگز پرسر و صداترین نسل خود و محتمل‌ترین گزینه برای عنوان پسر شگفت‌انگیز بود. اهدا نخستین بازی با پیراهن اصلی تیم در سن ۱۶ سالگی، ما را درگیر مشکلاتی کرد که انتظارش را نداشتیم: پدیده گیگز!

هنگامی که رایان کوچک بود، یک مدیر برنامه ایتالیایی با من تماسی گرفت و پرسید: "پسران تو به چه کاری مشغولند؟" پاسخ دادم: "مارک دارد لیسانس می‌گیرد، جیسون به رادیو تلویزیون رفته و درن این‌جا یک کارآموز است." او گفت: "گیگز را بفروش تا من آن‌ها را ثروتمند کنم." طبیعتا این پیشنهاد را رد کردم .

مقایسه با جرج بست به سرعت بر او سایه افکند و هیچ راهی برای راندن آن نبود. همه به دنبال قسمتی از او بودند! ولی، گیگز هوش سرشاری داشت. "با سرمربی دیدار کنید." این پاسخ گیگز به کسانی بود که خواستار یک زمان مصاحبه یا ارائه پیشنهاد برای انتقال بودند .
او نمی‌خواست درگیر رسانه‌ها شود و راهی یافته بود تا مسئولیت امتناع خود از مصاحبه کردن را گردن من بیاندازد. او هوشمندانه عمل می‌کرد.

یک روز برایان رابسون با رایان گرم گرفت تا هری سویلز را به عنوان یک مدیر برنامه به او معرفی کند. او ابتدا با من هماهنگ کرده بود. برایان اطمینان داشت هری فردی مناسب برای گیگز است و درست می‌گفت. هری بی‌نظیر بود. در ۸۱ سالگی با یک بانو سوئیسی که در ایستگاه راه‌آهن گم شده بود، نامزد کرد. او یک گروهبان یکم با سبیل قیطانی بود و به خوبی از رایان مراقب کرد. رایان همچنین یک مادر محکم و پدربزرگ و مادربزرگ بسیار بسیار خوبی داشت .

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

برای گستردن دوران بازیگری خود به مدت دو دهه در تیم اصلی، رایان می‌بایست با دقت هرچه تمام‌تر برنامه‌ای برای بدن‌سازی خود برپا می‌کرد. یوگا، و دیگر آمادگی‌های روزمره‌اش، اساس ماندگاری او را تشکیل می‌دادند. رایان بر یوگا تعصب و تاکید زیادی داشت. دو بار در هفته پس از تمرینات، یک مربی زبردست به باشگاه می‌آمد تا او را در یوگا راهنمایی کند .

این به امری حیاتی برای او بدل گردید. در روزهایی که رایان نسبت به مصدومیت عضله همسترینگ حساس شده بود، ما هرگز نمی‌دانستیم چقدر می‌توانیم از او بازی بگیریم. عضله همسترینگ او یک نگرانی همیشگی بود. ما از او در برخی از بازی‌ها استفاده نمی‌کردیم تا برای مسابقات دیگر آماده باشد. در پایان، تنها سن و سال او ما را وادار به کنار گذاشتن او می‌کرد. وی قادر بود ۳۵ بازی در یک فصل انجام دهد و دلیل آن، آمادگی جسمانی قول العاده رایان بود .

هوش سرشار رایان به او کمک کرد تا در زندگی اجتماعی فداکاری‌هایی انجام دهد. او اندکی خجالتی بود اما، در میان آن جماعت، گیگز به تنها فردی بدل گردید که مورد توجه رسانه‌ها قرار گرفت. او آس گروه بود. دورانی کوتاهی داشتیم که در آن او و پل اینس لباس‌های جلف می‌پوشیدند ولی، به سرعت پایان یافت. رایان هنوز آن لباس که باعث عصبانیت من شد را نگاه داشته است.

اینس طرفدار لباس‌های پر زرق و برق بود و با گیگز رفاقت خوبی داشتند. آن دو یک زوج بودند اما، رایان به سوی یک زندگی حرفه‌ای هدایت گردید. وی در باشگاه و جایی که همه به دنبالش بودند، خجول و سربه‌زیر بود.

وقتی سرعت وی کاهش یافت، ما او را به میانه زمین بردیم. دیگر انتظار نداشتیم همانند دوران جوانی با یک استارت مدافعین محو کند. افراد زیادی متوجه نشدند که حتی در دوران پایانی گیگز، میزان تغییرات سرعت او ثابت ماند و این امر گاهی بیشتر از توانایی گام برداشتن سریع حائز اهمیت است. تعادل او نیز بدون تغییر ماند .

در پاییز ۲۰۱۰، او توسط جاناتن اسپکتور از وستهام یونایتد در محوطه جریمه سرنگون شد و به من شانسی داد تا سوالی را از خود بپرسم. رایان گیگز چند پنالتی با پیراهن منچستر یونایتد گرفته است؟ پاسخ: پنج! دلیل این است که او همیشه رو پاهای خود می‌ایستد و علی‌رغم لغزش، به زمین نمی‌افتد. پس از آن خطا خشن از او پرسیدم چرا از انداختن خود بر روی زمین امتناع کرد. او طوری به من نگاه کرد انگار که من شاخ دارم! او با نگاهی خشک و خالی گفت: "من روی زمین نمی‌افتم".

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

رایان پسر آرامی بود و به ندرت عصبانی می‌شد. عجیب به نظر می‌رسد اما، او تا سال‌های پایانی هیچگاه یک بازیکن تعویضی خوب نبود. او همیشه بازی بهتری را از ابتدا مسابقه به نمایش می‌گذاشت اما، در لیگ قهرمانان ۲۰۰۸ مسکو و مقابل ویگان هنگامی که با گل دوم او لیگ را فتح کردم نقشی فوق العاده داشت .
وی شک و شبهه مبنی بر عدم تاثیرگذاری خود را پاسخ داد و به یک دارایی باارزش در نیمکت ذخیره‌ها بدل شد .
گیگز به شهرت و تبدیل شدن به یک برند جهانی پشت کرد. او خلق و خوی افراد مشهور را در اختیار نداشت. شخصیت او بیشتر درون‌گرا بود. برای پیش بردن چنین زندگی‌ای، انرژی زیادی را باید صرف قرار گیری مقابل دوربین‌های بی‌شمار و سفرهای دور دنیا کنید و همچنین خلق و خوی خاصی داشته باشید؛ باور اینکه برای چنین کاری ساخته شدید. همواره در مورد بازیگران می‌خوانیم و می‌دانیم همه آن‌ها می‌خواستند در صحنه و فیلم باشند. من به شخصه هیچگاه به سمت شهرت جذب نشدم .

امیدوار بودم بازیکنانی که با ما بزرگ شده بودند، بتواند از پس حواشی‌های اطراف کارینگتون برآیند و تداوم داشته باشند؛ بسیار شبیه چیزی که اولی هوینس و کارل–هاینز رومینیگه در بایرن مونیخ تجربه کردند. آن‌ها چگونگی کارکرد باشگاه و استانداردهای یک بازیکن برای هموار کردن مسیر پیشرفت را می‌فهمیدند .

رایان بی‌شک می‌تواند روزی سرمربی شود زیرا، دانا است و همواره مورد تکریم بازیکنان قرار می‌گیرد. آرامش نسبی او مانع نخواهد شد. سرمربی‌های ساکت و آرام بسیاری در فوتبال حضور دارند اما، شخصیت باید محکم و قوی باشد! برای دست و پنجه نرم کردند با باشگاهی همانند منچستر یونایتد، شخصیت و منش می‌بایست بزرگ‌تر از دیگر بازیکنان باشد یا باید باور داشت که چنین است .

بازیکنان مطرحی خواهد داشت، بازیکنان ثروتمند، بازیکنان محبوب و باید از پس آن‌ها برآیید و کنترل‌شان کنید. تنها یک رئیس در منچستر یونایتد وجود دارد و آن شخص سرمربی است. رایان نیاز دارد تا چنین خلق و خوی‌ای را در خود پرورش دهد، همانند من که در ۳۲ سالگی دست به چنین کاری زدم .

در مدرسه از ما پرسیده می‌شد: "هنگامی که بزرگ شدی، چه کاری خواهی شد؟" من می‌گفتم: "فوتبالیست." آتش‌نشان در آن زمان پاسخ خیلی‌ها بود. گفتن "فوتبالیست" به معنی داشتن هیچ‌گونه انگیزه‌ای برای مطرح شدن در سطح جهان و درآمد زدایی تنها از طریق بازی کردن بود. گیگز احتمالا از این گونه بچه‌ها بوده است .

می‌توان با تکیه بر طبعیت خود به مسیر مشخصی قدم گذاشت و در آن حرکت کرد. دیوید بکهام همیشه می‌دانست در حال

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

انجام چه کاری است. او با چنین روش زندگی‌ای راحت بود و برای رسیدن به آن جایگاه تلاش می‌کرد. هیچ‌یک از آن‌ها آرزوی شهرت جهانی را در سر نمی‌پروراندند، این در خون‌شان نبود. گری نویل را لحظه‌ای در مقابل عکاسان مد تصور کنید: "می‌شه سریع‌تر این کار لعنتی را تمام کنید؟"

همه آن‌ها خوش‌شانس بودند که مورد حمایت خانواده‌های بسیار خوبی قرار داشتند. نویل‌ها افرادی مستحکم و پایدار بودند. همه‌شان چنین بودند و همین برای ما یعنی یک نعمتی الهی. پسرها ارزش تربیت درست را می‌دانستند، ارزش ایستادگی برای حق خود، ارزش احترام به اقشار پا به سن گذاشته. اگر من شخص مسنی را با اسم کوچک خطاب می‌کردم، پدرم سیلی‌ای به من می‌زد و می‌گفت: "آقای "...

تمام این سنت‌ها و احترامات دیگر ناپدید شده‌اند. بازیکنان اکنون مرا پیرمرد غرغرو و یا رئیس خطاب می‌کنند. به یاد دارم روزی لی شارپ به نزد من آمد و پرسید: "چه خبر آلکس؟" من گفتم: "تو در مدرسه هم کلاس من بودی؟"!

و یا یک خاطره بهتره، یک پسر ایرلندی جوان به نام پدی لی هنگام پایین آمدن از پله‌های کلیف پرسید: "همه چیز روبراه است، آلکس؟" گفتم: "در مدرسه هم کلاس من بودی؟!" او با تعجب پاسخ داد: "خیر!" گفتم: "پس من را آلکس صدا نکن"!

با یادآوری این خاطرات خنده‌ام می‌گیرد. پشت این نقاب خشمگین، من در درون قهقه می‌زنم. پدی لی در تقلید صدا حیوانات شگفت آور بود. در کریسمس او صدا اردک، گاو، پرنده، شیر، ببر، همه چیز را تقلید می‌کرد. حتی شترمرغ! بازیکنان تا روزها در مورد آن صحبت می‌کردند. پدی برای یک سال به میدلزبرو رفت ولی، تقریبا به موفقیتی نرسید .

علیرغم اینکه تصور می‌گردد من دوست دارم همه وقت بازیکنان طابع دستوراتم باشند، من عاشق افراد شیطان هستم. طراوت خاصی داشت. اگر توسط افرادی که از بیان گفتار خود در زندگی هراس دارند، احاطه شوید، آن‌ها در زمانی که واقعا حائز اهمیت است هم دچار ربع و وحشت می‌شود. در زمین، در مسابقه فوتبال. آن پسرها کلاس ۹۲ هرگز از چیزی هراس نداشتند و یاران قدرتمندی بودند .

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

فصل پانزدهم

مترجم: امیرعلی

لیورپول -سنت بزرگ

باشگاه‌های برجسته و بزرگ با سختی و مشقت به دوره موفقیت خود رسیده‌اند. ممکن است من خوش شانس باشم که در دوره دشوار تاریخ آنها باید به یونایتد ملحق می‌شدم. ۱۹ سال بود که آنها قهرمان لیگ نشده بودند و با انتظارات پایین به من رسیده بود. طرفداران در رقابت‌های حذفی ، انتظار عملکردی بهتری نسبت به لیگ را داشتند که امیدهای آنها در آن مهار شده بود.

افراد قبل از من دیو سکتون ، تامی دوچری ، و ران آتکینسون افراد موفقی بودند، اما در سال‌های مربیگری آنها هیچ چالش مداوم و مستمری برای قهرمانی وجود نداشت. در آن سال‌ها لیورپول هم وضعیت مشابهی داشت. وقتی از ۱۹۹۳ به بعد یونایتد در صدر بود، من همیشه آنها را نزدیک به خودمان احساس می‌کردم.

وقتی باشگاه سنتی و تاریخی لیورپول در یک سال برنده سه جام شد، کاری که آنها در ۲۰۰۱ انجام دادند و با مربیگری ژرار هولیه قهرمان جام یوفا ، جام حذفی و جام اتحادیه انگلیس شدند وحشتی را با خود احساس کردیم. در آن سال فکر من این بود "چرا آنها؟ هرکسی به جز آنها."

با پیشینه و میراث و حمایت متعصبانه آنها مثل رکورد خانگی فوق العاده آنها، لیورپول حتی در سال های رکودشان هم رقیب سختی بودند. من ژرار هولیه را دوست داشتم و برای او احترام زیادی قائل بودم، مرد فرانسوی که قبلا دستیار روی ایوانز بود و با رفتن او از آنفیلد، به تنهایی مسئولیت مربیگری لیورپول را برعهده گرفت. استیون جرارد به عنوان یک نیروی جوان در خط میانی در حال شکل‌گیری بود و می‌توانستند روی دو گلزن پرشورشان مایکل اوون و رابی فاولر متمرکز شوند.

تغییر فرهنگی بزرگ، سرمایه‌گذاری روی افرادی خارج از ناحیه لیورپول بود. موفقیت انتصاب‌های داخلی از شانکس تا باب پیسلی، جوئی فاگان، کنی داگلیش، جرم سونس و روی ایوانز ثبات این هدف را حفظ کرد. تا انتهای اولین دوره مسئولیت کنی، می‌شد انتقالی را احساس کرد. تیم پیر شده بوده و لیورپول خریدهای غیرمعمولی را شروع کرده بود: جیمی کارتر ، دیوید اسپیدی. اینها قراردادهای غیرمعمول لیورپول بودند. جرم سونس حرکت درستی را شروع کرده بود، اما این کار بسیار

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

سریع بود. او سریع شروع به از هم پاشی تیمی با میانگین سنی بالا کرده بود. یکی از اشتباهات حذف یکی از بهترین بازیکنان جوان استیو استاونتون بود. جرم خودش هم این مطلب را تصدیق کرد. نیازی به رفتن استاونتون نبود. جرم پسر خوب و در عین حال بی‌پروایی بود. او نمی‌توانست با سرعت کافی در آنجا جای گیرد اما بی‌پروایی او در آن دوره ارزش داشت.

مسئله قابل بحث دیگر درباره گذشته لیورپول این بود که بعد از بازی همه اراذل و اوباش آنها به دفتر من آمدند. من این سنت را از هریک از اعضا به ارث برده بودم که برای دیدن آنها در آنفیلد بروم و آنها نیز در طرف مقابل به اولدترافورد می-آمدند. در آن زمان مردان Boot-Room لیورپول بسیار باتجربه‌تر از من بودند، اما من سریعا یاد گرفتم. برد، باخت یا قرعه کشی، جمعیت زیاد و توافقی بین دو گروه مدیریتی وجود خواهد داشت. چون چنین تقسیمی بین دو شهر وجود داشت و چنین تنش رقابتی در میدان بود. صرف نظر از نتیجه، حفظ شان و مقاممان حتی مهم‌تر هم بود. پوشاندن نقاط ضعف ما هم بسیار حیاتی بود و لیورپول هم تلاش خود را از این جهت می‌کرد.

ژرار مربی کارآموز بازدید کننده‌ای در لیورپول در طول دوره خود در دانشگاه لیل بود و باشگاه را از دید آکادمیک بررسی می‌کرد. او بدون اطلاع از شرایط و سنت‌های آنفیلد به آن وارد نشد. او صفات و شخصیت‌ها و انتظارات را درک کرده بود. مردی باهوش و خوش برخورد بود. بعد از اینکه به دنبال یک حمله قلبی شدید به بیمارستان برده شد، به او گفتم "چرا از پله‌ها بالا نمی‌روی؟" جرارد جواب داد "نمی‌توانم." "من کار کردن را دوست دارم." او یک مرد فوتبالی بود. مشکل قلبی نمی‌توانست اعتیاد او به فوتبال را از بین ببرد.

همیشه انتظارات زیادی از مدیران لیورپول بوده است و فکر می‌کنم که این فشارها در نهایت دفاع کنی را شکست. در آن زمان او دیگر نقش بازیکنی به یاد ماندنی را نداشت و دارای هیچ پیش زمینه مدیریتی هم نبود. اختلاف مشابهی جان گریگ در رنجرز را هم تضعیف کرده بود. احتمالا جان بزرگترین بازیکن رنجرز در همه دوره‌ها بوده است، جان تیم از هم پاشیده‌ای را تحویل گرفته بود که حتی نمی‌توانست آن را بازسازی کند. خروج آبردین و دوندی یونایتد هم هیچ کمکی نکرد. بازی کردن در نقشی افسانه‌ای به عنوان یکی از بهترین بازیکنان لیورپول و بلافاصله بعد از آن تحصیل به عنوان یک مدیر برای کنی بسیار دشوار بود. یادم هست که برای دیدن من به اردوی ما در اسکاتلند آمد و درباره شغلی که در مدیریت به او پیشنهاد شده بود از من مشورت خواست. تنها بعد از آن بود که فهمیدم راجع به مدیریتی بزرگ صحبت می-کرد.

پرسیدم "آیا باشگاه خوبی است؟"

جواب داد "بله باشگاه بسیار خوبی است."

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

بنابراین به او گفتم اگر باشگاه خوبی با تاریخچه مناسب و آزادی عمل مالی است و رئیس آن بازی را می‌فهمد احتمالا شانس خوبی خواهد بود. اگر تنها دوتا از این متغیرها نبود او با مشکل مواجه می‌شد.

بدون تحصیلات متمرکز در آبردین، نمی‌توانستم شایستگی لازم برای کار در منچستر یونایتد را داشته باشم. بدون داشتن هیچ پولی کار خود را در استرلینگ شرقی شروع کردم. از این کار با ۱۱ یا ۱۲ بازیکن لذت می‌بردم. بعد از آن هم بدون پول به سنت میر نرفتم. در اولین فصل ۱۷ بازیکن که آنقدرها خوب نبودند را اخراج کردم. قبل از شروع کار من، میانگین سنی تیم ۳۵ بود کار خودم را شروع کردم و با برنامه‌ای سعی در اصلاح آن داشتم. این یک آموزش کامل بود.

وقتی ژرار شروع به گرفتن تعداد زیادی از بازیکنان خارجی کرد فکر کردم فصلی که آنها برنده سه جام شدند، ثابت کرده که این سیاست می‌تواند لیورپول را به روزهای اوج خود بازگرداند. افرادی مثل ولادیمیر اسمیکر، سامی هیپیا و دتمار هامان بستری قوی که هولیه می‌توانست بسازد را ایجاد کردند. آنها شدیدا خواهان هر سه جام بودند. ممکن است بگویید در فینال اف‌ای کاپ در مقابل آرسنال خوش شانس بودند چون تیم آرسن ونگر آنها را برده بود تا اینکه مایکل اوون با دومین گلش باعث پیروزی لیورپول شد. در آن زمان این افراد به اندازه نام لیورپول مرا نگران نمی‌کردند. با توجه به پیشینه می‌دانستم که اگر این صعود ناگهانی ادامه یابد، آنها بالاتر از چلسی و آرسنال دوباره به بزرگترین رقیب ما تبدیل می‌شوند.

یک سال بعد از فتح سه جام، آنها دوم شدند اما بعد از اینکه ژرار، بازیکنانی مثل دیوف، سلیف دیائو و برونو چیرو را به لیورپول آورد، آنها به رتبه پنجم سقوط کردند. مفسران این عدم موفقیت را نتیجه عملکرد نامناسب این بازیکنان در حفظ موفقیت باشگاه دانستند. چیرو بازیکنی بود که وقتی در لیل بود او را می‌دیدیم. سریع نبود اما چپ پای خوبی بود. پسری قوی بود اما سریع نبود. دیوف جام جهانی خوبی را با سنگال داشت و نامی برای خود دست و پا کرده بود. می‌شد چرخش آنتن ژرار به سمت او را فهمید. من همیشه از خرید بازیکنان بعد از عملکرد خوب آنها در تورنمنت‌ها نگران بودم. این کار را در جام ملت‌های اروپا در سال ۱۹۹۶ انجام دادم و یوردی کرایوف و کارل پوبورسکی را به منچستر آوردم. هردو آنها بازی-های بسیار خوبی در آن تورنمنت داشتند اما دیگر آن عملکرد که در تابستان برای تیم کشورشان داشتند، را از آنها ندیدم. خریدهای بدی نبودند اما گاهی بازیکنان انگیزه زیادی دارند و خود را برای جام‌های جهانی و جام ملت‌های اروپا آماده می-کنند و بعد از آن افت می‌کنند.

دیوف بازیکن با استعدادی بود اما نیاز به پرورش داشت. از بابت او نگران بودم اما همیشه عملکرد خوبی نداشت. روی زمین کم هوش بود اما توانایی‌هایی داشت. پیوستن به لیورپول در آگوست با سرکشی او سازگار نبود چون او به سختی می‌توانست با نظم لازم برای موفقیت کنار بیاید. ژرار به زودی این مسئله را دریافت. با تعداد بازی‌های با شدت بالا که باید در مقابل آرسنال و چلسی بازی کنید به بازیکنانی با اخلاق خوب نیاز دارید. به نظر من دیوف یک بازیکن خطرناک بود. چیرو هرگز

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

او را آماده نکرد. او سرعت بازی در لیگ برتر را نداشت. فرهنگSpace Boy، اژدهای دیگری بود که ژرار باید آن را از بین می‌برد. داستان‌هایی راجع به بازیکنان لیورپول می‌شنیدم که برای تفریح سفرهایی به دوبلین داشتند. احساس می‌کردم ورود استان کالیمور به سختی باعث پایداری شود. می‌خواستم کالیمور را به تیم خودمان بیاورم چون او استعداد فوق العاده‌ای داشت. اما وقتی بازی او در لیورپول را تماشا می‌کردم، هیچ چیز جالبی راجع او نبود و فکر کردم چقدر خوش شانس بودم که او را نخریدم. تنها می‌توانستم فرض کنم که او در یونایتد هم همانطور باشد. به جای او اندی کول را آوردم که همیشه مثل شیر باهوش بود و بهترین بازی‌ها را می‌کرد. قبل از شکوفایی هولیه، لیورپول در دامی افتاده بود که منچستر سال‌ها قبل در آن افتاده بود. آنها برای پر کردن پازل خود بازیکنان را می‌خریدند. اگر نگاهی به منچستر یونایتد در اواسط دهه ۱۹۷۰ تا اواسط دهه ۱۹۸۰ داشته باشید آنها بازیکنانی مثل گری بیرتلس و آرتور گراهام را از لیدز یونایتد، پتر داونپورت، تری گیبسون و آلان برازیل را می‌خریدند: به نظر ناامید می‌رسیدند. اگر کسی در مقابل یونایتد امتیاز می‌گرفت، اشاره می‌کردند که نوعی از تفکر کوتاه مدت است. لیورپول هم عادت مشابهی به دست آورده بود. رونی روزنتال، دیوید اسپیدی و جیمی کارتر دسته‌ای از بازیکنان که به آسانی قابل شناسایی به عنوان بازیکنان لیورپول نبودند: کالیمور، فیل باب، نیل رودوک، مارک رایت، جولین دیکس.

ژرار ترکیب گسترده‌ای از بازیکنان را به آنفیلد آورد: میلان باروش، لوئیز گارسیا، اشمیکر و هامان که کار خوبی بود و الگویی را می دیدم که در جذب بازیکنان به وجود می‌آمد. این استراتژی را برای بنیتز نمی‌دیدم. بازیکنان می‌آمدند و می‌رفتند. وقتی به یازده نفر اول نگاه می‌کردم و احساس می‌کردم که غیر قابل تصورترین بخش لیورپول هستند حتی در مقابل آنها ایستادم. در یک بازی مقابل ما، او از خاویر ماسکرانو در مرکز خط میانی استفاده می‌کرد و مطابق معمول چهار نفر در پشت او بودند اما استیون جرارد در گوشه چپ و آلبرتو آکوئیلانی در جلو بازی می‌کرد. به جای درک کویت، رایان بابل در چپ بازی می‌کرد و جرارد به سمت راست حرکت می‌کرد. این سه بازیکن باهم در میانه میدان بازی می‌کردند. بابل به عنوان چپ کناری ولی نه در کنار خط بازی می‌کرد. نمی دانستم دستورات او چگونه است، اما یادم می‌آید که روی نیمکت یاد این مطلب افتادم که الان زمان خوبی برای حمله از سمت چپ و در مقابل گری نویل است. به اسکولز گفتم به گری بگو تمرکز داشته باشد. اما لیورپول به سختی و با شدت بازی می‌کرد.

بنیتز به عنوان مهمان استیو مک‌کلین به زمین تمرین ما آمد اما من ملاقات با او را به یاد ندارم. او بازدیدهای زیادی از مربیان خارجی داشت و گرفتن رد او اصلا کار راحتی نبود. افرادی از چین و مالت و گروه‌هایی سه و چهار نفره از کشورهای اسکاندیناوی داشتیم. ورزشکاران زیادی هم بودند: تیم کریکت استرالیا، بازیکنان ان بی ای، مایکل جانسون و یوسین بولت. جانسون که یک برنامه تمرینی در تگزاس داشت و با دانش خود مرا تحت تاثیر قرار داد.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

به زودی بنیتز رسید، من در یکی از بازی‌های لیورپول حاضر شدم و او و همسرش مرا برای شام دعوت کردند. تا حالا خیلی خوب بود. اما رابطه ما خراب شد. اشتباه او پرداختن به رقابت شخصی ما بود. به محض اینکه این مسئله را شخصی کنید شانسی ندارید، چون من می‌توانم صبر کنم. من در سمت خودم موفقیت دارم. بنیتز برای برنده شدن و غلبه بر من تلاش می‌کرد. این کار عاقلانه نبود.

روزی که او لیست مشهور خود از "حقایقی" راجع به جزئیات تاثیر من روی داوران را منتشر کرد، اخطاری دریافت کردیم که لیورپول، مسئله‌ای مطرح شده در دادگاه را کارگردانی می‌کند که به بنیتز امکان حمله می‌دهد. این مسئله در فوتبال غیرعادی نیست. می‌خواستم خودم شخصا مسئله‌ای را مطرح کنم اما دفتر مطبوعاتی باشگاهمان به من هشدار داد که کاری نکنم. "ما فکر می‌کنیم که بنیتز امروز باید اقدامی علیه تو انجام دهد." پرسیدم "راجع به چی؟" گفتند :"نمی‌دانیم اما به ما اینطور اطلاع داده شده." در تلویزیون بنیتز عینک زده بود و این ورق کاغذ را آماده کرده بود: "حقایق" این حقایق همگی اشتباه بودند.

اول اینکه گفته بود من داوران را ترسانده بودم. بر طبق نظر رافا، داوران از من هراس داشتند اگرچه تنها دو هفته قبل ۱۰۰۰۰ پوند جریمه شده بودم و نمی‌توانستم از کمپین احترام حمایت کنم. آغازگر احترام محاکمه را آغاز کرد، هنوز هم رافا می‌خواست درباره انتقاد من از مارتین اتکینسون در جامی در سال قبل را مطرح کند، قبل از اینکه راهبردهای جدیدی مطرح شود. او در دو مسئله اول اشتباه کرده بود. رسانه‌ها او را دوست داشتند اگرچه این حقایق نادرست بود. آنها امیدوار بودند این مسائل جنگی را آغاز کند و من پاسخ او را می‌دهم.

در واقع همه آن چیزی که من در پاسخ گفتم این بود که واضح است رافا درباره بعضی مسائل "عصبانی" است و من نمی-توانم توضیح بدهم که ممکن است راجع به چه چیزهایی باشد. به خودم می‌گفتم:"نگاه کن تو مرد احمقی هستی. هرگز نباید این مسئله را شخصی می‌کردی." این اولین باری بود که او این تاکتیک‌ها را امتحان می‌کرد و هدف هر حمله بعدی هم باز شخص من بودم.

بررسی‌های من می‌گفت که او از این سوال من که آیا لیورپول می‌تواند عنوانی در لیگ داشته باشد یا تحت فشار است عصبانی شده است. آیا من مدیر لیورپول بودم، من به عنوان تعریف این حرف را زده بودم. در مقابل بنیتز آن را توهین در نظر گرفته بود. اگر من به عنوان مدیر منچستر یونایتد، درباره لیورپول حرف می‌زدم و توجهات را به آنها جلب می‌کردم تا آنها را متزلزل کنم در آنصورت همتای من در آنفیلد باید می‌دانست که آنها مرا نگران کرده‌اند.

وقتی کنی در بلکبرن بود و برای مسابقات به خارج رفته بودند گفتم: "حالا منتظر یک دوون لوچ هستیم." این حرف من در هر مقاله روزنامه‌ای چاپ شد و بلکبرن شروع به از دست دادن امتیاز کرد. ما باید آن سال لیگ را می‌بردیم اما رووز آن را

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

برد. شکی نیست که با نگران کردن و جلب توجه برای عملکرد اسب ملکه مادر در مسابقات آینتری کار را برای آنها سخت-تر کردیم.

شایعاتی از قبل وجود داشت که بنیتز دمدمی مزاج بود، نظر خود را تغییر می‌داد و فرد معقولی نبود. علاقه‌ای هم به دوستی با مدیران دیگر نداشت: یک سیاست خطرناک، چون افراد زیادی از باشگاه‌های پایین‌تر بودند که دوست داشتند با او نوشیدنی خورده و چیزهایی را از او یاد بگیرند.

در فصل ۲۰۱۰–۲۰۱۹ به آنفیلد آمد اما ناراحت به نظر می‌رسید و بعد از مدت کوتاهی گفت که باید برود. به دستیارش سامی لی گفتم: "حداقل این یک شروع است."

بنیتز از اینکه پولی برای خرج کردن ندارد شکایت می‌کرد اما از روزی که ساکن انگلیس شد، خیلی بیشتر از من صرفه‌جویی می کرد. من تعجب می‌کردم که وارد کنفرانس‌های خبری می‌شد و می‌گفت که پولی برای خرج کردن ندارد. او پول زیادی دریافت می‌کرد. کیفیت خریدهایش باعث شکست او بود. اگر تورس و رینا را به کنار بگذاریم، تنها تعداد کمی از آنها در حد استاندارد لیورپول بودند. بازیکنان به دردبخوری بودند. ماسکرانو و کویت بازیکنان سخت کوشی بودند، اما کیفیت لیورپول واقعی را نداشتند. دیگر سونس یا داگلیش رونی ولان یا جیمی کیس وجود نداشتند.

بنیتز در بازار نقل‌وانتقالات دو موفقیت بدست آورد. او پپه رینا را برای پست دروازه‌بان، و فرناندو تورس را برای پست مهاجم نوک جذب کرد. تورس فردی بسیار، بسیار بااستعداد بود. او را بارها زیر نظر گرفتیم و وقتی ۱۶ ساله بود تلاش کردیم با او قرارداد امضا کنیم. دو سال قبل از اینکه به لیورپول بپیوندد علاقه‌مان را به او ابراز کردیم، اما همیشه احساس کردیم که تماس‌مان با او فقط در هنگامی که قراردادی بهتر از جانب اتلتیکو مادرید دریافت کرد قطع شد. او را در تورنمنت‌های جوانان بسیاری زیرنظر گرفتیم و به او علاقه داشتیم. ولی در تاروپود اتلکتیکو مادرید ریشه دوانده بود، به همین خاطر وقتی لیورپول توانست او را جذب کند، شگفت زده شدم. ممکن است روابط اسپانیایی بنیتز به این نقل‌وانتقال کمک کرده باشد.

تورس بسیار زیرک بود. هوش او بسیار ماکیاولیستی بود. او مهارتی شگفت‌انگیز داشت. مهارت او فیزیکی نبود بلکه می-توانست مسیرش را به سادگی تغییر دهد. در دو سرعت ۴۵ یارد، از چند بازیکن لیورپول کندتر بود، اما می‌توانست مسیرش را تغییر دهد. این توانایی می تواند برای رقیب مهلک باشد. گام‌های او به شکل فریبنده‌ای بلند بود. بدون هرگونه هشداری می‌توانست به حرکتش تاب دهد و از کنار بازیکن مستقیم خود عبور کند. در مقابل، مطمئن نیستم هنگامی که اوضاع به ضرر او پیش رود در بهترین فرمش باشد زیرا در این موقعیت واکنش‌هایش شاید کودکانه شود. او شاید در اتلتیکو مادرید لوس شد. در این باشگاه برای مدت طولانی پسرطلایی بود. او در ۲۱ سالگی کاپیتان تیم بود.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

او فیزیک خوبی داشت. قد و اسکلت‌بندی بدن او برای پست مهاجم نوک مناسب بود. و بعد از زمان اوون و فاولر بهترین مهاجم مرکزی لیورپول بود. البته، ستاره دیگر استیون جرراد بود که همیشه در مقابل منچستر یونایتد خوب بازی نمی‌کرد، اما به تنهایی قادر به عوض کردن نتیجه مسابقه‌ها بود. همانند چلسی برای جذب او در بازار نقل‌وانتقالات ابراز علاقه کردیم، زیرا فکر می‌کردیم که می‌خواهد از آنفیلد برود، اما به نظر می‌رسید تأثیر افراد بیرون باشگاه او را از این کار بازداشت و این انتقال به بن‌بست رسید.

به نظر می‌رسید انتقال او به چلسی کلید خورده است. اما هنوز نمی‌دانم چرا بنیتز برای پست هافبک وسط به جرراد اعتماد نکرد؟ چیزی که می‌توانم درباره بازی‌های سال‌های بعد در مقابل لیورپول با اطمینان بگویم این است که وقتی دو هافبک-وسط‌شان نبرد میانه‌زمین را می‌بردند کار زیادی نمی‌توانستیم انجام دهیم. اگر جرراد بازی می‌کرد و نبرد میانه‌زمین را می‌برد می‌دانستم او دوپا و جاه‌طلبی برای جلورفتن و ضربه‌زدن به شما را دارد. هیچوقت نتوانستم درک کنم که چرا لیورپول خیلی وقت‌ها او را در مرکززمین بازی نمی‌داد. در فصل ۰۹–۲۰۰۸ وقتی با ۸۶ امتیاز در جای دوم ایستادیم، آنها آلونسو را برای بازیسازی و جرراد را برای بازی پشت سر تورس در اختیار داشتند.

حسن دیگر ما این بود که لیورپول از پرورش استعدادهای وطنی دست کشید. شاید مایکل اوون آخرین استعداد وطنی این تیم باشد. اگر مایکل در ۱۲ سالگی به ما می‌پیوست به یکی از بزرگترین مهاجمان نوک تبدیل می‌شد. در سالی که او در فینال جوانان مالزی بازی می‌کرد، رونی و ال‌وورک و جان کروتیس در خدمت انگلیس بودند. مایکل اوون بدون استراحت و بدون پرورش تکنیکی مستقیماً به تیم نخست لیورپول رفت. مایکل در دو سالی که با ما بود فوتبالش رشد کرد. او در رخت-کن فوق‌العاده و پسر بسیار خوبی بود.

فکر می‌کنم که فقدان استراحت و پرورش تکنیکی در سال‌های اولیه به ضرر او شد. در زمانی که هولیه هدایت او را بر عهده گرفت، بازی اش شکل‌یافته و نماد تیم لیورپول بود. دیگر فرصتی برای کنارکشیدن و صبحت کردن با او و کار روی مهارت تکنیکی‌اش باقی نمانده بود. در مورد مایکل اشتباه کردم. باید با او زودتر قرارداد می‌بستم. شانسی برای انتقال مستقیم او از لیورپول به منچستر یونایتد وجود نداشت، اما وقتی از رئال مادرید جدا شد و به نیوکاسل پیوست باید اقدام می-کردیم. او جوان خوبی است.

درک کویت یکی دیگر از بازیکنان لیورپول بود که به زحمت‌مان انداخت. او صادق‌ترین بازیکنی بود که می‌توانستید ملاقات کنید. مطمئنم وقتی به لیورپول آمد ۶ فوت و ۲ اینچ بود ولی وقتی قراردادش با لیورپول تمام شد ۵ فوت و ۸ اینچی شد، چرا که بسیار می‌دوید. هرگز مهاجمی را ندیده‌ام که به اندازه او در دفاع مشارکت کند. بنیتز او را هربازی به زمین می-

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

فرستاد. اما وقتی اتفاقی در محوطه جریمه حریف می‌افتاد، مطمئن نبودید که به اندازه کافی تیز است یا از کشمکش‌های قبلی خسته شده است یا خیر؟

با وجود ملاحظاتم درباره بنیتز به عنوان یک شخص و مربی، او بازیکنانش را ترغیب می‌کرد تا همه انرژی‌شان را برای او بگذارند. بنابراین کیفیتی الهام‌بخش در کارش وجود داشت: ترس، یا احترام در بازیکنان یا مهارت از جانب او. هیچوقت نمی‌دید که تیم او شکست را بپذیرد و از این نظر شایسته تقدیر است. چرا از دیدگاه من او به خوبی آنفلید کار نکرد؟ بنیتز بیشتر به دفاع و تخریب بازی حریف تا بردن توجه داشت. این روزها با این رویکرد نمی‌توانید موفق باشید.

خوزه مورینیو در اداره بازیکنانش دقیق‌تر بود. و شخصیت داشت. اگر خوزه و رافا را ببینید که با یکدیگر در کنار خط زمین ایستاده‌اند، می‌دانید می‌توانید در بازی برنده شوید. باید همیشه به لیورپول احترام بگذاریم. باید به بعضی از کارهای بنیتز در آنجا هم احترام بگذاریم، زیرا غلبه بر این تیم بسیار دشوار بود، و او یک جام اروپایی را برده است. نکات دیگری هم وجود داشت. او خوش‌شانس بود اما من هم گاهی‌اوقات خوش‌شانسم.

مدام کنار خط می‌رفت تا به بازیکنانش بگوید که چکار کنند، اما درباره اینکه بازیکنان همیشه به او توجه می‌کردند یا مطابق دستورات او عمل کنند یا خیر شک داشتم. هیچ‌کس نمی‌تواند تمام آن ایما و اشاره‌ها را درک کند. از سوی دیگر، در بازی چلسی–اینتر به بازیکنان نگاه کردم که پیش مورینیو می‌آیند و می‌گویند "امری داشتید رئیس؟" آنها به خواسته‌های مورینیو توجه زیادی نشان می‌دادند.

تیم به مربی قوی نیاز دارد. این یک ضرورت است و بنیتز قوی بود. او بسیار به خود اعتقاد داشت و به اندازه کافی برای نادیده گرفتن انتقادات سرسخت بود. او این کار را بارها و بارها کرد. اما او در مسابقه سال ۲۰۰۵ در مقابل آ.ث. میلان در استانبول لیگ قهرمانان را بدست آورد. این کاپ تا حدی مانع انتقادات کسانی شد که روش‌هایش را رد می‌کردند.

وقتی میلان در نیمه نخست آن بازی ۳ بر صفر پیش افتاد، همانطور که دیدیم بعضی از بازیکنان میلان جشن گرفتند. تی-شرت های یادگاری پوشیدند و جست‌وخیز می‌کردند. من گفتم پائولو مالدینی و گنارو "رینو" گاتوزو باید به پیش هم‌تیمی‌ها بروند و بگویند بازی را تمام‌شده فرض نکنند. لیورپول کاپ را با نمایش مبارزه‌طلبی شگفت‌انگیز برد.

روی هاجسون بعد از مسئولیت کوتاهی در آنفلید مسیر را به کنی نشان داد و لیورپول مرحله دیگر از بازسازی عمده را شروع کرد. تنها از چند خرید زمان کنی تحت تأثیر قرار گرفتم. خیلی دنبال جردن هندرسون بودیم و استیو بروس خیلی مشتاق بود او را جذب کنیم. همچنین متوجه شدیم که هندرسون با پشت زانوهایش می‌دود، در حالیکه فوتبالیست‌های مدرن با ران‌های خود می دوند. فکر کردم راه رفتنش ممکن است بعداً منجر به مشکلاتی در بازی او شود.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

استیوارت داونینگ برای لیورپول ۲۰ میلیون پوند هزینه داشت. او بااستعداد بود اما شجاع‌ترین و سریعترین بازیکن نبود. او خوب سانتر می‌کرد و در محوطه جریمه به توپ ضربه می‌زد. اما ۲۰ میلیون پوند؟ اندی کارول نیز با ۳۵ میلیون پوند به لیورپول پیوست، او همراه با داونینگ و جیمز موریسون در مدرسه عالی‌مان در شمال‌شرقی بود. او به میدلزبورو، وست‌بروم و اسکاتلند رفت. اتحادیه فوتبال انگلیس بعد از شکایت ساندرلند و نیوکاسل او را محروم کرد. این اتفاق در زمان شروع دانشگاه‌ها افتاد. کارول در واکنش به قرارداد ۵۰ میلیون‌پوندی تورس قرارداد امضا کرد. مشکل اندی تحرک و سرعتش در زمین بود. اگر توپ تمام وقت در محوطه جریمه نباشد، بازی کردن به روش اندی کارول بسیار مشکل است زیرا این روزها مدافعان به خوبی مانع حمله می‌شوند. مهاجم نوک باید تحرک داشته باشد. پاهای سوارز سریع نبود، اما مغز سریعی داشت.

تیم کنی به خوبی از بازیکنان جوان تشکیل شده بود. به ویژه جی اسپرینگ فوق‌العاده بود. اسپیرینگ مدافع وسط و جان فلانگان دفاع کنار بود. به سادگی می‌توان گفت که اسپرینگ بهترین جوان این تیم بود. او چابک، سریع و یک رهبر بود. می‌توانید ببینید که او همه چیز داشت. او در میانه زمین عالی بود اما تصور آینده‌ای بلندمدت برای او دشوار است. شاید فیزیکش مانع پیشرفتش شد.

البته لیگ کاپ را برد و به فینال جام اتحادیه رسید، اما وقتی شنیدم که او و دستیارش استیو کلارک برای ملاقات با مالکان باشگاه به بوستون فراخوانده شده‌اند، ترسیدم اتفاق بدی برای آنها بیافتد. فکر نمی‌کنم که تی‌شرت‌های اعتراضی و دفاع از سوارز در ماجرای پاتریس اورا، به کنی کمک کرده باشد. به عنوان یک مربی ممکن است به ویژه با بازیکنان بزرگ به مشکل بخورید. اگر لیورپول بازیکن ذخیره‌ای به جای سوارز داشت، آیا کنی اینچنین از او دفاع می‌کرد؟

مقاله‌های نیویورک تایمز و بوستون کلاب درباره دست‌ندادن سوارز و اورا مسیر پیش‌روی ماجرا را نشان داد. حس می‌کنم که مشکل کنی این بود که افراد جوان بسیاری در باشگاه او را می‌پرستیدند. پیتر رابینسون مدیر اجرایی در سال‌های طلایی لیورپول مانع ابعاد یافتن ماجرا شد. باشگاه باید نسبت به هرفردی اولویت داشته باشد.

مرد بعدی در لیورپول برندان راجرز ۳۹ ساله بود. متعجب شدم که لیورپول چنین مربی جوانی گرفت. حس می‌کنم اشتباهی که جان هنری در نخستین هفته‌های کار برندن در ژوئن ۲۰۱۲ انجام داد این بود که فیلم مستند تلویزیونی را که صمیمیت زندگی در لیورپول را نشان می‌داد تأیید کرد. قراردادن چنان بازیکنان جوانی در مرکز توجه سخت بود و پایان بدی یافت. این فیلم تأثیر زیادی در آمریکا نداشت، بنابراین نمی‌توانم درک کنم که نکته آن فیلم چه بود. فکر می‌کنم که به بازیکنان گفته شد که مؤظف به انجام مصاحبه‌های مذکورند.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

برندان قطعاً به جوانان شانس می‌داد. او جوانان را تحسین می‌کرد. و پاسخ منطقی از تیم خود گرفت. فکر می‌کنم می‌دانست لیورپول خریدهای پائین‌تر از استانداردی انجام داده است. هندرسون و داونینگ در میان کسانی بودند که نیازمند اثبات اعتبارشان بودند. در کل، شما باید به بازیکنان شانس دهید.

رقابت‌مان با لیورپول همیشه بسیار شدید بود. این رقابت بر پایه خصومت و دشمنی و احترام متقابل بود. روزی که گزارش هیلزبورو را در سال ۲۰۱۲ منتشر کردیم به باشگاهم افتخار کردم: هفته‌ای مهم برای لیورپول و کسانی که برای عدالت جنگیده بودند. با هرآنچه لیورپول برای یادبود خواسته بود، موافقت کردیم و میزبان‌مان قدردانی خود از تلاش‌هایمان را ابراز کرد.

آن روز به بازیکنانم گفتم شادی پس از گل تحریک‌آمیزی نکنند و اگر روی بازیکن لیورپول خطا کردید آنها را بلند کنید. مارک هاسلی، داور بازی، بازی را به خوبی هدایت کرد. پیش از سوت پایان بازی، بابی چارلتون با تاج گلی برای اهدا به یان راش ظاهر شد. تاج‌گل را توسط شانکلی گیتس کنار یادبود میدلزبورو گذاشت. تاج گل از ۹۶ رز تشکیل شده بود، هرکدام از این گل‌ها برای یکی از حامیان جانباخته لیورپول در حادثه هیلزبورو بود. در اصل، لیورپول از من و یان راش خواست تا آن مراسم را انجام دهیم، اما فکر کردم بابی انتخاب مناسب‌تری است. به جزء اهانت‌هایی کوچک که در انتها توسط اقلیتی کوچک انجام شد آن روز به خوبی گذشت.

لیورپول برای بازگشت به سطح ما و منچسترسیتی نیازمند سرمایه‌گذاری عظیمی بود. استادیوم عامل بازدارنده دیگری بود. مالکان آمریکایی باشگاه تصمیم گرفتند به جای ساخت ورزشگاه جدید، فن‌وی پارک استادیوم خانگی بوستون رد ساکس را مرمت کنند. این روزها برای ساخت ورزشگاهی بزرگ به ۷۰۰ میلیون پوند سرمایه نیاز است. آنفیلد تغییر نکرده است، حتی رختکن‌ها مانند ۲۰ سال پیش است. همچنین ارزیابی من از تیم لیورپول این بود که برای رسیدن به استاندارد کسب جام نیازمند هشت بازیکن است. و اگر در بازار نقل‌وانتقالات اشتباه کنید، اغلب مجبورید آن بازیکنان را با قیمت ناچیزی بفروشید.

در حالیکه برندن راجرز مشغول کارش بود، من و رافا بینتز از هم خبر نداشتیم. وقتی روبرتو دی متئو سرمربی چلسی بود، او به عنوان مربی موقت به فوتبال انگلیس برگشت. دی متئو که لیگ قهرمانان را در می برده بود، در پائیز ۲۰۱۲ اخراج شد. در کنفرانس مطبوعاتی بعد از پرده‌برداری از بینتز، اشاره کردم که او بخاطر به ارث بردن تیمی آماده خوش‌شانس است.

حس کردم نیاز است که سوابق او را در نظر بگیریم. او در سال ۰۲–۲۰۰۱ لیگ اسپانیا را با ۵۱ گل برد. این سابقه نشان می‌دهد که او عمل‌گرایی ماهر است. اما وقتی مربی لیورپول شد دیدن بازی تیمش دشوار بود. تیم لیورپول کسل‌کننده بازی می‌کرد. بسیار تعجب کردم که چلسی او را خواست. وقتی سابقه بنیتز با دی‌متئو مقایسه می‌شود، او دو عنوان لیگ را با

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

والنسیا، و کاپ اروپا و کاپ حذفی را با لیورپول فتح کرده است. و دی‌متئو در شش ماه کاپ اتحادیه و کاپ اروپا را بدست آورده است. آنها سوابق قابل مقایسه‌ای دارند. با این حال رافا دوباره خوش‌شانسی آورد.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

فصل شانزدهم

مترجم: پویا نیّری وند

جهانی از استعداد

از لحظه ای که منچستریونایتد در سال ۱۹۹۰ قهرمان لیگ برتر شد، من مطمئن بودم که باشگاه خریداری شده و تحت مالکیت خصوصی قرار خواهد گرفت. قبل از اینکه در سال ۲۰۰۳ سهام باشگاه توسط مالکوم گلیزر خریداری شود، روپرت مرداک بزرگترین پیشنهاد کننده خصوصی بود. با تاریخ و تجلی عظیمی که داشتیم، سرمایه گذاران نمی توانستند ما را نادیده بگیرند.

وقتی که گلیزرها به باشگاه آمدند، تنها مساله ای که باعث تعجب من می شد این بود که منچستر هیچگاه شهر دل پذیری برای ثروتمندان نبوده است.

هنگامی که گلیزرها فرصت کنترل باشگاه را به دست آوردند، اندی والش از گروه هوادارن یونایتد، مرا صدا کرد تا بگوید: "تو باید استعفا بدهی." اندی پسر خوبی است، اما هیچ چیز مرا برای قبول درخواست او وسوسه نمی کرد. من مربی تیم بودم، نه رئیس باشگاه و نه یکی از سهامداران که باشگاه را فروخته بود. انتقال مالکیت باشگاه به فردی دیگر، به هیچ عنوان ربطی به من نداشت.

اندی گفت: "همه ما پشتت خواهیم بود." و من جواب دادم: "اما شما فکر می کنید چه اتفاقی به دستیاران و کادر فنی من رخ خواهد داد؟"

زمانی که من باشگاه را ترک می کردم، بسیاری از دستیارانم نیز شغل خود را از دست می دادند. بعضی از آنها ۲۰ سال در کنار من بوده اند. یکی از تأثیرات تغییر موقعیت دادن یک مربی، این است که افراد خارج از دایره نیز گاهی اوقات ضربه می خورند.

اعتراف می کنم که لحظات نگران کننده ای بود. یکی از نگرانی های من این بود که چقدرپول باید روی تیم سرمایه گذاری کنیم. اما من، هم باید به توانایی های خودم برای کشف بازیکنان خوب ایمان می داشتم و هم به ساختار سازماندهی شده باشگاه. گلیزرها در حال خرید یک باشگاه قدرتمند و محکم بودند و این را از همان ابتدا هم فهمیده بودند.

اولین تماس تلفنی به من، از طرف مالکوم پدر بود. ۲ هفته بعد پسران او، خوئل و آوی آمدند تا در پست خود شروع به کار کنند. آنها به من گفتند که هیچ تغییری در نحوه فوتبال بازی کردن تیم وجود نخواهد داشت. از نظر آنها، باشگاه در دست افراد خوبی بود. من یک مربی موفق بودم. آنها هیچ نگرانی نداشتند. آنها کاملاً پشت من بودند. تمام چیزی که من می

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

خواستم از آنها بشنوم، آن روز شنیدم. می دانم که ظاهرسازی در میان مردم همیشه وجود دارد. آنها به شما می گویند که همه چیز خوب است، اما بعد از آن میلیون ها تغییر ایجاد می کنند. مردم کار خود را از دست می دهند؛ از این رو برای پرداخت بدهی های خود برخی چیزها را تقلیل می دهند. اما صرف نظر از صحبت های مردم در مورد استقراض ها و بهره هایی که باید پرداخت می شد، یونایتد تحت مالکیت جدید محکم ایستاد.

در طول این سال ها، گروه های حمایت کننده زیادی سعی کرده اند موضع من در رابطه با بدهی های باشگاه را به چالش بکشند، اما همیشه جواب من این بوده است: "من سرمربی هستم. من برای باشگاهی کار می کنم که مالکیت آن به عهده مردمی از آمریکا است." این نظر من بود. من هرگز فکر نمی کردم که ناراحت کردن مدیریت باشگاه با اضافه کردن آنها به بحث مدل های مختلف مالکیت، کار معقولی باشد. اگر گلیزرها راه مقابله بیشتری داشتند، ممکن بود وضعیت متفاوت باشد. برای مثال، آنها به من دستور بدهند که از شر یکی از مربیانم خلاص شوم. هرگونه تغییری که ممکن بود توانایی من برای پیشبرد باشگاه را تضعیف کند، می توانست پویایی و حرکت رو به جلوی باشگاه را متوقف سازد، اما هرگز چنین فشاری در باشگاه وجود نداشت. بنابراین آیا شما ابزار و کار روزمره خود را به خاطر خواسته تعدادی هوادار رها می کنید؟

روز اولی که به یونایتد پیوستم، گروهی از هواداران وجود داشتند که به عنوان هیئت مدیره دوم شناخته می شدند. آنها در یک اتاق با یکدیگر ملاقات می کردند و در مورد اشتباهات منچستریونایتد تصمیم گیری می کردند. پس از آن، زمانی که موقعیت من شکننده تر بود، بیشتر معطوف به این مسأله بودم که اگر آنها علیه من شوند، چه صدمه ای به موقعیت ام در باشگاه وارد خواهد شد. مربیان پیش از من در یونایتد نیز چنین احساسی داشته اند. در روزهای بازیگری ام در رنجرز، گروهی از هواداران قدرتمند باشگاه، به همراه تیم اصلی سفر می کردند و دارای نفوذ و لابی قدرتمندی بودند. در یونایتد میزان هوادارن بیشتر بود. بعد از در اختیار گرفتن منچستر از سوی گلیزرها، تعدادی از هواداران بلیط بازی های کل فصل خود را تحویل داده و طرفدار اف سی یونایتد (*باشگاهی که در سال ۲۰۰۵ به نشانه اعتراض هواداران در شهر منچستر ساخته شد) شدند.

وقتی شما از یک باشگاه فوتبال حمایت می کنید، باید هزینه آن را بپردازید، و هزینه آن، این است که شما نمی توانید در تمام بازیها پیروز شوید. شما تمام عمر مربی نخواهید بود. یونایتد خوش شانس بوده که به مدت نیم قرن تنها ۲ مربی داشته است. با بردن و باختن در بازی ها، احساسات ظهور و سقوط می کنند. فوتبال به طور طبیعی تولید کننده تضادهاست. به یاد می آورم که مسابقه ای را در رنجرز واگذار کردیم و هواداران از پنجره ها آجر پرت می کردند!

در تابستان سال ۲۰۰۵ هیچ دلیلی فراتر از سن من وجود نداشت تا گلیزرها گزینه تغییر مربی را بررسی کنند. من هرگز این احتمال را در نظر نگرفته بودم و هرگز خود را در معرض خطر حس نکرده بودم.

ده ها میلیون پوند (باشگاه) برای بازپرداخت وام ها صرف شد و همین مساله باعث شد حساسیت ها در اطراف باشگاه زیادتر شود. من متوجه این قضیه بودم، اما هرگز این پرداخت ها فشاری بر من وارد نکرد که بازیکنی را بفروشم یا در مرحله خرید بازیکن، دچار ترس و وسواس شوم.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

یکی از نقاط قوت آنها، بخش تجاری شان در لندن بود که حامیان مالی بسیاری را در سطح جهان به ارمغان آورد. ما هواپیمایی ترکیه، کمپانی های تلفن همراه در عربستان سعودی، هنگ کنگ، تایلند و شرکت های آبجو در شرق دور را داشتیم. ده ها میلیون از این راه سود کردیم و این به پرداخت بدهی هایمان کمک کرد. در زمینه فوتبالی ما درآمد بسیار زیادی تولید می کردیم. ۷۶،۰۰۰ نفر هوادار کمک زیادی به ما کردند.

پس گلیزرها هیچگاه مانعی برای کارم نبودند. گاهی اوقات ما علاقه مان به یک بازیکن را از دست می دادیم، چرا که مبلغ انتقال و یا دستمزد درخواستی به طرز احمقانه ای بالا می رفت. اینگونه تصمیمات توسط من و دیوید گیل گرفته می شد. هیچ حکمی از بالا وجود نداشت که ما فقط در مسیر بدهی های باشگاه خرج کنیم.

به جای آن، کهکشان ما در حال گسترش بود. از سال ۲۰۰۷ استعداد های خارجی بیشتری از آمریکای جنوبی، پرتغال و بلغارستان به کارینگتون آمدند. هیچ بازیکن تازه واردی بیشتر از کارلوس توز توجه مرا به خود جلب نمی کرد، کسی که در قلب یک جنجال بزرگ در سقوط شفیلد یونایتد از لیگ برتر بود و می رفت که در منچسترسیتی به ضرر ما تمام شود، با خیره شدن به آن بیلبورد در آن تی شرت آبی آسمانی، که حاوی این پیام بود: "به منچستر خوش آمدی."

داستان از آنجا آغاز شد که توز در وستهام بود و دیوید گیل تماس هایی از طرف مدیر برنامه های او، کیا جورابچیان، دریافت می کرد، که می گفت این پسر عاشق بازی برای منچستریونایتد است. ما اینگونه داستان ها را زیاد شنیده بودیم. تقریباً برای مدیر برنامه ها به یک کار روتین تبدیل شده بود که زنگ بزنند و بگویند که موکل ما احساسات خاصی به باشگاه شما دارد. توصیه من این بود که ما نباید خود را درگیر هر معامله پیچیده ای که توز یک طرف آن است، بکنیم. دیوید موافقت کرد.

من به دیدوید گفته بودم که: "او با انرژی خود در بازی تأثیر می گذارد و رکورد گلزنی مناسبی دارد. این امر بستگی به چگونگی معامله داشت."

دیوید به من گفت که او می تواند با پرداخت هزینه ای، درخواست انتقال قرضی توز به مدت ۲ سال را ارائه کند. این راهی بود که جواب داد و کارلوس در فصل اولش برای ما خوب عمل کرد. او گلهای مهم زیادی به ثمر رساند، در مقابل لیون، بلکبرن، تاتنهام و چلسی. یک شور و شوق واقعی و انرژی در او وجود داشت. او از سرعت بالایی برخوردار نبود و همچنین تمرین کننده بزرگی هم نبود. او همیشه خواهان کمی استراحت بود، و می گفت ماهیچه پایش درد می کند. در زمینه راه آماده سازی مان، بعضی وقتها این ما را اذیت می کرد. ما همیشه می خواستیم یک تمایل خالص به تمرین کردن را شاهد باشیم. بازیکنان بزرگ این ویژگی را داشتند. اما توز این خصوصیت بد خود را با اشتیاقش در بازی کردن جبران می کرد.

در فینال چمپیونزلیگ سال ۲۰۰۸ در مسکو، او بازی کرد و در ضربات پنالتی مقابل چلسی موفق به گلزنی شد. او زننده اولین ضربه ما بود. در جریان بازی، من رونی را بیرون کشیدم و به جای او توز را به میدان فرستادم چرا که او بهتر از وین بازی کرده بود.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

آنچه که در دومین فصل حضور او در ذهن من شبهه ایجاد کرد، این بود که دیمیتار برباتوف را به خدمت گرفتم و در خط حمله بیشتر روی همکاری برباتوف و رونی تکیه کردیم.

بعد از دیدن بازی دیمیتار در تاتنهام، احساس کردم که او تفاوت را رقم خواهد زد، چرا که آرامش و هوشیاری خاصی در بازی خود داشت و مهاجمان ما فاقد این ویژگی بودند. او توانایی های کانتونا یا تدی شرینگهام را به نمایش گذاشت: سرعت زیادی نداشت، اما می توانست سر خود را بالا بگیرد و پاس های خلاقانه بدهد. من تصور کردم که او می تواند یک سطح به ما اضافه کند و محدوده استعدادهای ما را گسترش دهد.

بنابراین پس از آمدن برباتوف، نقش توز به یک مهاجم پشتیبان تنزل پیدا کرد. و در ماه دسامبر دومین سال حضور او، ما کم کم احساس کردیم که او دیگر عملکرد خوب و بخصوصی ندارد. فکر می کنم، دلیلش این بود که او از آن دست بازیکنانی است که دوست دارد همیشه بازی کند. اگر شما تمرینات شدیدی نداشته باشید، چیزی که او نداشت، نیاز دارید که به طور منظم بازی کنید. در طول آن زمستان، دیوید گیل از من پرسید: "می خواهی چه کار کنی؟" من احساس کردم که برای تصمیم گیری باید تا آخر فصل صبر کنیم. اما دیوید گفت: "آنها حالا یکی را می خواهند."

من پاسخ دادم: "فقط به آنها بگو که من سعی دارم بیشتر به او بازی بدهم تا بتوانم به درستی او را ارزیابی کنم، چرا که برباتوف خیلی در تیم بازی کرده است."

توز تأثیرات زیادی در نتایج نیم فصل دوم سال ۰۹– ۲۰۰۸ داشت، به خصوص در دیدار خانگی مقابل تاتنهام، وقتی که ما ۲ — ۰ عقب بودیم، و من او را فرستادم تا همه چیز را زیر و رو کند. او کاملاً همه کار کرد. او با ورودش به میدان شور و شوق زیادی به ارمغان آورد و یکی از دلایل اصلی پیروزی ۵ — ۲ ما در آن دیدار بود. تأثیر او سیر حوادث را تغییر داد.

در نیمه نهایی چمپیونزلیگ سال ۲۰۰۹ ما در مقابل آرسنال قرار گرفتیم و من از رونالدو، رونی و پارک در خط حمله استفاده کردم. این گروه انتخابی من برای بازی فینال نیز بود و ظاهراً توز تعجبی نکرد. ما در فینال رم مقابل بارسلونا یک فاجعه به بار آوردیم. ما هتل بدی انتخاب کرده بودیم. آنجا یک قتلگاه بود. ما باید به خاطر برنامه ریزی ضعیفی که داشتیم دست هایمان را بالا بگیریم.

به هر حال، من در نیمه دوم توز را به میدان آوردم، و احساس کردم که او کمی برای خودش بازی می کند. از آنچه که من می توانستم برداشت کنم، او قبلاً تصمیمش را گرفته بود تا به سیتی ملحق شود. بعد از بازی در رم، او به من گفت: "شما هرگز تمایل زیادی به امضای قرارداد دائمی با من نشان ندادید."

من به او توضیح دادم که باید چگونگی پیشروی فصل او را می دیدم، و او بازی های زیادی برای من انجام نداد تا من در موردش مطمئن شوم. دیوید برای او پیشنهاد ۲۵ میلیون یورویی ارائه کرد، اما آنطور که من برداشت کردم، انگار او با دیوار صحبت می کرد. این به ما اجازه داد تا فکر کنیم او قبلاً انتخابش را برای پیوستن به رقیب همشهری گرفته است.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

شایعه ای که تأیید نشد، این بود که رقیب منچستری ما ۴۷ میلیون یورو پرداخت کرده است. توز در برخی نقاط با چلسی هم مذاکره کرده بود و من فکر می کنم مشاوران او، وی را برای انتخاب گزینه اول تشویق کرده بودند. گفته می شد چلسی برای او پیشنهاد ۳۵ میلیون یورویی ارائه کرده بود ولی پیشنهاد سیتی بیشتر بود. به نظر من این مبالغ باور نکردنی بودند. او هر چقدر هم که فکر کند بازیکن خوبی است، من چنین مبلغی برایش پرداخت نمی کنم. برای من او یک بازیکن تأثیر گذار بود. این اشتباهی از جانب من بود، چرا که خیالات زیادی در مورد برباتوف داشتم و می خواستم موفقیت او را ببینم. اما او هم از آن دسته بازیکنانی است که می‌خواهد از اینکـه بازیکن بزرگی است اطمینان حاصل کند. معمای او و توز همیشه در ذهنم مانده بود.

هیچ مشکل انظباطی با توز وجود نداشت؛ از آن نوعی که روبرتو مانچینی هنگام گرم کردن این پسر با آن مواجه شده بود. وقتی وستهام به ورزشگاه ما آمده بود، گلهای توز آنها را از سقوط کردن حفظ کرد. آنها به خاطر نقض قوانین مالکیت شخص ثالث در مورد توز، جریمه شدند اما لیگ برتر امتیازی از آنها کم نکرد. ناگزیر توز در مقابل ما برای وستهام گلزنی کرد، و با این گل باعث سقوط شفیلد یونایتد شد و نیل وارناک، سرمربی آنها سعی کرد تا تقصیر سقوط خود را به گردن ما بیاندازد و گفت که ما در مقابل وستهام ضعیف بازی کرده ایم.

ما هفته بعد از بازی مقابل وستهام بازی یک فینال داشتیم. ترکیب ما یکی از قوی ترین ترکیبهای لیگ بود و من در طول تمام فصل بسته به شرایط تیم را تغییر می دادم. اگر آن بازی را دیده باشید، ۲ یا ۳ پنالتی برای ما گرفته نشد و دروزاه بان آنها هم بازی فوق العاده ای داشت. آنها خود را جدا کردند و توز گلزنی کرد. وستهام هرگز در جریان بازی نبود. ما آنها را در هم کوبیده بودیم. من در نیمه دوم رونالدو، گیگز و رونی را به میدان فرستادم اما باز هم نتوانستیم آنها را شکست دهیم.

در این حین، آقای وارناک، ما را به خراب کردن بازی متهم کرد. آن‌ها در آخرین دیداری که داشتند در خانه به مصاف ویگان رفتند، آن‌ها در این مسابقه تنها به یک تساوی نیاز داشتند. اوایل ژانویه، وارناک به دیوید آنسورث اجازه داد با انتقالی آزاد به ویگان منتقل شود، آنسورث آن ضربه پنالتی که شفیلد یونایتد را از لیگ جزیره حذف کرد را به ثمر رساند. هرکسی با یک ذهنیت سالم می‌گفت: " چرا نتوانستم این کار را انجام دهم " اگه فقط یکبار به آینه نگاه کرده باشد به خودش خواهد گفت: " ما تنها یک تساوی در خانه نیاز داشتیم و آنقدر خوب نبودیم که یک امتیاز از ویگان بگیریم. " این اتهام مسخره بود. در ژانویه ۲۰۰۷ ما باید یک اشراف زاده واقعی را برای دو ماه در هر سطحی هست در اختیار می‌گرفتیم. لوئیز ساها ابتدای فصل با اطمینان کامل به ترکیب تیم برگشت، اما خیلی زود مصدوم شد. در اکتبر جیم لاولور، مدیر تیم استعداد یاب یونایتد، به ما گفت اینکه هنریک لارسون فوتبالش را در سوئد ادامه دهد از بین می‌رود و وقت تلف کردن است. هلسینبورگ، تیمی که هنریک در آن‌جا بازی می‌کرد، قصد فروش او را نداشت، اما من به جیم گفتم با مدیر این باشگاه صحبت کند تا ببیند نظرش برای انتقال قرضی او در ژانویه چیست. هنریک، مسئولین باشگاهش را وادار کرد تا اجازه این انتقال را بدهند. وقتی او به

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

منچستر آمد، با بازیکنان کمی احساس ناآشنایی می‌کرد. برای یک بازیکن ۳۵ ساله مانند او یادگرفتن از مربی بسیار لذت بخش بود. او در هر جلسه، با دقت به صحبت‌های کارلوس گوش می‌داد و از درس‌های تاکتیکی او همشه نکاتی را برمی‌داشت. او در تمرینات فوق العاده بود، حرکاتش، جایگیری‌هایش در زمین تمرین بی‌نظیر بود. زدن سه گل به هیچ عنوان معیاری برای وضعیت او در تیم نبود. در آخرین مسابقه ای که او با پیراهن من‌یونایتد مقابل میدلزبرو انجام می‌داد ما ۲–۱ پیش بودیم و هنریک در خط میانی اشتباهی را مرتکب شد، وقتی به رختکن برگشت، همه بازیکنان بلندشدند و برای او دست زدند و او را تحسین کردند، کادرفنی هم همینطور. عملکرد او در این دوماه همه را تحت تأثیر قرار داده بود. طرز تفکر یک بازیکن اگر دو دقیقه نتواند کاری را که وظیفه اش انجام دهد از بین می‌رود، اما هنریک این طرز تفکر را حفظ کرد. او با حرکات و شجاعت‌هایی که از خود نشان می‌داد دقیقاً مانند یک بازیکن واقعی منچستریونایتد بود. او یک چشمه بزرگ برای یک بازیکن جوان بود. می‌توانستم او را زودتر به خدمت بگیرم.

وقتی که او در سلتیک بود، برای او پیشنهادی ارائه کردم، اما درموت دسموند، سهام دار این باشگاه به من زنگ زد و گفت: " الکس دست از سر ما بردار، تو چند تن از بازیکنان خوب را در اختیار داری، ما به او نیاز داریم. " یک ماه بعد از آنکه که هنریک به سوئد برگشت، ما یکی از پرگل ترین پیروزی‌های خود ار در لیگ قهرمانان به دست آوردیم. بازی که در ۱۰ آوریل رم را ۷–۱ شکست دادیم، این پرگل ترین دیدار ما در چمپیونز لیگ بود. در این مسابقه، مایکل کریک و رونالدو هر کدام دو گل به ثمر رساندند، رونی و آلن اسمیت هم یک گل به ثمر رساندند و پاتریس اورا هم زننده گل هفتم بود، این نخستین گل او در اروپا بود. فکر می‌کردم در فوتبال با هشت بازیکن هم می‌توان پیروز شد، سه بازیکن تنها برای حفظ نتیجه که کارهای تاکتیکی کمتری انجام می‌دهد. اما ده‌ها بار در دوران مربی‌گری به این نتیجه رسیدم که هر ۱۱ بازیکن برای عملکردی عالی مهم هستند. هر آن‌چه که آن شب مقابل رم انجام دادیم این را تأیید کرد. روی گل دوم ما با یک حرکت شش نفره حمله کردیم. آلان اسمیت روی پاس رایان گیگز از بین دو مدافع حریف موفق به گلزنی شد. اولین گل محکم او، گلی درخشان و زیبا. اکنون شاید بگویید تیم نمی‌تواند تنها روی این مسئله پیشرفت پیدا کند. به یاد دارم ناتینگهام فارست را ۱۹۹۹ با نتیجه ۸–۱ شکست دادیم، در حالی که می‌توانستیم ۲۰ گل به ثمر برسانیم. نباید فراموش کنیم که رم تیم فوق العاده ای بود. آن‌ها بازیکنانی چون دروسی، چیوو و فرانچسکو توتی را در اختیار داشتند و ما آن‌ها را قتل عام کردیم. البته ما ۲–۱ در رم در بازی که اسکولز به خاطر تکلی خودکش در کنار زمین از مسابقه اخراج شد. به همین خاطر تیم تحت فشار بیشتری در بازی برگشت بود. تا وقتی که موتور گلزنی تیم روشن شد. دیدار با ویمبلدون در جام اتحادیه سال ۱۹۹۴ یکی دیگر از آن‌بازی‌های کلاسیک بود. در برتری ۳–۰ آن مسابقه، ما یکی از گل‌ها را با ۳۷ پاس به ثمر رساندیم. همه مردم وقتی از بهترین گل تاریخ من یونایتد صحبت می‌کنند، به گل رایان گیگز در نیمه نهایی جام اتحادیه مقابل آرسنال یا گل آکروباتیک رونی مقابل منچسترسیتی اشاره می‌کنند، اما به نظرم آن گل بازی با ویمبلدون عالی‌تر بود. همه بازیکنان داخل زمین در پاسکاری قبل از گل توپ به دستشان رسید.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

در اولین دقیقه بازی، وانیه جونز تکل خشنی روی کانتونا رفت. اریک روی زمین افتاد و همه بازیکنان ما به سمت جونز دویدند، اما کانتونا گفت: " او را تنها بگذارید" چراکه او بازیکن سابق لیدز یونایتد بود و اکنون احساس خویشاوندی با او می‌کرد. بعد از آن کانتونا به او گفت: "شاید بتوانی آن گونه که دوست داری من را بزنی، اما نمی‌توانی من را متوقف کنی." کانتونا در آن روز شگفت انگیز اولین گل ما را با یک ضربه والی زیبا با پای راست وارد دروازه حریف کرد.

مردم همیشه میگفتند ویمبلدون نمی‌تواند بازی کند. اما این حقیقت نیست. کیفیت موقعیت‌هایی که برای مهاجمین تیمشان ایجاد می‌شود بسیار بالاست، به خصوص سانترهایشان. آن ها تیمی خالی از استعداد نبودند. آن ها از استعدادشان به عنوان سلاحی در مقابل افراد ضعیف تر استفاده می‌کردند. اگر با سری بالا توپ را از آن‌ها نمیگرفتید، قطعاً نابود می‌شدید. اگر در یک موقعیت ۵۰–۵۰ با آنها قرار می‌گرفتید بدون شک هیچ شانسی وجود نداشت. آن‌ها واقعاً تیم سرسختی بودند و بازی مقابل آن‌ها بسیار مشکل بود. بنابراین برد ۳–۰ در زمین آن‌ها برای ما بسیار خاص بود.

دو پیروزی پرگل مقابل آرسنال هم واقعاً به یاد ماندنی بود. پیروزی ۶–۲ در مسابقات سال ۱۹۹۰ لیگ در هایبوری که لی‌شارپ هتریک کرد. و دیدار فوریه ۲۰۰۱ که آن‌ها را ۶–۱ در الدترافورد شکست دادیم. یک خانواده‌ی ایرلندی، یک جایزه حراجی را برای دیدن بازی ما مقابل لیورپول در دسامبر ۲۰۰۰ خریده بودند، اما به دلیل مه شدید آن‌ها نتوانستند برای دیدن آن بازی بیایند. ما آن بازی را در یک مسابقه وحشتناک ۱–۰ به لیورپول باختیم. آن خانواده به من زنگ زدند و گفتند " حالا چکار کنیم؟" به آن‌ها گفتم: " به زودی در خانه با آرسنال بازی داریم." و آن‌ها آمدند و نابودی ۶–۱ آرسنال را دیدند. یورکیه آن‌ها را در هم شکست.

علی‌رغم برتری ۷–۱ مقابل رم، لیگ قهرمانان با شکست ۳–۰ مقابل میلان در ۲ مه‌ی برای ما به اتمام رسید. ما مجبور بودیم در ابتدای همان هفته برای شکست ۴–۲ اورتون در گودیسون پارک از تیم کامل خود استفاده کنیم، در حالی که میلان برای دیدار با ما که سه‌شنبه بود در لیگ به نه بازیکن خود استراحت داد. کاملاً مشخص بود که ما مانند حریف ایتالیایمان آماده نبودیم. در ۱۵ دقیقه دو گل دریافت کردیم، کاملاً واضح بود اصلا آماده این بازی نیستیم. پیروزی ابتدای هفته مقابل اورتون برای ما بسیار ارزشمند بود چراکه بازی ۲–۰ باخته را با برتری پشت سرگذاشته و اختلاف را در لیگ به پنج امتیاز رساندیم.

در کنار توز و لارسون، استعدادهای جهانی دیگر به ما نیز اضافه شدند. کارلوس کی‌روش از آن‌جا که کاملاً با کشورش پرتغال در ارتباط بود، به ما گفت یک بازیکن جوان برزیلی در پورتو پرتغال بازی می‌کند که نامش اندرسون است. او ۱۶ –۱۷ سال سن داشت و ما او را زیر نظر گرفتیم. او برخلاف سنش بازیکن باتجربه ای نشان می‌داد. در تورنومنتی در آمستردام که او مقابل ما بازی کرد، خواستم برای جذب او وارد عمل شوم، اما پای او در همان هفته شکسته شد. وقتی ریکاوری او تمام شد، مارتین را برای زیرنظر گرفتن او فرستادم و او چهار یا پنج هفته تماماً او را زیر نظر گرفته بود. مارتین گفت: " الکس، او بهتر از رونی است. " به او گفتم: " به خاطر مسیح این حرف را نزن " اما مارتین مصمم بود. در این مقطع اندرسون بیشتر نزدیک

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

به مهاجمین بازی می‌کرد. در پایان تورنومنت برای جذب هم او و نانی وارد عمل شدیم. نانی را خودم زیرنظر داشتم. سرعت، قدرت و توانایی نانی در نبرد هوایی چیزی بود که من را شیفته خودش کرد. او در هر دو پا بسیار خوب بود. او تمام ویژگی‌های فردی لازم را داشت، اما یک سوال قدیمی برای ما ایجاد می‌شد: او چه سبک بازیکنی است؟ پاسخ: او بسیار خوب و آرام بود و انگلیسی را خیلی خوب حرف می‌زد و در اسپورتینگ لیسبون هیچ مشکلی ایجاد نکرده بود، او یک تمرین‌کننده بسیار خستگی ناپذیر بود. به نظرم او بازیکن مناسبی بود. کارلوس کی‌روش به دفتر دیوید گیل رفت، آن‌ها با باشگاه اسپورتینگ لیسبون تماس گرفتند و نانی را به خدمت گرفتند و بعد از آن به پورتو رفتند و اندرسون را نیز به خدمت گرفتند. همه در یک روز اتفاق افتاد. دو سال گذشته و ما کاملاً می‌توانستیم دلایل به خدمت گرفتن آنان را به وضوح ببینیم. البته مشکلاتی با اندرسون در فصل ۲۰۰۹–۱۰ داشتیم، او به آن اندازه که دوست داشت فرصت بازی پیدا نکرده بود و می‌خواست به برزیل برگردد. او برزیلی بود و چیزی که مشکل ایجاد کرده بود، او می‌خواست در جام جهانی حاضر باشد و فکر می‌کرد با حضور در منچستر نمی‌تواند به آن برسد. او در نظر داشت به واسکو دا گاما کشورش برگردد تا شانس حضور در جام جهانی ۲۰۱۰ آفریقا را داشته باشد. من به او گفتم: " تو قطعاً اینجا را ترک نخواهی کرد، ما میلیون‌ها پوند روی یک بازیکن سرمایه گذاری نکرده ایم که به برزیل ترانسفر کنیم. " اندرسون شخصیت دوست‌داشتنی داشت. همیشه برای بازیکنان برزیلی احترام خاصی قائل هستم.

برزیلی‌ها از همان بدو تولدشان برای یک مناسبت بزرگ به دنیا می‌آیند. آن‌ها کیفیت خاص و ویژه ای دارند. آن‌ها غرور خاصی در خودشان دارند. باور خوبی در خود دارند. چیزی که واقعاً جالب بود این بود که آنان در تمرینات واقعاً تمرین می‌کردند نه وقت تلف کردند. اما مشکلی که برای برزیلی‌ها وجود داشت این بود که از سرما متنفر بودند. دو برادر داسیلوا را به یاد دارم که همیشه یک لباس زیر پیراهن خود می‌پوشیدند و بدون دستکش نمی‌توانستند بازی کنند.آرژانتینی‌ها به شدت وطن پرست هستند، اما به نظرم آن‌ها فاقد شخصیت پرمعنی برزیلی‌ها هستند. با خرید نانی، در واقع دست به خرید یک مواد خالص زدیم. او کم تجربه و ناسازگار بود، اما غریزه فوق العاده‌ای برای فوتبال داشت. او می‌توانست توپ را با هر پایش کنترل کند، می‌توانست با سر گلزنی کند و از نظر فیزیکی عالی بود. او می‌توانست خودش عبور کند و ضربه بزند. وقتی یک بازیکن با این همه استعداد به خدمت می‌گیرید، باید بتوانید آن‌ها را در همان جهت نگه دارید. او کمی آشفته بود و نیاز بود تا سازگاری بیشتری از خود نشان دهد. اجتناب ناپذیر بود که او باید در سایه رونالدو بازی کند، چراکه او وینگری پرتغالی با برخی ویژگی‌های مشترک بود. اما هم رونالدو و هم نانی از اسپورتینگ لیسبون به ما ملحق شدند و همیشه در کنار هم تعلیم دیده بودند. رونالدو استعدادی ظالمانه داشت، شجاع، با دو پای بسیار خوب و یک جهش فوق العاده. شاید برای نانی شروع در یونایتد پشت سرچنین بازیکنی دلهره آور بود. انتخاب او در ترکیب تیم زمان بازی کردن رونالدو یکی از مشکلات نانی بود. در فصل اول او نیمکت نشینی زیادی تجربه کرد. نانی زبان را نیز به خوبی یاد گرفت، اما اندرسون مدت بیشتری طول کشید تا زبان را یاد بگیرد. چراکه او برزیلی بود و برایش سخت بود. اما او خودباوری عجیبی در کار خود داشت. برزیلی‌ها فکر می‌کنند می‌توانند مقابل هرکسی بازی کنند. از اندرسون می‌پرسیدم :" نیمار را در برزیل دیده‌ای؟ " او می‌گفت: " اوه، عجب

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

بازیکنیه، فوق العادست. " به او می‌گفتم: " روبینیو رو دیدی؟ " میگفت: " او فوق العاده است، باورنکردنی است. " هر برزیلی که نام می‌بردم او استنباط و پاسخی برای آن داشت. وقتی که برزیل در یک بازی دوستانه پرتغال را شکست داد. اندرسون به رونالدو گفت: " بازی بعدی، تیم پنجم برزیل را در زمین قرار می‌دهیم تا شانسی برای گلزنی داشته باشی. " رونالدو خوشحال نشد. برزیل اینگونه کشوری است. برزیل کشوری عظیم و بزرگ است که در سرتاسر آن استعدادهایی یافت می‌شوند.

از روی علاقه کمی‌هم در خصوص نحوه انتقال اوون هارگریوز صحبت کنیم، بازیکنی که در تابستان ۲۰۰۶ یک پدیده بود، همان سبک بازیکنی بود که ما می‌توانستیم به عنوان پرکردن جای خالی کین از او استفاده کنیم. می‌خواستم برای او پیشنهادی ارائه کنیم، اما شک و شبهه‌ی کمرنگی داشتم.

دیوید گیل به شدت روی این معامله با بایرن کار می‌کرد. مدیربرنامه‌های اوون را در فینال جام جهانی که در برلین برگزار می‌شد دیدم. مرد خوبی بود، البته وکیل بود. به او گفتم که ما می‌توانیم هارگریوز را در یونایتد توسعه دهیم. اما همه چیز به شکل فاجعه واری دنبال شد، اوون هیچ اعتماد به نفسی نداشت. هیچ ذهنیتی برای مقابله با مشکلات فیزیکی خود نداشت. او کم کم به یکی از ناامید کننده ترین خریدهای دوران مربی‌گری من تبدیل شد. او به سراسر دنیا، آلمان، آمریکا و کانادا را برای ادامه درمان مصدومیتش سفر کرد. اما او اعتماد به نفس لازم برای غلبه بر مصدومیت خودش را نداشت. او از بد به افتضاح تبدیل شد. او یک سال تمام را در آمریکا سپری کرد. بعد از اینکه او برای عمل جراحی، هانس مولر دکتر پزشکی بایرن مونیخ را دید، اوضاع کمی تغییر کرد. او کم کم در تمرینات شرایط بهتری پیدا کرد و به نظرم می‌توانست به عنوان هافبک راست و یا حتی هافبک میانی بازی کند. او را در فینال ۲۰۰۸ مقابل چلسی در سمت راست به کار بردم و او نتیجه مثبتی در رودرو شدن سه هافبک میانی ما با سه مدافع چلسی داد. اما او همیشه در بازی محو بود. هارگریوز عملکرد فوق العاده ای در جام جهانی ۲۰۰۶ با تیم ملی انگلیس داشت، فضاهای خالی را به خوبی پر می‌کرد و نبردهای خوبی بر سر تصاحب توپ انجام می‌داد. سپتامبر ۲۰۱۱ او جلسه ای با تیم پزشکی ما پشت سرگذاشت. او اعتراف کرد که برای کاهش درد مصدومیت تاندونش از یک نوع خوکچه هندی به عنوان روش محلی درمانش استفاده می‌کند. ما می‌خواستیم علیه پزشکی که این تجویز را کرده بود اقدام قانونی انجام دهیم، اما بعداً از این تصمیم پشیمان شدیم. هارگریوز هیچگاه نتوانست به آن خود باوری برای غلبه برمشکلات برسد و علی‌رغم استعدادی که داشت نتوانست درخشش لازم را داشته باشد.

ببه تنها بازیکنی بود که من بدون آن‌که به خوبی عملکرد او را زیر نظر بگیریم به خدمت گرفتم. ما استعدادیاب‌های خوبی در پرتغال داشتیم و آن‌ها او را به ما معرفی کردند. او بازیکنی بود که فوتبال را بدون حضور در یک مرکز آموزشی دنبال کرده بود و خیلی راحت توانسته بود به تیم دسته دوم این کشور ملحق شود. او واقعاً عالی بود. استعدادیاب ما گفت: " باید او را بیشتر زیر نظر بگیریم. " اما در همین حال رئال مادرید هم به جذب او علاقه مند شد. وقتی فهمیدم خوزه مورینو می‌خواهد او را به خدمت بگیرد، فوراً دست به کار شدیم و با ۷ میلیون یورو او را جذب کردیم.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

فصل هفدهم

مترجم: آرمین طاهری نیا

شبی در مســـکو

شب قبل از فینال لیگ قهرمانان اروپای سال ۲۰۰۸ مسکو، بسادگی می توانستم دارنده رکورد بدترین زننده ضربات پنالتی باشم، چرا که در این زمینه سابقه ای طولانی ای داشتم. چرا که دو نیمه نهایی را بسادگی از دست داده بودم، اولین آنها یک تساوی اروپایی در آبردین و دیگر مساوی برابر ساوتهمپتون در نیمه نهای اف ای کاپ بود؛ به همه اینها می توان گره خوردن و رسیدن به پنالتی در فینال اف ای کاپ برابر آرسنال و همچنین فینال ۲۰۰۸ چمپیونزلیگ برابر چلسی را اضافه کرد؛ فینالی که در شهر زادگاه رومن آبراموویچ، مالک چلسی باید برگزار می شد؛ کارلوس توز توپ را روی نقطه پنالتی می کارد...

در همین زمان پس زمینه ای تاریک، روشن از شش شکستی که به تازگی پشت سر گذاشته بودیم در ذهنم رژه می رفت، همه چیز به این ضربات بستگی داشت.

مسلما در این شرایط همه از من انتظار آرامش و خوش بینی دارید ولی با آن خاطره های تلخ و پیش زمینه ای که در ضربات پنالتی داشتیم مرا بیش از پیش نگران می کرد. اما ون در سار توپ آنلکا را گرفت... درست شبیه به یک رویا بود، به سختی می توانستم از روی نیمکت بلند شوم! هنوز باورمان نشده بود که جام برای ماست...!

برای لحظاتی بی حس شده بودم و سردی تمام وجودم را فرا گرفته بود، رونالدو هنوز روی زمین دراز کشیده بود (به خاطر پنالتی ای که خراب کرده بود) و ما همه برای لحظاتی در شوک قهرمانی فرو رفته بودیم.

مربی دروازه بان های ما عالی کار کرده بود، تمام بازیکنان چلسی و نحوه پنالتی زدن آنها را آنالیز کرده بود و به ادوین نشان داده بود؛ از سوی دیگر ما روزها برای این ضربات تمرین کرده بودیم و ترتیب پنالتی زدن بازیکنان را مشخص کرده بودیم؛ همه عالی پنالتی زدند، بجز کریس، رونالدویی که در طول فصل همه پنالتی هایش را به گل تبدیل کرده بود!؛ گیگز، هارگریوز، نانی و کریک عالی پنالتی زدند و همه را به تور چسباندند.

کمی به عقب برمیگردیم؛ چلسی با قهرمانی فقط یک ضربه فاصله داشت، اگر جان تری توپ را وارد دروازه کرده بود این تیم چلسی بود که به جای ما جام را بالای سر برده بود، در آن لحظه که تری پشت توپ بود خیلی ساکت و آرام خشکم زده بود و با خودم فکر می کردم که در رختکن چه چیزی به بازیکنان بگویم، می دانستم شکست در چنین بازی سنگینی چقدر سخت خواهد بود و من باید در این مورد خیلی با احتیاط با بچه ها برخورد می کردم، به خودم می گفتم آنها شایسته سرزنش نخواهند بود چرا که رسیدن به اینجا کاری سخت بوده و آنها تمام تلاششان را به کار بسته اند، در عین حال، از دست دادن جام مرا حسابی عصبانی می کرد، خیلی لحظات سختی بود، در اوج کشمکش و درگیری عواطف و احساسات درمانده بودم! ؛ وقتی تری پنالتی را از دست داد ما همه یک سکته خفیف زدیم! انگار دنیا برای چند لحظه کوتاه متوقف شده بود! یک لحظه با خودم فکر کردم معجزه اتفاق افتاده...ورق برگشته بود!

ضربات پنالتی سمت هواداران ما زده میشد و این به نفع ما بود، وقتی که اندرسون پنالتی اش را به گل تبدیل کرد به سمت هواداران دوید و خوشحالیش را با آنها تقسیم کردو این اتفاق سبب شد که هواداران ما استادیوم

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

را تا آستانه انفجار پیش ببرند جو بازی به نفع ما تغییر کند.

اما چیزی که مشخص است این بود که این فینال اروپایی همانند فینال های قبلی نبود و از قاعده خاصی پیروی نمی کرد!
شروع بارانی ناگهانی، بارانی که مرا حسابی آب کشیده کرد، بارانی وحشتناک که بر خاص بودن این بازی بیش از پیش افزود؛ این باران کفش های من را تقریبا به مرز نابودی کشاند ولی خوشبختانه من یک جفت کفش اضافه با خودم برده بودم.

بعد از قهرمانی تصمیم گرفتیم جشنی بر پا کنیم و به همین خاطر حدود ساعت ۵ صبح به کافه ای رفتیم، غذای کافه کیفیت خوبی نداشت ولی ما همه از این پیروزی خوشنود بودیم و چیزی به این سادگی نمی توانست شب ما را خراب کند؛ گیگز در این بازی رکورد بابی چارلتون را شکسته بود و ۷۵۹ـــمین بازی اش را برای منچستر انجام داده بود، به همین مناسبت به او هدیه دادند و یکصدا او را تشویق می کردند.

بازی یک درام تمام عیار بود؛ وس برون عملکردی خیره کننده به نمایش گذاشت و با ارسالی دیدنی زمینه ساز گل اول کریس رونالدو شد.
در آنسو گرانت در بازی نیمه نهایی اسین را به دفاع راست برده بود، به همین علت ما هم از رونالدو در سمت چپ خط هافبک استفاده کردیم تا عرصه را بر اسین تنگ کند؛ همین حربه هم جواب داد و گل رونالدو از همین ناحیه به ثمر رسید؛ بازی دادن به یک هافبک در پست دفاع راست، آن هم برابر هافبک مهاجم قدرتمندی مثل رونالدو یک اشتباه بزرگ بود که آورام گرانت مرتکب آن شد.
من برای این پست هارگریوزی را انتخاب کردم که از سرعت بالایی برخوردار است و از ارسال های خوبی بهره می برد، او در این پست عالی بازی کرد.
در خط هافبک هم از کریک و اسکولز استفاده کردم که هر دو عالی بودند، گیگز هم که به جای اسکولز مصدوم به بازی آمد عملکردی خوب از خود نشان داد.
نیمه نهایی اروپا ما بخوبی از پس بارسلونا بر آمدیم, در نیوکمپ با آنها ۰-۰ کردیم و در اولدترافورد با شوت سنگین اسکولز از بیست یاردی پیروز میدان شدیم و به فینال رسیدیم، در این بازی هم دقیقا از ترکیبی استفاده کردم که در فینال های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۱ هم استفاده کردم، یعنی تجمع در یک سوم دفاعی خودی، ولی این شیوه فقط یک بار برابر بارسلونا جواب داد!
من سعی به تقویت روحیه جنگندگی در تیمم داشتم؛ چرا که ما با هم لحظات سختی را پشت سر گذاشته بودیم، لبه تیغ راه رفته بودیم
تا پرتگاه رفته بودیم و اکنون زمان قهرمانی و گرفتن نتیجه بود.

ما همیشه رویای این را داشتیم که به جام های اروپایی خود در سال های ۱۹۶۹ و ۱۹۹۹ اضافه کنیم و به این امر در مسکو جامه عمل پوشاندیم، چرا که در این بازی سعی کردیم حتما پیروز از میدان خارج شویم بنابراین تمام انرژی خود را به کار گرفتیم، از خلاقیت های تک تک بازیکنانمان استفاده کردیم و توانستیم

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

جام را به منچستر ببریم.
زدن گل در هر بازی می تواند جریان بازی را دگرگون کند، تیم چلسی در لحظات پایانی نیمه اول با کمی خوش شانسی توانست توسط لمپارد ما را عقب بکشاند و بازی را مساوی کند.
چلسی بعد از این گل پیشرفت کرد و ۲۵ دقیقه ابتدایی نیمه دوم را در دست گرفت و یک توپ هم به تیر دروازه کوباند که این ضربه زنگ خطری برای من بود تا سیستم بازی را عوض کنم و برای تغییر سیستم رونی را کمی به سمت راست متمایل کرده و هارگریوز را به مرکز میدان بردم، این باعث شد که بازی به نفع ما بچرخد و بازی را در دست گرفتیم؛ در پایان بازی و پس از کسب پیروزی از داشتن چنین بازیکنان بزرگ و انعطاف پذیری به خود می بالیدم؛ آن شب اتفاقات عجیبی اتفاق افتاد، شما هیچوقت نمی توانید اتفاقات درون زمین را پیش بینی کنید، و اتفاقات آن شب هم باورنکردنی بود و این باعث شد که این فینال به یکی از بهترین فینال های اروپا تبدیل شود و ما بخاطر اینکه جزئی از این بازی بودیم به خود افتخار می کنیم.

در این بازی باید حسابی ادوین را مورد تمجید قرار داد چرا که با مهار پنالتی ها و داشتن چند سیو فوق العاده در جریان بازی کمک زیادی برای رسیدن به این قهرمانی به تیم کرد.
زمانیکه آنلکا پشت توپ قرار گرفت به این فکر می کردم توپ را به کجا میزند؟ در همین زمان ادوین خود را متمایل به سمت چپ نشان داد تا تمرکز آنلکا را بهم بریزد و موفق هم شد، ضربه آنلکا ضعیف بود ولی ادوین هم خیلی خوب توپ را مهار کرد.

آورام گرانت مرد بزرگی است ولی حس می کردم قدرت کافی برای هدایت بازیکنانی مثل بازیکنان چلسی را نداشت.
رفتار بایکنان چلسی در فینال وحشتناک بود، آنها حسابی داور را تحریک کرده و با رفتارشان سعی داشتند کنترل بازی را از دست او خارج کنند؛ زمانیکه دروگباذ از بازی اخراج شد انها از هر حقه ای برای تحت تاثیر قرار دادن داور بهره می بردند.

دروگبا بخاطر دعوا با توز کارت قرمز گرفت، هر چند کارت قرمز دروگبا تاثیری بر جریان بازی نداشت؛ ما در وقت های اضافه موقعیت های زیادی داشتیم؛ ولی چلسی برای تساوی بازی می کرد و سعی داشت بازی را به ضربات پنالتی بکشاند.

چلسی آن سال تیم فوق العاده ای بود، دروگبا تنومند با شوت های سهمگین؛
پیتر چک؛ دروازه بانی که می توانستم در سن ۱۹ سالگی او را به یونایتد بیاورم ولی این کار را نکردم تا چلسی او را با ۸ میلیون یورو به خدمت بگیرد.
جان تری؛ همیشه بازیکنی تاثیر گذار در تیمش بوده است، اشلی کول که همیشه با انرژی بالا بخوبی لب خط بازی می کرد و فرانک لمپارد که بخوبی تیمش را در حالت تدافعی و تهاجمی بالانس نگه می داشت. او بهمراه دروگبا, تری، کول و چک هسته اصلی تیم را تشکیل می دادند و هر تیمی در اروپا، آرزوی داشتن چنین بازیکنانی در رختکن خود داشت.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

در مسکو نگرانی های من فراتر از فوتبال بود، من کتاب های زیادی در مورد روسیه خوانده ام و می دانستم چه شرایطی بر آنجا حاکم است؛ قتل، چپاول و انقلاب، همه اینها پس زمینه ای تاریک از مسکو به ما میداد ولی خوشبختانه همه چیز خوب بود و هیچ مشکلی گریبان تیم را و نگرفت.
در آن سال رونالدو فصلی رویایی را پشت سر گذاشت؛ ۴۲ گل زده برای یک وینگر؟!
هر چند او در برخی موارد نوک بازی می کرد ولی آماری فوق العاده از خود به جای گذاشت.

من همیشه میگفتم که ما به رکورد ۵ قهرمانی لیورپول نزدیک خواهیم شد و با این قهرمانی ما به سومین قهرمانی خود رسیده بودیم هر چند ما دو بار در سال های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۱ به بارسلونا باختیم و در صورتیکه یکی از آنها را با پیروزی پشت سر می گذاشتیم اکنون با رکورد بایرن مونیخ و آژاکس برابری می کردیم.

زمانیکه ما می خواستیم قهرمانی را جشن بگیریم هیچ نوشیدنی الکلی در استادیوم لوژینکی نبود؛ بخاطر همین ما چند نفری را فرستادیم تا برای جشن و شادی ما کمی نوشیدنی فراهم کنند.همه چیز رویایی پیش می رفت، نوشیدنی ها عالی بودند و ما برای جشن و شادی کردن بطری ها را تا جایی که توانستیم تکان دادیم و مقدار زیادی کف درست کردیم؛ همه شادمان و سرمست از این قهرمانی بودیم؛ لباس هایم خیس آب شده بود، برای همین لباس هایم را عوض کرده و دوباره به پایکوبی با بازیکنان پیوستم.
بعد از بازی من هیچ اثری از آبراموویچ ندیدم و حتی به یاد نمی آورم که هیچ کدام از بازیکنان آنها را دیده باشم.

در قینال ۱۹۹۹ بارسلونا، وقتی بایرن مونیخ را به آن صورت شکست دادیم، آن پیروزی همزمان شده بود با سالروز تولد مت بازبی، بعضی وقت ها حس می کنید خدا با شماست یا اینکه مت پیر حسابی هوای شما را دارد، من شخصا آدمی خرافاتی نیستم و به اتفاق و تصادف هم اعتقادی ندارم ولی این اتفاق ها چیزی شبیه به معجزه بود و عجیب است که حس می کنم مت بازبی در هر دو قهرمانیمان نقش داشته است...

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

فصل هجدهم

مترجم: میلاد گودرزی

روان شناسی

قبل از هرچیزی، باید شما حقیقت را به آنان بگوید. در اینکه شما به بازیکنی که فرم بازی خود را از دست داده حقیقت را بگویید هیچ مشکلی وجود ندارد و هرکسی که نسبت به اعتماد به نفس خود مردد است، می‌گویم که ما منچستر یونایتد هستیم و به سادگی به خودمان اجازه نمی‌دهیم که سطح سایر تیم‌ها را پایین بیاوریم. وقتی با بازیکنی که نمایش ضعیف تری نسبت به آن چه که از آن انتظار داریم مواجه می‌شویم، ممکن است بگوییم: "زیاد چیز با ارزشی نیست." اما من با بازیکن در میان می گذارم و به او می‌گویم : "این توانایی تو نیست." ما یک بازیکن را با آن توان اولیه و انتظاری که داشته ایم به خدمت گرفته ایم و به او باید گفت : "چرا این گونه هستی؟ تو بهتر از اینی."

به عنوان یک مربی شما باید این باور را به بازیکن بدهید که نسبت به اعمالش، اشتباهاتش و سطح عملکرد و بالاخره نتیجه بازی مسئول باشد. همه ما در نهایت به دنبال نتیجه هستیم. بعضی مواقع یک پیروزی کژدار و مریض، بهتر از یک پیروزی ۶-۰ با ۲۵ پاس است. همیشه حد پایین این بود که منچستریونایتد باید پیروز شود. فرهنگ پیروزی تنها زمانی به دست می‌آید که من به بازیکن در فضایی صادقانه بگویم که چه انتظاری از عملکرد او دارم. البته بعضی مواقع نیز خیلی جدی و تند به بازیکن می‌گویم که باشگاه از او چه می‌خواهد.

به مربیان جدید می‌گویم که هرگز خود را با چنین وضعیتی مواجه نکنید. چراکه شرط می‌بندم خیلی زود از کار خود کنار می‌روید. وقتی تیم شما به خاطر یک ضدحمله، گل می‌خورد این را به عنوان یک مزیت باید نگاه کرد. وقتی کاپیتان سابق آبردین، یونایتد و تیم ملی اسکاتلند، مارتین بوچان سرمربی تیم بارنلی شد، در نخستین بازی کاپیتان تیم را تنبیه کرد. به او گفتم : "این شروع خوبی بود ، مارتین."

مارتین بوکان خیلی آدم مقرراتی بود. در زمان بازی کردنش، وقتی به اولدهام پیوست، ۴۰ هزار پوند به عنوان هزینه آزاد سازی او پرداخت شده بود که مبلغ بسیار زیادی بود. او بعدها این پول ۴۰ هزار پوندی را به باشگاه پس داد، او می‌گفت نمی‌تواند خود را تنها برای پول برای باشگاهی متعهد بداند. تصور کنید چه اتفاقی افتاده است.

به طور کلی، در طول دوران مربیگری من، همه تصور می‌کردند که من به استراتژی و ایده ماکیاولیان وابسته هستم. سعی می کردم همیشه ترفندهای عجیب و غریبی داشته باشم. همیشه به خودمان تلقین می کردیم که باید در پایان فصل در بالاترین سطح باشیم و این می‌توانست در ذهن ما مجّسم شود. وقتی کارلو آنچلوتی را به عنوان سرمربی چلسی، در زمستان ۲۰۰۹ دیدم او به من گفت: "الکس می‌گوید که یونایتد در نیم فصل دوم قدرتمند تر است، اما ما هم قدرتمندیم." هر سال این کار را انجام می‌دادم. می‌گفتم صبر کنید تا نیم فصل دوم و این همیشه کارساز بود. این در ذهن بازیکنان نفوذ می‌کرد و

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

به یک کابوس برای حریفانمان تبدیل می‌شد. نیمه دوم فصل انگار یک نیروی هجومی به تیم اضافه می‌شد، به مانند آتش دوزخ، این به یک پیش‌بینی مفید تبدیل می‌شد.

بهره برداری و استفاده از دیدی که داشتم یک شگرد روانی دیگر بود. چشمم را روی این مسئله شل می‌کردم، هر چه می‌دانم این بسیار سخت بود که به حس دقایق آخر یک بازی که چه زمانی تمام می‌شود برسم. کلید کار اینجا بود: این اثر روی تیم‌های دیگر بود، نه خودمان، این مهم بود. وقتی ۱۰ دقیقه به زمان بازی اضافه می‌شد، همه می‌دانستند یونایتد در گل های دیرهنگام تبحر خاصی دارد. من را می‌دیدند که به ساعتم اشاره می‌کردم، تیم حریف بعد از این می‌دانستند دیگر باید مقابل ما تا پایان دفاع کنند.

آن‌ها احساس محاصره شدن می‌کردند، آن‌ها می‌دانستند که ما هرگز تسلیم نمی‌شدیم، آن‌ها می دانستند ما در درام‌سازی دیرهنگام خاص هستیم. کلایو تیلدسلی در گزارش تلویزیونی ITV در فینال لیگ قهرمانان ۱۹۹۹، در ابتدای وقت‌های اضافه گفت: "یونایتد همیشه گل می‌زند." این با فینال جام جهانی ۱۹۶۶ و کنث ولستن‌هولم قابل مقایسه بود و یک بازی ذهنی بود.

این یک بعد روانی نیز به کنترل ذهنیت بازیکنان برمی‌گشت. با یک لحظه نگاه از طریق چشمان آن‌ها اتفاق می‌افتاد. خودتان را در نظر بگیرید، اشتباهی مرتکب می‌شوید، منتظر هستید که مجازات شوید. می‌گویید: "او می‌خواهد چه بگوید؟" یا "پدرم به من چه خواهد گفت؟" هدف وارد کردن بزرگترین تأثیر ممکن است. در آن مرحله از زندگی چه چیزی عمیق ترین اثر را در من خواهد داشت؟

یکی از مزیت‌های مربی این است که بداند بازیکن می‌خواهد بازی کند. البته اساساً همه آن‌ها می خواهند از نیمکت نشینی رها شوند، بنابراین شما آن‌ها را از بهترین لذت زندگی‌شان سلب می‌کنید. این ابزار نهایی می‌شود. این اهرم قدرتی است که در اختیار شما قرار می‌گیرد. در مسئله ای که با فرانک مک‌گاروی در میرن رخ داد، به او گفتم: "دیگر هیچ وقت بازی نخواهی کرد." او این را باور کرد. برای سه هفته این را باور کرد. او بعد از این برای اینکه یک فرصت دیگر به او بدهم من را التماس می‌کرد. او در ذهن خود می‌دانست که قدرت اصلی در دست من است، گزینه نهایی برای او فسخ قرارداد بود و او این را می‌دانست.

مردم بدون وقفه در خصوص ذهنیت بازی‌های من حرف می‌زدند. برای همین همیشه سعی می‌کردم صحبت‌هایم را عمومی کنم، برخی تحلیلگران این نکته مخفی را درک می‌کردند که ۹۸ درصد مواقع چیز خاصی نیست. اما فشار روانی جایگاه خود را دارد. حتی مزخرفات، چراکه هر کس، یکی است.

در یکی از روزهای سال ۲۰۱۰، زنی به من گفت: "تو را در تلویزیون وقتی می‌بینم، خیلی جدی هستی، اما اکنون می‌خندی و از همه چیز لذت می‌بری."

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

به او گفتم: "از من نمی‌خواهی که در کارم جدی باشم؟ شغل من تمرکز کردن است. هرچیزی که در ذهن من می گذرد می‌تواند به منفعت بازیکن باشد. نباید اشتباه کنم. یادداشت برداری نمی‌کنم، یا روی تصاویر ویدئویی اتکا نمی‌کنم، باید جدی باشم. این یک شغل جدی است و نباید اشتباهی مرتکب شوید."

در نیمه‌نهایی چمپیونز لیگ، پیتر اشمایکل اشتباهی مرتکب شد، آن‌جا در آن بازی من عینکم را به چشم نزده بودم، پتر گفت: "به نظرم تغییر موضع داده است." داد زدم: "هیچ تغییر موضعی در کار نیست."

بعد دیدم که در بازی توپ به شکل عجیبی تغییر جهت داد، پس عینکم را برای بازی چشمم زدم. نمی‌توانستم چنین اشتباهی مرتکب شوم. وقتی از یک مدافع بپرسید: "چرا اجازه دادی بازیکن در آفساید بازی کند؟ و جواب او این است که: "سعی کردم به او اجازه ندهم." باید می‌دانستید که اظهار نظرتان صحیح بوده است.

نباید احساس کنید که اگر به بازیکن اجازه دهید که به سادگی بگویند: "مربی باخته است." اگر آن‌ها باورشان را نسبت به شما از دست دهند، شما نیز باورتان را نسبت به آنان از دست خواهید داد. درک از این واقعیت باید همیشه در بالاترین سطح باشد. باید نسبت به آن‌چه که بازیکنان می‌گویید کاملاً دقیق باشید. نه بیش از اندازه شوخی باشد. بازی که ما انجام می‌دهیم حدس زدن ترکیب ابتدایی تیم حریف است. یک شب من طبق اعتماد به نفس معمول، اینکه چه بازیکنانی بازی خواهند کرد را پیش بینی می‌کردم. وقتی ترکیب تیم برای آن مسابقه در لیگ قهرمانان اعلام شد، رنه به من گفت: "رئیس، آن‌ها شش تغییر انجام داده اند."

ابتدا خشکم زد، بعد نگاهی به تیم حریف انداختم. می‌دانید که عصبانیتم در این مخمصه چقدر بود؟ به بازیکنان خندیدم و گفتم: "اونا رو نگاه کن، فکر کردند می تونن با تیم ذخیره‌شون جلوی ما حاضربشن؟"

بعد از این‌که منچسترسیتی را در مرحله یک سوم جام اتحادیه حذف کردیم، باید مقابل کاونتری در اولدترافورد بازی می‌کردیم. بازی کاونتری مقابل شفیلد را چهارشنبه دیده بودم. نمی‌دانید که کاونتری چقدر بد ظاهر شده بود. بدون هیچ اهمیتی از خانه به سمت استادیوم به راه افتادم. چه اتفاقی افتاد؟ کاونتری در اولدترافورد فوق العاده بود. تیمی که به زمین ما آمده بود همان تیم بود، اما واقعاً متفاوت. تاکتیکی متفاوت، انگیزه ای متفاوت، همه چیز. در همین ابتدا یاد گرفتم که همیشه برای بازی‌های خانگی تیم مقابل را در بهترین حالت تاکتیکی و عملکرد فوق العادشان در نظر بگیریم.

همیشه بهترین تیم‌ها برای مقابله با ما به اولدترافورد می‌آمدند، به خصوص آرسنال، چلسی هم همینطور و اغلب هم لیورپول. منچسترسیتی دوران شیخ مصنور نیز با جاه طلبی خاص خود به اولدترافورد می‌آمد. حضور یک یونایتدی سابق به عنوان سرمربی، این قضیه را پررنگ تر جلوه می‌داد. ساندرلند استیو بروک هم اصلاً برخلاف خودش در زمین خجالتی نبود.

فکر کردن را دوست دارم، همچنین در رویارویی با یوهان کرایف، در شبی از سال ۱۹۹۰ او به من گفت: "تو هیچ وقت مسابقات اروپایی را فتح نخواهی کرد."

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

-"چرا؟ "چون تو تقلب کردن و خریدن داور را بلد نیستی."

به او گفتم: "خوب، اگر این روی سنگ قبرم نوشته می‌شه، این رو قبول می‌کنم."

سختی خاصی در فوتبال حرفه ای مورد نیاز است و من خیلی زود آن را به دست آوردم. آن را از دیو ماکای زمانی که در ۱۶ سالگی مقابل آن‌ها بازی می کردم به دست آوردم. وقتی که در کوئین پارک رنجرز در تیم ذخیره بودم. دیو با یک پای شکسته برگشت و او همیشه در قلب ما جای گرفت، کسی که آن زمان و سال‌ها تیم قدرتمندی در اختیار داشت. من فوروارد داخلی بودم و او در میانه سمت راست بازی میکرد. به او نگاه می‌کردم، او با قفسه سینه بزرگش، مانند یک گاو نر قدرت داشت. اولین توپ به من رسید و او در مقابل من بود. این بار توپ را از دست دادم، اما بار بعد با لگد توپ را از او گرفتم.

بعداً دیو نگاهی سرد به من انداخت و گفت: "می خواهی این بازی را به پایان برسانی؟ تو به من لگد زدی!" گیر کرده بودم. "یه بار دیگر لگد بزنی، خودت بعدش رو متوجه می شی."

بعد از آن بهت زده و وحشت زده شده بودم. من از کسی نمی‌ترسیدم. اما این برایم غیرقابل باور بود که او از کسی واهمه ندارد. او افسانه معروف خیلی ها بود. من تصاویرش را در اتاقم داشتم. روزی ریسک کردم و با گستاخی به او گفتم: "بالاخره جنگ رو تو بردی؟" من در همپدن پارک بودم که بهترین تیم اسکاتلند تمام ادوار را انتخاب کردند و نام دیو در آن نبود، همه متعجب شده بودند.

می‌توانم به صورت عمومی از کل تیم انتقاد کنم، اما نمی‌توانم یک بازیکن را در رسانه‌ها تخریب و تنبیه کنم. هواداران از این ناراضی بودند و من از عملکرد تیم. نه یک بازیکن. همه چیز به جاک استین برمی‌گشت. همیشه در خصوص همه چیز از او سوال می‌پرسیدم. در سلتیک او همیشه فروتن بود. این تقریباً آزار دهنده بود. وقتی که از او در خصوص جیمی جان‌استون و یا بابی موردوک پرسیدم، انتظار داشتم که او اعتباری برای تیم انتخابی و یا تاکتیک خود داشته باشد. ولی او گفت:"اه، جیمی در فرم خوبی امروز قرار داشت." او هرگز او را ستایش نمی‌کرد و این برای من درس خوبی بود.

جاک یک سفر سلتیک برای آمریکا را به دلیل تصادف رانندگی از دست داد و فالون به دلیل بدرفتاری سه بازیکن را به خانه فرستاد. وقتی از آن‌ها در این خصوص پرسیدم. جاک به من گفت: "نه، من بودم اینکار را انجام نمی‌دادم و به فالون نیز گفتم. اگر این کار را انجام بدهی، دشمنان زیاد پیدا خواهی کرد."

به او گفتم: "اما هواداران در این مورد چه فکر می‌کنند.؟ جاک گفت: "هواداران را فراموش کن. این بازیکنان مادر دارند، هیچ مادری فکر می‌کند که پسرش فرزند بدی است؟ همسرانشان، پدرانشان، برادرانشان و بقیه چه فکر می‌کنند. این مناقشه را باید در دفتر کار حل کنیم."

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

بعضی اوقات، یخ هم به مانند آتش عمل می‌کند. وقتی نانی در ویلاپارک، در سال ۲۰۱۰ از زمین بازی اخراج شد، حتی یک کلمه هم با او حرف نزدم. به او اجازه دادم رنج بکشد. می‌دانستم او سعی نخواهد کرد که کاری را که انجام داده تکرار کند. در تلویزیون از من در این باره پرسیده شد و من گفتم: "ساده و بی تکلف" گفتم، او بازیکن تخریب کننده ای نیست، اما یک تکل دوپا زد و باید اخراج می‌شد. گفتم که این آسیبی جدی به ما نزده است و این تنها یک اشتباه بدموقع بوده است و زیاد مهم نبوده چرا که این یک بازی احساسی و عاطفی بوده است.

مردم فرض می‌کردند که من همیشه علیه آرسن ونگر جنگ روانی راه انداخته و یا سعی در ایجاد انفجاراتی در ذهن او دارم. فکر نمی‌کنم قصد تحریک او را داشته باشم. اما بعضی مواقع از بازی ذهنی استفاده می‌کردم، احساس می‌کردم جنگ روانی در مطبوعات می‌تواند فشار زیادی برای آن‌ها داشته باشد.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

فصل نوزدهم

مترجم: محمد داما

بارسلونا

بارسلونا بهترین تیمی بود که منچستر یونایتد من مقابلش قرار گرفت. به سادگی، بهترین بودند. آن ها ذهنیت خود را در زمین به اجرا در آوردند. ما در تیم خود هافبک هایی مانند پاتریک ویرا، روی کین و بریان رابسون داشتیم که مردانی قدرتمند، جنگنده و پیروز بودند. در تیم بارسلونا بازیکنانی سمج با قامت ۵ پا و ۶ اینچ اما با شجاعت شیرها وجود داشت که همواره توپ را در اختیار داشتند و اجازه نمی دادند تیمشان تحت فشار قرار بگیرد. همکاری لیونل مسی، ژاوی و آندرس اینیستا برای من شگفت انگیز بود.

بارسلونایی که در فینال ومبلی ۲۰۱۱ ما را شکست داد برتر از بارسلونایی بود که ۲ سال پیش از آن ما را در فینال رم شکست داده بود. تیم ۲۰۱۱ بارسا در اوج قدرت قرار داشت و به یک بلوغ فوق العاده رسیده بود. در هر دو فینال من باید با این موضوع دست و پنجه نرم می کردم که ما تیم بسیار خوبی داریم اما مقابل تیمی قرار گرفته ایم که هر دو فینال را بهتر از ما کار کرد.

ای کاش می توانستیم روز پس از فینال باز هم در رم بازی کنیم! همچنین روز های دیگر! استادیوم المپیکو شهر رم در یک شب زیبا جو فوق العاده ای داشت که شکست منچستر یونایتد از بارسلونا در آن شب زیبا اولین شکست من در ۵ فینال اروپایی بود.

نایب قهرمانی دردناک است هنگامی که می دانی می توانستی عملکرد خیلی بهتری داشته باشی. شجاعت شرط اول قرار گرفتن در مقابل آن بارسلونا بود. آن ها بهترین تیم نسل خود بودند، همانند رئال مادرید در دهه ی ۶۰ و ۷۰ و میلان دهه ی ۹۰.

گروه فوق العاده ای که در کنار مسی شکل گرفته بود بسیار نیرومند بود. هرگز در قلبم نسبت به این گروه احساس حسادت نمیکنم، شاید پس از باخت به آن ها رشک برده باشم اما از روی حسادت هرگز. در هر دو فینال لیگ قهرمانان اروپا می توانستیم با یک بازی دفاعی به سطح تیم اسپانیایی نزدیک شویم اما در آن زمان من به همراه منچستر یونایتد به مرحله ای رسیده بودیم که تلاش برای برد با شیوه ی دفاعی کارپسندیده ای نبود.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی

www.tarafdari.com

من در نیمه نهایی لیگ قهرمانان سال ۲۰۰۸ از آن شیوه برای شکست دادن بارسلونا استفاده کرده و خودم و هواداران تیم را شکنجه دادم! می خواستم وجهه ی مثبت تری از خود نشان دهیم که این تغییر یکی از دلایل شکست ما بود.

اگه در محوطه جریمه خود جمع شده و دفاع را تنگ تر می کردیم شاید نتیجه مورد نظر خود را می گرفتیم. من پشیمان نیستم تنها آرزو می کنم که ای کاش از بازی هجومی خود نتیجه بهتری می گرفتیم.

پیروزی بارسلونا در فینال رم روند پیشرفت آن ها را سرعت بخشید و باعث شد به بهترین تیم عصر خود تبدیل شوند. قهرمانی سال ۲۰۰۹ آن ها را در مسیر مناسب قرار داد. پیروزی در یک دیدار می تواند این تاثیر شگرف را داشته باشد.

این دومین قهرمانی آن ها در ۴ سال بود. تیم پپ گواردیولا اولین تیم اشپانیا بود که در یک فصل قهرمان لیگ، کاپ و لیگ قهرمانان می شود.

ما قهرمان اروپا و مدافع عنوان قهرمانی بودیم اما نتوانستیم اولین تیمی باشیم که در فوتبال مدرن از عنوان قهرمانی خود دفاع می کند. ما نباید آن بازی را در شهر رویایی رم واگذار می کردیم.

یک راه برای بازی در مقابل بارسلونا وجود دارد، راهی که ما سال قبل آن را ثابت کردیم. راهی وجود دارد که آن ها را متوقف می کند حتی مسی را.

کاری که ما ۱۲ ماه قبل در بازی خارج از خانه انجام دادیم یعنی کارلوس توز را در جناح قرار داده و پست مهاجم میانی را به رونالدو دادیم ک با این روش دو منطقه برای حمله داشتیم. نفوذهای رونآدو و توز به ما کمک می کرد توپ و میدان را در اختیار داشته باشیم.

بسیار دشوار بود، بارسلونا توپ را برای مدت زیادی در اختیار داشت و این باعث تحلیل رفتن روحیه و انگیزه ی بازیکنان ما شده بود. آن ها فقط بازی را تماشا می کردند و مسیر توپ را دنبال می کردند!

ما می خواستیم هنگامی که توپ را در اختیار گرفتیم رونالدو به دنبال فضای خالی باشد و توز توپ را به وی برساند اما آن ها مشغول تماشا بودند! من در بین دو نیمه به آن ها گفتم: "شما تنها دارید بزی را نگاه می کنید و خبری از ضد حمله کردن نیست!"

شیوه ی بازی ما مانند اینتر میلان نبود، آن ها دفاع عمقی و ضد حمله را در دستور کار خود قرار داده بودند. ما در نیمه دوم هجومی کار می کردیم. ناخوش آیند ترین فاکتور رم که تا کنون درباره ی آن صحبت نکرده بودم انتخاب هتل بود که

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

بیشتر شبیه قتلگاه بود تا هتل. در اتاقی بدون نور غذا می خوردیم، غذا ها نیز دیر و سرد سرو می شد. من یک آشپز به همراه خودن آورده بودم اما آن ها او را نادیده می گرفتند. در روز بازی ۲-۳ بازیکن تیم ما احساس خوبی نداشتند از جمله گیگز ،چند بازیکن دیگر نیز احساس کسالت می کردند که یک یا دو نفر آن ها با همان شرایط بازی کردند.

در آن دیدار مسئولیت های زیادی برای گیگز در نظر گرفته بودیم که حال وی برای انجام آن ها نامساعد بود.کار بزرگی بود برای گیگز که از بوسکتس، هافبک دفاعی بارسلونا عبور کرده و به عنوان مهاجم به خط حمله اضافه شود و دوباره به عقب ازگردد.

پس از چیزهایی که رایان گیگز در باشگاه منچستر یونایتد به دست آورده است هرگز نباید از او انتقاد کنید! در هیچ فرم و شرایطی. متاسفانه او در آن شب در رم در فرم همیشگی خود نبود.

ما بازی را خیلی خوب شروع کردیم، رونالدو سه بار دروازه ی بارسلونا را تهدید کرد، ابتدا با یک ضربه آزاد و سپس با دو شوت از راه دور.

اما در دقیقه ۱۰ بازی ما یک گل واقعا بد روی اشتباه هافبکمان خوردیم که نتوانست مانع پاس دادن اینیستا به اتوو شود، ساموئل اتوو توپ را شوت کرد و ادوین فندرسار نتوانست توپ را دفع کند و توپ از زاویه ی موافق وارد دروازه شد.

بارسلونا بازی را در حالش شروع کرد که مسی در سمت راست، اتوو در وسط و هانری در سمت چپ باز می کرد. دقیقا قبل از به ثمر رسیدن گل آن ها اتوو را به سمت راست بردند و مسی عقب تر، در خط میانی بازی می کرد.

آن ها اتوو را سمت راست بردند زیرا مسی در سمت راست در مقابله با اورا به مشکل برخورده بود، اورا بطور مداوم به خط حمله اضافه می شد و گواردیولا برای متوقف ساختن او شکل بازی بارسا را تغییر داد.

گواردیولا متوجه این امر شده بود و جای مسی را عوض کرد تا با اورا روبرو نشود. با آن تغییر، بارسلونا مسی را در مکانی قرار داد که خود بازیکن نیز آن را ترجیح می داد.

این جای است که مسی تا کنون در آن بازی می کند، در آن نقطه که زندگی را برای چهار مدافع مقابل خود سخت می کند زیرا آن ها مطمئن نبودند که مسی را عقب براند یا در جای خود با احتیاط بازی کنند.

پس از گل اتوو و تغییر مکان مسی بارسلونا یک هافبک اضافه در خط میانی داشت! از سوی دیگر اینیستا و ژاوی، بوم، بوم، بوم، تا آخر شب مالکیت توپ و میدان را در اختیار داشتند! بارسا در به گردش در آوردن توپ از ما برتر بود.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

لو دادن توپ به شاگردان گواردیولا گران تمام می شد زیرا با برتری قابل توجه آن ها در میانه زمین، تیم ما تنها باید نظاره گر گردش توپ آن ها می شد.

برای خنثی کردن پاسکاری های آن ها در بین دو نیمه توز را به حای اندرسون به زمین فرستادم. توز پس از رد شدن از یک مدافع صاحب موقعیت خوبی شد اما تصمیم گرفت بار دیگر از همان مدافع عبور کرده و در موقعیت بهتری قرار گیرد اما کار برای او دشوار شده و توپ را به کنار دروازه کوبید.

گل تمام کننده ی بارسلونا ۱ ساعت پس از گل اول آن ها به ثمر رسید؛ سانتر ژاوی و یک ضربه سر غیر منتظره از مسی!

بعدها درباره سیر تکاملی بارسلونا با لوییس فن خال، مربی هلندی سابق آن ها صحبت کردم. فلیفه ی بازی آن ها توسط یوهان کرایوف پایه گذاری شده بود. کرایوف یک مربی فوق العاده بود که ایده ی آن ها را با گرداندن توپ در یک محیط بزرگ با یک هافبک اضافه در خط میانی را تصور کرده بود.

پس از بابی رابسون آن ها توسط لوییس فن خال و رایکارد به شیوه ی هلندی بازگشتند. چیزی که گواردیولا اضافه کرده بود یک شیوه ی پرسینگ بود. تحت نظر گواردیولا آن ها شیوه ی ۳ ثانیه ای را دنبال می کردند و به هیچ بازیکنی از تیم مقابل اجازه نمی دادند بیشتر از ۳ ثانیه توپ را در اختیار داشته باشد.

پس از برد بارسلونا در رم گواردیولا گفت: "ما خوش شانس بودیم که یوهان کرایف و چارلی رکساچ را داریم. آن ها پدران بودند و ما دنباله رو آن ها هستیم." چیزی که برای من قابل درک نبود این بود که بازیکنان آن ها چگونه قادر بودند آن تعداد بازی را انجام دهند.

آن ها تقریبا همیشه این گونه بازی می کردند. موفقیت اغلب دوره ای با رکورد بود، اما برای بارسا شرایط فرق می‌کرد. بارسلونا از آن‌ها ظهور کرد و به تعقیب رئال مادرید پرداخت.

دوست ندارم اعتراف کنم اما توسط تیم بزرگی شکست خوردیم، برای اینکه ما هرگز نمی خواستیم آن کلمه ها را به زبان بیاوریم. هدف ما این بود که نشان دهیم این بود که دو تیم بزرگ به فینال رسیدند که ما این فینال بزرگ را از دست دادیم.هدف ما این بود که به آن سطح برسیم که همواره مردم می گفتند ما با بهترین های اروپا در یک سطح قرار داریم.

برای شکست دادن آن بارسلونا ما به مدافعان خوبی نیاز داشتیم. ریو و ویدیچ در سنی قرار داشتند که ترجیح می دادند از فضا دفاع کنند.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

چیز اشتباهی درباره آن وجود نداشت. کاملا صحیح بود. اما در مقابل بارسلونا محدودیت هایی وجود داشت. شما مدافعانی نیاز داشتید که مسی را مهار کنند و نگران این نباشند که پشت سر آن ها چه اتفاقی می افتد.

خب، او به سمت گوشه ها می رود؟ این خوب است! خطر او در گوشه ها کمتر از زمانی است که در وسط بازی می کند. بعضی وقت ها به هر جهت آن اتفاق نمی افتد.

ژاوی با سرعتی توپ را به اینیستا پاس می دهد که شما فکر می کنید می توانید به آن برسید. اما شما به آن توپ نمی رسید زیرا آن ها از شما فاصله زیادی دارند.

سرعت پاس ها، وزن پاس ها، زاویه پاس ها شما را به منطقه ای می برد که نباید در آن جا حضور داشته باشید. آن ها در آن فرم فریب دادن فوق العاده بودند. لیگ برتر سیاستی به شدت نرم تر برای کار کردن می‌خواهد. این گونه عملکرد ها در لیگ برتر خطرناک خواهد بود؟ شما می توانید با بازیکنان بد در بازی طغیان گر باشید. اما باشگاه های بزرگ باید آن آزادی را تضمین کنند زیرا آن ها قابلیت هدایت بهترین بازیکنان را دارند.

این یک مقدار ایده آل گرایانه است، می دانم. اما هنگامی که شما قهرمان اروپا شوید، شیوه کار این بود که بیشتر به سوی درخواستی که باشگاه از شما دارد سوق یابید. در اتحادیه اروپا شما می‌توانستید بازیکنان را در ۱۶ سالگی به خدمت بگیرید.

دو سال بعد باشگاه ما بار دیگر به فینال راه یافت، این بار در ومبلی. ما همان روحیه و عزم رم را داشتیم و بازی را خوب شروع کردیم اما در پایان با شکست ۳-۱ زمین را ترک کردیم.

ما بازی را با فندرسار درون دروازه، فابیو، فردیناند، ویدیچ و اورا در خط دفاع، گیگز، پارک، کریک و والنسیا در میانه ی زمین و رونی و هرناندز در خط حمله شروع کردیم.

ما نتوانستیم مسی را کنترل کنیم، مدافعان میانی ما رو به جلو به سمت توپ نمی رفتند، آن ها می خواستند در پست خود بمانند. آمادگی برای این بازی به بهترین نحو صورت گرفته بود، ۱۰ روز برای آن تمرین کرده بودیم.

می دانید مشکل کجا بود؟ بعضی وقت ها بازیکنان خوب بازی میکنند اما بازی آن ها برای تیم مثمر ثمر نمیتواند باشد.

برای مثال وین رونی، او واقعا نا امید کننده بود. تاکتیک ما این بود که وین رونی در عمق و پشت مدافعان بارسلونا نفوذ کند پس از اینکه هرناندز مدافعان را جلو کشید. هرناندز کار خود را انجام داد اما رونی قادر به نفوذ کردن نبود.

به دلایلی آنتونیو والنسیا آن شب در زمین خشکش زده بود! او به شدت استرس داشت. نمی خواهم بیش از اندازه از او انتقاد کنم. ما نتوانستیم هیچ حمله ای را از سمت چپ آن ها ترتیب بدهیم. مدافع آن سمت به تازگی از بیماری بهبود پیدا کرده

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

بود و تعداد زیادی بازی انجام نداده بود. ما فکر می کردیم بازی او یا پویول در سمت راست امتیاز بزرگی برای ما خواهد بود.

والنسیا از زمان صعود از گروه بسیار عالی کار کرده بود. ۲ یا ۳ هفته قبل فینال اشلی کول را عذاب داده و پیش از آن خون مدافعان شالکه را به جوش آورده بود! شاید بهتر باشد هنگام مواجهه با بارسلونا به درون محوطه جریمه خود عقب نشینی کنید ولی ما ترجیح دادیم با فشار آوردن روی مسی او را عقب برانیم.

مایکل کریک نیز پایین تر از سطح خود بود. اوبین نکته آن شب این بود که دیمیتار برباتوف در لیست من برای بازی حضور نداشت و به جای او مایکل اوون روی نیمکت ذخیره ها به عنوان مهاجم قرار گرفت.

ومبلی یک اتاق مربی دارد، زیبا و خصوصی که آنجا دلیل تصمیماتم را شرح دادم. دیمیتار هیجان زده بود و همیشه یک تعویض ایده آل نبود. من به او گفتم: "اگر ما در دقایق پایانی گل لازم داشته باشیم، مایکل اوون می تواند بهتر عمل کند."

این احتمالا عادلانه نبود اما من باید آن تصمیمات را میگرفتم و اطمینان داشتم که باید درست می بود. من تابستان ۲۰۰۸ با برباتوف قرارداد امضا کردم چون او یک بالانس و آرامش خوبی درون محوطه ی جریمه حریف داشت.

ممکن بود که این کار متعادلی برای بازیکنانی که من در تیم دارم نباشد. امّا در مسئله توز با او به بن بست خوردم، ترجیح می‌دادم او را همیشه به عنوان تعویضی استفاده کنم. اگر بخواهیم درباره توز منصفانه صحبت کنیم، او همواره تاثیر خود را می گذارد. او همیشه به بازی خود فکر می‌کرد، اما با این وجود همشیه در اردوهای تیم مشکلاتی به وجود می‌آورد و دائما با باشگاه های دیگر در حال چانه زنی بود.

اعتماد به نفس برباتوف اصلا خوب نبود. او هرگز کیفیت کانتونا و اندی کول را نداشت یا اعتماد به نفس تدی شارینگهام را هرناندز روحیه ی بالایی داشت: بازی او درخشان و لذت بخش بود. برباتوف به بازی خود اعتماد نداشت. امّا باز هم شیوه بازی خوبی داشتیم. چون ما می خواستیم در یک سرعت مشخص عمل کنیم و او واقعا نمی توانست با آن کنار بیاید.

او از آن بازیکنانی که سریعا واکنش می دهند نبود، او میخواست بازی آران دنبال شود و او در محوطه جریمه ی حریف به شیوه ی خود عمل کند. یا اینکه کاری را در خارج از محوطه انجام دهد، خواسته ی او قابل فهمیدن بود.

هر چند وی در تابستان ۲۰۱۱ دچار مصدومیت هایی شد من آماده نبودم که وی را در این مرحله به میدان بفرستم. ما برای به خدمت گرفتن او ۳۰ میلیون پوند هزینه کرده بودیم و من نمیخواهم بنویسم او را خارج از ترکیب بود فقط به خاطر این

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

که چند بازی بزرگ را در فصل گذشته از دست داده بود.

ما باید او را نگه داشته و از او به خوبی استفاده کنیم.او در تمرینات تیم رسیدن سریعتر به توپ را تمرین می کرد.اما هنکامی که توپ او را می زدند او متمایل به راه رفتن می شد.آن جا که ما قرار داشتیم جایی برای این کار ها نبود.

ما باید هنگام از دست دادن توپ به سرعت نظم تیمی خود را در دفاع به دست می آوردیم که در غیر این صورت بازی ما برای حریف باز می بود در حالی که با تعداد زیادی از بازیکنان پشت محوطه جریمه ی ما حضور داشتند.

ما به بازیکنانی نیاز داشتیم که پس از از دست دادن توپ به سرعت عکس العمل نشان داده و تیم حریف را تحت فشار قرار دهد. اما او در لحظات حساس بازیکنی با توانایی های زیاد بود. او همچنین اشتهای خیلی زیادی داشت نسبت به نیکی بات. هنگام غذا خوردن همواره سرش پایین بود و بعضی وقت ها هم با خود غذا به خانه می برد!

برباتوف نمی توانست به درون زمین برود حتی اگر روی نیمکت بود. من مجبور شدم فابیو را تعویض کنم و نانی را به جای او به زمین بفرستم که تنها دو گزینه دیگر را برای من به جا گذاشت. من میخواستم اسکولز را به درون زمین بفرستم زیرا به یک بازیکن با تجربه برای سامان دادن به پاسکاری هایمان و به همین دلیل اسکولز را به جای کریک به زمین فرستادیم. درباره ی بازنشسته شدن اسکولزی ماه ها صحبت کردیم و می خواستیم وی از تصمیم خود بازگردد و یک فصل دیگر بازی کند. اما از دید او ۲۵ بازی در یک فصل کافی نبود.

او همچنین اعتراف کرد که پاهای او در ۲۰–۳۰ دقیقه پایانی توان دویدن نداشته است. او دو عمل زانو را پشت سر گذاشته بود و یک مشکل در چشم خود داشت که باعث شد چند ناه دور از میادین باشد ولی هنوز در یک سطح بالا و شگفت انگیز فوتبال بازی می کرد. گلی که آن تابستان در بازی خداحافظی خود به ثمر رساند بسیار زیبا بود.

او در صحنه به ثمر رسیدن گل هیچ شانسی به برد فریدل نداد، ضربه ی او مانند موشک وارد دروازه شد. اریک کانتونتا آن جا حاضر بود و برای آن‌گل ایستاد و او را تشویق کرد. در برنامه تاک اسپورت من شنیدم که مجری برنامه می گفت پاول در بین چهار بازیکن برتر فوتبال مدرن قرار ندارد و ادعا می کرد گاسکویین، لمپارد و جرارد بازیکنان بهتری بودند. حرفهایی کاملا بی سر و ته! پس از دومین شکست ما در فینال مقابل بارسلونا من از خودم پرسیدم ما چه مشکلی داریم؟

در وهله اول تعدادی از بازیکنان ما پایین تر از سطح همیشگی خود ظاهر شدند. عاملی که همواره در بازی ها به ما کمک می کرد این بود که ما معمولا بیشتر از تیم مقابل مالکیت توپ را در اختیار داشتیم اما هنگامی که این برتری در اختیار تیم مقابل قرار گرفت شاید باعث شد تمرکز و روحیه خود را از دست بدهیم. یک تئوری ثابت وجود داشت که بازیکنان ما نا خوش آیند هستند برای بازی کردن یک نقش اضافه در زمین!

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

حتی بازیکنی مانند گیگز یا جی سونگ پارک که در دیدار یک چهارم نهایی مقابل چلسی از پس همه بر آمد و در همه جای زمین حاضر بود، ما هرگز او را در آن شرایط ندیده بودیم، مقابل یارسلونا که بازی را با والدز؛ آلوز، پیکه، آبیدال، ماسچرانو، بوسکتس، ژاوی، اینیستا؛ ویا، مسی و پدرو شروع کرد.

آن ها روی پاس فوق العاده ژاوی و ضربه ی تمام کننده ی پدرو جلو افتادند اما با همکاری رونی و گیگز خیلی زود کار را به تساوی کشاندیم. اما پس از آن چرخ بازی بارسلونا با مسی به چرخش در آمد.

او و ویا گل های بعدی بارسلونا را به ثمر رساندند و آخرین بازی فندرسار برای منچستر یونایتد با شکست به پایان رسید. من بین دو نیمه یک اشتباه انجام دادم. من هنوز به برد فکر می کردم و به وین رونی گفتم که او باید به نفوذش پشت مدافعین کناری بارسلونا ادامه دهد: "ما پیروز می شویم اگر تو به این کارت ادامه دهی." اما من مهمترین مسئله در روبرو شدن با بارسلونا را فراموش کرده بودم.

آن ها تعداد زیادی از بازی های خود را در ۱۵ دقیقه ی ابتدایی نمیه اول برده بودند که من باید آن را به بازیکنانم گوشزد می کردم. باید پارک را مامور مهار مسی در ۱۵ دقیقه ابتدایی نیمه دوم می کردم و رونی را به سمت چپ می بردم. اگر این تاکتیک را به کار می گرفتیم شاید با یک بازی محتاطانه شانس ضد حمله پیدا می کردیم. آن تاکتیک ها بوسکتس را آزاد می گذاشت و شاید ما تا پشت محوطه جریمه ی خود عقب می رفتیم و با نفوذ های رونی از شمت چپ روی دروازه آن ها خطر بیشتری را ایجاد می کردیم.

من می خواستم پس از ۱۰ دقیقه از نیمه دوم والنسیا را تعویض کنم اما همان موقع فابیو دوباره مصدوم شد و من مجبور به یک تعویض اجباری برای پر کردن جای او شدم. شانس من در فینال ها به طور کلی خوب بوده است. اما مثل این که در این فینال شانس از من رو برگردانده بود. پس از آن بازی های بزرگ و موفقیت ها، درباره ی فینال ومبلی به سختی احساس تاسف در من بوجود می آید. همانند صحنه ی پیروزی یونایتد مقابل بنفیکا در سال ۱۹۶۸ ما فکر می کردیم شاید از روی ضربات کرنر شانس گلزنی پیدا کنیم اما امور طبق خواسته ی ما پیش نرفت.

پس از اینکه شکست ما مسجل شده بود هیچ نشانه ای از غرور در چهره ی بازیکنان بارشلونا دسده نمی شد! آن ها هیچ گاه برتری خود را به رخ ما نکشیدند. اولین کاری که ژاوی پس از سوت پایان بازی انجام داد رفتن به شوی اسکولز بود تا پیراهن او را بگیرد. فوتبالیست ها باید یک الگو داشته باشند. آن ها باید به خود بگویند: "او در جایی قرار دارد که من می خواهم در آن جا باشم."

من این احساس را نسبت به دنیس لاو داشتم. دنیس یک سال و نیم از من بزرگتر بود و من هنگامی که به او نگاه می کردم به خود می گفتم: "این چیزی است که من می خواهم به آن برسم."

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

پس از شکست مقابل بارسلونا من تصمیم گرفتم نگاه جدی تری به مربیگری تیم های پایه داشته باشم و با گری نویل و اسکولز تبادل نظر کردیم. من قصد داشتم یک مربی دیگر برای تیم های پایه استخدام کنم.

باشگاه ما همواره توانایی این را داشته که بازیکنان بزرگی را معرفی کند و نسل آینده ی باشگاه بارسلونا بهتر از ما نخواهد بود. تیاگو در سطح کلورلی و ولبک بود و هیچ نگرانی درباره سایرین نیز وجود نخواهد داشت. نگاه به آینده داشتن یک امر حیاتی است. ما فیل جونز را پیش از آن فینال لیگ قهرمانان زیر نظر داشتیم. من سعی داشتم او را در سال ۲۰۱۰ به الدترافورد بیاورم اما بلکبرن راضی به فروش او نشد.

اشلی یانگ برای جانشینی گیگز خریده شد. مسئله دروازه بانی در ماه دسامبر حل و فصل شده بود. داوید دخه آ شروع چندان خوبی به همراه منچستر یونایتد نداشت اما او پیشرفت خواهد کرد.

اسمالینگ و اوانس آینده ممتازی داشتند. ما فابیو، رافائل و کلورلی را داشتیم. نانی تنها ۲۴ سال و رونی ۲۵ سال سن داشت. ما جوانان فوق العاده ای داشتیم. ما ۵ بازیکن را در تابستان آزاد کردیم زیرا با پیوستن جونس حضور جان اوشی و وست براون در ترکیب اصلی تیم دیگر آسان نبود.

آن ها همیشه کمک های خوبی برای من بودند. دشوارترین قسمت کار مربیگری این است که به کسانی که همه تلاش خود را برای تو به کار گرفته اند بگویی آن ها دیگر جایی در برنامه های شما ندارند.

پس از پایان مراسم قهرمانی پرمیر لیگ ما به مدرسه ای باز گشتیم که پیشرفت خود را شروع کرده بودیم. من با دارون گیبسون صحبت کردم و از او پرسیدم که آینده اش را چگونه می بیند شاید این بهترین جا برای شروع صحبت هایمان نبود اما او به اصل چیزی که داشتم به آن فکر می کردم پی برد.

او آن شب در تعطیلات به سر می برد به همین دلیل ما باید گفتگو را شروع می کردیم. وس براون، تلاش کردم توسط تلفن به او دست پیدا کنم. بسیار دشوار بود که به بازیکنانی با آن تجربه و وفاداری به باشگاه اجازه بدهی تا تیم را ترک کنند.

من ۵ بازیکن ۳۰ سال و بیشتر را از دست داده بودم و به اوون هارگریوز نیز اجازه داده بودم تیم را ترک کند. ما ولبک، مامه دیوف و کلورلی را که قرضی از تسم جدا شده بودند به تیم بر گرداندیم و می خواستیم ۳ بازیکن دیگر جدید را نیز به تیم اضافه کنیم.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

میانگین سن بازیکنان ما به حوالی ۲۴ سال رسیده بود. با اسکولز و نویل برنامه من این بود که در به آن ها اجازه بدهم در تیم بگردند و تیم جوانان، آکادمی و ذخیره ها را بررسی کنند و

سپس هر سه می نشستیم و حساب می کردیم چه اندازه قدرتمند هستیم. من می خواستم یک مسئولیت بزرگ روی دوش آن ها قرار بدم که آینده را شک بدهند به این دلیل که آن ها بهتر از هر کس دیگری می دانند که برای بازیکن این تیم بودن یک بازیکن به چه چیز هایی نیاز دارد.

این چیزی است که من سال هاست می خواستم انجام دهم یعنی استفاده کردن از بازیکنان برجسته تیم در کادر فنی که اسکولز بازیکنی با قابلیت های فوق العاده بود.

تحلیل های او فوق العاده بود. همواره در یک خط. چیزی به اسم شاید هرگز وجود نداشت. هنگامی که با ون نستلروی به مشکل خوردیم، پاول کاملا شفاف اعلام کرد که رود اجازه نخواهد داشت که باعث جدایی در تیم شود.

او بسیار رک بود. گری از او پرسید: "تو مطمئنی اسکولزی؟" فقط اخراج او از تیم.

در آن زمان در کادر فنی ما بریان مک کلیر، میک فلان، پاول مک گینس، جیم، رایان و تونی ولان را داشتیم. آن ها همگی یا بازیکن سابق منچستر یونایتد بوده و یا در آکادمی باشگاه پرورش یافته اند. من می خواستم کادر فنی آن ها را قوی تر کنم. خوشبختانه کلایتون، بلک مور و کوینتون تاثیر اندکی به سمت پیشرفت داشتند.

پس از مصاحبه من به خودم گفتم: "هنگامی که ما بار دیگر در لیگ قهرمانان اروپا با بارسلونا بازی کنیم جوناس و اسمالینگ یا اسمالینگ و اوانس را برای مهار مسی در اختیار خواهم داشت." من می خواستم دیگر به او اجازه ندهم برای ما دردسر ایجاد کند.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

فصل بیستم

رسانه‌ها

بهترین بخش از نصیحت‌هایی که من تا به حال در مقابل رسانه‌ها دریافت کرده بودم، از یکی از دوستانم به نام پاول دوهتری، که پس از آن در تلویزیون گرانادا فعالیت می‌کرد، به من توصیه شد. این پسر بزرگ، پاول روزی به من گفت:" من نشست مطبوعاتی تو را دادیم و می‌خواهم نکته ای را به تو بگویم. تو در کنفرانس از بازی دور می‌شوی، تو نگرانی‌هایت را بروز می‌دهی، به آینه نگاه کن و وضعیت خود فرگوسن را ببین! "

نمایش ناراحتی و مشکلات در نشست مطبوعاتی هیچ کمکی به تیم نخواهد کرد و شانس‌های تیم را برای فتح شنبه هایی که بازی دارید را از دست می‌دهید. پاول درست می‌گفت. وقتی او این توصیه را به من کرد، سعی کردم بیشتر در کارم دقت کنم. نباید اجازه می‌دادم که نشست مطبوعاتی به یک اتاق شکنجه گاه تبدیل شود. این وظیفه من بود که از شأن و منزلت باشگاه و آنچه که انجام می‌دهیم، حمایت وحفاظت کنم. تا حد امکان باید می‌توانستم صحبت‌های خود را کنترل کنم.

قبل از این من چنین تفکری نداشتم. این تجربه به من کمک کرد تا در نشست های مطبوعاتی از توصیه دوستم استفاده کنم. از خبرنگاری که سوالی طولانی می‌پرسید بسیار خوشم میامد، چراکه این فرصت را داشتم که جواب خودم را آماده کنم، اما از طرف دیگر بدترین سوال، سوالات کوتاهی مانند اینکه " چرا شما بد بودید ؟ " بود.

این نوع پرسش های کوتاه شما را برای پاسخ دادن به چالش می‌کشید. نمی‌دانستید چگونه جواب دهید و مدام صحبت هایتان را طول می‌دادید. البته این هنری بود که بعضی ها فکر می‌کردند با آن می‌توان نقاط ضعف تیم خود را پوشش داد، اگرچه این اولویت کار شما بود. همیشه باید این را در نظر می‌گرفتید که ممکن است دوباره سه روز دیگر این خبرنگاران شما را به خاطر توجیه هایتان بازخواست کنند. بردن بازی چیزی بود که مهم بود، نه نقاط تفکری که در نشست مطبوعاتی وجود داشت.

هدف سوم این بود که با پاسخ هایی احمقانه خود را گول نزنید. این ملاحظات ذهن من را آتش می‌زد. اینها مهارت هایی بود که باید در گفتار خود از آن بهره می‌بردید. به یاد دارم که به عنوان یک بازیکن جوان زمانی

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

که شش بازی از سوی فدراسیون فوتبال اسکاتلند محروم شده بودم، در برنامه زنده گفتم : " قوانین اسکاتلند را Star Chamber (دادگاه) هم عمل نمیکند و من در آوردی است .!"

مطمئناً بزرگترین و طولانی ترین خصومت من با رسانه ها به BBC برمی‌گردد، خصومتی که هفت سال طول کشید و من آگوست ۲۰۱۱ احساس کردم که دیگر کافی کافی است. من نارضایتی هایی زیادی از رسانه ها داشته ام، یکی دیگر از آن‌ها مقاله Day Magazine بود، امّا چیزی که من را بیشتر از هرچیزی عصبانی کرد، حمله BBC در ۲۷ مه ی ۲۰۰۴ به من و پسرم جسون بود. آن‌ها نگاهی به انتقال یاپ استام به رم و ماسیمو تایبی به رجینا داشتند و جسون پسرم را به آژانس ورزشی Elite ربط داده بودند. قبل از پخش این برنامه، هیئت مدیره منچستر من، جسون و Elite را در خصوص نقل و انتقالات واضح کرد، اما تصمیم گرفت که دیگر جسون هیچ نقشی در معاملات نقل و انتقالات باشگاه نداشته باشد.

بی‌بی‌سی عذرخواهی نمی‌کرد و اتهامات وارده آنان به هیچ عنوان صحیح نبود. بعد از بازی، پیتر سالمون از خبرنگاران بی بی سی پیش من آمد و می‌خواست با من صحبت کرد، به او گفتم: " تو آن برنامه را نگاهی کردی و به من بگو آیا این اعتبار بی بی سی بوده است. " میخواستم از آن ها شکایت کنم، اما وکیل من و خود جسون هر دو مخالف این ایده بودند. سالمون فکر می‌کرد که دیگر دوستی قدیمی او با من از تلویزیون گرانادا رو به پایان است.

او به من گفت: " بی بی سی در حال حاضر اساساً منچستری است. " اما به او گفتم : " خیلی خوبه، ولی شما باید عذرخواهی کنید. " هیچ پاسخی نمیدم. او در نظر داشت که برای حل این مسئله برنامه فرگی و پسرش، مصاحبه ای را با کلر بالدینگ ترتیب دهد که چرا این کار را انجام داده است. امّا در پایان ما مشکلاتمان حل شد و تصمیم گرفتم مصاحبه با بی بی سی را از سر بگیریم. بعد از آن من تفکر خاص خود را داشتم.

تلویزیون sky به طور کلی سعی داشت وضعیتی رقابتی تر داشته باشد. آن‌ها نگاهی کلی به گاز گرفتن سوارز در آن صحنه سال ۲۰۱۳ داشتند. در یک نشست مطبوعاتی هم از من پرسیده بودند. تیتر اصلی برنامه این بود که : " فرگوسن با لیورپول همدردی می‌کند. " آن ها از من در خصوص سوارز پرسیدند و من گفتم: " نمی‌دانم آن ها چه احساسی دارند، چراکه کانتونا به خاطر ضربه کنگ فویی به یک هوادار نه ماه محروم شده بود. " نظر من این بود که نباید محرومیت او ده بازی باشد و نه ماه حداقل آن است، اما آنان تیتر زده بودند که من برای سوارز متأسفم!.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

یکی دیگر از تیترها این بود که: " فرگوسن به خوزه مورینیو گفته که به چلسی برو. " سوال آن ها این بود که : " مهم ترین چالش فصل بعد شما چه تیمی خواهد بود؟ " من هم پاسخ دادم که چلسی فصل بعد می‌تواند رقیبی جدی باشد و اگر شرایط آماده باشد و مورینیو برگردد، آنها انگیزه ای مضاعف می‌گیرند. اما تیتر اینگونه بود: " فرگوسن به مورینیو گفته که به چلسی برگرد."

من پیامی به مورینیو فرستادم تا منظورم را به او توضیح دهم. او جواب داد: " درسته، میدونم، صحبتهات رو شنیدم. " این تیتر هر ده دقیقه نمایان می‌شد. مورینیو به چلسی برگشت، ولی مسئله چیز دیگه ای بود.

بنابراین یک شدت و نوساناتی درباره رسانه های مدرن برای من به وجود آمد و من به مشکل برخوردم. بعد از این مسائل من احساس میکردم که داشتن رابطه ای خوب با رسانه ها کار مشکلی است. آن ها بسیار تحت فشار هستند و نمی‌توان به راحتی به آن ها اعتماد کرد. وقتی در اوایل به منچستر آمده بودم، در مورد آن‌ها بسیار نگران بودم، اما در سال های آخر این مسئله رفع شد.

شخصیت‌هایی مانند جان بین، پتر فیتون، بیل ترونتون، دیوید والکر، استیو میلر ، این‌ها دوستانی قدیمی در مطبوعات و رسانه ها بودند که از اسکاتلند با آن ها رابطه خوبی داشتم.

ما بعضاً تورهایی در شهر منچستر با خبرنگاران در بعضی شب ها داشتیم. یک شب من به خانه برگشته بودم و خوابیده بودم که ساعت ۱۱ تلفنم زنگ خورد. گوشی را برداشتم، شخص پشت تلفن به من گفت: " الکس! می‌توانی تأیید و یا تکذیب کنی که او تو با مارک هیوج امشب در یک تاکسی بوده ای؟ " جان بین پشت خط بود. به او گفتم:" این خیلی مشکله، جان، چراکه او امشب برای بایرن مونیخ در مسابقات اروپایی بازی کرده. " جان گفت: " اه، راست می‌گی، اون بازی رو دیدم. " تلفن را قطع کردم.

همه روزنامه ها را دنبال نکردم، اما وقتی به بیشتر آن ها توجه میکنم، این رویه وجود دارد که رسانه ها به چیزی که وجود ندارد و نادرست است بیشتر می‌پردازند. این باعث تخلیه روانی شما می‌شد. سال ها قبل می‌خواستم واکنشی نسبت به این موضوع نشان دهم، اما این مسئله هزینه سنگینی روی دست شما می‌گذاشت. به عنوان مثال، آن‌ها تیتر بزرگی در پشت صفحه در خصوص اتهامات محرومیت به تیم من زده بودند که با پیگیری من آنان مجبور به عذرخواهی شدند، اما آن هم در ۴۰ کلمه و در صفحه ۱۱ روزنامه. واقعاً به چه دردی میخورد؟

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

هر مربی در لیگ جزیره باید یک مشاور باتجربه در زمینه مطبوعات و رسانه داشته باشد، کسی که رسانه ها را به خوبی بشناسد و بتواند به سرعت روی مسائل واکنش نشان داد. شما نمی‌توانید همه آن ها را متوقف کنید اما می‌توانید به نویسنده اشتباهش را گوشزد کنید و او را به سمت اصلاح فرا بخوانید. مانند یک پشتیبان، یک مشاور باتجربه در این زمینه می‌تواند شما را از دردسر رها سازد. هر روز، برای ۲۴ ساعت، در اخبار sky تیترها نشان داده می‌شود. یک داستان بارها و بارها تکرار می‌شود. داشتن رابطه خوب با رسانه ها مشکل سازترین موضوع برای یک مربی می‌توانست باشد.

یک نشست مطبوعاتی نباید توسط مسائل منفی غالب شود. پول داوتری در این باره به من گفت: " شما طعمه خبرنگاران هستید. قبل از نشست مطبوعاتی، به آینه نگاه کنید و صورت خود را مالش بدهید و لبخند بزنید. عمل و صحبت خود را هماهنگ کنید و مطمئن شوید که کسی نمی‌تواند شما را یک لقمه کند."

مشاوره و توصیه شگفت انگیزی بود. این دقیقاً کاری بود که شما انجام می‌دهید. یک سوال استاندارد این بود که : شما احساس فشار می‌کنید؟ خوب بله، شما حتما احساس فشار می‌کنید، اما نباید یک تیتر خوب به دست آن ها بدهید. من همیشه قبل از تمریناتم نشست مطبوعاتی را ترتیب می‌دادم، بیشتر مربیان بعد از آن این کار را می‌کردند. در شیوه من تمرکزم روی تمرین بود و نه نشست مطبوعاتی.

معمولاً در نشست های مطبوعاتی خوب ظاهر میشدم. چالش انگیزترین سوال، نظرتان را از مسائل داوری می‌پرسیدند. من هم معمولاً به خاطر صحبت در خصوص داوری جریمه می‌شدم، چراکه من با معیار فوتبالی خودم صحبت می‌کردم، نه داوران بازی‌ها. داوران بیشتر از ۱۶ سالگی به بعد روی به داوری می‌آوردند. واقعاً تحسین برانگیز بود که آنان روی به این حرفه می‌آوردند. معمولاً خیلی دوست داشتم داوری بازی‌ها به عهده روبرتو روستی باشد. او ۶ فیت و ۲ اینچ قد داشت. مانند یک فرمانده در زمین راه می‌رفت، نقطه به نقطه زمین را دنبال می‌گرد و بازیکنان را به آرامش دعوت می‌کرد. او به خوبی بازی را کنترل می‌کرد. خیلی دوست داشتم داورانی سطح بالا را در زمین ببینم. داوری مسئله ای بود که در نشست مطبوعاتی از صحبت در باره آن اجتناب می‌کردم. شاید هفته بعد از یک مصاحبه و انتقاد از داوری ما از آن سودمند می‌شدیم و دوباره باید پاسخگوی خبرنگاران می‌شدم.

جامعه داوری را حمایت می‌کردم. در آبردن آن‌ها را به زمین تمرینی تیم دعوت می‌کردم تا آمادگیشان را آنجا به دست آوردند. خیلی دوست داشتم داوران از نظر بدنی خیلی آماده باشند. اما در انگلیس شرایط فرق می‌کرد و بازیکنان باید تناسب اندام بسیار بالایی داشته باشند. اگر به لیگ قهرمانان و دیدار نیمه نهایی سال ۲۰۰۹

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

که مقابل آرسنال برگزار شد نگاه کنید، روستی داور مسابقه بود، او ۲۰ یارد از دروازه عقب بود و برای ما نه ثانیه طول می‌کشید که گلزنی کنیم. پس داور باید بتواند ۱۰۰ یارد را در ۹ ثانیه طی کند. تنها اوسین بولت می‌تواند این کار را انجام دهد.

رفتار ما در بازی‌های بزرگ معمولاً عالی بود. یکی از روزنامه ها موردی را ذکر کرد که داور مسابقه اندی دی اورسو توسط روی کین و یاپ استام مورد حمله قرار گرفته است. من در نشست مطبوعاتی گفتم: " این به آن ها اصلا مربوط نمی‌شود. " اما فدراسیون نسبت به این مسئله به من انتقاد کرد و من هم هیچ تعجبی از رویه و رفتار آن زمان واحد شکایات فدراسیون نداشتم .

وقتی در پاییز سال ۲۰۰۹، از فیزیک بدنی آلان ویلی انتقاد کردم، به نظرم آلان ویلی وزنش بیش از حد بود، این را بعد از تساوی ۲-۲ مقابل ساندرلند در الدترافورد نیز خاطر نشان کردم. جمله ای که من را در آب داغ انداخت: " سرعت بازی یک داور با تناسب اندام بهتر می‌خواست. داور این بازی مناسب این بازی نبود. داوران خارجی مانند سگ قصابان تناسب اندام خوبی دارند. ۳۰ ثانیه طول می‌کشید که به یک بازیکن کارت زرد نشان دهد. او نیاز به استراحت دارد. اینها غیرعادی است.

بعداً من به خاطر آن صحبت و اظهار نظر شخصی در مورد آلان ویلی عذرخواهی کردم. اما گفتم، قصدم این بودکه یک مسئله جدی از بازی را بیان کنم. ۱۶ روز پس از بازی ساندرلند، فدراسیون رفتار من را نامناسب خواهند. من دو بار به خاطر محرومیت نتوانستم روی نیمکت بنشینم. یکی در ۲۰۰۳ و دیگری در ۲۰۰۷ که نظرم را در مورد مارک کلاتنبرگ گفتم. بعد از آن نسبت به مارتی آتکینسون انتقاد کردم که ۳۰ هزار پوند جریمه و پنج بازی هم از حضور بر روی نیمکت تیم محروم شدم. او داور بازی ما در شکست ۲-۱ مقابل چلسی بود.

وقتی که یک داور جلوی چشمان ۴۴ هزار نفر در آنفلید و یا ۷۶ هزار نفر در الدترافورد یک سوت اشتباه میزند و یا یک گل اشتباه به سود تیم مقابل میزبان می‌گیرد، شلوغی و هیاهوی استادیوم روی سر او خراب می‌شود. این مسئله آن ها را بسیار تحت تأثیر قرار می‌دهد. آنفیلد به نظرم سخت ترین مکان برای قضاوت داوران بود، چون جو تماشاگران به زمین بسیار نزدیک بود و این تأثیر بیشتری روی ذهن داور داشت.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

فصل بیست و یکم

ترجمه: میلاد گودرزی

نوزدهمین قهرمانی یونایتد

در جریان آماده سازی تیم برای فتح نوزدهمین قهرمانی لیگ جزیره، سوالی به طور مکرر وثابت در ذهن ما وجود داشت که بتوانیم رکورد لیورپول را بشکنیم. نظر من این بود که ما باید به هر طریقی شده این رکورد ۱۸ قهرمانی آن‌ها را پشت سربگذاریم، بنابراین نیازی به ایجاد سروصدا در خصوص این مسئله در آن فصل مشخص نبود. می‌خواستم توجه و تمرکزمان روی خود رقابت‌های لیگ باشد، اما در کنار آن همیشه احساس می‌کردم این چیزی است که باید به آن دست پیدا کنیم.

لیورپول گرام سونس و دالکلیش سال ۱۹۸۰ تیمی بود که معیار فوتبال انگلیس را مشخص می‌کرد، جایی که من نخستین بار هدایت و مربی‌گری را در مرزهای جنوبی تجربه می‌کردم. آن لیورپول فوق العاده قدرتمند بود. درد و رنج زیادی از آن تیم در آبردین (سومین شهر پرجمعیت اسکاتلند) کشیدم و آن خاطرات را با خودم به منچستر آوردم. در یکی از دیدارهای اروپایی ما در پیتودریه(استادیومی در اسکاتلند) ۱-۰ به لیورپول باختیم، درحالی که در آنفیلد در ۲۰ دقیقه ابتدایی بسیار خوب کار کرده بودیم اما نیمه نخست با شکست ۲-۰ خاتمه یافت. در رختکن همان کارهای مرسوم و همیشگی را انجام دادم، وقتی بازیکنان می‌خواستند رختکن را ترک کنند، ژارویه یکی از بازیکنان گفت: " زود باشید بچه ها، دو گل سریع می‌زنیم و به بازی برمی‌گردیم. " ما در آنفیلد و در مجموع ۳-۰ از حریف عقب بودیم و او از دو گل سریع برای بازگشت به بازی حرف می‌زد. نگاهی به او کردم و گفتم: " خدا به همرات پسر " و بعد از این همه بازیکنان او را به خاطر حرفش به او می‌خندیدند و می‌گفتند " می‌دانید که، ما برای هدف‌های بزرگ بازی نمی‌کنیم " وقتی آن لیورپول قدرتمند ۱-۰ در مقابل شما جلو باشد، این غیرممکن است که بتوانید توپ را از کنترل آنان خارج کنید، تیم سونس به خوبی بازی را باز می‌کرد و اجازه نمی‌داد.

لارنسن و تامپسن، چه ترکیبی در خط دفاعی، آن‌ها روی توپ کاملاً راحت و مسلّط بودند. وقتی به منچستر رفتم، آن‌ها هنوز یان راش، آلاریج را در اختیار داشتند، بازیکنانی کاملاً با استعداد. خرید جان برنسند، پیتر بردزلی دوباره آنان را در سطحی عالی قرار داد.

آن زمان بود گفتم: " می‌خواهم جایگاهی که آن‌ها در آن قرار دارند را بگیرم." دقیقاً یادم نیست چه زمانی این صحبت را کردم، اما این جمله به من نسبت داده شد. به هرحال، این احساس من را نسبت به این موضوع نمایان می‌کرد و قطعاً هیچ اعتراضی از این‌که در روزنامه ها چاپ شد نداشتم. بزرگترین رقیب منچستریونایتد در آن زمان، لیورپول که چه از نظر تاریخی، صنعتی و دانش فوتبال رقیبی برای این تیم محسوب می‌شد انگار به اواخر خود نزدیک شده بود. بازی میان این دو همیشه

طرفداری
www.tarafdari.com

یک فشار احساسی بر روی بازیکنان داشت. موفقیت در لیگ سال ۱۹۹۳ درها را برای رسیدن به هدفمان باز کرد و با شروع قرن جدید ما پنج قهرمانی دیگر به کارنامه خود اضافه کردیم. سال ۲۰۰۰ به وضعیت لیورپول نگاه کردم و فهمیدم که برگشت آن‌ها به مسیر خود برایشان ساده نخواهد بود. آن‌ها در بد مخمصه‌ای بودند، توسعه تیم از طریق بخش جوانان اوضاعی بگیر و نگیر برای آنان پیدا کرده بود، دیگر احساس نمی‌کردید که لیورپول یک تهدید برای شما به حساب می‌آید. انگیزه به طور کامل همراه بود و روزی رسید که ما به ۱۸ قهرمانی آن‌ها رسیدیم.

وقتی به رکورد آن‌ها رسیدیم، فهمیدم که بهتر است باید از رکورد آن‌ها عبور کنیم، چرا که این مسیر صحیحی بود که باشگاه ما در پیش گرفته بود. تعطیلات آخر هفته ای که ما برای بار نوزدهم تاجگذاری کردیم، روز فوق العاده ای برای شهر منچستر بود. شهری که نخستین قهرمانی خود را در ۱۹۷۶ با پیروزی ۱–۰ مقابل استوک سیتی در FA-Cup بدست آورد و ما در مقابل بلکبرن با گل دقیقه ۷۳ وین رونی از روی نقطه پنالتی کار را ۱–۱ کردیم. در ۱۹۸۶ وقتی به منچستریونایتد آمدم، لیورپول از نظر تعداد قهرمانی لیگ ۱۶–۷ از ما پیش بود. رسیدن به نوزدهمین قهرمانی، در فصلی اتفاق افتاد که چلسی ۵۰ میلیون پوند برای فرناندو تورس هزینه کرده بود و من‌سیتی هم برای ادین ژکو ۲۷ میلیون پوند هزینه کرد، در حالی که ما خاویر هرناندز را با تخفیفی قابل توجه و با ۶ میلیون پوند به خدمت گرفتیم. قبل از شکست مقابل ولورهمپتون در ۵ فوریه ۲۰۱۱، ما ۲۴ بازی بدون شکست را در لیگ پشت سرگذاشتیم و فصل را با تنها ۴ شکست به پایان رساندیم.

نقطه عطف فصل ما، جایی بود که در حالی که در آوریل مقابل وست‌هام ۲–۰ عقب بودیم بازی را ۴–۲ بردیم. جایی که ما برای نخستین بار از بسیاری بازیکنان برای بار نخست استفاده کردیم و تجربه موفقی برای ما بود، بازیکنانی مانند والنسیا، اسمالینگ و هرناندز.

کسب قهرمانی مهم ترین هدف این فصل بود. وقتی که به نوزدهمین قهرمانی رسیدیم خیزی به سمت عدد ۲۰ برداشتیم، عددی که هواداران با آن شور و اشتیاقشان با آن شعار می‌دادند. وقتی بعد از ملاقات با دوستم در مجموعه اسب سواری شهر لیورپول در آوریل ۲۰۱۳ از این مجموعه خارج می‌شدم، دو هوادار لیورپول کنار من آمدند و گفتند " هی فرگی؛ فصل بعد به تیمت ضربه می‌زنیم. " آن‌ها بچه های خوبی بودند. به آن‌ها گفتم: " خوبه، ولی باید نه بازیکن جدید بخرید " نگاه عجیبی به من کردند و گفتند: " نه ؟ " یکی از آن‌ها گفت: " باشه به بچه‌ها وقتی به بار رفتند می‌گوییم " فکر کنم او هوادار اورتون بود. یک نفر دیگر کمی دورتر ایستاد بود و گفت " فکر نمی‌کنم ما به نه نفر نیاز داشته باشیم " من هم کمی داد زدم و گفتم " خوب هفت نفر لازم دارید ." همه می‌خندیدند. همان تابستان منچسترسیتی به عنوان تیمی که باید آن را در راه قهرمانی شکست می‌دادیم، ظاهر شد، دیگر خطر و تهدید قهرمانی از مرسی‌ساید و لندن نبود. بلکه نزدیک شما بود طوری که بوی آن به مشام شما می‌خورد. به هرحال ما به مسیر خود برای قدرتمند ساختن تیم برای آینده ادامه دادیم و امیدوار بودیم که راه درست را مانند همیشه دنبال کنیم. بازیکن بزرگی که باید جانشینی برای او انتخاب می‌کردیم، ادوین فان‌درسار بود. اگرچه بسیار از مانوئل نویر به عنوان هدف ما برای جانشینی او نام می‌بردند. (او در دستور کار ما بود) ما داوید دخهآ را مدت‌ها بود که زیر نظر داشتیم، درست از زمانی که او یک پسربچه بیشتر نبود. همیشه فکر می‌کردیم که او به یک دروازه بان بسیار

طرفداری
www.tarafdari.com

بزرگ تبدیل خواهد شد. در تابستان ۲۰۱۱ از طرفی اشلی یانگ هم به پایان قرارداد خود با آستون ویلا نزدیک می‌شد. برای ما این خریدی معقولانه به حساب می‌آمد، بازیکنی انگلیسی، همه کاره که توانایی همکاری با هر بازیکنی در زمین را دارد و یک رکورد گلزنی بسیار مناسب نیز در کارنامه خود دارد. از طرفی پارک جی‌سونگ هم ۳۱ ساله می‌شد و رایان گیگز هم سن بالایی داشت، پس فکر کردم زمان مناسبی برای به خدمت گرفتن یانگ است. گیگز هم دیگر آن شرایطی را نداشت که ما قبلاً در گذشته از او برای رخنه در سمت چپ استفاده می‌کردیم، ما یانگ را با ۱۶ میلیون پوند به خدمت گرفتیم، مبلغی که قابل قبول بود، البته شاید یکی دو پوند بیشتر از آن چیزی بود که ما در یکسال مانده به پایان قرارداد او انتظار داشتیم. این معامله را به سرعت منعقد کردیم. او در دیدار مقابل کوئین پارک رنجرز در فصل ۲۰۱۱-۲۰۱۲ به مشکل خورد، وقتی شان دری از بازی اخراج شد و بازیکن ما به دایو کردن متهم شد. من برای بازی بعدی او را جریمه کردم و به او گفتم برای تبدیل شدن به یک بازیکن منچستر نباید به راحتی از شهرت حضور در این تیم استفاده کرده و به راحتی خود را به زمین بیاندازی.

در مقابل کوئین پارک رنجرز آن صحنه اصلاً پنالتی نبود و اخراج شاون دری صحیح نبود. اشلی در دو هفته این کار را تکرار کرد و ما آن را متوقف کردیم. افتادن به زمین آن‌هم به سادگی چیزی نبود که من آن را تحمل کنم. رونالدو هم در اوایل دوران بازی خود چنین گرایش و نگرشی داشت اما بازیکنان به خاطر این حرکات در تمرینات او را با چوب می‌زدند. با سرعتی که او می‌رفت فکر نمی‌کنم حتی با ضربه آرنج هم او به زمین می‌افتد. بارها در این خصوص با او صحبت کردم و او می‌گفت: " روی من خطا کرده اند. " و ما به او می‌گفتیم: " بله، ولی تو آن را بیش از حد و اغراق آمیز نشان می‌دهی ." او کم کم این مسئله را از مسابقات متعدد یاد گرفت و به بازیکن باتجربه تری تبدیل شد.

لوکا مدریچ نمونه ای از بازیکنان مدرنی است که هیچ وقت دایو نمی‌کند و روی پای خود استوار است. گیگز و اسکولز هم هیچ وقت دایو نمی‌کردند. دروگبا برای دایو کردن یک مجرم برجسته بود، بازی با بارسلونا در استمفوربریج سال ۲۰۱۲، بدترین نمونه آن بود. هیچ فشار زیادی به او وارد نمی‌شد اما او دایو می‌کرد، علی‌الخصوص در لیگ قهرمانان اروپا. اگر رسانه‌ها روی او سختگیری بیشتری طی ۵ سال قبل تر از این مسئله انجام می‌دادند در آن بازی شرایط برای او فرق می‌کرد. خرید فیل جونز یکی از پروژه های ما برای آینده بود که از گذشته آن را برنامه ریزی کرده بودیم، از زمانی که سَم آلاردی هدایت بلکبرن را برعهده داشت. وقتی بلکبرن ما را در جام اتحادیه شکست داد، با سَم صحبت کردم و به او گفتم: " نظرت در خصوص جونز چیست ؟ " سَم خندید و گفت: " نه، او شنبه در ترکیب اصلی قرار خواهد داشت. " و طبیعتاً او شنبه بازی کرد و در آن‌جا ماندنی شد. سَم طرفدار سرسخت فیل جونز بود. بلکبرن او را برای ژانویه ۲۰۱۱ در لیست فروش قرار نداد چرا که آن‌ها یک نبرد برای فرار از منطقه سقوط را پیش رو داشتند. اما در پایان فصل، همه باشگاه‌ها به دنبال او بودند: لیورپول، آرسنال، چلسی. او با هر چهار باشگاه صحبت کرد و توانستیم با چرب‌زبانی او را در سن ۱۹ سالگی به منچستریونایتد بیاوریم. زمانی که با فیل جونز قرارداد بستیم، از این‌که او به آن‌چیزی که ما انتظار داشتیم برسد مطمئن نبودم. بعداً احساس کردم که او به عنوان مدافع مرکزی بهتر کارایی دارد، او به ما ثابت کرد که یک بازیکن همه کاره‌ست و می‌تواند هرجایی بازی کند. سال ۲۰۱۱ در جام اتحادیه؛ فردیناند و ویدیچ را از زمین مسابقه خارج کردم و از جونز و ایوانز استفاده کردم تا بتوانیم به خط کناری حریف حمله کنیم. ایوانز در زمینه هدف قراردادن میانه زمین حریف نیز بسیار خوب بود.

طرفداری
www.tarafdari.com

ویدیچ و فردیناند از آن‌ها قدیمی تر بودند و بیشتر با یکدیگر بودند. آن‌ها به خوبی بازی را درک می‌کردند و گرفتار بازی نمی‌شوند. آن‌ها زوج بسیار خوبی بودند. از طرفی من برای مرکز خط دفاعی تیم تفکرات متنوعی داشتم، اما همیشه جونز بخش اصلی تفکراتم برای این پست بود. احساس می‌کردم ایوانز به یک تلنگر نیاز دارد، او به اندازه دیگر خریدهای ما جونز و اسمالینگ، آن طور که پیش بینی می‌کردیم نبود. همین مسئله باعث ایجاد سوالاتی در ذهن او شده بود و می‌خواست بداند نظر من در خصوص او چیست. اما او به خوبی پیشرفت کرد و به تیم ما بسیار کمک کرد. این همیشه لذت بخش است که یک بازیکن با مضاعف کردن تلاشش نسبت به خریدهای جدید پاسخ مربی را برای حضور در تیم می‌دهد. از طرفی دیگر جوانی که به او امید زیادی داشتیم، تام کلورلی قربانی تکل خطرناک و شوکه کننده ای مقابل بولتون شد.

اتفاقی که در ابتدای همان فصل افتاد و باعث شد سال پیش رو برای او به کلی از جهات مختلف نابود شود. او بعد از حدود یک ماه به تیم برگشت و ما او را در دیدار مقابل اورتون به بازی گرفتیم. ریسکی که کردیم باعث شد مصدومیت او عود کند و سه ماه دیگر او را خانه نشین کند. برنامه طوری پیش رفت که او باید عمل جراحی انجام می‌داد، چیزی که او واقعاً نمی‌خواست، به هر حال او نه ماه به خاطر این عمل از فوتبال دور بود. او بعد از این به کار خود ادامه داد، اما در آن زمان من اسکولز و کریک را برای پست دفاعی در اختیار داشتم. هیچ وقت نمی‌توانستم تام را به همین راحتی وارد ترکیب کنم. او بازیکن و بچه بسیار باهوشی بود، فوق العاده باهوش. بازیکنی پر جنب و جوش و یک تمام کننده خوب نیز بود. او در ترکیب لندن برای المپیک نیز حضور داشت، چیزی که برای من بسیار خوشحال کننده بود، چراکه او برای پیشرفت بیشتر و کسب اعتماد به نفس باید برای رسیدن به موفقیت در جایی تلاش می‌کرد. از طرفی، دارن فلچر در حال مبارزه با بیماری کولون بود. در تابستان ۲۰۱۲، این احتمال به وجود آمد که او باید یک عمل جراحی انجام دهد، اما او باید با سلامت کامل زیر تیغ جراحان حاضر می‌شد. با پیش زمینه قبلی بدی که او داشت، او احتمالاً تا دسامبر نمی‌توانست در اختیار تیم باشد. فصل قبل من او را برای بازی‌هایی رزرو نگه داشته بودم و از او استفاده می‌کردم. او از این مسئله لذت می‌برد. اسکولز هم به تیم اصلی برگشته بود.

از طرفی دخه‌آ، که در سن ۲۰ سالگی، او را از اتلتیکو مادرید با ۲۴ میلیون یورو به خدمت گرفته بودیم، کار زیادی برای شروع با او پیش رو داشتیم. واضح بود که او فیزیک بدنی، فان در سار و یا اشمایکل را ندارد.

به همین خاطر یک برنامه ای را برای او ایجاد کردیم تا در آن بخش از بدنش که نیاز به توسعه عضلانی داشت به سرعت یک توده عضلانی ایجاد شود و در این راه به او کمک کردیم. پیچیدگی کار برای او از جایی زیاد شد که ما در نخستین بازی فصل ۲۰۱۱–۲۰۱۲ ویدیچ و فردیناند را از دست داده بودیم. دیداری که ما ۲–۱ وست بروموویچ آلبیون را شکست دادیم، اما او از روی یک ضربه ضعیف از شان لون دروازه اش باز شد. بعداً به او گفتم که این گلی که از سوی وست بروموویچ دریافت کرد، خوش آمد گویی برای ورودت به انگلیس بود. ویدیچ برای شش هفته و ریو فردیناند برای سه هفته در اختیار ما نبودند. دخه‌آ، اسمالینگ و جونز را در خط دفاعی پیش روی خط می‌دید. بازیکنانی بسیار جوان. او علی‌رغم مصدومیتی جزئی که

طرفداری
www.tarafdari.com

داشت در ادامه بهتر کار کرد. اما در بازی با لیورپول در اکتبر، او اولین گل را از روی یک ضربه کرنر دریافت کرد. او باید بهتر از این عمل‌می‌کرد، البته نه فقط او.

در آن شرایط جایگیری‌های ایوانز و اسمالینگ خوب نبود که دخهآ را در محوطه شش قدم جلویش می‌بست و برای آن اشتباهات، فقط دروازه بان بود که سرزنش می‌شد. ما یک بازی تعیین کننده‌ای در آوریل با منچسترسیتی در استادیوم اتحاد داشتیم . در صحنه‌ای دخهآ از دروازه بیرون آمد اما وینست کمپانی از این اشتباه او استفاده کرد و دروازه ما را باز کرد. چیزی از فصل نگذشت که شرایط برای او بهتر شد و او مطمئن‌تر قبل از شد. بعضی از مهارهای او معجزه آسا بود. او یکی از بهترین دروازه‌بان های جوان دنیا بود و ما از داشتن او احساس غرور می‌کردیم، همانند بسیاری که در گذشته مانند او بودند و توانستند پیشرفت کنند. در بازی رفت مقابل رئال مادرید در مرحله یک‌هشتم که فوریه ۲۰۱۳ برگزار شد، او ضربات رونالدو، کوئنترائو و سامی خدیرا را فوق العاد زیبا مهار کرد. او نمی‌توانست این زبان را به خوبی صحبت کند و نمی‌توانست رانندگی را یاد بگیرد، این تصویری بود از این‌که او چقدر جوان است. این قطعاً برای یک دروازه بان ساده نیست که در سن ۲۰ سالگی از قاره اروپا به انگلیس بیاید. اگر شما به گذشته نگاه کنید، بزرگترین انتقال یک دروازه بان مربوط به دو دهه اخیر، پیوستن بوفون به یوونتوس بود، او زمانی که به این تیم رفت یک نوجوان بود. همیشه نگاهی سرمایه گذارانه به آینده داشتیم، دخهآ قطعاً در آینده یکی از بهترین‌ها خواهد بود و از قرار گرفتن او در تیم منتخب لیگ جزیره بسیار خشنود شدم.

جونز در آن فصل ۲۰۱۱–۲۰۱۲ با داشتن جراحات زیاد بسیار بدشانس بود. اشلی یانگ می‌تواند به فصل دلگرم کننده ای که در آن هشت گل به ثمر رساند نگاهی کند. برای یک وینگر این آمار بدی نیست. او درک بسیار خوبی از بازی‌ها داشت و در طول مسابقات از استقامت بدنی بالایی برخوردا بود. او از نظر سرعت به ندرت دچار کمبود بود، او در میانه میدان نیز از مهارت بسیار بالایی برخوردار بود، اما ما میانه زمینی پربرکت داشتیم، از داشتن بازیکنی مانند اشلی یانگ بسیار خوشحال بودم. او پسری ساکت و یک تمرین کننده بسیار خوب بود. جونز، یانگ ودخهآ نمونه‌هایی از این نوع بازیکنان بودند. مختصراً ایده بازگشت پاول اسکولز به تیم ملی انگلیس مطرح شد، اما هرگز این احتمال جدی نشد. به خوبی می‌توانستید خستگی را بعد از مسابقات در پاول ببینید، چراکه او با همان ژنتیک خستگی ناپذیری گیگز متولد نشده بود، او علاقه کمی هم برای بازگشت به تیم ملی کشورش داد. بعد از بازگشت اسکولز در ژانویه ۲۰۱۲، باز هم شرایط ما برای استفاده از طرح و نقشه جدید برای مسابقاتمان باز شد. کسی بهتر از او برای بهترکردن ریتم بازی‌هایمان در آن مقطع نداشتیم. دستیار فابیو کاپلو، قبل از جام جهانی ۲۰۱۰ او را زیر نظر داشت، اما دیگر برای مسابقات یورو ۲۰۱۲ در لهستان و اوکراین تصمیمی برای دعوت از او نداشتند. مایکل کریک بازیکن دیگری بود، هیچ مربی انگلیس تصمیمی بر آن نگرفته بود که از کریک به عنوان یک بازیکن از ابتدا استفاده کند. مایکل همچنان روی آن نیمکت کار خود را دنبال کرد، اما او به هیچ عنوان شایسته این مسئله نبود که تمام تابستان را به عنوان یک ببینده از روی نیمکت کار را دنبال کند.

در یورو ۲۰۱۲، همانطور که مشخص بود، نقص و بدشانسی که برای کریک وجود داشت، به نظر من این بود که او آن توانایی خودنمایی پهلوانی، فرانک لمپارد و استیون جرارد را نداشت. لمپارد برای من در چلسی یک بازیکن شگفت انگیز بود، اما من او را یک فوتبالیست نخبه در سطح بین المللی تصور نمی‌کردم. من از معدود کسانی بودم که احساس می‌کردم استیون جرارد

طرفداری
www.tarafdari.com

یک بازیکن تاپ نیست. وقتی اسکولز و رابی کین در تیم ما بودند، جرارد به ندرت می‌توانست به تیم ما ضربه بزند. در انگلیس، مایکل کریک در سایه این دو بازیکن بزرگ گم شد. بازی جرارد و لمپارد برای هر مربی تیم ملی انگلیس، یک کابوس بود چراکه آن ها با سیستم ۲-۴-۴ سازگار نبودند. به نظرم تیم با حضور هارگریوز در سال ۲۰۰۶ در مرکز خط میانی بسیار بهتر عمل می‌کرد. در مرحله یک‌چهارم نهایی جام جهانی ۲۰۰۶ و در بازی پرتغال مقابل انگلیس، بازی که انگلیس در آن شکست خورد، به مک‌کلارن گفتم که او و اریکسون بعد از رسیدن به ضربات پنالتی پس از اخراج رونی، با ۱۰ بازیکن، باید تفکر شادی را از ذهن بازیکنان دور می‌کردند. باید بازیکنان اریکسن که پنالتی‌ها را می‌زدند یک احساس رسیدن به موفقیت را در برابر شانس در خود می‌دیدند. بعد از استعفای کاپلو، فدراسیون نامه ای به من نوشت و از من خواست که در خصوص سرمربی تیم ملی انگلیس صحبتی نکنم. در آن زمان، همه از هری ردنپ به عنوان یک جانشین برای کاپلو یاد می‌کردند، من هم با همه هم عقیده بودم و او را برای تصاحب این نقش و شغل ایده آل می‌دانستم، نمی‌دانم چرا آن‌ها به همین راحتی از من عبور کردند، فکر می‌کنم آن‌ها احساس نمی‌کردند که ممکن است هری ردنپ پیشنهاد هدایت تیم ملی انگلیس را رد کند. به من دو بار پیشنهاد هدایت تیم ملی انگلیس داده شد، یکی توسط آدام کرویزر که ریاست فدراسیون را بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۲ برعهده داشت، قبل از ناکامی اریکسن در ۲۰۰۱ به من پیشنهاد داد. یک بار هم قبل از این زمانی که مارتین اداوردز ریاست فدراسیون را برعهده داشت در سال ۱۹۹۹ به من پیشنهاد داد. با هیچ منطقی قبول نمی‌کردم که هدایت تیم ملی انگلیس را برعهده بگیرم. شما می‌توانستید من را در این پست تصور کنید؟

اسکاتلندی؟ همیشه شوخی می‌کردم و میگفتم این پست را به عهده می‌گیریم و رتبه آن‌ها را تاجایی که ممکن است پایین می‌آروم. آن‌ها را به رتبه ۱۵۰ می‌آوردم تا اسکاتلند در رتبه ۱۴۹ قرار بگیرد. هدایت تیم ملی انگلیس نیاز به استعداد و مهارتی داشت که شما بتوانید این فشار سنگین را کنترل کنید.

طرفداری
www.tarafdari.com

فصل بیست و دوم

مترجم: پدرام مهرورز

منچسترسیتی

کتی گفت: "حد تنهای ام در *پناهگاه فنرلمان* بدترین روز زندگی ام بود و برای بیان آن،عبارت بهتر از این نیست." این اتفاق روز یک شنبه ۱۳ می ۲۰۱۳ رخ داد که بدون مبالغه، از تکان دهنده ترین اتفاقات لیگ برتر در تاریخ مسابقات بود، البته برای ما موضوع درد آور این بود که بدانیم اتفاق منجر به سقوط تیم شد؛ منچستر سیتی قهرمان انگلستان بود. من از وضعیت نه چندان بدی برخوردار بودم، اندوه و پریشانی را در همسرم شاهد بودم. ما زندگی عالی ای داشتیم، زندگی بسیار جالبی از موفقیت را سپری کرده بودیم.

او گفت: "من می دانم ولی از این جا نخواهم رفت؛ در این دهکده طرفداران تیم فراوانند. بعضی وقت ها ما فراموش می کنیم که شکست ها می توانند تاثیری به مراتب بیشتر از ما بر روی خانواده هایمان داشته باشند. سه فرزند من در چرخه ای از موفقیت و ناکامی بزرگ شدند؛ البته نوه ها کوچکتر از آن بودند که این واقعیت ها را درک کنند. به طور طبیعی درک این حقیقت در زمان حاضر عملی نیست چرا که در آن زمان منچستر سیتی در روح و ذهن ما جایگاه داشت و علی رغم تمام شکست هایی که متحمل شدم، هیچ چیزی با خروج تیم از لیگ قابل مقایسه نیست. من از سال ۱۹۸۶ با ۱۴ مربی باشگاه منچستر سیتی دیدار داشته ام که با جیمی فرایزل شروع کردم، بالاخره یک مربی از آن طرف پیدا شد که بتواند مرا به پایین بکشاند! یک سال بعد روبرتو مانچینو به عنوان چهاردهمین مربی سیتی انتخاب شد، به نحوی که تا قبل از بازنشستگی من، کارش را از دست می داد یا آن جا را ترک می کرد. روبرتو بعد از شکست در جام FA کاپ برابر تیم ویگان، در ماه می ۲۰۱۳ باشگاه را ترک کرد. البته بعد از این موضوع ما همچنین برای مرتبه بیستم در لیگ قهرمان شدیم.

در ابتدای لیگ قهرمانی فصل ۱۲-۲۰۱۱، احساس کردم که جام بین ما، منچستر سیتی و چلسی خواهد بود. بعد از یک شروع خوب برای هر دو تیم، مجبور شدم به علت آسیب دیدگی ها تغییراتی را در تیم اعمال کنم. پیروزی ۸ بر ۲ برابر آرسنال سنگین ترین شکست آن ها از سال ۱۹۸۶ یعنی زمانی که ۸ به ۰ به ما باخته بودند، رقم خورد. البته برای من این

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

پیروزی عالی بود و برای آرسنالی ها یک اهانت بود. در آن روز هوا به شدت خشک و صاف بود، با این حال ما در آن روز عالی فوتبال بازی کردیم، اگر فرصت های از دست رفته را لحاظ کنیم نتیجه باید ۶-۱۲ یا ۱۲ به ۵ می شد. در آن روز آرسنال در میانه میدان از بازیکن هایی استفاده کرد که اسمشان برای من نا آشنا بود؛ مثل فرانسیس کوکلین که با جرات و واقعا فراتر از خودش بازی می کرد. در آن روز بازیکنی که من را واقعا نا امید کرد آرشاوین بود، به طوری که در دو تکل اساسی ناموفق بود. این دو حرکت ناموفق در روحیه او تاثیر منفی بر جای گذاشت. البته حالت روانی بازیکن بر اثر ضربه زدن به طرف مقابل و چرخیدن و افتادن می بایست لحاظ گردد؛ به هر حال رفتار آرشاوین مرا شوکه کرد و در آن بازی وی در توزیع توپ ناموفق بود. البته این وضعیت برای مربی تیم مقابل هم ناامید کننده است. به هر حال آقای آرسن ونگر او را تعویض و یک بازیکن جوان تر را جایگزینش کرد. آن ها در واقع بازیکن از دست دادند به همین دلیل و بر اثر این شکست، شانسی برای آرسنال در میان قهرمانان نماند.

ما برای سال ها این نوع بازیکن را به وفور در آلمان دیده ایم، ولی فکر نمی کردم که این بازیکن عامل تعادل تیم خواهد شد، البته این باور را نیز نداشتم که او بتواند آرسنال را به صدر جدول برساند. آن ها به بازیکنانی احتیاج داشتند که بتوانند مستقیما بر بازده بازی و نتایج آن، تاثیر گذار باشند. احساس کردم که این موضوع از طریق زد و بند های تجاری در آرسنال توسعه پیدا می کند، ما این موضوع را در مهاجم آرسنال مروان شاماخ در بوردو مشاهده کردیم. در فرانسه استعدادیاب های خوبی داشتیم ولی آن ها هرگز وی را در رده امتیاز بندی قرار ندادند. اولیه ژیرو یکی دیگر از بازیکن های خریداری شده بود، ونگر به نظر می رسید که علاقه زیادی به خرید بازیکنان فرانسوی دارد و من شخصا احساس کردم که مبادا آرسن در ارزیابی فوتبال فرانسه زیاده روی کرده باشد.

پس از پیروزی ۸ بر ۲ مقابل آرسنال، بازی خنده داری، که منجر به شکست خانگی ۶ بر ۱ در مقابل سیتی شد، پیش آمد. در آن بازی ما به مدت ۴۰ دقیقه با آن ها جنگیدیم، واقعا خوب جنگیدیم، می بایست ۳ الی ۴ گل بیشتر به آن ها می زدیم. داور اجازه داد میکا ریچاردز بر روی اشلی یانگ خطا کند، او نیز پنج خطای دیگر را نادیده گرفت. در نیمه دوم به طور جدی کنترل بازی را به دست گرفتیم و سپس یک تعویض انجام دادیم. اگر بازی را مجددا مشاهده کنید، خواهید دید که ابتدا

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

ماریو بالوتلی، جانی اوانز را کشید، ولی دفاع اصلی ما او را به زمین زد و اخراج شد. بنا براین، بعد از نتیجه ۲ بر ۰ من تغییری انجام دادم و فیل جونز را که جلوتر بود به عقب کشاندم، به طوری که این تغییر تماشاگران را به هیجان آورد. در این هنگام فلچر گل زیبایی را به ثمر رساند. بنابراین ما شروع به حمله کردیم و این منجر به دریافت ۳ گل در هفت دقیقه آخر بازی بود: یعنی خود کشی!

این بازی تحقیرآمیز به نظر می رسید، ولی در حقیقت یک خود نابودی بود. در این بازی که منچستر سیتی به عنوان یک تیم قدر و عالی نسبت به تیم ما بود هیچ گونه امتیازی نداشت. البته نتیجه ۳ بر ۰ آن ها را در موقعیت بهتری قرار می داد، ولی منصفانه باید گفت بازی آن ها در حدی نبود که این چنین باعث شکست ما شوند. آخرین دقایق بازی آبروریزی بود، در واقع عبارت از یک نمایش کمدی بود و این امر مرا وادار کرد به بازیکنی مثل ریو فردیناند اعتماد کنم. هرچند که سرعت بالای وی امتیازی برایمان نداشت، ولی ریو می توانست با اعتماد به این سرعت بالا به توپ ضربه زده و آن را به نقطه مورد نظر برساند. در این راستا ریو سعی می کرد در برابر داوید سیلوا این کار را انجام دهد؛ هر چند در دو و سرعت قادر به مقابله با او نبود. خلاصه اینکه، بازی مذکور فرصت خوبی برای ریو فردیناند بود. بازی برای ده هیا بسیار خسته کننده و ناراحت کننده بود، او شش گل دریافت کرد بدون آن که دستی به توپ زده باشد و واقعا جای خالی ولبک که می توانست یک یار ارزشمند باشد محسوس بود. بعد از سوت پایان بازی، به بازیکنانم گفتم شما باعث آبرو ریزی خودتان شدید! آن گاه موضوع دفاع تیم را مورد بررسی قرار داده و توجه مان را بر آن متمرکز کردیم چرا که در این بخش مشکل داشتیم و می بایست آن ها را برطرف می کردیم. معالجه و حل مشکل مزبور منجر به این شد در ناحیه دفاع، که زمانی قوی بودیم، مجددا ثبات سابق را باز یابیم. در واقع برای حل این مشکل بر روی بازیکنانی که به عقب برگشته و در جناح راست قرار گرفته اند با تمرکز بیشتر و دفاع کردن به صورت جدی، کار کردیم. بنابراین، بعد از این باخت ۶-۱ تیم ۹ پله پایین تر از منچستر سیتی قرار گرفت. البته در روز اول سال جدید این فاصله رده بندی سه خانه دیگر پایین آمد.

از دست دادن برد در دیداری چون بلکبرن، آن هم در خانه، واقعا شوکه کننده بود و بد تر از آن هم همزمانی آن با هفتادمین سالگرد تولد من بود. هر چند که این حادثه برای من رخداد جدیدی نبود، چون روز تولد ۵۰ سالگی ام، باخت ۴-۱ در برابر

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

کوئیز پارک رنجرز تجربه کرده بودم. به هر حال بعد از این باخت ۶-۱، بازیکنانی همچون اوانز، گیبسون و رونی را به دلیل عدم آمادگی روحی و روانی از تمرینات کنار گذاشتم. کریک و گیگز آسیب دیدند و همه به من فشار آوردند که رافائل و پارک جی سانگ را در وسط زمین به بازی بگیرم. در آن بازی بلکبرن بازی خوبی ارائه داد؛ در واقع ما آن ها را به عقب کشاندیم که در همین اثنا یک ضربه کرنر حاصل شد و متاسفانه ده هیا به طور مناسب در آن صحنه واکنش نشان نداد و گرت هارلی توپ را وارد دروازه کرد.

در همین روزها مدیریت منچستر یونایتد بدون اطلاع من در پی جانشینی برای من بود، ولی من هنوز سرمربی بودم و در بازی برابر ساندرلند دو تیم حاضر در میدان طی مراسمی مدیریت و مربی گری ۲۵ سال من را گرامی داشتند. مراسم بسیار زیبایی بود. بازیکنان ساندرلند از قبیل جان اوشی، براون، باردزلی و ریچاردسون که همگی بازیکنان اسبق یونایتد بودند با لبخند و قدردانی از من استقبال کردند. در این لحظات احساس غرور بالایی داشتم. به من گفته شده بود که برای دیدار با دیوید گیل، که روی زمین کنار پاهایش بسته ای قرار داشت، به وسط زمین بروم. تصور من این بود که او قصد تقدیم یا ارائه هدیه ای را داشته باشد، ولی وقتی که به او نزدیک شدم دیوید مرا به سمت جایگاه جنوبی ورزشگاه برد. ظاهرا فقط او و کسانی که همراهی اش می کردند در جریان موضوع بودند و همه چیز تحت عبای مخفی کاری بود. دیوید ابتدا یک سخنرانی انجام داد، سپس مرا جا به جا کرد تا متن سخنرانی را مشاهده کنم. هنگامی که انسان در طی زندگی برای لحظاتی مورد مدح و ستایش قرار بگیرد، بدون شک احساس دل پذیری وجودش را در پی خواهد گرفت. این احساس باعث شد این سوال برای من پیش آید که آیا من مستحق این همه لطف و ستایش هستم یا نه. البته دیوید تمام سعی و تلاشش بر این بود که ۲۵ سال خدمت و مربی گری ام را در این قدردانی بگنجاند. او با این عبارت که ما می خواهیم از تو مجسمه ای بسازیم، مرا مخاطب قرار داده بود و ادامه داد که آیا تو فکر نمی کنی ساخت مجسمه را به بعد از بازنشستگی موکول کنیم؟ آخرین کلماتی که گیل در خلال سخنرانی اظهار می کرداین بود که: "باید کاری انجام دهیم، ولی مطمئن نیستیم باید چه کنیم!" قطعا جواب من می بایست خیلی متواضعانه می بود. درست است که من برای ۱۴۱۰ بازی مربی تیم یونایتد بودم ولی این لحظه فراموش نشدنی باعث نشد که من به دوران بازنشستگی فکر کنم، ولی بعد از آخرین بازی فصل ۱۲-

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

۲۰۱۱ به بازیکنان تیم گفتم شاید دوران بازنشستگی من فرا رسیده است. یک فصل دیگر من بازنشسته خواهم شد چرا که آخرین بازی کل توانایی را از من سلب کرد و دیگر بیش از این قادر به ادامه نیستم.

خروج از لیگ قهرمانان خطای مشخص من بود. اگر هم این مساله را در ملا عام اعلام نکردم، رقابت را ساده فرض کرده بودم. تعدادی از بازیکنان را در بعضی رقابت ها، از بازی معاف کردم، دو یا سه بازیکن به هنگام بازی با بنفیکا از میدان دور بودند، ولی در مجموع بازی خوبی ارائه دادیم. سپس، در برابر بازل ۲–۰ جلو بودیم ولی در نهابت بازی با نتیجه ۳ –۳ به پایان رسید. آن ها بازی اول خودشان را برنده شده بودند، لذا بعد از این تساوی با دو امتیاز بالاتر از تیم ما در جدول قرار گرفتند. دو بازی بعدی در مقابل کلوژ را برنده شدیم، ولی دو تیم بنفیکا و بازل هنوز در تلاطم بودند. در خانه در مقابل بنفیکا بازی خوبی انجام دادیم، ولی اگر برابر بازل بازی را واگذار می کردیم، از گردونه مسابقات خارج می شدیم.

زمین بازی در سوئیس کاملا صاف نبود و به همین دلیل بازیکنی مثل ویدیچ در نیمه اول آسیب جدی دید. آنها دو فوروارد خوب یعنی فری و استرلر داشتند و در نهایت بازی را ۲–۱ از ما بردند. در این بازی بر خلاف یاران بازل، بازیکنان ما همگی شاکی بودند. در کارلینگ کاپ هم تیم توسط کریستال پالاس، که از آمادگی خوبی برخوردار بودند، حذف شد. لیگ قهرمانان همیشه به عنوان پاداش تورنمنت تلقی می شود. تیم ما همچنین در اف ای کاپ (جام حذفی انگلستان) در مرحله چهارم و علیرغم پیروزی بر سیتی از دور رقابت ها حذف شد چرا که در دیگر تمامی نگاه ها به سمت لیگ برتر انگلیس است و سایر رقابت ها آنچنان که باید جدی گرفته نمی شود.

در لیگ اروپا هم پیشرفت چندانی نداشتیم و در مارس گذشته ۳–۲ در خانه مغلوب اتلتیکو بیلبائو شدیم. با این حال، پیروزی در لیگ اروپا نیز برای من مهم بود، ولی نتایج به دست آمده ضعیف بود و فقط یک برد از پنج بازی داشتیم. در چنین اوضاعی ناراحتی وجودت را فرا می گیرد. خروج از لیگ قهرمانان، شکست ۱–۶ برابر منچستر سیتی و خروج از کارلینگ کاپ به علت باخت خانگی برابر کریستال پالاس، همگی در این ناراحتی سهیم بودند. بنابراین، با چالش بزرگی رو به رو بودیم. البته در تمامی دیدارها خوب بازی کردیم و در این میان انرژی و آن چه را که برای موفقیت در لیگ لازم بود، داشتیم. هر چند که رفتار و روحیه مان بعد از نتیجه برابر بلکبرن، جالب نبود، ولی با توجه به این که در مدت بین ژانویه و

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

مارس توانستیم بر آرسنال و تاتنهام و لیورپول پیروز بشویم با چلسی مساوی کردیم، روحیه تیم خوب بود. در فوریه سوارز مجددا به دلیل دست ندادن با پاتریس اورا در اولدترافورد مشکل ساز شد. بازیکنان را روز سه شنبه یعنی روز مسابقه گرد هم آوردم و به آن ها گفتم که باید با شخصیتی بالا ظاهر شوند. البته عکس العمل آن ها نسبت به خواست من زیاد جالب نبود. با این حال پا فشاری کردم و تاکید کردم که باید فراتر از آنها باشند، بدین ترتیب و به شکل تدریجی پیشنهادم پذیرفتند و تصمیم گرفتند در آن بازی با لیورپولی ها دست بدهند. فردیناند باتجربه هم با جان تری و آنتون فردیناند تضاد فکری داشت، ولی تا روز جمعه آن هفته آنها نیز با هم خوب شدند. البته چندین بار فیلم بازی را مشاهده کردم و متوجه شدم که سوارز سعی کرد به سرعت از کنار پاتریس رد شود بدون این که کسی او را مشاهده کند، ولی اورا نیز نادان بود و چیزی به او گفت. هنگامی که کنی داگلیش اولین پیش مصاحبه تلوزیونی خود را انجام داد وانمود کرد که سوارز موافقت کرده که با پاتریس اورا دست بدهد.

من سوارز را مایه ننگ لیورپول نامیدم و گفتم که آن ها باید از دست او خلاص شوند، همچنین من پاتریس را به خاطر خوشحالی کردن بیش از اندازه مورد سرزنش قرار دادم. داستان در آنفیلد شروع شد، زمانی که پاتریس در یک گوشه نشسته بود و غمگین به نظر می رسید، من پرسیدم چه اتفاقی افتاده است؟ پاتریس جواب داد: "او مرا کاکا سیاه صدا زد." من به او گفتم که اول باید به داور گزارش دهد، من به همراه پاتریس به اتاق داور رفتیم و به ناظر دیدار گفتم، ببین پاتریس می گوید که او مورد توهین نژادپرستانه قرار گرفته. فیل داد، داور چهارم شروع به نوشتن همه چیز کرد، داور مسابقه، آندره مارینس به من گفت که فهمیده اتفاقی رخ داده اما نمی دانست چه اتفاقی. اورا گفت چند بار مورد توهین قرار گرفته، سپس آنها کنی داگلیش را صدا زدند، بعدن وقتی که ما مشغول صرف نوشیدنی بودیم جان هنری نیز به ما پیوست. او به من معرفی شد ولی چیز زیادی نگفت. پسر استیو کلارک برای ما نوشیدنی سرو می کرد، یک یا دو نفر هم از مدرسه قدیمی به ما ملحق شده بودند. ولی چیز زیادی گفته نشد، سپس در روزنامه ها خبر منتشر شد. بعدا در لیورپول آن ها پیراهن های ورزشی در حمایت از سوارز به تن کردند که من معتقدم از مسخره ترین کارهای باشگاه لیورپول است. احساس کردم با این موضوع به خوبی برخورد کردیم، زیرا که ما می دانستیم حق با ما است. فدراسیون از ما خواست که در این مورد بحث نکنیم، ولی لیورپولی ها دست بردار نبودند. نه دیوید گیل به هیچ مدیری اجازه می داد که به موضوع خاتمه بدهد نه بابی

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

چارلتون. آن ها آدم های با تجربه ای هستند و سرد و گرم روزگار را چشیده اند. سوارز به جلسه آمد و گفت من به پاتریس گفتم کاکا سیاه، کارشناس به سوارز گفت شما اجازه دارید به دوستتان بگوید کاکا سیاه ولی نمی توانید به یک غریبه در میان جر و بحث از این کلمه استفاده کنید، زیرا این یک برخورد نژاد پرستانه تلقی می شود. کم در لیگ اروپا، در برابر آژاکس به پاتریس بازی ندادم چون او روزهای سختی را می گذراند و نیاز به استراحت داشت. او مرد نیرومندی است و من به طور مرتب احوال او را جویا می شدم و همیشه می گوید: "حال من خوب است و شرمنده نیستم و احساس می کنم که کار درست را انجام داده ام، چیزی که سوارز به من گفت واقعا شرم آور است." او همچنین گفت این کار را صرفا به خاطر خودش بر اساس اصول اخلاقی انجام می دهد و تلاش نمی کرد یک جنگ سیاسی بزرگ را به نمایندگی از سایر بازیکنان سیاه پوست به راه بیندازد. من فکر می کنم کنی داشت از پرخاش گری سابق دست بر می داشت، من احساس کردم که مشکل به خاطر عدم وجود پیتر رابینسون در آنفیلد است. رابینسون هرگز اجازه نمی داد که با مسئله سوارز به آن گونه پرداخت شود. مدیران جوان از کنی یک بت ساخته بودند و کسی نبود به آن ها بگوید این جا باشگاه لیورپول است و درست رفتار کن. همچنین کسی نمی تواند اغراق کند، کنی با حل سیاست مدارانه تراژدی هیلزبور باعث کسب احترامی بی سابقه برای او شد.

بعد از رونمایی از تندیس، یک افتخار بزرگ دیگر برای جوایز هیئت رئیسه فیفا در سال ۲۰۱۱ کسب شد. در این مراسم من در کنار پپ گواردیولا نشسته بودم و در سمت راست من، در جلو مسی، ژاوی و اینیستا، سه تفنگدار نشسته بودند و برای من باعث افتخار بود که در کنار آن ها باشم، همان طور که من نشسته بودم، آن ها آمدند و با من دست دادند. ژاوی گفت: "اسکولز چطور است؟" مسی در نطق پیروزی خود گفت: "جایزه باید به ژاوی و اینیستا داده شود چون آن ها مرا ساختند." مسی چه پسر متواضعی است. آن شب واقعا شب خوشایندی بود، سپ بلاتر رئیس فیفا در سخنرانی اش بسیار مهربان بود و پیام های ویدیویی از گوردون براون، اریک کانتونا، رونالدو و دیوید بکام پخش شد. یکی از نکات حکم هیئت داوری به رسمیت شناختن و قدردانی از ۲۵ سال خدمت من در منچستر یونایتد بود. من گفتم: " این یک ادای دین در تاریک روشن زندگی من بود. "چنانچه شما موفق شدید من را در پایان فصل ببنید، می فهمید که حق با من است."

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

من در دیدار با سیتی از بازی خیالی استفاده نمی کردم، چون احساس می کردم تحت کنترل هستیم. هر چند پاتریک ویرا درخواست کرده بود، این یک ضعف برای ما بود که پل اسکولز را که در ژانویه ۲۰۱۲ بازنشسته شده بود دوباره باز گردانیم. در آن فصل برتری عالی داشتیم تا زمانی که در مقابل ویگان مغلوب شدیم، جایی که ما اصلا خوب بازی نکردیم. یکی از دلایل باخت ما با سپری شدن هفت دقیقه ما ۴-۲ برده بودیم، پاتریس اورا توپ را به تیر زد و در رفت و برگشت اورتون همان توپ را وارد دروازه ما نمود، به جای نتیجه ۵-۲، بازی ۴-۳ شد. زمانی که بازی ۴-۴ شد احساس کردم که لیگ را ازدست دادیم، سیتی به راحتی در برابر ولور هملتون پیروز شد که اختلافش را با ما به ۳ امتیاز کاهش دهد. بازی بعد در برابر سیتی و در ورزشگاه خانگی آن ها بود و این مانند یک خودکشی قلمداد می شد. من می دانستم که بازیکنان سیتی آماده انجام یک بازی سرسختانه و قدرتمند بودند، فکر می کردم طوری بازی می کنند که وقت بازی را بکشند. قدم زدن های آهسته، گرفتن خطا در نیمه زمین ما، گرفتن توپ و رساندن آن به سمیر نصری و سیلوا برای دریبل زدن. با این وصف، سیتی در انجام چنین تاکتیک هایی استاد و متبحر شده بود. در ورزشگاه اتحاد ما دو یار آزاد می خواستیم که تمام مدت رونی را در محدوده خودش حمایت کنند، پارک جی سونگ طوری بازی کند که در تمام مدت مراقب یحیی توره باشد، در این مسئله کسی بهتر از پارک وجود نداشت. از نظر فیزیکی او مانند توره نبود، اما در وضعیت بدنی و فرم مطلوبی قرار داشت. لازم بود که ما سعی خودمان را بکنیم که امکان ایجاد تهدید و خطر از جانب توره خنثی شود. اما من اشتباه کردم، آن شب نانی وحشتناک بود. ما والنسیا را به زمین آوردیم، او خیلی بهتر کار کرد؛ اما سیتی ۵-۱ برد و بازی تمام شد. اسمالیگ یک کرنر به تیم حریف داد و دیوید سیلوا توپ را سانتر کرد برای کمپانی که سر زن بود، درست قبل از پایان نیمه، بردن سخت شده بود.

برای ۲۰دقیقه اول ما خوب بازی کردیم. مالکیت توپ ما خوب بود و ما هنوز در دو نیمه شانس داشتیم. کاری که قرار شد انجام دهیم بستن کانال ها بود. زابالتا خط دوم را نگه داشته بود و ضربه های کرنر را می زد، از سمت کلیچی هیچ اتفاقی نیفتاد. این همه کار زابالتا بود و یک ضربه کرنر که برای ما زده شد. اگر نیمه اول را ۰-۰ می کردیم، مسابقه را می بردیم، برای نیمه دوم نقشه ای داشتیم، یک روش بازی مورد بحث بود، آمدن ولبگ به بازی؛ ولی نایجل دی یانگ او را مرتب از پشت می گرفت و دنی هم که برای استراحت فصل بیرون بود تا موقعی که برای انگلیس بازی کرد، دی یانگ فقط به

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

دنبال تکل زدن بر مچ پای ولبک بود. روبرتو مانچینی در تمام طول مسابقه مشغول سر به سر گذاشتن داور چهارم بود، داور چهارم مایک جونز بود، کسی که من احساس می کردم از داوران قوی نیست. وقتی که دی یونگ آن تکل را به ولبک زد، مانچینی برای دفاع از بازیکنش به بیرون هجوم برد، من به مانچینی گفتم کجا می روی؟ این یک برخورد جزئی است. روبرتو سعی کرد بر داور چهارم غلبه کند ومن به اندازه کافی شاهد بودم. او می خواست که داوری تیمش را حمایت کند و با او صحبت کند، خوب مانچینی می توانست جمعیت را متوجه خود کند. آندر مارینر به طرف میک جونز رفت تا به اوضاع سر و سامان دهد. شکی در این نیست که یحیی توره یکی از بازیکنانی بود که باعث اختلاف سطح بازی بین ما و تیم آن ها شده بود. او بهترین بازیکن برابر ما بود، او ستاره بود. بعدا دیگر کینه ای وجود نداشت، روبرتو و من با هم نوشیدنی خوردیم. به استثنای فرانک سیناترا در مورد هرکس که در دفتر بود صحبت کردیم، آن جا خیلی شلوغ بود؛ من به مانچو گفتم: " مسخره است، چطور با وجود این همه جمعیت ما می توانیم در این دفتر با هم گپ بزنیم؟" یک شگفتی دیگر در مورد مانچینی در زمان مدیریت سیتی درباره کارلوس توز بود. مانچینی این شانس را داشت که بازیکن قدرتمندی مانند توز بسازد و من احساس می کردم که باید او را بیرون کند. اما در عوض توز خودش بعد از برخوردشان در یک بازی لیگ قهرمانان در آلمان، برای ۳ ماه به آرژانتین رفت تا گلف بازی کند و بعد دوباره برگشت و گفت می خواهد بیاید و برای پیروزی در لیگ برای آن ها بجنگد. برگشتن او سردرگمی و نا امیدی اش را نشان داد، یا شاید هم مداخله شیخ منصور باعث شد تا آن موضوع تمام شود. یادم می آید مانچینی می گفت: "او دیگر هرگز برای من بازی نخواهد کرد."

ادین ژکو یا بالوتلی خوشحال نبودند و برای مدت سه ماه غیبشان زده بود، آیا رفتار و عملکرد آن ها با توز متفاوت بود؟ مانچینی برای بازگشت خودش عصایی ساخته بود. در مدت شهرتش به عنوان یک مربی، اجازه داد اعتبارش پایین بیاید. گفته بودم که بعضی از بازیکنان و پرسنل تیم از او خوششان نمی آمد، اما برای او خوشآمد دیگران آنجا مهم نبود. نتایج بازی ها سبک و متر او را تکمیل می کردند. او بازیکنان خودش را خوب انتخاب می کرد، بازیکنانی با یک بالانس و رنج سنی خوب. من معتقدم او از گرفتن بازیکن های بالای ۳۰ سال و پایین تر از ۲۴ سال اجتناب می کرد. بازیکنانش اغلب بین ۲۴ تا ۲۸ سال بودند، بیشتر آن ها در دوران اوج خودشان قرار داشتند، با این شرایط او آن ها را برای ۲ تا۳ سال در تیم می گرفت.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

به طور ماهرانه ای هوش و غریزه مانچینی ایتالیایی دیده می شد. خیلی زود سیتی به جلو پیش رفت؛ او همیشه ۵ نفر را در دفاع بازی می داد، مانچو تفکر عاقلانه ای برای تدافعی بودن داشت: " چیزی را از دست نده." این هزینه ای است که شما برای بعضی بازی ها می دهید. فکر می کنم اختلاف امتیاز هنوز یک عامل پیروزی بود، در دو بازی باقیمانده در مقابل سوانسی و ساندرلند، قصد داشتیم فاصله را زیاد کنیم. برابر سوانسی، اسمالینگ و گیگز موقعیت ها را از دست دادند، ما می توانستیم در نیمه اول بالای ۵ گل بزنیم. رونی و کلورلی هر دو نشسته بودند، اگر ما در آن بازی ۵–۰ پیروز می شدیم ۵ گل بی هدف داشتیم، در بازی ساندرلند، دروازه بان آنها، سیمون مینیوله عملکردی خارج از این دنیا داشت، عکس العمل های او باور نکردنی بود، ما دوبار توپ را به تیر زدیم، وین رونی توپ را به تیرک زد، ما می توانستیم ۸–۰ پیروز شویم. راهی که می تواند سبب قهرمانی در لیگ شود، اختلاف گل است. سرانجام، سی و چهارمین گل فصل رونی با مشارکت والنسیا تنها نشانه ای از ما بود که روی اسکوربرد ورزشگاه وجود داشت. هواداران ما فوق العاده بودند، چشمم به پسرک جوانی افتاد، او داشت می گفت: "هنوز سیتی ۲–۱ عقب است، چقدر بازی طول می کشد؟ پنج دقیقه وقت اضافه گرفته شده." سیتی دو بار در ۱۲۵ ثانیه آخر گل زد، ادین ژگو و سرخیو آگوئرو.

گل ژکو در دقیقه ۹۱ بود، بعد آگوئرو به میان دفاع کیو پی آر رفت و با ماریو بالوتلی پاس هایی را رد و بدل سپس شوت کرد، این آن ها را برای اولین بار در ۴۴ سال اخیر پیروز گردانید. ساعت دقیقه ۹۳ و ثانیه ۲۰ را نشان می داد. ما برای ۳۰ ثانیه قهرمان بودیم، زمانی که سوت بازی ما به صدا در آمده بود، قهرمان بودیم. هیچ عذری وجود نداشت. من به بازیکنانم گفتم: " با سر های بالا از این در بیرون روید، شما اصلا نباید خجالت زده باشید، شما هیچ ضعفی نشان ندادید." آن ها پیام من را درک کردند، همه مصاحبه هایشان مثبت بود. من هر آن چه را که می توانستم انجام داده بودم. به سیتی تبریک می گویم، من هیچ مشکلی با آن ها ندارم. هیچ نکته ای وجود ندارد که خودت را خاطر آن شکنجه کنی. در دوران خدمتم در منچستر یونایتد ما بارها و بارها دوباره برگشتیم و باز هم همین را انجام داده ایم. سوالی که در آن تابستان در ذهن من شکل گرفته بود این بود که آیا سیتی می خواست بهتر باشد؟ آن ها از برد در لیگ اطمینان داشتند، هیچ پسر بچه ای در تیم آن ها نبود و همگی مجرب و در رنج سنی بیست سال بودند. حقوق موضوع مهمی نبود، اما مقدار بازی کردن بازیکنان و فیش حقوقی در فهرست مقررات فیرپلی مالی بود. من از خودمان می پرسم: " آیا می توانیم کمپینگ آینده را با رکورد

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

بهتری پشت سر بگذاریم؟ "تیم ما یک پل اسکولز جوان کم داشت، ما به یک بازی ساز تاثیر گذار احتیاج داشتیم. ما با مودریچ صحبت کرده بودیم اما با تاتنهام به توافق نرسیدیم. رافائل داشت به یک بازیکن بسیار خوب تبدیل می شد، اما اشتباهاتی داشت. بعضی بازیکنان هرگز نمی توانند به اشتباهاتشان پایان دهند، این مسئله موروثی است، اما دیگران از آن ها می آموزند. رافائل در برابر بایرن مونیخ اشتباه بزرگی مرتکب شد و بعد کارنامه انضباطی اش به شکل دراماتیکی اصلاح شد. او مانند یک مهاجم سریع و قابل رقابت است و به خودش اعتقاد دارد، او نظر واقعا مثبتی به مسابقه دارد. چیزی که کم داشتیم، پوشش دفاع چپ جایی که پاتریس اورا ۴۸ تا ۵۰ بازی در یک فصل داشته است. لازم بود این شکاف پر شود. من در یک کنفرانس مطبوعاتی به هوادارانم گفتم: " بهتره شما به این عادت کنید، چون ما از این به بعد تعداد زیادی از این مردان جدید سیتی را خواهیم دید، تعداد زیادی مسابقه بین ما و آن ها برگزار خواهد شد و همه آن ها شبیه این خواهند بود. من می خواستم که در مرحله بعدی لیگ قهرمانان باشم، چون ما را زنده می ساخت، برای مسابقات سال ۱۳-۲۰۱۲ من مقرر کردم که هیچ کس صحنه را ترک نکند و گروه را برای پیروز شدن جدی بگیرند. قبل از دور نهایی بازی های لیگ، مایک فلان و من برای دیدن بازی فینال آلمان به آن جا رفته بودیم تا نحوه بازی شینجی کاگاوا، روبرت لواندوفسکی و متس هوملس را مشاهده کنیم؛ آن جا من به مایک گفتم: " تنها راهی که فردا سیتی می تواند پیروز شود زدن گل دیر هنگام است، آن ها بازی سختی برابر کیو پی آر دارند، اگر کیو پی آر نتیجه بگیرد من شگفت زده نمی شوم، ولی اگر سیتی گل دیر هنگام بزند ما لیگ را از دست خواهیم داد." ما با ۸۹ امتیاز آن فصل به پایان رساندیم، حداکثر مجموع امتیاز برای تیم برنده؛ احساس عمومی این بود که ما یک مقدار در مقاومت دفاعی در برابر حمله های حریفان کم آوردیم، به خصوص با مصدومیت ویدیچ. اما یک بار ایونز و فردیناند یک مشارکت را تشکیل دادند و ما به بالای جدول کشیده شدیم. اختلاف گل ما خوب بود و ۸۹ امتیاز یک بازگشت سالم بود، اما حذف از لیگ کاپ و لیگ قهرمانان ما را مجبور کرد که فصل را به عنوان یک فصل بد نشان دهیم.

من غمگین بودم اما بی روحیه نبودم، احساس می کردم بازیکنانی مطمئن در حال پیشرفت هستند. من تیمی متشکل از کسانی داشتم که می خواستند برای یک کشمکش طولانی خوب عمل کنند، مبارزه جایش را به فلسفه داده بود. نمی دانم این چنین بازیکنان را کجا پیدا می کنید، یک بازیکنی مانند اندرسون می تواند قسمت قابل توجهی از مشکل را برطرف

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

کند. ما در صدد بودیم که با کاگاوا و نیک پاول قرارداد ببندیم. ۵ دفاع میانی کلاسیک داشتیم، نانی و والنسیا جوان می توانستند حق انتخاب وسیع فراوانی به ما بدهند. ما می دانستیم مبارزه کردن عبارت بود از: همسایه های شلوغ و پر سر و صدا. این خواسته ما بود، من تصمیم گرفتم که اگر به آن ها در اروپا بهتر خوش بگذرد رشد می کنند.

یک مسئله ترسناک پزشکی ضمیمه اعلان دردناک پایان کار بود. به برلین برای دیدن فینال کاپ آلمان بین تیم های، درتموند– بایرن رفتم، آز آن جا به ساندرلند سفر کردم و برگشتم به منچستر، بعد به بلفست رفتم برای بازی جایزه دری گریگ، آز آن جا به خانه بازگشتم. در گلاسکو قصد داشتم برای صحبت با یک مقام رنجرز در روز شنبه با یک پرواز رزرو شده به نیویورک بروم. در گلاسکو داشتم صورتم را اصلاح می کردم، متوجه یک قطره خون شدم. بعد یک قطره دیگر سپس یکی دیگر. نتوانستم جلوی آن را بگیرم و کارم به بیمارستان کشید. آن ها آن جا موضوع را بررسی کردند؛ دکتر فکر کرد من خوبم و می توانم پرواز کنم، ولی خون ریزی تا دو روز دیگر بند نیامد، بنابراین سفر نیویورک را کنسل کردم. دکتر در روز جمعه، شنبه و یک شنبه به من سر زد، دردناک بود ولی سرانجام با آن کنار آمدم. من به عنوان یک بازیکن عادت به خون دماغ شدن داشتم به خصوص وقتی ضربه می خوردم. اما این یکی از نوع بدش بود. علت این عارضه پروازهای زیادی بود که داشتم، به خاطر فشار هوا در کاپین هواپیما. این یک اخطار کوچک بود، وقتی انسان کاری را بیش از حد انجام دهد باعث رنج و آزار خودش می شود.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

فصل بیست و سوم

مترجم: پدرام مهرورز

خانواده

کتی همیشه بیدار می ماند تا من به خانه برگردم. حتی گاهی وقت ها که ساعت ۲ یا ۳ صبح بر می گشتم او جلوی در به استقبال من می آمد. زمانی که به سفری می رفتم تلفنی با او صحبت می کردم و می گفتم چرا نمی روی بخوابی؟ و او جواب می داد: "نه، نه، من منتظر می مانم تا به خانه برگردی، بله او چهل و هفت سال همین رویه را حفظ کرد. من می توانسته ام کارم را در فوتبال دنبال کنم با دانش به این که زندگی خانوادگی من به طور کل تحت شعاع آن قرار دارد. کتی انسان فوق العاده ای است، دیوید گیل یک نابغه بود که توانست او را متقاعد کند تا از تندیس من در اولدترافورد پرده برداری کند. راهی برای مجاب کردن او در مواردی شبیه این وجود ندارد.

یک حقیقت که درباره کتی وجود دارد این است که او هرگز قابل تغییر نیست، او یک مادر، یک مادر بزرگ و یک همسر و خانم خانه است، زندگی او این است. او در دوستی ها و رفاقت ها پیش قدم نمی شود، نه این که دوستی کسی را رد کند، بیشتر مایل است تا رفت آمد و مهمانی هایش با حضور دوستان نزدیک و خانواده اش برگزار شود. او تقریبا هیچگاه به تماشای مسابقات فوتبال نمی رفت و زمانی که من با او ازدواج کردم تعطیلات آخر هفته اش را با دوستان اهل گلاسکو به دانسینگ می رفتند.

او همیشه در مهمانی های گلاسکو بسیار راحت بود، اما وقتی به یونایتد رفتم به طور کلی معاشرت زیادی با آن ها نداشت و عدم حضورش در جریان امور و راغب نبودنش به در جمع بودن من را ناچار می کرد تا به

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

تنهایی در مسافرت های شغلی و مهمانی های شام حاضر شوم. خانه ای با دروازه های بزرگ برای جمع شدن دوره ای سیاست مداران برای تبادل نظر می تواند قابل استفاده باشد. وقتی شنیده بود که حزب محافظه کاران محلی برای اعلام موجودیت خودشان به آن جا می آیند، گفته بود: "خیلی متاسفم خانم فرگوسن بیرون هستند و من مستخدم آن ها هستم.

با کمال احترام او به ریشه ها وفادار است. زمانی که من در ۳۲ سالگی فوتبال را کنار گذاشتم، میکده هایی در گلاسکو داشتم و آن ها را اداره می کردم. روزم را در Love Street شروع می کردم و تا ساعت ۱۱ آن جا بودم و بعد به میکده می رفتم تا ساعت ۲,۳۰ بعد از ظهر .

گاهی به خانه می رفتم و گاهی هم برای آموزش درLove Street به طور یک سره می ماندم، سپس به میکده بر می گشتم و بعد به خانه .خوب بچه ها زمانی که خیلی کوچک بودند به ندرت من را می دیدند؛ کتی آن ها را بزرگ کرده است. وقتی که بزرگ تر شدند به من هم نزدیک تر شدند، اما بیشترین عشق و احترامشان همیشه برای مادرشان بوده است. رفتن به آبردین برای ما یک شانس خوب به حساب می آمد، چون دیگر میکده ها را نداشتیم و زندگی خانوادگی ما در آن ۵ سال نمود بهتری داشت. من تمام مدت با خانواده ام بودم، به جز زمانی که بازی داشتیم.

دارن عشق توپ بود و مارک با رفقایش خوش می گذراند، جیسون هم شبیه کتی است او در واقع در کودکی علاقه ای به فوتبال نشان نمی داد. اما در ۱۳ یا ۱۴ سالگی او بازی کردن را انتخاب کرد و عهده دار نمایندگی باشگاه پسران اسکاتلند در برابر ولز شد. بازیکن بدی نبود، او که عاشق کتاب بود؛ کمی دیر متحول شد. او بسیار پسر با هوشی است.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

زمانی که به اولدترافورد رفتیم او همیشه در خانه می ماند و به مطالعاتش ادامه می داد، بعدا او به ما در منچستر ملحق شد و چند باری در تیم دوم ما بازی کرد. دارن یک پسر معمولی بود با پای چپ بسیار عالی، مارک یک بازیکن بسیار خوب بود که چندین بار در ذخیره های آبردین آماده بود. او برای گرفتن مدرک اقتصاد به دانشگاه فنی در شفیلد رفت، مارک شخص بسیار موفقی شد، پسرهای من همه کارهایشان را خوبی انجام می دهند. همه آن ها خوب پیشرفت می کنند، درست مانند کتی که باهوش است و اراده قوی دارد.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

بخش بیست و چهارم

ترجمه: میلاد گودرزی

وین رونی

آگوست ۲۰۰۴ بود که با اورتون بازی کرده بودیم. بیل کن رایت در دفتر کارم در حال گریه بود. دیوید مویس، دیوید گیل و بیل با من در آن‌جا حاضر بودند. بیل، ریاست باشگاه اورتون، گفت می‌خواهم یک تماس بگیرم. در حالی که اشک می‌ریخت، در طی تماسش می‌گفت: " باید با مادرم تماس بگیرم، آنها می‌خواهد پسر ما را بدزدند، آنها می‌خواهند پسر ما را بدزدند." بعد تلفن را به من داد، صدای یک زن می‌آمد که می‌گفت: " چطور جرأت می‌کنی این گونه پسر ما را بگیری، او ۵۰ میلیون پوند ارزش دارد." فوق العاده بود، این یک ترفند بود.

من هم درحالی که می‌خندیدم گفتم: "آیا این یک بازی است؟" اما واقعی بود. بیل فوق العاده دوست داشتنی و احساساتی بود. دیوید مویس یک لحظه به من چشمکی زد. برای دقایقی خودم هم متعجب بودم و گفتم باید رکوردهای پزشکی وین رونی را یک بار دیگر چک کنم، آیا او از نظر فیزیکی مشکلی دارد؟ آیا این حقه ای برای افزایش قیمت بود؟ خدای من، واقعاً خنده دار است، او یک پا دارد؟ مذاکرات برای خریدن جوان باهوش انگلیس فوق العاده طولانی شد. بیل می‌دانست که این پسرک چقدر ارزشمند است. اما دیوید مویس بسیار واقع بین تر بود، از آن‌جایی که او می‌خواست یک درآمد سالم از این انتقال به اورتون برسد و آنها غرق در پول شوند.

قیمت رسمی او ۲۵ میلیون پوند بعلاوه یک مقدار پاداش اضافی بود. اورتون به این پول واقعاً نیاز داشت. وقتی که اشک‌های بیل خشک شد و بحث تمام شد، وین رونی هفت ساعت مانده به خاتمه نقل و انتقالات در ۳۱ آگوست ۲۰۰۴ به ما ملحق شد. او ۴۰ روز عجیب و غریب را بدون بازی کردن پشت سرگذاشته بود و تنها دو جلسه تمرینی را انجام داده بود. فکر کردیم جدال در لیگ قهرمانان مقابل فنرباغچه بهترین لحظه برای حضور او در ترکیب تیم است، یعنی دقیقه ۲۸ روز پس از

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

پیوستنش به تیم. این رویکرد آزمایشی با بازی تماشایی او همراه شد، رونی در پیروزی ۶-۲ هت تریک کرد.

بعد از نخستین بازی دراماتیک رونی، سعی کردیم وی را از نظر تناسب بدنی و فیزیکی به حد مطلوب سایر بازیکنان برسانیم. طبعاً، بعد از آن تا چند هفته آن عملکرد مسابقه مقابل فنرباغچه را تکرار نکرد. البته این‌ها شور و شوق من برای او را به هیچ عنوان سرکوب نمی‌کرد. او یک استعداد طبیعی و خدادادی داشت و برای تبدیل شدن از آن پسرک به یک مرد، به زمان نیاز داشت. او فوق العاده در کارش جدی و متعهد بود و برای بازی کردن شور و شوق بسیاری داشت. لازم بود وین برای پیشرفت خود تمام وقت تمرین کند و او همیشه بدون وقفه و با شور و شوق بسیاری این‌کار را انجام می‌داد. او هیچ وقت حتی یک روز را هم به خاطر مرخصی از دست نمی داد و زیر فشار زیادی تمرین می‌کرد تا به آن شرایط ایده آل خود برسد. چند هفته را هم به دلیل مصدومیت از دست داد و به سرعت تناسب بدنی خود را از دست داد.

جثه‌ی بسیار بزرگی داشت، اما در آن زمان از ناحیه استخوان *متاتاراس* دچار مصدومیت شد. از تمرینات و وضعیتی که داشت خیلی زود فهمیدم او دقیقاً همان بازیکنی است که ما انتظار داشتیم. بازیکنی شجاع بود که از هر دو پای خود بسیار خوب استفاده می‌کرد؛ اگرچه ضرب پای چپ او کمتر بود. ما این بازیکن را در سن ۲۴ سالگی به خدمت گرفتیم و پیش بینی کردیم که اوج فوتبال او در ۲۶ سالگی باشد، اما پیشرفت وین بسیار زودتر از آن چیزی بود که فکرش را می‌کردم و او در سن خود می‌توانست بهترین باشد. با فیزیکی که او داشت، اصلاً نمی‌توانستیم او را در یک سوم میانی زمین به بازی بگیریم، جایی که گیگز و اسکولز بازی می‌کنند. اما بعد از این‌که او در اکتبر ۲۰۱۰ قرارداد جدیدی با ما به امضا رساند، من در فکر داشتم که او به عنوان یک هافبک به کار خود خاتمه دهد. تمام تفکر ما از وین رونی، همان پسر بچه ای بود که از اورتون به منچستر آمده بود. بازیکنی که در نوجوانی فوتبال خود را آغاز کرده بود.

گزارشات آکادمی یونایتد نشان می‌داد باشگاه قصد داشته در ۱۴ سالگی وین را به خدمت بگیرد، اما او به درخواست خودش در اورتون مانده و این تیم را ترک نکرده بود.در ۱۶ سالگی یک بار دیگر خواستیم او را به خدمت بگیریم، اما او دوباره علاقه‌ای نشان نداد؛ گویا اورتون در خونش بود! واتسون

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

و ریان دو مسئول آکادمی ما بودند که وضعیت رونی را دنبال می‌کردند و عملکرد او آنها را تحت تاثیر گذاشته بود . او در ۱۶ سالگی مقابل استون ویلا در دیداری از جام اتحادیه بازی کرد.

وقتی والتر اسمیت به عنوان دستیار به من ملحق شد گفت: "این رونی را به یونایتد بیاور." والتر خیلی صریحانه گفت. او رونی را بهترین بازیکنی توصیف کرد که تاکنون دیده است. این صحبت تاییدی بود بر علاقه ما به این بازیکن.

و سرانجام نخستین بازی وین در ۱۶ سالگی از راه رسید، او گل فوق‌العاده ای به آرسنال زد. در اورتون همچنین به نخستین بازیکن جوانی تبدیل شد که به تیم ملی انگلیس دعوت می‌شود. برای بازی با استرالیا، اسون گوران اریکسون سرمربی تیم ملی انگلیس از او استفاده کرد و دوباره او را برای بازی حیاتی مقابل ترکیه در مقدماتی جام جهانی دعوت کرد.

او نخستین گل ملی خود را در سن ۱۷ سال و ۳۱۷ روزی خود به ثمر رساند. این ما را متقاعد کرد که یک بازیکن آینده دار ملی در رصد ما بوده است. در نخستین رویارویی با او، از آنچه که در ذهن داشتم کاملاً در تضاد بود، فکر می‌کردم او یک شخصیت قاطع داشته باشد. اما او یک پسرک خجالتی بود و ترسی در وجودش از این‌که تمام توجهات به او بود و شاید روزی با مبلغی هنگفت منتقل شود، وجود داشت. اما این خجالتی بودن او خیلی زود تمام شد.

در زمین تمرین همه را به جهنم فرستاد. همه را: داوران و بازیکنان را! داور بیچاره، تونی استرودویک، مایک ویا رنه همه به من گفتند: "تو تنها کسی هستی که قدرت اداره این بازی را داری، باید این بازی را قضاوت کنیم." من هم جواب دادم : "هیچ راهی وجود ندارد که این بازی را قضاوت کنم." یادم هست که جیم، در روزی که روی کین در وضعیت بدی قرار داشت، روی یک صحنه خطا در سوت خوت به ملایمت دمید. او با این کار انگار که به همه چوب زد: تیمش، تیم ما، داور و هرآنچه که روی این زمین موجود زنده وجود دارد.

جیم با سوتی که در دستش بود به من نگاه کرد و گفت: "امیدوارم تیم روی برنده شود." این مسخره است و من نیز در پاسخ گفتم: "سعی می کنم نخندم." او گفت: "در رختکن غم و اندوه را نیز خواهیم دید." روز بعدش او حالتی عذرخواهانه در برابرم داشت، وقتی خشمش فروکش کرده بود فهمید که من درست می‌گفتم چراکه من همیشه درست می‌گویم! همانطور که او را دست انداخته بودم. او

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

گفت:"هفته بعد من بازی می‌کنم، رئیس؟" گفتم: "نمی‌دانم." از نظر من، او زیاد باهوش نبود، اما غریزه طبیعی برای بازی کردن داشت و آگاهی بصری خوبی از فوتبال داشت.

یک استعداد ناب و قابل توجه بود و علاوه بر آن شجاعت و انرژی بسیار خوبی نیز داشت که برای یک فوتبالیست بسیار باارزش است. توانایی دویدن و تمرین کردن در طول تمام روز چیز کمی نیست. او در زمین تمرین، ایده ها و روش‌های جدید را به به کندی فرا می گرفت، به خود ایمان کامل و اعتماد به نفس خوبی داشت. در آن سال‌های معدودی که من در قبالش تفکری دیکتاتوری داشتم، در زمین با تکل‌هایی احمقانه پاسخم را می‌داد، اما خارج از زمین هیچ اضطرابی برایم به وجود نیاورده بود. مشکل من این بود که وقتی خودم مهاجم بودم، از مهاجمانی که در هر تیم دیگری حضور داشتند، سرسخت تر بودم. هیچ‌کدام به اندازه من خوب نبودند. با کمال احترام، کسی وجود نداشت که در دوران بازی ام، از من بهتر باشد.

معمولاً بازیکنان فکر می‌کنند می‌توانند از کسی که مربی آنهاست، بهتر تصمیم بگیرند، اما تا وقتی آن را تجربه نکنند متوجه نمی‌شوند. مهاجمینی که چنین تفکری نداشتند، مرا مجاب به استفاده از آنها می‌کردند. به بعضی ها نگاه می‌کردم و فکر می‌کردم آنها، من هستند! . یعنی خودم را در آن مردم می‌دیدم. من خودم را در روی کین، برایان رابسون و بخصوص در پل اسکولز، نیکی بات، گری و فیل نویل می‌دیدم. تیم همیشه بازتاب دهنده شخصیت و کاراکتر مربی آن است.

این یک فلسفه است. همیشه فکر می‌کردم من می‌توانم چیزی را در هر موقعیتی نجات دهم، چیزی که همیشه در منچستریونایتد اتفاق می‌افتاد. این قضیه همیشه مانند یک درام بود. برای من معمولی شده بود. وقتی زندگی شخصی وین رونی اواخر تابستان ۲۰۱۰ در رسانه‌های دنیا منتشر شد، هیچ شورای جنگی در دفتر من وجود نداشت، قدم زدنی دیگر وجود نداشت. صبح بعد از این اتفاق به او زنگ نزدم. می‌دانستم که او نیز مرا می‌خواهد. آن‌جا بود که کنترل قدرتمندی روی خودم داشتم. برای من این شیوه مقابله با این مسئله نبود.

این اتهامات علیه او برای زمانی ظاهر شد که او ۱۷ ساله بوده است، اما اکنون هفت سال گذشته بود. احساس کردم او در جام جهانی آفریقای جنوبی تحت فشار زیادی است. می‌دانستم چیزی او را در جام جهانی ۲۰۱۰ اذیت می‌کند. این را احساس می‌کردم. اگرچه او به عنوان بهترین بازیکن لیگ جزیره در سال گذشته انتخاب شده بود و از سوی نویسندگان فوتبالی هم بهترین فوتبالیست سال

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

شده بود، شرایط و رفتار او در آفریقای جنوبی بسیار عجیب بود. پس از تساوی بدون گل مقابل الجزایر در کیپ تاون به خبرنگاران گفت: "خوشحالم دوباره به کشورم برمی‌گردم." انگلیس پس از چهار بازی و در مرحله دوم حذف شد و وین رونی بدون گل، کار خود را به پایان رساند. باید توجه او را جلب می‌کردم. اگرچه بهترین راه این بود که چیزی نگویم، باید او را مجبور به فکر کردن می‌کردم. وقتی که در سپتامبر در اورتون جمعیتی که به او توهین و حمله می‌کردند را از او دور کردم، سوء تفاهم او برطرف شد، چراکه می‌دانست بهترین کار را در قبال او انجام داده ام.

شغل شما به گونه ای است که بهترین تأثیر را روی یک شخصیت با بهترین بازتاب و راندمان اعمال کنید. هیچ وقت با رونی مشکلی پیدا نکردم. اما در ۱۴ آگوست ۲۰۱۰، وین اعلام کرد قرارداد جدیدی امضا نخواهد کرد.

این خبری شوکه کننده بود، چراکه برنامه مان برای تمدید با او پس از پایان جام جهانی مشخص بود. در همین حین بود که دیوید گیل با من تماس گرفت و گفت مدیربرنامه‌های وین رونی، پائول استرتفورد او را دیده و به گفته وین می‌خواهد برود. چیزی که او گفت این بود که یونایتد به اندازه کافی جاه طلب نیست.

ما قبل از این هم لیگ را فتح کرده بودیم و هم به فینال لیگ قهرمانان اروپا رسیده بودیم. دیوید به من گفت وین می‌خواهد تو را ببیند. درآن ملاقات که در ماه اکتبر برگزار شد، خیلی ترسو و خجالتی بود. احساس می‌کردم به او القا کرده بودند که این حرف ها را بزند. اساس درخواست ها و دلایلی که او برای جدایی داشت این بود که ما به اندازه کافی جاه طلب نیستیم.

پاسخ من به او این بود :"آیا ما ۲۰ سال نیست برای قهرمانی در لیگ می‌جنگیم؟ در سه یا چهار سال اخیر ما چند بار به فینال لیگ قهرمانان رسیده ایم؟" به او گفتم اینکه می‌گویی ما به اندازه کافی جاه طلب نیستیم، کاملاً مزخرف است. وین به ما گفت باید به دنبال مسوت اوزیل باشیم، اوزیلی که از وردربرمن به رئال مادرید پیوست.

به او گفتم این مسائل هیچی ربطی به تو ندارد که بخواهی به خاطر آن تیم را ترک کنی. به او گفتم وظیفه تو بازی کردن است و نه چیز دیگری. وظیفه من نیز انتخاب بهترین تیم و ترکیب است. آن روز ما یک مسابقه اروپایی پیش رو داشتیم، دو ساعت قبل از بازی با بورسا اسپور در ۲۰ اکتبر، وین رونی بیانیه‌ای صادر کرد: "من هفته قبل با دیوید گل ملاقات کردم و او هیچ اطمینانی در خصوص آینده به

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

من نداد. من هم به او گفتم که قرارداد جدیدی امضا نخواهم کرد. مشتاق بودم که با سر الکس فرگوسن نیز صحبت کنم و بخشی از صحبت‌های دیروز او مرا متعجب و شگفت زده کرد.

این واقعاً درست بود، در طول مذاکرات ما در ماه آگوست من از باشگاه خواستم که در خصوص جذب بازیکنان تراز اول به من اطمینان دهد. هیچ منظور خاصی نداشتم و احترام کاملی به منچستریونایتد قائل هستم. همانطور که در شش سال اخیر این خوش شانسی به من داده شده است که بتوانیم جام‌هایی را کسب کنیم و از بودن در کنار این تیم لذت کافی را احساس کنیم.

شاید درخواست درستی نکردم، اما من همیشه موفقیت ام را به سر الکس مدیونم، آن هم یک دین بزرگ. او مربی و مدیر فوق العاده ای است، کسی که من را حمایت کرد تا در سن ۱۸ سالگی به باشگاهی بزرگ ملحق شوم. به خاطر منچستریونایتد، آرزو می‌کنم که او همیشه زنده و سرپا باشد، چراکه او یک نبوغ خاموش است."

درک درستی از این بیانیه پیدا نکردم، اما احساس کردم که او در تلاش است تا پلی برای ارتباط دوباره با من و هواداران ایجاد کند. امیدوار شدم که ذهنیت او تغییر کرده است و می‌خواهد با ما بماند.

در نشست مطبوعاتی پیش از بازی، جایی که همه رسانه ها حضور داشتند، بهترین فرصت برای من پیش آمد که حرف‌های خودم را بزنم. آنجا گفتم: "همانطور که گفتم، کسب سه عنوان لیگ جزیره به صورت پیاپی، فوق العاده است و ما به کسب چهارمین آن هم فکر می‌کنیم. این اتفاق تاکنون برای ما نیفتاده است و بسیار خوب خواهد بود.

اعتماد به نفس خوبی در این زمینه داریم. ساختار خوبی در باشگاه داریم، همه چیز خوب است. کادرفنی کارآمد، مدیرمان لایق و ریاست باشگاه هم فوق العاده است. هیچ مشکلی در منچستریونایتد وجود ندارد. تنها مشکلی که اخیراً به وجود آمده بود و من در این باره با آن پسرک (وین رونی) صحبت کردم و به او گفتم که به باشگاه احترام بگذارد و هیچ مزخرفی از او قبول نمی‌کنم. فقط به باشگاهش احترام گذارد."

ما همیشه برای او یک پناهگاه بودیم، هرگاه دچار مشکلی می‌شد، توصیه‌هایی به او می‌کردیم. اما شما این کار را برای همه بازیکنان تان می‌کنید، این فقط برای رونی نبود. اینجا منچستریونایتد بود. باشگاهی که اساس و بنیانی تاریخی دارد و روش و سنت آن وفاداری و راستگویی میان مدیران و

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

بازیکنان باشگاه بوده است. این مساله به روزهای حضور سرمت بازبی برمی‌گردد. این چیزی بود که آنها تأسیس کردند.

وین رونی از این کمک‌ها به مانند سایر بازیکنانی همچون رایان گیگز و پل اسکولز و بقیه بازیکنان منچستریونایتد بهره مند می‌شد. این دلیلی بود که همه را اینجا نگه داشته بود. در نشستی که داشتیم، با خانواده گلیزر (مالکین باشگاه منچستریونایتد) تماس گرفتیم. در خصوص جاه‌طلبی‌ها و اهداف آینده باشگاه صحبت شد و وین یکی از بازیکنانی لقب گرفت که در کشور بیشترین دستمزد را می‌گرفت. روز بعد آمد و عذرخواهی کرد. به او گفتم: "این هواداران هستند که باید از آنها عذرخواهی کنی."

واکنش‌های متفاوتی نیز از سوی بازیکنان نسبت به او وجود داشت. بعضی از صحبت‌های او ناراحت نشده و بعضی ناراحت بودند. صحنه تأسف باری برای وین رونی بود. او را یک مرد پول پرست توصیف کردم که وقتی دستمزدش افزایش یافت، شکایت اش را پس گرفت. این مسئله‌ای بود که او درگیر آن شد. فکر نمی‌کنم که قصد و ذهنیت وین رونی مسائل مالی بود. به هرحال، جو بی‌اعتمادی میان او و هواداران به وجود آمده بود.

وقتی گلزنی می‌کرد با هواداران شادی‌اش را تقسیم می‌کرد، اما آنها هنوز از او خشمگین بودند. بازیکنان باید درک عمیقی از احساس هواداران نسبت به باشگاه داشته باشند. آنها احساس می‌کنند مالک این باشگاه هستند و بعضی از آنها ۵۰ سال است که هوادار واقعی این باشگاه هستند، یعنی با آن زندگی کرده اند. وقتی یک بازیکن نسبت به تعهداتش به باشگاه آنقدرها وفادار نیست، نباید تصور کند هیچ مشکلی میان او و هواداران نباشد.

بازیکنان بسیار کمی منچستریونایتد را ترک کرده اند. نسلی از بازیکنان متعهد را در اختیار داشتیم که کل دوران بازی خود را در منچستر سپری کردند. بازیکنانی مانند گیگز، اسکولز و خیلی‌های دیگر. بنابراین، هواداران با این مسئله که بازیکنی بخواهد تیم را ترک کند و یا از سیستم نقل و انتقالات تیم انتقاد کند بیگانه بودند.

زمستان ۲۰۱۱ بود که من بعد از این مشکل با وین رونی برخی قوانین جدید را وضع کرده بودم، اما جانی ایوانز و دارن گیبسون از بندرجنوبی تا هتل پس از برتری ۵-۰ مقابل ویگان خوشحالی کرده بودند. روز بعد آنها در تمرینات حاضر شدند، در حالی که بسیار خسته بودند. در ورزشگاه بود که پیش آنها رفتم و به آنها گفتم که یک هفته جریمه خواهند شد و برای دیدار شنبه مقابل بلکبرن دعوت

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

نخواهند شد. وین باید بسیار با دقت رفتار کند، او بازیکن بسیار با کیفیتی است، اما نباید بعضی چیزها را فراموش می‌کرد. نگاهی به رونالدو و گیگز بیندازید که بعدها چگونه به آنها نگریسته می‌شود. وین باید این مسئله را درک کند. عاقلانه به نظر نمی‌رسید که قبل از مسابقات یورو ۲۰۱۲ یک هفته به او تعطیلات بدهیم، چراکه ممکن بود فرم خوب خود را از دست بدهد.

اگر او دو هفته بازی‌های یونایتد را از دست می‌داد، سه یا چهار هفته طول می‌کشید تا به شرایط عادی برگردد. بازی با اوکراین نخستین بازی او بعد از حدود یک ماه تلقی می‌شد. او هیچ انعطافی از من نمی‌دید. او را به شدت در هر شرایطی سرکوب می‌کردم. بسیار ساده بود، او نباید بازی کند. همیشه مسائل بدنسازی برای من بسیار مهم بود، مهم نبود چه بازیکنی مشکل دارد و من نسبت به این موضوع سخت گیر بودم. هیچ دلیلی نمی‌دیدم که در این اواخر دوره مربیگری، این شیوه را تغییر دهم. رونی در لحظات بسیاری به ما هدایای بزرگی اعطاء کرد. در آخرین سال حضورم، وقتی که او چند بازی را از دست داد و یا چند بازی تعویض شد، احساس کردم که کمی از اعتماد سابق خود به هواداران را از دست داده است. اما او هم‌چنان قادر به انجام کارهای خارق العاده ای بود. پاس او به فن پرسی در برتری مقابل استون ویلا که قهرمانی را برای ما مسجّل کرد واقعاً شگفت انگیز بود و یا گل برگردان او منچسترسیتی، چشمکی بود به من که توانایی‌های خودش را ضمانت کرد. اما با گذشت زمان احساس کردم او دیگر بازیکن ۹۰ دقیقه ای برای تیم نیست و خیلی زود درگیر بازی و خسته می‌شود. در دیدار مقابل استون ویلا به دلیل اینکه آنها بازیکنانی جوان دراختیار داشتند و تیم سرعتی بودند، وین را به بازی نگرفتم. روز بعد از فتح لیگ، به دفتر کار من آمد و گفت از کنار گذاشته شدنش و تعویض شدن‌هایش بسیار ناراحت است.

مدیربرنامه های او پائول استرتفورد هم با دیوید گیل تماس گرفت و همین حرف ها را زد. همه بازیکنان متفاوت هستند، بعضی از بودن در یک باشگاه برای کل دوران فوتبالشان خوشحال هستند، بعضی نیاز به چالشی جدید دارند. همانطور که فن پرسی احساس کرده بود نیاز به چالشی جدید دارد و از آرسنال به ما ملحق شد. حس مبارزه و تازگی در وین رونی خاموش نشده است و به نظر من دوباره شکوفا خواهد شد. من او را بدون این‌که در خصوص آینده اش با دیوید مویس صحبت کنم، ترک کردم. امیدوارم که او به عملکردهای فوق‌العاده خود در اولدترافورد ادامه داد.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

بخش بیست و پنجم **ترجمه:میلاد گودرزی**

آخرین کمپین

شرایط سختی از درک خود و استعداد برخی بازیکنانمان داشتیم، امّا این تنها کمی طول کشید که ما از کیفیت و شرایط خوب رابین فن پرسی آگاه شویم. کیفیت او در دویدن فوق العاده بود، انگار که او باهوش ترین بازیکن تیم ماست. حتی پل اسکولز و مایکل کریک، دو بازیکن ما که جزو بهترین پاسورهای ما بودند، ابتدا در تشخیص و سرعت حرکات او دچار مشکل شدند.

در آخرین فصل حضورم در منچستریونایتد به عنوان مربی، رابین فن پرسی پیشرو و به اصطلاح فانوس به دست تیم ما بود، جایی که ما موفق به کسب ۲۵ پیروزی از ۳۰ مسابقه در لیگ شدیم، پاداش این عملکرد فوق العاده خوب هم در پایان کسب بیستمین قهرمانی تیم بود.

ما دوباره لیگ جزیره را فتح کردیم و قهرمانی را از منچسترسیتی پس گرفتیم، در حالی که ۴ بازی به پایان لیگ باقی مانده بود. فن پرسی آخرین انتقال و خرید من به شمار می‌رفت، بسیاری از گل‌های تماشایی او یادآور اریک کانتونا برای من بود. یکی از بدترین عادت های ما در فصل ۲۰۱۳-۲۰۱۲ پاسکاری بیش از حد در میانه زمین بود، بازیکنان دور توپ حلقه می‌زدند تا هر کدام توپ را لمس کنند.

اما با وجود فن پرسی ما یاد گرفتیم که یک پاس سریع و زود می‌تواند دفاع حریف را از هم جدا کند. تا زمانی که ما این احتمالات را درک نکرده بودیم، نمی‌توانستیم از کیفیت‌های شگفت انگیز رابین و غریزه کشتاری او استفاده کنیم. اما در طول فصل کم کم آن را یاد گرفتیم. اگر وین رونی در موقعیت هجومی قرار می‌گرفت، مطمئن بود که فن پرسی هم در حال بازسازی یک فضای خالی برای حمله و شکار حریف است.

رابین دقیقاً همان چیزی بود که من می‌خواستم باشد. او تمرینات پیش فصل را با آرسنال در حالی پشت سرگذاشته بود که تنها ۲۱ دقیقه مقابل کلون در آلمان بازی کرده بود، پس قطعاً فاقد آمادگی جسمانی کافی بود. نیاز بود که او را به شرایط یک مسابقه برسانیم، وقتی که با او کار را شروع کردیم، از همان ابتدا عمیقاً تحت تأثیر او قرار گرفتم. به او گفتم: "از یاد دادن به سایر بازیکنان هیچ وقت نترس، تو در آرسنال یک رهبر بوده ای، اگر نمی‌توانی باید این مسئله را برای دیگران رها کنی." او ساکت تر از آن بود که انتظار داشتم.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

پای چپ او به گونه ای بود که می‌توانست به اجبار دروازه بان را سر جایش خشک کند. مردم همیشه می‌پرسیدند او که یک مهاجم نوک است، چرا ضربه کرنر را باید بزند. من ضربات کرنر را از سمت راست دروازه به او می‌دادم چرا که وقتی از این سمت توپی برای او ارسال می‌شد نمی‌توانست به خوبی از پای چپش استفاده کند این دلیل این کار بود.

با این حال نه ده گل را از روی ضربات کرنر در نیم فصل ۲۰۱۲-۲۰۱۱ به ثمر رساندیم. تیم دیگر رابین را یک بازیکن بیگانه با این تیم نمی‌دانست. او مانند سایرین برای تیم خودش را در خاک می‌خزاند. خود من از این مسئله بسیار خوشحال بودم، چراکه بازیکنی که تازه به این تیم پیوسته بود، به خوبی به شیوه و سنن باشگاه ما احترام می‌گذاشت و به تیم متعهد بود.

همیشه به یاد آمدن ورون به باشگاه می‌افتادم، جایی که همه بازیکنان جلسه تمرینی را ترک کردند تا بیایند با او دست بدهند. مانند هرکسی که در این حرفه فعالیت می‌کند، شنیدم که قرارداد فن پرسی با آرسنال پایان فصل تمام می‌شود. اما هیچ وقت تصور نمی‌کردم که آرسنال نتواند پیشنهاد خوبی به او برای ماندن بدهد. همین طور که به پایان فصل نزدیک می‌شدیم، به طور کاملاً مشخصی درک کردم که او دیگر نمی‌خواهد کار خود را در شمال لندن ادامه دهد. مدیربرنامه های او با ما تماس گرفت. البته در این حین او با منچسترسیتی نیز در مذاکره بود، اما واضح بود که رابین خیلی خیلی مشتاق است که با ما مذاکراتش را جدی تر دنبال کند.

همان زمان به منچسترسیتی هم گفته شد که رابین به آن‌ها ملحق نخواهد شد. بنابراین ما تنها ماندیم با یوونتوس. متوجه شدیم که یوونتوس هم پیشنهاد بالایی برای جذب او ارائه کرده است. فکر کردم که یک بازیکن به دو دلیل می‌تواند تیمش را ترک کند ۱- برای کسب افتخارات بیشتر ۲- برای پول. پس کاملاً این احتمال وجود داشت که او به یوونتوس ملحق شود چرا که تیم قدرتمندی بود و می‌توانست یک پاداش نجومی به او بدهد.

اما بسته پیشنهادی ما او را راضی می‌کرد که در اینجا می‌تواند از احترام بیشتری برخوردا باشد. دعوت ما از او با شور و شوق بسیاری حمایت شد. بعد از آن ما با آرسنال وارد صحبت شدیم تا در خصوص مبلغ آزادسازی او صحبت کنیم. دیوید گیل با ایوان گازیدس مسئول مدیریتی باشگاه آرسنال بارها تلفنی صحبت کردند، اما آرسنال مدعی بود که آن‌ها او را برای امضای یک قرارداد جدید متقاعد خواهند کرد. همه چیز برای مدتی متوقف شد تا اینکه دیوید به من پیشنهاد داد که با آرسن ونگر صحبت کنم تا او از تصمیم نهایی خود برای ما بگوید.

وقتی با ونگر صحبت کردم او کاملاً واضحانه گفت: "چرا او را به منچستریونایتد بفروشیم وقتی که می‌توانیم از یووه و منچسترسیتی برای او ۳۰ میلیون پوند بگیریم؟" این مشخص کرد که او فروشی است و قصد ترک آرسنال را دارد. پاسخم به ونگر این بود که او هیچ میل و اشتیاقی برای پیوستن به منچسترسیتی ندارد. اما ونگر معتقد بود که یک پیشنهاد نجومی می‌تواند از سوی منچسترسیتی ذهنیت فن پرسی را نسبت به این تیم عوض کند. این مشخصا ممکن بود. البته بگویم که این بحث کاملاً با ونگر دوستانه بود.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

هیچ دشمنی و تنشی وجود نداشت. ما دو مربی با تجربه بودیم که با در نظر گرفتن واقعیات با یکدیگر صحبت کردیم. آرسن ونگر امیدوار بود که بتواند برای بهترین بازیکن تیمش ۳۰ میلیون پوند و یا شاید بیشتر به دست آورد. این مسئله برای چند هفته همچنان ادامه داشت و در این زمان، دو سه باری با ونگر تماس گرفتم. در این مدت ونگر هم پذیرفته بود که رابین دیگر با آرسنال نخواهد ماند و قراردادش را تمدید نخواهد کرد. گزینه های او منچستریونایتد و یوونتوس بود. آرسنال می‌خواست او را به خارج از انگلیس ترانسفر کند، اما رابین تنها می‌خواست که به منچستر یونایتد ملحق شود. فهمیدم که فن پرسی با ونگر مذاکره ای داشته و به او اعلام کرده که منچستریونایتد را ترجیح می‌دهد و می‌خواهد از نهایت ظرفیت فوتبالی خود استفاده کند. بعد از این بود که دیوید گیل به رئیس باشگاه آرسنال ۲۰ میلیون پوند پیشنهاد داد. به ونگر هشدار دادم که هیچ وقت این مبلغ را به ۲۵ میلیون یورو افزایش نخواهیم داد.

ونگر در این زمینه بی اعتقاد بود. او باور نمی‌کرد که منچستریونایتد حاضر نیست پیشنهاد خود را برای چنین بازیکن به ۲۵ میلیون پوند افزایش دهد. بار دیگر به او گفتم که این مبلغ به ۲۵ میلیون پوند نخواهد رسید. ونگر به من گفت بهترین پیشنهادت چیست و گفتم: ۲۲ میلیون پوند. پاسخ او این بود که ۲۲,۵ میلیون پوند به علاوه ۱,۵ پوند به عنوان پاداش در صورتی که ما در مدت زمان حضور او قهرمان اروپا و یا لیگ جزیره شویم دریافت خواهد کرد. انتقال قطعی شد.

کاملا درک می‌کردم که اکنون ونگر از اینکه نتوانسته فن پرسی را به منچسترسیتی انتقال دهد و به جای او کولو توره، گائل کلیشی، امانوئل آدبایور و سمیر نصری را به شمال لندن بیاورد ناراحت است. اگرچه ونگر به راه و شیوه تیمی ما احترام می‌گذاشت و در طول چند سال اخیر می‌دانست که ما بسیار جنگجویانه در مسابقات حاضر شده ایم. همیشه این گفته ونگر را به یاد می‌آوردم:"نمی‌دانی که چه بازیکن خوبی را به خدمت می‌گیری." من به رونالدو، کانتونا و گیگز فکر می‌کردم. اما ونگر درست می‌گفت.

بعدها متوجه شدیم که او بازیکن فوق العاده ای است. او هیکل و فیزیک فوق العاده‌ای داشت که من را تحت تأثیر خود قرار داد. در مراسم معارفه او به ما گفت که کودک درونش برای منچستریونایتد جیغ می‌زده است. او بعدها به من گفت که در هلند همه کودکان رویای بازی در منچستریونایتد را در سر دارند. او می‌دانست که من از ۱۶ سالگی بازی او را دنبال کرده ام. اما آرسنال در جذب او ما را شکست داد و در حالی که او تنها یک ستاره نوظهور در فاینورد بود او را به خدمت گرفت. اما او از اینکه یک کودک هلندی چقد دوست دارد پیراهن یونایتد را برتن کند برای من صحبت کرد. او از میانگین سنی بازیکنان ما شگفت زده شده بود. ما گیگز و اسکولز را در اختیار داشتیم، البته در کنار آن چیچاریتو، جونز، اسمالینگ، ولبک و ایوانس جوان را نیز در ترکیب تیم خود داشتیم.

کریک در آن فصل که ۳۱ ساله بود یکی از بهترین فصل های حضورش را رقم زد. رابین خیلی زود فهمید که به یک باشگاه مقرر و جا افتاده آمده است. سیتی فصل قبل بسیار فوق العاده بود اما کسی نمی‌توانست آن ها را از نظر سازماندهی جا افتاده و مقرر بداند. این همیشه به عنوان یک مسئله مشخص شده بود، وقتی یک بازیکن با مربی و مدیر باشگاه مشکل داشته باشد، مثلا، توز می‌خواست در آرژانتین گلف بازی کند. سیتی لیگ را با عملکرد ۴ بازیکن خود در سطح بالا فتح کرده

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

بود: یحیی توره، سرجیو آگرو، وینسنت کمپانی و جو هارت. علاوه بر این عملکرد سیلوا در نیم فصل نخست نیز بسیار عالی بود. فن پرسی گرفتار یک طلسم خشک کوتاه مدت در ماه مارس شده بود، فن پرسی آن‌گونه که انتظار می‌رفت بازی نمی‌کرد. اما بعد از دقیقه ای که در ۱۴ آوریل او به استوک سیتی گل زد، دوباره موتورش روشن شد.

در طول این سال‌ها من گل‌های بسیار جاودانه و به یاد ماندنی در منچستریونایتد دیدم. کانتونا دو یا سه گل چیپ فوق العاده به ثمر رساند. ضربه برگردان رونی مقابل منچسترسیتی، این واقعاً باور نکردنی بود چرا که رونی از شش قدمی دروازه ضربه برگردان نزد، بلکه ضربه او از ۱۴ یاردی دروازه به گل تبدیل شد و یا گل نانی که با تغییر جهت های او مقابل منچستر سیتی همراه بود نیز یکی از گل‌های زیبا بود. اما گل فن پرسی در برتری ۳-۰ مقابل آستون ویلا که قهرمانی ما را قطعی کرد، خاص و ویژه ترین گل بود. فن پرسی با شانه خود سانتر بلند وین رونی را مهار کرد و با یک ضربه والی یک گل به یا ماندنی رقم زد. یک بازیکن معمولی اگر چنین ضربه ای را در تمرینات امتحان کند شاید از ۱۰۰ ضربه یک ضربه آن تبدیل به گل شود. اما فن پرسی آن را به مانند یک حرکت معمولی با شانه هایی بالا، سر و چشمانی پایین انجام داد. این شیوه از گلزنی، درست گلی شبیه به این در آرسنال برای او مقابل اورتون رقم زد.

او یکی از بهترین خریدهای فصل بود، ۲۶ گل به ثمر رساند، ۱۲ گل در خانه و ۱۴ گل خارج از خانه. او ۱۷ گل با پای چپ خود و هشت گل با پای راست خود به ثمر رساند، یک گل هم با ضربه سر برای او ثبت شد. این ویژگی ها و مشخصه‌ها جایزه کفش طلای لیگ جزیره را برای دومین سال پیاپی به او رساند. ما در این فصل سعی کردیم که به ایمان و اعتمادمان به بازیکنان جوان ادامه دهیم. نیک پاول، که جولای ۲۰۱۲ به ما ملحق شد از نوامبر ۲۰۱۱ زیر نظر ما قرار داشت. کروه او را به تیم خودشان آورد در حالی که او تنها ۱۷ سال سن داشت. مسئولین آکادمی جوانان ما به این بازیکن بسیار علاقه مند بودند و به طور منظم به دیدن بازیهای او می‌رفتند. تصمیم گرفتم مارتین را برای دیدن بازی‌های او بفرستم.

مارتین بعد از برگشت، نظرش این بود که او واقعاً در آینده چیزی خواهد شد اما هنوز یک استعداد کامل نیست. بعداً از این فیلن را در دو نوبت برای بررسی او فرستادیم. بعد از این نوبت من شده بود. وقتی به تماشای بازی او نشستم، دیدم که او همیشه نگاهی سر بالا دارد، او یک پاس گل در این مسابقه برای مهاجم مرکزی تیمشان خلق کرد، او کنترل بسیار خوبی روی توپ داشت و من به میک فلین گفتم: "من می‌روم تا با داریو گرادی تماس بگیرم." مدیر وقت تیم کروه.

وقتی با او تماس گرفتم، گفت: "دیروز تو را در دیده ام که مشغول دیدن بازی بودی." به او گفتم: "آن پسرک، پاول را می‌خواهیم، فقط واضحانه بگو چقدر می‌خواهید؟" داریو گفت :"شش میلیون" به او گفتم مگر قرار است کجا برود. اما به هر حال با آن‌ها وارد مذاکرات جدی شدیم، به هر حال آن‌ها می خواستند از بهترین تیم حال حاضر انگلیس پول خوبی به جیب بزنند. البته آن‌ها تا قبل از مسابقات پلی آف فصل به پاول چیزی نگفته بودند. او قطعاً یکی از آرزوهایش بودن در یک تیم انگلیسی بود.

او واقعاً فوق العاده بود، خیلی سریع با دو پای چالاک و سریع و شوت های منحصر به فردش خارج از محوطه من را تحت تأثیر خود قرار داده بود. زمستان ۲۰۱۲ بود که او مبتلا به یک ویروسی شد در حالی که همسرش تصادف رانندگی سخت و

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

شدیدی داشت. وضعیت برای او به طور کلی عوض شد و موقتاً تصمیم به پس گرفتن پیشنهادمان کردیم، اما او یک بازیکن بسیار خوب است و من به او باور دارم.

شینجی کاگاوا یکی دیگر از خریدهای خوب تیم در تابستان بود. در اولین فصل حضورش در آلمان تصمیم نگرفتم او را جزو گزینه های خودم اعلام کنم، چراکه باید منتظر می‌ماندم و می‌دیدم که او همچنان در سطح بالاست یا نه، چراکه بعضی همیشه یک فصل در اوج هستند. اما بعد از آن بازی های او را به دقت در دورتموند زیر ذره بین قرار دادم. آن ها موفق شدند به فینال برسند اما به بایرن مونیخ باختند. نکته ای که در آن مشهود بود مغز و ذهنیت فوتبالی کاگاوا بود. من و میک به برلین رفته بودیم تا فینال جام حذفی آلمان را در تابستان ۲۰۱۲ دنبال کنیم. من در استادیوم در کنار شهردار شهر دورتموند و همسرش نشسته بودم. آنگلا مرکل نیز نزدیک ما کنار یواخیم لو نشسته بود. یواخیم لو من را به آنگلا مرکل معرفی کرد، هیچ راهی برای مخفی شدن وجود نداشته همه می‌دانستند من بدون قصد به دیدن این بازی نیامده ام. تابستان بود که گلیزر ها خوشحال برای به خدمت گرفتن فن پرسی یا لواندوفسکی و کاگاوا قدم برمی‌داشتند. همیشه سعی داشتیم در فازی از برنامه کاری خود در نقل و انتقالات مهاجمین فوق العاده ای را به خدمت بگیریم. مهاجمینی که ارزش به دردسر افتادن را داشتند. اگرچه دورتموند چند بار اعلام کرده بود که لواندوفسکی فروشی نیست، ما تلاش خود را کردیم، او فوق العاده بود، فیزیکی بدنی بی نظیری داشت.

ما در همان تابستان به فابیو اجازه دادیم که به صورت قرضی به کوئین پارک رنجرز منتقل شود، چرا که ما دو مدافع چپ جوان داشتیم و البته اورا هم در آن پست برای ما در دسترس بود. این بار نوبت به الکساندر باتنر بود. او از تجربه ای که پتانسیل تیمی ما نیاز داشت برخوردار بود. او همیشه در تلاش برای تصاحب توپ بود، همیشه شوت زنی می‌کرد، همیشه مدافعین حریف را به دردسر می‌انداخت. قیمت ۲٫۵ میلیون یورویی او هم خیلی مقرون و به صرفه بود.

قبل از رسیدن به ماه ژانویه آمار گل خورده تیم خوب نبود، وضعیت دروازه بانان تیم نیز پیچیده شده بود. دخهآ با یک عفونت از ناحیه دندان های خود روبرو شده بود و به یک عمل جراحی روی دندان خود نیاز داشت. او دو بازی را به همین خاطر از دست داد و ما از آندرس لیندرگارد در این پست استفاده کردیم و او هیچ اشتباهی به عنوان دروازه بان شماره یک تیم به نظرم نداشت.

او بازی خوبی مقابل گالاتاسارای و وست‌هام از خود نشان داد. به دخهآ گفتم که باید نسبت به این که لیندرگارد درون دروازه است برخوردی عادلانه داشته باشد. اما بعد از پیروزی نزدیک ۴-۳ ما مقابل ریدینگ در ۱ دسامبر، دخهآ به ترکیب تیم برگشت و در نیم فصل دوم مسابقه عملکرد خوبی، علی الخصوص دیدار مقابل رئال که ۱-۱ تمام شد برجای گذاشت.

هنوز هم برای مسئله خاویر هرناندز ابراز امیدواری می‌کنم. این مسئله برای او همیشه تازگی دارد. او سه فصل است پشت سرهم است که تمام تابستان را در تیم ملی کشورش می‌گذراند. علی رغم اینکه ما با تیم ملی مکزیک رابطه خوبی داشتیم، ریاست فدراسیون فوتبال انگلیس و کمیته المپیک با سرمربی‌هایشان به دیدار با من آمدند. من مدارک پزشکی را به آن ها نشان دادم.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

بحث ما در این خصوص بود که این بازیکن برای دو دیدار مقدماتی جام جهانی و المپیک باید استراحت کند. چیچاریتو نیز می‌گفت: "حاضرم که آن دو بازی را از دست بدهم ولی در المپیک حضور داشته باشم چرا که فکر می‌کنم می توانیم قهرمان شویم." فکر کردم او شوخی می‌کند ولی گفت:"اگر تا یک چهارم به برزیل نخوریم می‌توانیم قهرمان شویم."

یکی دیگر از حوادث و اتفاقات مهم این فصل که قابل ذکر است، استفاده مارک کلاتنبرگ داور دیدار ما با چلسی در ۲۸ اکتبر در استمفوربریج بود که از واژه های نژاد پرستانه استفاده کرد. (این بازی با برتری ۳-۲ منچستر همراه شد.)

قبل از این بازی ما به این فکر می‌کردیم که چگونه باید مقابل سه بازیکن این تیم رفتار کنیم، خوان ماتا، اسکار و ادن هازارد. آن‌ها فوق العاده بودند و سبک خاصی از فوتبال را در چلسی خلق کرده بودند. دو هافبک نیمکت نشین آن‌ها، رامیرس و میکل نیز به خودی خود خطرناک بودند. تصمیم گرفتیم بیشتر حملات را از سمت راست جایی که آن‌ها بیشتر حملات خود را سازماندهی می‌کردند انجام دهیم و فضای جلوی ماتا را نیز به خوبی بستیم و او را تحت فشار قرار دادیم.

بازی بسیار هیجان انگیزی تا قبل از شیطنت های پایان بازی بود. وقتی فرناندو تورس اخراج شد، استیو هولند، یکی از دستیارهای دی‌متئو من را سرزنش کرد. از صحبت او سرگردان و ژولیده شده بودم، مایک دین، داور چهارم هم آن‌جا بود اما نمی‌توانست هیچ واکنشی نسبت به اتهامی که هولند به من زد نشان دهد. این در حالی بود که تورس باید در همان نیمه اول به خاطر تکل روی کلورلی اخراج می‌شد.

وقتی هرناندز گل برتری را به ثمر رساند، نیمی از جمعیت استادیوم فندک و سکه و هرچیزی که دم دست بود را به سمت کریک پرتاب کردند. واقعاً تعجب برانگیز بود، چراکه کلاتنبرگ سعی داشت سرپوشی روی این مسئله و شلوغی تماشاگران بگذارد.

بیست دقیقه بعد از بازی، با دستیارانم برای صرف نوشیدنی در حال رفتن بودیم که در آن اتاق دیدیم، مدیر چلسی، بروک باک و مدیراجرایی چلسی، رون گورلی و همچنین دی‌متئو و همسرش نیز حضور دارند. واقعاً عجیب بود، یک جای کار مشکل داشت. ما در ورودی آنجا ایستاده بودیم و فکر کردیم عاقلانه است که آن‌ها را ترک کنیم.

غذاها دست نخورده بود و شیشه شراب‌ها باز شده بود. آن‌ها به ما گفتند:"نوش جان کنید و اینجا را ترک کنید." دستیار من میکل، جان تری و دی متئو را دیده بود که به اتاق داوران رفته بودند. برای مسئولین چلسی بسیار مشکل بود که این اتفاقات را برای رسانه ها توجیه کنند.

اخراج ایوانوویچ در آن بازی بسیار سر راست بود. در صحنه اخراج دوم، تورس خیلی راحت خود را زمین زد، درحالی که ایوانز برخوردی با آن نداشت. جایی که کلاتنبرگ در بازی بود، نمی‌توانست این صحنه را به خوبی ببیند، من چند بار فریاد زدم او باید اخراج شود. چراکه بازیکنی با آن سرعت نمی‌تواند اینگونه ساده به زمین بیافتد. اما نمی‌دانم چگونه دستیار دی‌متئو من را متهم کرد که کلاتنبرگ را وادار به اخراج تورس کرده ام. چند روز بعد دی‌متئو گفته بود فرگوسن نفوذ زیادی روی داوران دارد.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

هیچ رابطه خاصی در طول تمام زندگی ام با داوران نداشته ام. هشت بار به عنوان بازیکن از زمین اخراج شده ام. سه یا چهار بار در اسکاتلند به عنوان مربی اخراج شدم. جریمه های بسیاری در انگلستان متحمل شدم. اما هیچ گاه سعی در سرزنش داوران نداشتم.

در ذهن من جایی برای این مسئله وجود نداشت که یک داور مطرح در قبال یک بازیکن نژادپرستانه رفتار کند. با مارک کلاتنبرگ تماس گرفتم و به او گفتم: "متأسفم که تیم دیگر درگیر این ماجرا ما هستیم." به هر حال بعدها داور از سوی فدراسیون فوتبال بی گناه شناخته شد. اما این تأسف بار بود این مسئله می‌توانست طی دو روز جمع بندی شود نه چهار هفته. (کلاتنبرگ تا مشخص شدن وضعیت ۴ هفته از قضاوت محروم شده بود)

از ژانویه ۲۰۱۳ به خوبی در لیگ در حال پیش رفتن بودیم، فشار شدیدی به منچسترسیتی آورده بودیم، برای خودم که می‌دانستم پایان فصل خواهم رفت، بسیار سخت پیش می‌رفت تا شبی که قهرمانی را با پیروزی مقابل آستون ویلا قطعی کردیم. ما به هر طریقی که بود آن را فتح کردیم، این احساس فوق العاده راحتی و آسودگی به دنبال داشت.

تنها ناکامی به نظرم در آن مقطع، باخت در مرحله یک هشتم لیگ قهرمانان به رئال مادرید بود. در یک بازی که مشخصاً اخراج مضحک نانی، توسط چاکر، داور ترکیه ای در یک صحنه کاملاً مشهود تأثیر گذار بود. در بازی رفت در اسپانیا به جز ۲۰ دقیقه ابتدای بازی فوق العاده بودیم.

می‌توانستیم با شش گل پیروز شویم. هیچ ترسی از رویارویی با تیم مورینو دوباره در خانه نداشتم. آماده سازی تیم فوق العاده بود. برنامه و طرح خوبی را پیاده سازی کردیم، انرژی فوق العاده ای داشتیم و با سه یا چهار مهار فوق العاده از دخآ نیز روبرو شدیم. دخآ در مهار آن توپ ها بی نظیر بود.

نانی دقیقه ۵۶ به دلیل پریدن برای توپ و برخورد نرمی که با آربلوا داشت اخراج شد. ما شوک زده شده بودیم. مودریچ پاسخ گل به خودی راموس را با گل تساوی داد و رونالدو دقیقه ۶۹ گل دوم را به ثمر رساند. ما باید در ۱۰ دقیقه پایانی مسابقه حداقل پنج گل به ثمر می‌رساندیم. این واقعاً فاجعه بار بود.

به شخصه فوق العاده از این مسئله ناراحت بودم و همین نیز باعث شد تا نشست مطبوعاتی بعد از بازی را از دست بدهم، اگر ما رئال را شکست می‌دادیم، به وضوح و هر دلیلی می‌توانستیم تصور کنیم که قهرمان لیگ قهرمانان آن فصل می‌شدیم. از وین رونی در بازی برگشت استفاده نکردم چراکه نیاز بود تا بازیکنی مانند آلونسو را در مرکز مهار کنم. در سال‌های ابتدایی که جی‌سونگ پارک به منچستر آمده بود برای این عمل بسیار فوق العاده بود.

نرخ پاسدهی پیرلو در میلان آن زمان ۷۵ درصد بود، اما وقتی از جی سونگ پارک برای مهار او استفاده کردیم این نرخ به ۲۵ درصد رسید. در ترکیب کنونی ما، هیچ گزینه ای بهتر از دنی ولبک برای مهار آلونسو وجود نداشت. وین رونی را قربانی این مسئله کردیم چرا که می‌دانستیم خفه کردن آلونسو در پاس دهی مهم تر است.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

رونالدو در آن دو مسابقه بسیار عالی بود. در دیدار رفت در رئال مادرید، او به رختکن تیم ما آمد و با بازیکنان ما دیدار کرد. می‌توان گفت او دلتنگ منچستر شده بود. بعد از بازی برگشت اولدترافود، ویدئو اخراج نانی را نگاه می‌کردم که رونالدو برای همدردی به آن جا آمد. بازیکنان رئال هم می‌دانستند که اخراج پوچ و ناپسند بوده است. مسوت اوزیل به یکی از بازیکنان ما گفته بود که تیم مورینو اینجا به مانند یک زندان حبس شده بود.

به نظرم منچسترسیتی از آن تجربه کافی برای تکرار عنوان قهرمانی و درک اهمیت چشمگیر این جام ندارد. تکرار عنوان قهرمانی به مراتب مهم تر از کسب قهرمانی است، گام سختی بود که منچسترسیتی نتوانست از آن دفاع کند. وقتی در سال ۱۹۹۳ برای نخستین بار لیگ را فتح کردیم، فکر حفظ تفکر و باقی ماندن در آن قدرت من را وحشت زده کرده بود.

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

رکورد ها و آمار شخصی **تهیه: علی رجائی**

دوران حرفه ای بازیگری

کوئینز پارک ۶۰-۱۹۵۸

۳۱بازی – ۱۵ گل

اس تی جانستون ۶۴-۱۹۶۰

۴۷بازی و ۲۱ گل

دانفرملاین اتلتیک ۶۷-۱۹۶۴

۱۳۱بازی و ۸۸ گل

گلاسکو رنجرز ۶۹-۱۹۶۷

۶۶بازی و ۳۵ گل

فالکری ۷۳-۱۹۶۹

۱۲۲بازی و ۴۹ گل

ایر یونایتد ۷۴ – ۱۹۷۳

۲۲بازی و ۱۰ گل

مجموع: ۴۱۵ بازی و ۲۱۸ گل

دوران حرفه ای مربیگری

ایست استرلینگ‌شایر ژوئن و اکتبر ۱۹۷۴

سنت میرن اکتبر ۱۹۷۴ تا می ۱۹۷۸

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

عملکرد: قرار گرفتن در رتبه چهارم دسته اول در فصل ۷۶/۱۹۷۵، قهرمانی در دسته اول فصل ۷۷/۱۹۷۶ قرار گرفتن در رتبه هشتم دسته برتر اسکاتلند در فصل ۷۸/۱۹۷۷

آبردین۱۹۷۸ -۸۶

عملکرد:

فصل ۷۸ – ۷۹:

دسته برتر اسکاتلند

رتبه فصل: چهارم

کاپ اسکاتلند: نیمه نهایی

لیگ کاپ اسکاتلند: حضور در فینال

جام در جام برندگان اروپا: دور دوم

فصل ۸۰ – ۱۹۷۹

دسته برتر اسکاتلند

رتبه فصل: اول قهرمانی

کاپ اسکاتلند: نیمه نهایی

لیگ کاپ اسکاتلند: حضور در فینال

یوفا کاپ: حضور در مرحله اول

فصل ۸۱ – ۱۹۸۰

دسته برتر اسکاتلند

رتبه فصل: نایب قهرمان دوم

کاپ اسکاتلند: مرحله چهارم

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

لیگ کاپ اسکاتلند: مرحله چهارم

جام در جام برندگان اروپا: مرحله دوم

جام :Drybrough قهرمان

فصل ۸۲ – ۱۹۸۱

دسته برتر اسکاتلند

رتبه فصل: نایب قهرمان دوم

کاپ اسکاتلند: قهرمان

لیگ کاپ اسکاتلند: نیمه نهایی

یوفا کاپ: یک چهارم نهایی

فصل ۸۳ – ۱۹۸۲

دسته برتر اسکاتلند

رتبه فصل: سوم

کاپ اسکاتلند: قهرمان

لیگ کاپ اسکاتلند: یک چهارم نهایی

جام در جام برندگان اروپا: قهرمان

فصل ۸۴ – ۱۹۸۳

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

دسته برتر اسکاتلند

رتبه فصل: قهرمان

کاپ اسکاتلند: قهرمان

لیگ کاپ اسکاتلند: نیمه نهایی

جام در جام برندگان اروپا: نیمه نهایی

سوپر کاپ اروپا: قهرمان

فصل ۸۵ – ۱۹۸۴

دسته برتر اسکاتلند

رتبه فصل: قهرمان

کاپ اسکاتلند: نیمه نهایی

لیگ کاپ اسکاتلند: مرحله دوم

جام در جام برندگان اروپا: مرحله اول

فصل ۸۶ – ۱۹۸۵

دسته برتر اسکاتلند

رتبه فصل: چهارم

کاپ اسکاتلند: قهرمان

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

لیگ کاپ اسکاتلند: قهرمان

جام در جام برندگان اروپا: یک چهارم نهایی

فصل ۸۷ – ۱۹۸۶ آگوست تا نوامبر ۱۹۸۶

دسته برتر اسکاتلند

لیگ کاپ اسکاتلند: مرحله چهارم

جام در جام برندگان اروپا: مرحله چهارم

مجموع:

بازی های اروپایی آبردین در زمان حضور فرگوسن در این تیم:

جام در جام برندگان اروپا در فصل ۷۹ – ۱۹۷۸

مرحله ۱

در برابر مارک داپنیستا بلغارستان بازی رفت: شکست ۲–۳، بازی برگشت: پیروزی ۳ – ۰، در مجموع: ۵ – ۳ برنده

مرحله ۲

در برابر دوسلدورف آلمان غربی، بازی رفت: شکست ۳ بر ۰، بازی برگشت، پیروزی ۲ بر ۰ ، در مجموع: ۲ – ۳ بازنده

یوفا کاپ در فصل ۸۰ – ۱۹۷۹

مرحله ۱

اینتراخت فرانکفورت آلمان غربی؛ بازی رفت:۱–۱، بازی برگشت: شکست ۱– ۰، مجموع، ۱ – ۲ بازنده

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

جام اروپا در فصل ۸۱ – ۱۹۸۰

مرحله ۱

در برابر آستریا ممفیس اتریش، بازی رفت: پیروزی ۱ – ۰، بازی برگشت: تساوی ۰–۰، مجموع: ۱ – ۰ برنده

مرحله ۲

در برابر لیورپول، بازی رفت: شکست ۱ بر ۰، بازی برگشت: شکست ۴ بر ۰، در مجوع: ۵ بر ۰ بازنده

یوفا کاپ در فصل ۸۲ – ۱۹۸۱

مرحله ۱

در برابر ایپسویچ تاون، بازی رفت: تساوی ۱ بر ۱، بازی برگشت: پیروزی ۳ بر ۱، در مجموع: ۴ بر ۲ برنده

مرحله ۲

در برابر آرگس پیتستی رومانی: بازی رفت: پیروزی ۳ بر ۰، بازی برگشت: تساوی ۲ بر ۲، در مجموع: ۵ بر ۲ برنده

مرحله ۳

در برابر هامبورگ آلمان غربی: بازی رفت: پیروزی ۳ بر ۲، بازی برگشت: شکست ۱ بر ۳، در مجموع: ۵ بر ۴ بازنده

جام در جام برندگان اروپا در فصل ۸۳ – ۱۹۸۲

پلی آف

در برابر راند سیون سوئیس: بازی رفت: پیروزی ۷ بر ۰، بازی برگشت: پیروزی ۴ بر ۱، در مجموع: ۱۱ بر ۱ برنده

مرحله ۱

در برابر دینامو تیرانا آلبانی: بازی رفت: پیروزی ۱ بر ۰، بازی برگشت: تساوی ۰ – ۰، در مجموع: ۱ بر ۰ برنده

مرحله ۲

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

در برابر لخ پوزنان لهستان: بازی رفت: پیروزی ۲ بر ۰، بازی برگشت: پیروزی ۱ بر ۰، در مجموع: ۳ بر ۰ برنده

مرحله یک چهارم نهایی

در برابر بایرن مونیخ آلمان غربی: بازی رفت: تساوی ۰ – ۰، بازی برگشت: پیروزی ۳ بر ۲، در مجموع: ۳ بر ۲ برنده

مرحله نیمه نهایی

در برابر واترسکی بلژیک: بازی رفت: پیروزی ۵ بر ۱، بازی برگشت: شکست ۱ بر ۰، در مجموع: ۵ بر ۲ برنده

فینال

در برابر رئال مادرید: ۱ بر ۰ برنده

فصل ۸۴ – ۱۹۸۳

سوپر کاپ اروپا در برابر هامبورگ آلمان غربی: بازی رفت: ۰ – ۰، بازی برگشت: ۲ بر ۰ برنده، در مجموع: ۲ بر ۰ برنده

جام در جام برندگان اروپا

مرحله ۱

در برابر آکرانس ایسلند: بازی رفت: پیروزی ۲ بر ۱، بازی برگشت: تساوی ۱ بر ۱، در مجموع: ۳ بر ۲ برنده

مرحله ۲

در برابر بِورِن بلژیک: بازی رفت: تساوی ۰ – ۰، بازی برگشت: پیروزی ۴ بر ۱، در مجموع: ۴ بر ۱ برنده

مرحله یک چهارم نهایی

در برابر پستدزوئا مجارستان: بازی رفت: شکست ۲ بر ۰، بازی برگشت: پیروزی ۳ بر ۰، در مجموع: ۳ بر ۲ برنده

نیمه نهایی

در برابر پورتو پرتغال: بازی رفت: شکست ۱ بر ۰، بازی برگشت: شکست ۱ بر ۰، در مجموع: ۲ بر ۰ بازنده

فصل ۸۵ – ۱۹۸۴

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

جام اروپا

مرحله ۱

در برابر دینامو برلین آلمان شرقی: بازی رفت: پیروزی ۲ بر ۱، بازی برگشت: شکست ۲ بر ۱، در مجموع: ۳ – ۳ بازنده در ضربات پنالتی با نتیجه ۵ بر ۴

فصل ۸۶ – ۱۹۸۵

جام اروپا

مرحله ۱

در برابر آکرانِس ایسلند: بازی رفت: پیروزی ۳ بر ۱، بازی برگشت: پیروزی ۴ بر ۱، در مجموع: ۷ بر ۱ برنده

مرحله ۲

سِروِته سوئیس: بازی رفت: تساوی ۰ – ۰، بازی برگشت: پیروزی ۱ بر ۰، در مجموع: ۱ بر ۰ برنده

مرحله یک چهارم نهایی

در برابر آی اف کی گوتنبرگ سوئد: بازی رفت: تساوی ۲ بر ۲، بازی برگشت: تساوی ۰ بر ۰، در مجموع: ۲ بر ۲ بازنده قانون گل زده در خانه حریف

فصل ۸۷ – ۱۹۸۶

جام در جام برندگان اروپا

مرحله ۱

در برابر سیون سوئیس: بازی رفت: پیروزی ۲ بر ۱، بازی برگشت: شکست ۳ بر ۰، در مجموع: ۴ بر ۲ بازنده

افتخارات

جام در جام برندگان اروپا:

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

قهرمانی در سال ۱۹۸۳

دسته برتر اسکاتلند

قهرمانی در سال های : ۱۹۸۰، ۱۹۸۴، ۱۹۸۵

کاپ اسکاتلند

قهرمانی در سال های: ۱۹۸۲، ۱۹۸۳، ۱۹۸۴، ۱۹۸۶

لیگ کاپ اسکاتلند

قهرمانی در فصل: ۸۶ – ۱۹۸۵

سوپر کاپ اروپا

قهرمان در سال ۱۹۸۳

درایبرو کاپ

قهرمانی در سال ۱۹۸۰

دوران مربیگری در تیم ملی اسکاتلند اکتبر ۱۹۸۵ تا ژوئن سال ۱۹۶

آمار کلی:

نتایج:

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

بازی خانگی دوستانه در اکتبر سال ۱۹۸۵ در برابر آلمان شرقی: تساوی ۰ – ۰

نوامبر و دسامبر سال ۱۹۸۵ در پلی آف جام جهانی برابر استرالیا: بازی رفت: پیروزی ۲ بر ۰، بازی برگشت: تساوی ۰ بر ۰

ژانویه سال ۱۹۸۶ در بازی دوستانه خارج از خانه برابر رژیم اشغالگر قدس: پیروزی ۱ بر ۰

بازی خانگی دوستانه در ماه مارچ سال ۱۹۸۶ برابر رومانی: پیروزی ۳ بر ۰

آپریل سال ۱۹۸۶ در برابر انگلیس :ROUS CUP شکست ۲ بر ۱

بازی خارج از خانه دوستانه برابر هلند در آپریل سال ۱۹۸۶: تساوی ۰ بر ۰

بازی اول در جام جهانی ۱۹۸۶ برابر دانمارک: شکست ۱ بر ۰

بازی دوم جام جهانی ۱۹۸۶ برابر آلمان غربی: شکست ۲ بر ۱

بازی سوم جام جهانی ۱۹۸۶ برابر اروگوئه: تساوی ۰ بر ۰

دوران مربیگری در منچستر یونایتد ۲۰۱۳ – ۱۹۸۶

فصل ۸۷ – ۱۹۸۶

دسته اول انگلستان

نتایج منچستر قبل از حضور فرگوسن

نتایج منچستر پس از آمدن فرگوسن به این تیم به عنوان سرمربی

رتبه فصل : ۱۱

اف ای کاپ: حضور در مرحله چهارم

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

فصل ۸۸ – ۱۹۸۷

لیگ دسته اول انگلستان

رتبه فصل: نایب قهرمان

اف ای کاپ: مرحله پنجم

لیگ کاپ: مرحله پنجم

فصل ۸۹ – ۱۹۸۸

لیگ دسته اول انگلستان

رتبه فصل: ۱۱

اف ای کاپ: مرحله ششم

لیگ کاپ: مرحله سوم

فصل ۹۰ – ۱۹۸۹

لیگ دسته اول انگلستان

رتبه فصل: ۱۳

اف ای کاپ: قهرمان

لیگ کاپ: مرحله سوم

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

فصل ۹۱ – ۱۹۹۰

لیگ دسته اول انگلستان

رتبه فصل: ۶

اف ای کاپ:مرحله پنجم

لیگ کاپ: حضور در فینال

جام در جام برندگان اروپا: قهرمان

جام خیریه انگلیس: قهرمانی مشترک با لیورپول

فصل ۹۲ – ۱۹۹۱

لیگ دسته اول انگلستان

رتبه فصل: نایب قهرمان

اف ای کاپ:مرحله پنجم

لیگ کاپ: قهرمان

جام در جام برندگان اروپا: مرحله دوم

سوپر کاپ اروپا: برنده

فصل ۹۳ – ۱۹۹۲

لیگ برتر جزیره

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

رتبه فصل: قهرمان

اف ای کاپ:مرحله پنجم

لیگ کاپ: مرحله سوم

یوفا کاپ: مرحله اول

فصل ۹۳ – ۱۹۹۲

لیگ برتر جزیره

رتبه فصل: قهرمان

اف ای کاپ:مرحله پنجم

لیگ کاپ: مرحله سوم

یوفا کاپ: مرحله اول

جدول لیگ برتر جزیره در فصل ۹۳ – ۱۹۹۲

فصل ۹۴ – ۱۹۹۳

لیگ جزیره

رتبه فصل: قهرمان

اف ای کاپ:قهرمان

لیگ کاپ: فینالیست

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

جام در جام برندگان اروپا: مرحله دوم

جام خیریه انگلیس: قهرمان

جدول لیگ جزیره در فصل ۹۴ – ۱۹۹۳

فصل ۹۵ – ۱۹۹۴

لیگ جزیره

رتبه فصل: نایب قهرمان

اف ای کاپ: حضور در فینال نایب قهرمان

لیگ کاپ: مرحله سوم

لیگ قهرمانان اروپا: حضور در مرحله گروهی

جام خیریه انگلیس: قهرمان

فصل ۹۶– ۱۹۹۵

لیگ جزیره

رتبه فصل: قهرمان

اف ای کاپ:قهرمان

لیگ کاپ: مرحله دوم

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

یوفا کاپ: مرحله اول

جدول لیگ جزیره در فصل ۹۶ – ۱۹۹۵

فصل ۹۷ –۱۹۹۶

لیگ جزیره

رتبه فصل: قهرمان

اف ای کاپ:مرحله چهارم

لیگ کاپ: مرحله چهارم

لیگ قهرمانان اروپا: نیمه نهایی

جام خیریه انگلیس: قهرمان

جدول لیگ جزیره در فصل ۹۷ – ۱۹۹۶

فصل ۹۸ –۱۹۹۷

لیگ جزیره

رتبه فصل: نایب قهرمان

اف ای کاپ: مرحله پنجم

لیگ کاپ: مرحله سوم

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

لیگ قهرمانان اروپا: یک چهارم نهایی

جام خیریه انگلیس: قهرمان

فصل ۹۹ –۱۹۹۸

لیگ جزیره

رتبه فصل: قهرمان

اف ای کاپ: قهرمان

لیگ کاپ: مرحله پنجم

لیگ قهرمانان اروپا: قهرمان

جدول لیگ جزیره در فصل ۹۹ – ۱۹۹۸

فصل ۲۰۰۰ –۱۹۹۹

لیگ جزیره

رتبه فصل: قهرمان

اف ای کاپ: در این فصل منچستر یونایتد وارد مسابقات نشد

لیگ کاپ: مرحله سوم

لیگ قهرمانان اروپا: یک چهارم نهایی

جام بین قاره ای :قهرمان

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

جام باشگاه های جهان: سوم شدن در دور اول گروهی

جدول لیگ جزیره در فصل ۲۰۰۰ – ۱۹۹۹

فصل ۰۱ –۲۰۰۰

لیگ جزیره

رتبه فصل: قهرمان

اف ای کاپ: مرحله چهارم

لیگ کاپ: مرحله چهارم

لیگ قهرمانان اروپا: یک چهارم نهایی

جدول لیگ جزیره در فصل ۰۱ – ۲۰۰۰

فصل ۰۲ –۲۰۰۱

لیگ جزیره

رتبه فصل: سوم

اف ای کاپ: مرحله چهارم

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

لیگ کاپ: مرحله سوم

لیگ قهرمانان اروپا: نیمه نهایی

فصل ۰۳ –۲۰۰۲

لیگ جزیره

رتبه فصل: قهرمان

اف ای کاپ: مرحله پنجم

لیگ کاپ: حضور در فینال نایب قهرمان

لیگ قهرمانان اروپا: یک چهارم نهایی

جدول لیگ جزیره در فصل ۰۳ – ۲۰۰۲

فصل ۰۴ –۲۰۰۳

لیگ جزیره

رتبه فصل: سوم

اف ای کاپ: قهرمان

لیگ کاپ: مرحله چهارم

لیگ قهرمانان اروپا: مرحله یک هشتم نهایی

جام خیریه انگلیس: قهرمان

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

جدول لیگ جزیره در فصل ۰۴ –۲۰۰۳

فصل ۰۵ –۲۰۰۴

لیگ جزیره

رتبه فصل: سوم

اف ای کاپ: حضور در فینال نایب قهرمان

لیگ کاپ: نیمه نهایی

لیگ قهرمانان اروپا: مرحله یک هشتم نهایی

فصل ۰۶ –۲۰۰۵

لیگ جزیره

رتبه فصل: نایب قهرمان

اف ای کاپ: مرحله پنجم

لیگ کاپ: قهرمان

لیگ قهرمانان اروپا: حضور در مرحله گروهی

فصل ۰۷ –۲۰۰۶

لیگ جزیره

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

رتبه فصل: قهرمان

اف ای کاپ: نایب قهرمان

لیگ کاپ: مرحله چهارم

لیگ قهرمانان اروپا: نیمه نهایی

جدول لیگ جزیره در فصل ۰۷ –۲۰۰۶

فصل ۰۸ –۲۰۰۷

لیگ جزیره

رتبه فصل: قهرمان

اف ای کاپ: : مرحله ششم

لیگ کاپ: مرحله سوم

لیگ قهرمانان اروپا: قهرمان

جام خیریه انگلیس: قهرمان

جدول لیگ جزیره در فصل ۰۸ –۲۰۰۷

فصل ۰۹ –۲۰۰۸

لیگ جزیره

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

رتبه فصل: قهرمان

اف ای کاپ :نیمه نهایی

لیگ کاپ: قهرمان

لیگ قهرمانان اروپا: نایب قهرمان

جام باشگاه های جهان: قهرمان

جام خیریه انگلیس: قهرمان

جدول لیگ جزیره در فصل ۰۹ –۲۰۰۸

فصل ۱۰–۲۰۰۹

لیگ جزیره

رتبه فصل: نایب قهرمان

اف ای کاپ: مرحله سوم

لیگ کاپ: قهرمان

لیگ قهرمانان اروپا: یک چهارم نهایی

فصل ۱۱ –۲۰۱۰

لیگ جزیره

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

رتبه فصل: قهرمان

اف ای کاپ: مرحله نیمه نهایی

لیگ کاپ: مرحله پنجم

لیگ قهرمانان اروپا: نایب قهرمان

جام خیریه انگلیس: قهرمان

جدول لیگ جزیره در فصل ۱۱ –۲۰۱۰

فصل ۱۲ –۲۰۱۱

لیگ جزیره

رتبه فصل: نایب قهرمان

اف ای کاپ: مرحله چهارم

لیگ کاپ: مرحله پنجم

لیگ قهرمانان اروپا: حضور در مرحله گروهی

لیگ اروپا: حذف در دومین مرحله حذفی

جام خیریه انگلیس: قهرمان

فصل ۱۳ –۲۰۱۲

لیگ جزیره

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

رتبه فصل: قهرمان

اف ای کاپ: : مرحله ششم

لیگ کاپ: مرحله چهارم

لیگ قهرمانان اروپا: مرحله یک هشتم نهایی

جدول لیگ جزیره در فصل ۱۳ –۲۰۱۲

عملکرد کلی

بازی های منچستر یونایتد در تورنومنت های بین المللی تحت هدایت فرگوسن

فصل ۲۰۰۰ – ۱۹۹۹

جام بین قاره ای

در برابر پالمیراس برزیل؛ ۱ بر ۰ برنده

مسابقات قهرمانی باشگاه های جهان

مرحله گروهی

در برابر نکاکسای مکزیک، تساوی ۱ بر ۱؛ در برابر واسکودو گامای برزیل، شکست ۳ بر ۱؛ در برابر ملبورن جنوب استرالیا، پیروزی ۲ بر۰. قرار گرفتن در رتبه سوم مرحله گروهی

فصل ۰۹ – ۲۰۰۸

مرحله نیمه نهایی در برابر گامبا اوساکای ژاپن، پیروزی ۵ بر ۳

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

فینال در برابر کویتو اکواردور، پیروزی ۱ بر ۰ قهرمان

بازی های منچستر یونایتد در رقابت های اروپایی تحت هدایت فرگوسن

فصل ۹۱ – ۱۹۹۰

جام در جام برندگان اروپا

مرحله اول

در برابر پسچی مونکاس مجارستان: بازی رفت، پیروزی ۲ بر۰؛ بازی برگشت، پیروزی ۱ بر۰؛ در مجموع، ۳ بر ۰ برنده

مرحله دوم

در برابر ورکسهام: بازی رفت، پیروزی ۳ بر۰؛ بازی برگشت، پیروزی ۲ بر۰؛ در مجموع، ۵ بر ۰ برنده

یک چهارم نهایی

در برابر مون پلیه فرانسه: بازی رفت، تساوی ۱ بر ۱؛ بازی برگشت، پیروزی ۲ بر ۰؛ در مجموع، ۳ بر ۱ برنده

نیمه نهایی

در برابر ورشو لهستان: بازی رفت، پیروزی ۳ بر ۱؛ بازی برگشت، تساوی ۱ بر ۱؛ در مجموع، ۴ بر ۲ برنده

فینال

در برابر بارسلونا: پیروزی ۲ بر ۱ قهرمان

فصل ۹۲ – ۱۹۹۱

سوپر کاپ اروپا

پیروزی ۱ بر ۰ در برابر ستاره سرخ بلگراد

جام در جام برندگان

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

مرحله اول

در برابر آتنیاکوس یونان: تساوی ۰ بر ۰ در بازی رفت؛ پیروزی ۲ بر ۰ در بازی برگشت؛ در مجموع ۲ بر ۰ برنده

در برابر اتلتیکو مادرید: شکست ۳ بر ۰ در بازی رفت؛ تساوی ۱ بر ۱ در بازی برگشت؛ در مجموع ۴ بر ۱ بازنده

فصل ۹۳ – ۱۹۹۲

یوفا کاپ

مرحله اول

در برابر تورپدو موسکوی روسیه: تساوی ۰ بر ۰ در هر دو بازی رفت و برگشت؛ در مجموع ۰ بر ۰ شکست در ضربات پنالتی

فصل ۹۴ – ۱۹۹۳

لیگ قهرمانان اروپا

مرحله اول

در برابر کیسپِست هونوِد مجارستان: پیروزی ۳ بر ۲ در بازی رفت؛ پیروزی ۲ بر ۱ در بازی برگشت؛ در مجموع، ۵ بر ۳ برنده

مرحله دوم

در برابر گالاتاسارای: تساوی ۳ بر ۳ در بازی رفت، تساوی ۰ بر ۰ در بازی برگشت، در مجموع ۳ بر ۰ بازنده قانون گل زده در خانه حریف

فصل ۹۵ – ۱۹۹۴

لیگ قهرمانان اروپا

مرحله گروهی

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

پیروزی ۴ بر ۲ در برابر گوتمبرگ سوئد، تساوی ۰ بر ۰ در برابر گالاتاسارای، تساوی ۲ بر ۲ برابر بارسلونا، شکست ۴ بر ۰ برابر بارسلونا، شکست ۳ بر ۱ برابر گوتمبرگ، پیروزی ۴ بر ۰ برابر گالاتاسارای. قرار گرفتن در رتبه سوم

فصل ۹۶ – ۱۹۹۵

یوفا کاپ – مرحله دوم

در برابر روتور وولگوگارد روسیه: تساوی ۰ بر ۰ در بازی رفت، تساوی ۲ بر ۲ در بازی برگشت، در مجموع ۲ بر ۲ بازنده. قانون گل زده در خانه حریف

فصل ۹۷ – ۱۹۹۶

لیگ قهرمانان اروپا

مرحله گروهی

شکست ۱ بر ۰ برابر یوونتوس، پیروزی ۲ بر ۰ برابر راپید وین اتریش، پیروزی ۲ بر ۰ برابر فنر باحچه ترکیه، شکست ۱ بر ۰ برابر فنر باحچه ترکیه، شکست ۱ بر ۰ برابر یوونتوس، پیروزی ۱ بر ۰ برابر راپید وین. قرار گرفتن در ربته دوم

مرحله یک چهارم نهایی

در برابر پورتو پرتغال: پیروزی ۴ بر ۰ در بازی رفت، تساوی ۰ بر ۰ در بازی برگشت، در مجموع ۴ بر ۰ برنده

نیمه نهایی

در برابر دورتموند: شکست ۱ بر ۰ در هر دو بازی رفت و برگشت، در مجموع ۲ بر ۰ بازنده

فصل ۹۸ – ۱۹۹۷

لیگ قهرمانان اروپا

مرحله گروهی

پیروزی ۳ بر ۰ برابر کچیک اسلواکی، پیروزی ۳ بر ۲ برابر یوونتوس، پیروزی ۲ بر ۱ برابر فاینورد، پیروزی ۳ بر ۱ برابر فاینورد، پیروزی ۳ بر ۰ برابر کچیک، شکست ۱ بر ۰ برابر یوونتوس. قرار گرفتن در رتبه دوم

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

مرحله یک چهارم نهایی

در برابر موناکو: تساوی ۰ بر ۰ در بازی رفت، تساوی ۱ بر ۱ در بازی برگشت، در مجموع، ۱ بر ۱ بازنده. قانون گل زده در خانه حریف

فصل ۹۹ – ۱۹۹۸

لیگ قهرمانان اروپا

بازی پلی آف

در برابر لودز لهستان: پیروزی ۲ بر ۰ در بازی رفت، تساوی ۰ بر ۰ در بازی برگشت، در مجموع، ۲ بر ۰ برنده

مرحله گروهی

تساوی ۳ بر ۳ برابر بارسلونا، تساوی ۲ بر ۲ برابر بایرن مونیخ، پیروزی ۶ بر ۲ برابر بروندبی دانمارک، پیروزی ۵ بر ۰ برابر بروندبی دانمارک، تساوی ۳ بر ۳ برابر بارسلونا، تساوی ۱ بر ۱ برابر بایرن مونیخ. قرار گرفتن در رتبه دوم

یک چهارم نهایی

در برابر اینتر میلان: پیروزی ۲ بر ۰ در بازی رفت، تساوی ۱ بر ۱ در بازی برگشت، در مجموع، ۳ بر ۱ برنده

نیمه نهایی

در برابر یوونتوس: تساوی ۱ بر ۱ در بازی رفت، پیروزی ۳ بر ۲ در بازی برگشت، در مجموع، ۴ بر ۳ برنده

فینال

پیروزی ۲ بر ۱ در برابر بایرن مونیخ. قهرمان

فصل ۲۰۰۰ – ۱۹۹۹

سوپر کاپ اروپا

شکست ۱ بر ۰ برابر لاتزیو

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

لیگ قهرمانان اروپا

مرحله اول گروهی

تساوی ۰ بر ۰ برابر زاگرب کرواسی، پیروزی ۳ بر ۰ برابر اشتروم گزاتز، پیروزی ۲ بر ۱ برابر مارسی، شکست ۱ بر ۰ برابر مارسی، پیروزی ۲ بر ۱ برابر زاگرب کرواسی، پیروزی ۲ بر ۱ برابر اشتروم گزاتز. قرار گرفتن در رتبه اول

مرحله دوم گروهی

شکست ۲ بر ۰ برابر فیورنتینا، پیروزی ۳ بر ۰ برابر والنسیا، پیروزی ۲ بر ۰ برابر بوردو فرانسه، پیروزی ۲ بر ۱ برابر بوردو فرانسه، پیروزی ۳ بر ۱ برابر فیورنتینا، تساوی ۰ بر ۰ برابر والنسیا. قرار گرفتن در رتبه اول

یک چهارم نهایی

برابر رئال مادرید: تساوی ۰ بر ۰ در بازی رفت، شکست ۳ بر ۲ در بازی برگشت، در مجموع، ۳ بر ۲ بازنده

فصل ۰۱ – ۲۰۰۰

لیگ قهرمانان اروپا

مرحله اول گروهی

پیروزی ۵ بر ۱ برابر اندرلخت بلژیک، تساوی ۰ بر ۰ برابر دینامو کیف، شکست ۳ بر ۱ برابر پی اس وی آیندهوون، پیروزی ۳ بر ۱ برابر پی اس وی آیندهوون، شکست ۲ بر ۱ برابر اندرلخت، پیروزی ۱ بر ۰ برابر دینامو کیف. قرار گرفتن در رتبه دوم

مرحله دوم گروهی

پیروزی ۳ بر ۱ برابر پاناتینایکوس یونان، پیروزی ۲ بر ۰ برابر اشتروم گراتز، تساوی ۰ بر ۰ برابر والنسیا، تساوی ۱ بر ۱ برابر والنسیا، تساوی ۱ بر ۱ برابر پاناتینایکوس، پیروزی ۳ بر ۰ برابر اشتروم گراتز. قرار گرفتن در رتبه دوم

یک چهارم نهایی

در برابر بایرن مونیخ: شکست ۱ بر ۰ در بازی رفت، شکست ۲ بر ۱ در بازی رفت، در مجموع، ۳ بر ۱ بازنده

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

فصل ۰۲ – ۲۰۰۱

لیگ قهرمانان اروپا

مرحله اول گروهی

پیروزی ۲ بر ۰ برابر لیل، شکست ۲ بر ۱ برابر دپورتیوو لاکرونیا، پیروزی ۲ بر ۰ برابر المپیاکوس، شکست ۳ بر ۲ برابر دپورتیوو لاکرونیا، پیروزی ۳ بر ۰ برابر المپیاکوس، تساوی ۱ بر ۱ برابر لیل. قرار گرفتن در رتبه دوم

مرحله دوم گروهی

تساوی ۱ بر ۱ برابر بایرن مونیخ، پیروزی ۳ بر ۰ برابر بواویستا پرتغال، تساوی ۱ بر ۱ برابر نانت، پیروزی ۵ بر ۱ برابر نانت، تساوی ۰ بر ۰ برابر بایرن مونیخ، پیروزی ۳ بر ۰ برابر بواویستا. قرار گرفتن در رتبه اول

یک چهارم نهایی

در برابر دپورتیوو لاکرونیا: پیروزی ۲ بر ۰ در بازی رفت، پیروزی ۳ بر ۲ در بازی برگشت، در مجموع، ۵ بر ۲ برنده

نیمه نهایی

در برابر بایر لورکوزن: تساوی ۲ بر ۲ در بازی رفت، تساوی ۱ بر ۱ در بازی برگشت، در مجموع، ۳ بر ۳ بازنده. قانون گل زده در خانه حریف

فصل ۰۳ – ۲۰۰۲

لیگ قهرمانان اروپا

بازی پلی آف در برابر ذالئازرگازگی مجارستان: شکست ۱ بر ۰ در بازی رفت، پیروزی ۵ بر ۰ در بازی برگشت، در مجموع: ۵ بر ۱ برنده

مرحله اول گروهی

پیروزی ۵ بر ۲ برابر مکابی حیفا رژیم صهیونیستی، پیروزی ۲ بر ۱ برابر بایر لورکوزن، پیروزی ۴ بر ۰ برابر المپیاکوس، پیروزی ۳ بر ۲ برابر المپیاکوس، شکست ۳ بر ۰ برابر مکابی حیفا رژیم صهیونیستی، پیروزی ۲ بر ۰ برابر بایر لورکوزن. قرار گرفتن در رتبه اول گروه

مرحله دوم گروهی

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

پیروزی ۳ بر ۱ برابر بازل، پیروزی ۲ بر ۰ برابر دپورتیوو لاکرونیا، پیروزی ۲ بر ۱ برابر یوونتوس، پیروزی ۳ بر ۰ برابر یوونتوس، تساوی ۱ بر ۱ برابر بازل، شکست ۲ بر ۰ برابر دپورتیوو لاکرونیا .قرار گرفتن در رتبه اول گروه

مرحله یک چهارم نهایی

در برابر رئال مادرید: شکست ۳ بر ۱ در بازی رفت، پیروزی ۴ بر ۳ در بازی برگشت، در مجموع، ۶ بر ۵ بازنده

فصل ۰۴ – ۲۰۰۳

لیگ قهرمانان اروپا

مرحله گروهی

پیروزی ۵ بر ۰ برابر پاناتینایکوس، شکست ۲ بر ۱ برابر اشتوتگارت، پیروزی ۱ بر ۰ برابر رنجرز، پیروزی ۳ بر ۰ برابر رنجرز، پیروزی ۱ بر ۰ برابر پاناتینایکوس، پیروزی ۲ بر ۰ برابر اشتوتگارت. قرار گرفتن در رتبه اول

یک چهارم نهایی

در برابر پورتو: شکست ۲ بر ۱ در بازی رفت، تساوی ۱ بر ۱ در بازی برگشت، در مجموع، شکست ۳ بر ۲

فصل ۰۵ – ۲۰۰۴

بازی پلی آف برابر دینامو بخارست رومانی: پیروزی ۲ بر ۱ در بازی رفت، پیروزی ۳ بر ۰ در بازی برگشت، در مجموع، پیروزی ۵ بر ۱

مرحله گروهی

تساوی ۲ بر ۲ برابر لیون، پیروزی ۵ بر ۲ برابر فنر باحچه، تساوی ۰ بر ۰ برابر اسپارتا پراگ، پیروزی ۴ بر ۱ برابر اسپارتا پراگ، پیروزی ۲ بر ۱ برابر لیون، شکست ۳ بر ۰ برابر فنر باحچه. قرار گرفتن در رتبه دوم گروه

مرحله یک هشتم نهایی

شکست ۱ بر ۰ در هر دو بازی رفت و برگشت، در مجموع، ۲ بر ۰ بازنده

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

فصل ۰۶ – ۲۰۰۵

لیگ قهرمانان اروپا

بازی پلی آف برابر دبرسن مجارستان: پیروزی ۳ بر ۰ در هر دو بازی رفت وبرگشت، در مجموع ۶ بر ۰ برنده

مرحله گروهی

تساوی ۰ بر ۰ برابر ویارئال، پیروزی ۲ بر ۱ برابر بنفیکا، تساوی ۰ بر ۰ برابر لیل، شکست ۱ بر ۰ برابر لیل، تساوی ۰ بر ۰ برابر ویارئال، شکست ۲ بر ۱ برابر بنفیکا. قرار گرفتن در رتبه چهارم

فصل ۰۷ – ۲۰۰۶

لیگ قهرمانان اروپا

مرحله گروهی

پیروزی ۳ بر ۲ برابر سلتیک، پیروزی ۱ بر ۰ برابر بنفیکا، پیروزی ۳ بر ۰ برابر کپنهاگن، شکست ۱ بر ۰ برابر کپنهاگن، شکست ۱ بر ۰ برابر سلتیک، پیروزی ۳ بر ۱ برابر بنفیکا. قرار گرفتن در رتبه اول گروه

مرحله یک هشتم نهایی

پیروزی ۱ بر ۰ در هر دو بازی رفت و برگشت برابر لیل، در مجموع ۲ بر ۰ برنده

یک چهارم نهایی

در برابر رم: شکست ۲ بر ۱ در بازی رفت، پیروزی ۷ بر ۱ در بازی برگشت، در مجموع ۸ بر ۳ برنده

نیمه نهایی

در برابر میلان: پیروزی ۳ بر ۲ در بازی رفت، شکست ۳ بر ۰ در بازی برگشت، در مجموع، ۵ بر ۳ بازنده

فصل ۰۸ – ۲۰۰۷

لیگ قهرمانان اروپا

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

مرحله گروهی

پیروزی ۱ بر ۰ برابر اسپورتینگ لیسبون، پیروزی ۱ بر ۰ برابر رم، پیروزی ۴ بر ۲ برابر دینامو کیف، پیروزی ۴ بر ۰ برابر دینامو کیف، پیروزی ۲ بر ۱ برابر اسپورتینگ لیسبون، تساوی ۱ بر ۱ برابر رم. قرار گرفتن در رتبه اول گروه

مرحله یک هشتم نهایی

در برابر لیون: تساوی ۱ بر ۱ در بازی رفت، پیروزی ۱ بر ۰ در بازی برگشت، در مجموع، ۲ بر ۱ برنده

یک چهارم نهایی

در برابر رم: پیروزی ۲ بر ۰ در بازی رفت، پیروزی ۱ بر ۰ در بازی برگشت، در مجموع، ۳ بر ۰ برنده

نیمه نهایی

در برابر بارسلونا: تساوی ۰ بر ۰ در بازی رفت، پیروزی ۱ بر ۰ در بازی برگشت، در مجموع، ۱ بر ۰ برنده

فینال

در برابر چلسی: تساوی ۱ بر ۱ پیروزی ۶ بر ۵ در ضربات پنالتی

فصل ۰۹ – ۲۰۰۸

لیگ قهرمانان اروپا

مرحله گروهی

تساوی ۰ بر ۰ برابر ویارئال، پیروزی ۳ بر ۰ برابر آلبورگ دانمارک، پیروزی ۳ بر ۰ برابر سلتیک، تساوی ۱ بر ۱ برابر سلتیک، تساوی ۰ بر ۰ برابر ویا رئال، تساوی ۲ بر ۲ برابر آلبورگ. قرار گرفتن در رتبه اول

مرحله یک هشتم نهایی

در برابر اینتر میلان: تساوی ۰ بر ۰ در بازی رفت، پیروزی ۲ بر ۰ در بازی برگشت، در مجموع، ۲ بر ۰ برنده

یک چهارم نهایی

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

در برابر پورتو: تساوی ۲ بر ۲ در بازی رفت، پیروزی ۱ بر ۰ در بازی برگشت، در مجموع، ۳ بر ۲ برنده

نیمه نهایی

در برابر آسنال: پیروزی ۱ بر ۰ در بازی رفت، پیروزی ۳ بر ۱ در بازی برگشت، در مجموع، ۴ بر ۱ برنده

فینال

در برابر بارسلونا: شکست ۲ بر ۰

فصل ۱۰ – ۲۰۰۹

لیگ قهرمانان اروپا

مرحله گروهی

پیروزی ۱ بر ۰ برابر بشیکتاش، پیروزی ۲ بر ۱ برابر ولفسبورگ، پیروزی ۱ بر ۰ برابر زسکا موسکو، تساوی ۳ بر ۳ برابر زسکا موسکو، شکست ۱ بر ۰ برابر بشیکتاش، پیروزی ۳ بر ۱ برابر ولفسبورگ. قرار گرفتن در رتبه اول گروه

مرحله یک هشتم نهایی

در برابر میلان: پیروزی ۳ بر ۲ در بازی رفت، پیروزی ۴ بر ۰ در بازی برگشت، در مجموع، ۷ بر ۲ برنده

یک چهارم نهایی

در برابر بایرن مونیخ: شکست ۲ بر ۱ در بازی رفت، پیروزی ۳ بر ۲ در بازی برگشت، در مجموع، ۴ بر ۴ بازنده. قانون گل زده در خانه حریف

فصل ۱۱– ۲۰۱۰

لیگ قهرمانان اروپا

مرحله گروهی

تساوی ۰ بر ۰ برابر رنجرز، پیروزی ۱ بر ۰ برابر والنسیا، پیروزی ۱ بر ۰ برابر بورسا اسپور ترکیه، پیروزی ۳ بر ۰ برابر بورسا اسپور، پیروزی ۱ بر ۰ برابر رنجرز، تساوی ۱ بر ۱ برابر والنسیا. قرار گرفتن در رتبه اول گروه

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

مرحله یک هشتم نهایی

در برابر مارسی: تساوی ۰ بر ۰ در بازی رفت، پیروزی ۲ بر ۱ در بازی برگشت، در مجموع، ۲ بر ۱ برنده

یک چهارم نهایی

برابر چلسی: پیروزی ۱ بر ۰ در بازی رفت، پیروزی ۲ بر ۱ در بازی برگشت، در مجموع، ۳ بر ۱ برنده

نیمه نهایی

در برابر شالکه: پیروزی ۲ بر ۰ در بازی رفت، پیروزی ۴ بر ۱ در بازی برگشت، در مجموع، ۶ بر ۱ برنده

فینال

در برابر بارسلونا: ۳ بر ۱ بازنده

فصل ۱۲– ۲۰۱۱

لیگ قهرمانان اروپا

مرحله گروهی

تساوی ۱ بر ۱ برابر بنفیکا، تساوی ۳ بر ۳ برابر بازل، پیروزی ۲ بر ۰ برابر گالاتی رومانی، پیروزی ۲ بر ۰ برابر گالاتی، تساوی ۲ بر ۲ برابر بنفیکا، شکست ۲ بر ۱ برابر بازل. قرار گرفتن در رتبه سوم

لیگ اروپا

مرحله یک شانزدهم نهایی

در برابر آژاکس: پیروزی ۲ بر ۰ در بازی رفت، شکست ۲ بر ۱ در بازی برگشت، در مجموع، ۳ بر ۲ برنده

مرحله یک هشتم

در برابر اتلتیک بیلبائو: شکست ۳ بر ۲ در بازی رفت، شکست ۲ بر ۱ در بازی برگشت، در مجموع، ۵ بر ۳ بازنده

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

فصل ۱۳- ۲۰۱۲

لیگ قهرمانان اروپا

مرحله گروهی

پیروزی ۱ بر ۰ برابر گالاتاسارای، پیروزی ۲ بر ۱ برابر کلوژ، پیروزی ۳ بر ۲ برابر براگا، پیروزی ۳ بر ۱ برابر براگا، شکست ۱ بر ۰ برابر گالاتاسارای، شکست ۱ بر ۰ برابر کلوژ. قرار گرفتن در رتبه اول گروه

مرحله یک هشتم نهایی

در برابر رئال مادرید: تساوی ۱ بر ۱ در بازی رفت، شکست ۲ بر ۱ در بازی برگشت، در مجموع، ۳ بر ۲ بازنده

افتخارات فرگوسن در منچستر یونایتد

لیگ قهرمانان اروپا:

قهرمانی در سال های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۸

نایب قهرمانی در سال های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۱

جام در جام برندگان اروپا:

قهرمانی در سال ۱۹۹۱

لیگ برتر جزیره:

قهرمانی در سال های ۱۹۹۳، ۱۹۹۴، ۱۹۹۶، ۱۹۹۷، ۱۹۹۹، ۲۰۰۰، ۲۰۰۱، ۲۰۰۳، ۲۰۰۷، ۲۰۰۸، ۲۰۰۹، ۲۰۱۱، ۲۰۱۳

نایب قهرمانی در سال های: ۱۹۹۵، ۱۹۹۸، ۲۰۰۶، ۲۰۱۰، ۲۰۱۲

اف ای کاپ:

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

قهرمانی در سال های: ۱۹۹۰، ۱۹۹۴، ۱۹۹۶، ۱۹۹۹، ۲۰۰۴

نایب قهرمانی در سال های: ۱۹۹۵، ۲۰۰۵، ۲۰۰۷

لیگ کاپ

قهرمانی در سال های: ۱۹۹۲، ۲۰۰۶، ۲۰۰۹، ۲۰۱۰

نایب قهرمانی در سال های: ۱۹۹۱، ۱۹۹۴، ۲۰۰۳

جام بین قاره ایINTERCONTINENTAL CUP

قهرمانی در سال ۱۹۹۹

جام باشگاه های جهان:

قهرمانی در سال ۲۰۰۸

سوپر کاپ اروپا:

قهرمانی در سال ۱۹۹۱

جام خیریه:

قهرمانی در سال های: ۱۹۹۳، ۱۹۹۴، ۱۹۹۶، ۱۹۹۷، ۲۰۰۳، ۲۰۰۷، ۲۰۰۸، ۲۰۱۰، ۲۰۱۱ و قهرمانی مشترک با لیوپول در سال ۱۹۹۰

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی
www.tarafdari.com

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی

www.tarafdari.com

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی

www.tarafdari.com

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی

www.tarafdari.com

طرفداری
شبکه اجتماعی ورزشی

www.tarafdari.com